شعرِ چین

ترجمه‌ی
باجلان فرخی

شماره ثبت کتابخانه ملی ۱۳۶۵–۳۵/۱۲/۷

انتشارات مازیار

مقابل دانشگاه

شعرِ چین

شعرِ چین

دفتر اول

باجلان فرخی م. ح

انتشارات مازیار

شعـــر چین
با جلال فـــرخی
چاپ اول ــ آذرماه سی و پنج
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
چاپ انتشارات مازیار
مقابل دانشگاه ــ ساختمان ۲۸۷ ــ طبقه اول، پلاک ۴، تلفن ۶۶۲۴۲۱
حروفچینی از شرکت حروف تایپ (آرش تایپ) مقابل دانشگاه، تلفن ۶۶۲۴۲۱

فهرست

عنوان	صفحه شرح	صفحه اشعار
دیباچه	۵	
کرونولوژی تاریخ چین	۲۹	
راهنمای تلفظ	۳۵	
شرح دفترها و زندگانی شاعران:		
کتاب ترانه‌ها (شیه‌جینگ)	۳۹	۱۶۳
جنگ اشعار کهن	۴۱	۲۱۷
دائو د جینگ	۴۳	۲۲۳
جو یوان	۴۶	۲۴۳
طبل‌های سنگی	۴۸	۲۷۷
دوره "هان" و "چین":	۴۹	۲۸۱
لیو بنگ (گائو دی)	۵۰	۲۸۲
از نوزده شعر هان	۵۰	۲۸۳
چین جیا	۵۱	۲۸۷
شو شو	۵۱	۲۸۸
سو وو	۵۲	۲۸۹
بان جیه ــ یو	۵۲	۲۹۰
تزائو تزائو	۵۳	۲۹۱
شوگان	۵۳	۲۹۲
یوان جی	۵۴	۲۹۲

دورهٔ مرارت :	۵۵	۲۹۴
جانگ هوا	۵۵	۲۹۵
تائو یوان ــ مینگ (تائو چاین)	۵۵	۲۹۵
لوکای	۵۹	۳۱۰
ونگ‌رونگ	۵۹	۳۱۱
فان‌یون	۶۰	۳۱۱
تائو هونگ ــ جینگ	۶۰	۳۱۲
دورهٔ تانگ :	۳۱۳	
لی شیه مینگ	۶۱	۳۱۴
جن دزوانگ	۶۲	۳۱۵
بانو وو هو	۶۲	۳۱۵
یوشیه ــ نن	۶۳	۳۱۶
وانگ جی	۶۳	۳۱۶
سونگ جیه ــ ون	۶۴	۳۱۷
سو تینگ	۶۴	۳۱۷
جانگ جیو ــ لینگ	۶۵	۳۱۸
وانگ وی	۶۶	۳۱۸
لی‌بو	۷۰	۳۲۵
تزن تزان	۷۶	۳۵۸
دوفو	۷۸	۳۶۲
بوجوـ ای	۸۴	۴۰۳
لی هوا	۸۸	۴۲۱
یوان‌جن	۸۸	۴۲۶
سوکونگ شو	۸۹	۴۲۸
تزن شن	۸۹	۴۲۸
وی ییینگ ــ وو	۹۰	۴۲۹
هان یو	۹۰	۴۳۰

منگ جیائو	۹۱	۴۳۰
وانگ تزنگ ــ لینگ	۹۱	۴۳۱
جاین جی	۹۲	۴۳۲
جاین شو	۹۲	۴۳۳
جو ون	۹۲	۴۳۳
لیو ده ــ رن	۹۳	۴۳۴
یانگ چو ــ یوان	۹۳	۴۳۵
ون تینگ ــ یون	۹۴	۴۳۵
لیو دزونگ ــ یوان	۹۴	۴۳۷
جانگ جی	۹۵	۴۳۷
لولون	۹۵	۴۳۸
بانو، وانگ هان	۹۶	۴۴۰
لی ای	۹۶	۴۴۱
شو هون	۹۶	۴۴۱
وانگ جی ــ ون	۹۷	۴۴۲
لی هو	۹۸	۴۴۳
پئی ای جی	۱۰۴	۴۶۴
جو چنگ ــ یو	۱۰۴	۴۶۵
بانو، دو چیو ــ نیانگ	۱۰۴	۴۶۵
جیا دائو	۱۰۵	۴۶۶
دومو	۱۰۶	۴۶۶
لی شانگ یین	۱۰۶	۴۷۰
ین یون	۱۰۷	۴۷۴
شن شون	۱۰۸	۴۷۴
جائو گو	۱۰۸	۴۷۵
تزوی لو	۱۰۹	۴۷۵
تزائو سونگ	۱۰۹	۴۷۶

گوان شیو	۱۱۰	۴۷۶
لوبین	۱۱۰	۴۷۷
چن ــ تائو	۱۱۰	۴۷۷
یو فن	۱۱۱	۴۷۸
گائو چان	۱۱۱	۴۷۸
شائو یه	۱۱۲	۴۷۹
لوگویی ــ منگ	۱۱۲	۴۸۰
وانگ جیا	۱۱۲	۴۸۰
لو ین	۱۱۳	۴۸۱
دزو لان	۱۱۳	۴۸۱
جنگ گو	۱۱۴	۴۸۲
جانگ بین	۱۱۴	۴۸۲
گوشونگ	۱۱۵	۴۸۳
جنگ آئو	۱۱۵	۴۸۳
هان شی ــ دزای	۱۱۵	۴۸۴
فنگ ین ــ جی	۱۱۶	۴۸۴
لی جین شون	۱۱۶	۴۸۵
لی یو	۱۱۷	۴۸۶
دورهٔ سونگ:		۴۹۳
وانگ ــ یو چنگ	۱۱۹	۴۹۴
فانگ جونگ ــ ین	۱۱۹	۴۹۴
می یائو چن	۱۲۰	۴۹۵
او یانگ شیو	۱۲۱	۵۰۰
لیو یونگ	۱۲۲	۵۰۷
وانگ ان ــ شیه	۱۲۲	۵۰۸
سو دونگ پو (سوشیه)	۱۲۴	۵۰۹
چن شین ــ دائو	۱۲۸	۵۳۱

ین جی ــ دائو	۱۲۹	۵۳۱
جو بنگ ــ ین	۱۲۹	۵۳۲
مو چی ــ یونگ	۱۲۹	۵۳۳
جو دون ن ــ رو	۱۳۰	۵۳۳
بانو، لی جینگ ــ جائو	۱۳۰	۵۳۴
شیانگ گائو	۱۳۱	۵۳۹
یانگ ون ــ لی	۱۳۲	۵۳۹
لین شائو ــ جان	۱۳۲	۵۴۱
لوبن ــ جونگ	۱۳۳	۵۴۲
لویو	۱۳۴	۵۴۳
فانگ چنگ ــ دا	۱۳۷	۵۵۴
شین چی ــ جی	۱۳۷	۵۵۴
جوشی	۱۳۸	۵۵۵
شو جائو	۱۳۹	۵۵۷
یو فئی	۱۳۹	۵۵۸
بانو، جوشو ــ جن	۱۴۰	۵۵۹
جیائو ــ روی ــ هوی	۱۴۰	۵۶۲
دای فو ــ گو	۱۴۱	۵۶۲
گائو گوان گو	۱۴۱	۵۶۳
چن شان مین	۱۴۲	۵۶۴
لیوکو ــ جوانگ	۱۴۲	۵۶۴
یوان هائو ــ ون	۱۴۲	۵۶۵
ناشناس	۱۴۳	۵۶۵
دوره‌ی یوان و مینگ :	۱۴۴	۵۶۷
گائو کوگونگ	۱۴۴	۵۶۸
جائو منگ ــ فو	۱۴۴	۵۶۸
لیویین	۱۴۵	۵۶۹

چن شیه	۱۴۵	۵۷۰
هوانگ گنگ	۱۴۵	۵۷۰
چن یو ــ دینگ	۱۴۶	۵۷۱
ناشناس	۱۴۶	۵۷۱
ناشناس	۱۴۷	۵۷۲
لیوجی (لیوبو ــ ون)	۱۴۷	۵۷۳
لیوجی (لیو منگ ــ شی)	۱۴۷	۵۷۴
گائو چی	۱۴۸	۵۷۴
تانگ ییین	۱۴۸	۵۷۵
یانگ جی ــ شنگ	۱۴۹	۵۷۶
لی‌پان ــ لونگ	۱۴۹	۵۷۶
گوی دزو ــ مو	۱۵۰	۵۷۷
بانو، هوانگ یو دزائو	۱۵۰	۵۷۸
شو تونگ	۱۵۰	۵۷۸
بانو، چی جینگ ــ یون	۱۵۱	۵۷۹
چن تزو ــ لونگ	۱۵۱	۵۷۹
دوره‌ی چینگ:	۱۵۱	۵۸۱
شیه رون ــ جانگ	۱۵۲	۵۸۲
لیانگ چینگ ــ بیائو	۱۵۲	۵۸۲
شو دزوان ــ دزنگ	۱۵۳	۵۸۳
وانگ شیه ــ جن	۱۵۳	۵۸۴
وانگ ین ــ هونگ	۱۵۴	۵۸۵
جنگ ین	۱۵۴	۵۸۵
بانو، شیائو ــ چینگ	۱۵۴	۵۸۶
وانگ جی ــ وو	۱۵۵	۵۸۷
شولان	۱۵۵	۵۸۸
وانگ یانگ ــ رونگ	۱۵۶	۱۸۸

ناراشنیده (نالان‌شنیده)	۱۵۶	۵۹۰
چن وی ــ سونگ	۱۵۷	۵۹۳
یوان می	۱۵۸	۵۹۵
جائو گوان ــ شیائو	۱۵۹	۵۹۸
یه‌بائو ــ سونگ	۱۵۹	۵۹۸
جیائو ــ ای	۱۵۹	۵۹۹
گوئولین	۱۶۰	۵۹۹
گونگ دزو ــ جن	۱۶۰	۶۰۰
هوانگ دزون ــ شین	۱۶۱	۶۰۰
فهرست راهنما		۶۰۱

دیباچه

شعر شکوفه‌ی فرهنگ و برترین معیار شناسایی‌ی مردم هر دیار و شعر "چین"گل‌فرهنگ جهان است. در نقش خطوط زیبا و شگفت‌انگیز شعر "چین"حرکت‌جاودانه‌ی بهترین آثار نقاشی و نیرویی گویا نهفته است؛ نیرویی که از ژرفای قرون صدای مردم را در گوش جان می‌نشاند. شعر اینجا صدای انسانی است که به بانگ بلند در حالتی رویائی آواز می‌خواند و افسانه‌ی زندگانی را در آرامشی که آن‌سوی آن همه‌ی نیروها فعال‌اند رقم می‌زند.

شعر چین سرشار از توجه و عشق به انسان است؛ و اگر چه بیزاری از جنگ در اکثر اشعار در چشم می‌نشیند ــ که انسان چینی همیشه به فرزانگی می‌اندیشد ــ اما گویی جنگ‌های پی‌درپی و تحمیلی‌ی تاریخ این دیار چون "بازگشت" سرنوشت است. انسان چینی فرزانه، نیرومند و بی‌آهو و میانه‌رو است و بدین دلیل از آنچه دارد شادمان می‌شود و از پرداخت به آنچه باری است بر تن گریزان است؛ او به ناجاودانگی نمیاندیشد که میداند در سیر بزرگ بر جای مانده و پایاست و هم‌بدین دلیل اگرچه اندوه پیوسته‌آن سوی شعر چینی موج می‌زند اما این اندوه چونان اندوه دیگر اقوامی که به پایان جهان و "رستخیز" می‌اندیشد نیست که در فرهنگ این دیار جهان جاودانه است و چنین احساسی حتی در سوگنامه‌ها نیز چهره می‌نماید؛ و آنگاه که شاعر از استخوان‌های

سپید رها شده به صحرا و دشت‌های سوخته سخن می‌گوید باز سخن از جاودانگی است. آنان جهان را از آن خود می‌دانند و هم در این‌دانستن آگاهند که خطر از شمال و جنوب آنان را تهدید میکند و این احساس چنانست که در اشعار چینی همیشه بربرها و بیگانگان را آن‌سوی دیوار شمالی و مرزها در کمین می‌بینی و گویی یورش جاودانه است ــ و شاید حقیقتی ــ که در چهار هزار سال تاریخ به‌دفتر نشسته‌ی چین و باز پیش از این و از آن گاه که زندگانی با شکار آغاز می‌شود و وقتی که روستانشینی در دره‌ی رودخانه‌ی زرد شروع میشود همه‌جا سخن از جنگ است؛ جنگی که نسل‌به‌نسل میراث میماند و یورش‌های بی‌امان گاه همه چیز جز انسان چینی را به تباهی می‌کشد، که اینجا انسان را از چیزی بیم نیست و مصائب بی‌شمار از او پولادی آب دیده ساخته است. حتی‌در پی‌ی‌جنگ‌های دهشتبار سده‌ی بیستم شعر شاعران چینی را تلخی‌ی شعر شاعران دیگر سرزمین‌ها نیست و آن سوی شعله‌افکن‌ها و گازهای سمی، در شعر روستای دوران کودکی شاعر را می‌بینی و کشتزارهای برنج را که چون رودخانه‌ای سبز و مواج است و یاد کودکان روستایی به دره‌های حاصلخیز یاد "بهار"ی است در پی‌ی "خزان".

وقتی ژاپنی‌ها به نزدیکی پکن رسیده‌اند "**بین‌جاین‌ــ‌لین**" Pein Chien-Lin شاعر از بزرگی‌ی انسان سخن می‌گوید و شهر را در خیال بادبادکی رها شده در باد می‌بیند، و از دنیا سخن می‌گوید که چونان بازیچه‌ای است و همیشه چنین بوده است. هنگامی که خشم و نیرو در "**داین‌جاین**" Tien Chien می‌خروشد و نوای شعر او ضربه‌های طبل را مانده است باز آن‌سوی شعر آرامش است و تأمل که تلاش با ایمان به جاودانگی همراه است. شعر چینی چنین است: اشعار فاصله‌ی دفتر "**شیه جینگ**" Shih Ching ــ قدمت برخی از این اشعار به سه هزار سال پیش از میلاد و پیش‌تر می‌رسد ــ تا شعر سده‌ی بیستم رودی زلال وآرام و ژرف را مانده است که همه‌چیز در ژرفا است و سطح رود در نخستین نگاه چیزی را نشان نمیدهد. اینجا ژرفترین غم‌ها و ظریفترین احساسات‌هرگز

مستقیما" بیان نمیشود؛ چندان که "**تائو یوان مینگ**" T'ao Yuan Ming غم را در زیبایی گل داوودی مستور می‌نماید و آخرین خاقان دودمان "**تانگ**" در فروریختن گلبرگ‌های هلو بر رود؛ و اگر گلبرگ‌های هلو با جریان رود دور می‌شود باز درخت برجاست. "**لی‌هو**" Li Ho روح نسل خاقانان وقتی پیکانی فرسوده را در نبردگاهی کهن می‌یابد از دیگر باره به کار رفتن آن‌سخن می‌گوید و "**دوفو**" Tu Fu وقتی آسمان را به نظاره می‌خواند که هنر و پرهیزگاری رخت بربسته هم در آن لحظه به یاد پیراهن ژنده و برودری دوزی شده‌ی دخترک خویش است که نقش دریا وکوه‌ها برآن باژگونه‌است. "**تزن‌تزن**" T'sen T'sen فرمانده‌جنگجویان وقتی در چادر فرماندهی نشسته و به هیاهوی باد و باران در صحرا گوش می‌دهد در حالتی که به سفر دراز در مرزهای شمالی می‌اندیشد از ذوب شدن یخ سخن می‌گوید و این وقتی است که مرکب دوات در برخورد پی‌درپی با قلم آب می‌شود؛ و باز اسبش را می‌بیند که ذرات یخ بر یال او گل پنج‌پر است. شعر زیر از "**دومو**" Tu Mu است:

شمع‌ها، شمع‌های سیمابگون
شب، شب خزانی؛
سرما.
بادزن ابریشمی‌ی لطیفی‌که شعله‌های‌آتش رامی‌کشد.
شب را نفسی است به سردی آب.
بر پلکان نشسته‌ام
خیره در "پسرچوپان" و "دختربافنده" [1]

شعر ساده و غنی است به سادگی‌ی دم‌زدن و شاعر پا بر زمین میان آسمان و زمین پیوند می‌زند و گفتنی‌ها را کوتاه میکند. شب به آرامی در افق محو میشود؛ شبی اثیری که در آن بسیاری از گفتنی‌ها ناگفته می‌ماند تا آنکو می‌تواند بدان دست یابد؛ که شعر اینجا خلسه‌ای آنی

---

۱ ــ نام دوستاره‌ی افسانه‌ی ر.ک به‌شعرهفت‌شب از هفت‌ماه درهمین‌دفتر.

است و شعر بلند بلای جان و زیبایی. و شعر زیر از شاعری معاصر:

سوار بر اسبی نزار-
آن سوی مه بامدادی
شبح‌گونه از جنگل بیرون می‌آید.
هر روز اینجا و آنجا:
شمشیرش غبار گرفته-
با لکه‌ای زنگ زده و قطره شبنمی
رخشان و بازتاب
لکه خونی در پرتو خورشید.

آن سوی شعر غم مرگ سربازانی است که به دشت‌ها مردند و شبح آنان اینجا و آنجا سرگردان شد. دنیا چون تیغ غبارگرفته‌ی سربازی پیراست با لکه خونی از روزگاران دور و اندیشه اینجا تداوم اندیشه‌ی روزگاران پیش است با زبانی دیگر و به زمانی دیگر که شعر دوره‌های مختلف از هم دور نیست و "رودی پیوسته" را مانند است؛ چونانکه: "**به جنگل بزرگ ماده‌گوزنی بر زمین افتاده است**" "**شیه‌جینگ**" را "**لی جین- فا**" Li Chin Faدانشجوی مجسمه‌سازی به دوره‌ی دانشجویی در پاریس بدینگونه تضمین میکند:

گرمی‌ی تن تو
و سر انگشتان پساوای من
گوزنی نر و جوان که به بیشه سرگردان شد
بوی برگ‌های مرده بر جای.

و شعر "**سون جین- سون**" Sun Chin-Sunشاعر معاصر که به گونه‌ای دیگر به شعر هزاران سال پیش راه دارد:

سودای‌ی شکار در جان
و بی خبر از صید و شکار

اشتیاق صید روباه وحشی به‌شب .
شبی برفی و سم‌ضربه‌های خواب‌آور .
سودایی چنان چون سودای ماهیخوار بر دریاچه .
دانه‌های برف و دل لرزان من .

و زبان شعر زیر از شاعر نوگرای "فنگ فئی‌ـ مینگ" Feng Fei-Ming که‌از ترانه‌های کهن متاثر است :

خاموشی وکتاب را بستن
"دائو د جینگ" (۱) به کنارم .
چنانست که خوشبختی و بدبختی‌رامفهومی‌نیست‌ـ
این و آن بدین اتاق کنار هم .
ماهی در آب و گربه را قصد شکار نی
ـ ندامت تلخ است‌ـ
گلی را با لبخند می‌چینم و ندامتی‌نی
به یاد شبی زمستانی‌ام
شبی که موشی بر قالی راه می‌رفت ؛
شبی که‌صدای دستفروش‌دوره‌گرد هم‌نوای ستارگان بود .
می‌اندیشم ، به خطی می‌اندیشم که جوانی‌ام را سرشار کرد .
در تنهایی‌ی ژرف
"ماهی گل آب است"
سایه‌ها در پرتو چراغ شعری است .
با لبخندی بر لب "روشن جانـــی‌ی تـــو را ارج می‌گزارم" (۲)
و پرتو چراغ مرا به شنیـــدن صدای پای شب پا

۱ـ ر ک به "دائو د جینگ" در همین‌دفتر . ۲ـ از "کنفسیوس"

می‌خواند.

از چنین مواد ساده و در چنین آرامشی است که شعر سروده می‌شود: به خاموشی اتاق ماهی گل‌آب و سایه‌ها در پرتو چراغ شعر است که پرداخت شعر از دیدنی‌هاست و شاعر از دیدن دنیایی ساده شعری شگفت‌انگیز می‌آفریند و دوقطب رو در روی‌اخلاق و فلسفه‌ی چین‌یعنی **"لائو دزو"** (۱) و **"کنفسیوس"** را کنار هم می‌نشاند ــ که شعر خوب جمع اضداد است ــ و در چنین تداومی است که شعر چین در طول زمان پدیدار می‌شود بی آنکه در برابر فرهنگ‌های دیگر رنگ باخته باشد، زیبا و پایا چون‌ستارگان و مردم این دیار.

در این دفتر سخن از شعر "کلاسیک" و شعری است که بیشتر با زبان کلاسیک **"ماندارین"** Mandarinسروده شده و شعر **"دوره‌ی روشنگری"** در سده‌ی بیستم که با زبان **"بیی هوا"** Pai Huaسروده شده در دفتر دیگر منتشر خواهد شد و به تفضیل درباره‌ی شعر این دوره‌ی رخشان که کم از شعر دوره‌ی **"تانگ"** نیست سخن خواهد رفت. ــ دفتر دوم آماده است و به سبب حجیم شدن نتوانستیم هر دو را در یک کتاب بیاوریم ــ شعر کلاسیک چین درهشت دوره یا بخش گزارش شده است و از هر یک در افزوده‌ی کتاب و معرفی شاعران سخن رفته‌است:

۱ــ شعر "شیه جینگ" Shih Chingو اشعار کهن: شامل شعر مردمی و سرودهای جمعی، سنگ نبشته‌ها و شعر شاعران ناشناخته که قدمت‌برخی از این اشعار به زمان دودمان **"شانگ"** یا پیش‌تر می‌رسد و ریشه‌ی آن در گذشته‌ی به کاغذ نیامده‌ی ادبیات چین و به زمانی پیش‌از استقرار در دره‌های رودخانه‌ی زرد گم می‌شود.

۲ــ اشعاربعد از نبشته‌شدن "دائو دجینگ" و گردآوریده‌ها و آثار "کنفسیوس"تا زمان‌دودمان "چین"و"هان": که‌از اندیشه‌های**"لائو دزو"** و **"کنفسیوس"** یا یکی از این دو گرایش متاثراست و پس از این نیز این

۱ــ ر. ک. به ***"دائو د جینگ"*** و ***"لائو دزو"*** در همین دفتر.

دو گرایش در اکثر اشعار نمایان است. علاوه بر دو گرایش مذکور شعر این دوره تا پیش از یکپارچگی و ایجاد دیوار بزرگ چین ــ "**چانگ چنگ**" Ch'ang Cheng ــ به زمان نخستین خاقان "**شیه هوانگ دی**" Hsi huang Ti آمیزه‌ای از شعر گذشته و ادبیات بومیان و قبایل و همسایگانی است که دراین دوره بیشتر به زمان جنگ و کمتر به زمان صلح با چین رابطه داشته‌اند. این دوره از ادبیات چین به "**دوره‌ی فرزانگان**" و "**صد دبستان**" نام‌گذاری شده و هشت فرزانه‌ی چین هم بدین دوره زندگانی کرده‌اند: ــ "**کونگ فونگ ــ دزه**" Kung Fung-Tse یا "**کنفسیوس**" ۴۷۹ــ ۵۵۱ ق.م، "**لائو دزو**" Lao Tzu یا استادپیر سده‌ی ششم ق.م؟، "**منسیوس**" Mencius ۲۸۹ــ۳۷۲ ق.م، "**شون دزو**" Hsun Tzu ۲۳۸ــ۳۲۰؟ق.م، "**یانگ جو**" Yang Chu؟، "**جوانگ دزو**" Chuang Tzu ۲۸۶ــ۳۶۹ق.م، "**مو دزو**" Mo Tzu ۳۹۰ــ۴۶۸ ق.م، "**هان فئی دزو**" ۲۳۲ــ۲۸۰ ق.م[1]. ــ و از میان این هشت فرزانه "**لائو دزو**" با نوشتن "**دائو د جینگ**" و "**کنفسیوس**" با گردآوری یا تالیف آثار سیزده‌گانه‌ی کلاسیک بیش از هر عامل دیگر درشعر چین موثر بوده‌اند. ــ مهمترین گردآوریده‌ها یا تالیفات **کنفسیوس** دراین‌دوره عبارتند از: **۱ــ ای جینگ** i Ching یا دفترتحولات که کهن‌ترین نبشته‌های چینی بعد از نبشته‌های منقوش بر استخوان و صدف به دست آمده از دشت‌های "**هونان**" را در بر دارد و در آن از دو عنصر سازنده‌ی جهان "**یانگ**" Yang و "**یین**" Yin یا عنصر نرینگی و مادینگی جهان که از ترکیب آنها آسمان، زمین، رعد، آب، کوه‌ها باد، آتش و باتلاق‌ها پدیدار شده سخن رفته‌است. **۲ــ** "**شیه جینگ**" Shih Ching کتاب سرودها یا ترانه‌ها که در اول این دفتر از آن سخن رفته است. **۳ــ** "**شو جینگ**" Shu Ching یا دفتر گزارش‌های تاریخی که شامل صد مقاله در امور سیاسی، اجتماعی، زندگانی فرمانروایان و تاریخ جنگ‌ها است و بعد ۲۹ مقاله‌ی آن توسط "**فوشنگ**" Fu Sheng (۱۷۵ **یا ۲۷۰ ق.م) بازنویسی و تفسیر شده و گزارش‌های افسانه‌ای مربوط**

۱ــ برای آشنایی ر.ک به‌تاریخ فلسفه‌ی‌چین‌برگردان‌ع. پاشایی‌ازانتشارات‌مازیار

به زمانی از ۱۷ قرن پیش از میلاد تا سده‌ی هفتم پیش از میلاد را در خود دارد و در نخستین بخش این دفتر سال به ۳۶۰ روز و چهار فصل تقسیم شده‌است. ۴ـ **"چون چیو"** Ch'un Chiu یا دفتر بهار و خزان که شرح رویدادهای دیار **"لو"** از ۷۲۲ تا ۴۸۱ ق.م است و دارای ضمیمه‌ای است که به تفسیر آن کمک می‌کند؛ ضمیمه از **"دزو جوان"** Tsu Chuan و دفتر اصلی به احتمال قوی از **"کنفسیوس"** است. ۵ـ **"یائو"** Yao یا دفتر موسیقی که شامل نواهای موسیقی موجود بر ترانه‌های **"شیه‌جینگ"** است که **"کنفسیوس"** خود بر ترانه‌های منتخب این دفتر آهنگ‌هایی تصنیف کرده است و این آهنگ را به چهار بخش تقسیم کرده است: **الف ـ نواهای "شائو"** Shao. **ب ـ نواهای "جو"** Chou. **پ ـ نواهایی که به موسیقی معابد راه دارد. ت ـ موسیقی معابد.** ۶ـ **"لی جینگ"** Li Ching یا دفتر آداب و رسوم، شامل ۶۴ بخش در مورد اصول رفتار و آداب و رسوم که به احتمال زیاد از **"کنفسیوس"** است یا دفتر گردآوریده‌ای است که مطالب زیادی بر آن افزوده شده است. براین مجموعه **"لون‌یو"** Lun Yu یا مکالمات **"کنفسیوس"** را که‌شامل ۲۰ بخش و گردآوریده‌ی شاگردان **"کنفسیوس"** از سخنان و گفتگوهای استاد است باید افزود.ـ

۳ـ شعر دوره‌ی "چین" Chin و "هان" Han تا ۲۲۱ میلادی: شعر این دوره بیشتر متاثر از وحدت و یکپارچگی چین و نفوذ آیین **"بودا"** و دو گرایش پیشین و بسیار اندک از ارتباط چین با دیار پارت‌ها و امپراطوری روم متاثر است و ایجاد سیستم **"امتحانات ویژه"** برای استخدام داوطلبان کارهای دیوانی از میان فرزانگان، شاعران، ادبیان و مورخان در گردهم‌آیی‌فرزانگان قوم و پیشرفت ادبیات بسیار موءثر بوده است. از حوادث موثر در این دوره **کتابسوزان ۲۱۳ ق.م** به دستور نخستین خاقان **"شیه هوانگ‌ـ دی"** را نیز باید نام برد ـ که غیر از کتاب‌های علمی همه آثار یا سوزانیده شد و یا در کتابخانه‌ی خاقانی ضبط شد ـ و با وجود خدمات درخشان این خاقان و پیشرفت‌های

شگرف زمان او این کار سبب بدنامی او در تاریخ چین گردید و در شعر با سمبول روباه و شغال و گرگ از او یاد می‌شود. اما این دوره کوتاه است و بعد از مرگ این خاقان دودمان "**چین**" Ch'in منقرض و دودمان "**هان**" پدیدار میشود و آثار از دست شده تا حدی ترمیم میشود.

۴ـ شعر دوره‌پراکندگی یا دوره‌ی مرارت: با زوال دودمان "**هان**" بار دیگر ۴۰۰ سال ازتاریخ چین دوره‌ی پراکندگی و جنگ‌های بزرگ است. شعر این دوره وابسته به شعر گذشته است و با وجود جنگ‌ها و مرارت‌های فراوان در این دوره چند شاعر بزرگ پدیدار میشوند که نمونه‌ی برجسته‌ی آن "**تائو یوان مینگ**" است و مقدمات دوره‌ی زرین شعر چین فراهم میشود.

۵ـ شعر زرین دوره‌ی "تانگ" T'ang تا ۹۶۰ میلادی: پس از چهارصد سال نبرد و پراکندگی با آغاز خاقانی دودمان "**تانگ**" بار دیگروحدت میسر می‌شود و با تشویق خاقانان وبهره‌گیری از زمینه‌ی فرهنگ کهن و یکپارچگی درخشان‌ترین تمدن و آثار شعری در این دوره پدیدار میشود. عوامل موثر در شعر این دوره به ترتیب عبارتند از: فرهنگ کهن و شعر مردمی، یکپارچگی، فرهنگ هند و "بودیسم"، آیین زردشتی، اسلام‌و تا حدی مسیحیت و ارتباط با اقوام دیگر. شعر زرین دوره‌ی "**تانگ**" خود شامل ۴ دوره است: **الف**ـ از آغاز سده‌ی هفتم که آزادی سفر و ورود گزیدگان فرهنگ سرزمین‌های دیگر و به ویژه کشورهای همسایه به چین میسر می‌شود. **ب**ـ اوج شعر دوره‌ی "تانگ" و پیدایی‌ی شاعران بزرگ چون "**وانگ وی**"، "**لی بو**" و "**دوفو**" که هنوز هم بر شعرشاعران این دیار موءثرند. **پ**ـ شعر اواخر سده‌ی نهم تا پیدایی "**بوجوای**" که طولانی‌ترین اشعار دوره‌ی "**تانگ**" را می‌سراید ـ شعر بلند در ادبیات چین تعالی نیست ـ. **ت**ـ شعر بعد از "**بوجوای**" که در ۹۰۷ میلادی به زوال دودمان "**تانگ**" می‌انجامد و شعر دوره‌ی پراکندگی و پنج قلمرو را تا ۹۶۰ نیز در خود دارد.

۶ـ شعر دوره‌ی "سونگ" Sungتا ۱۳۰۰: در این دوره یکپارچگی و قدرت دودمان "**سونگ**" در حد دودمان "**تانگ**" نیست و در اثر یورش تاتاران پایتخت به ناچار از شمال به جنوب منتقل میشود. شعر این دوره دنباله‌ی شعر دوره‌ی "**تانگ**" است و فرهنگ و هنر دوره‌ی "**تانگ**" همچنان ادامه می‌یابد و به ویژه در جنوب هنر و ادبیات همچنان اوج می‌گیرد و به سبب شیدایی بیش از پیش هنرمندان به طبیعت شعر و نقاشی به هم نزدیک می‌شود و شعر در رنگ‌پردازی گاه چون تابلوی نقاشی است و بدین‌ترتیب یگانگی شعرونقاشی فراهم می‌شود. یکی‌ازجنبه‌های‌درخشان‌ادبیات‌دوره "**سونگ**" آغاز به‌کار بردن زبان غیرکلاسیک "**بیی هوا**" به معنی زبان دشتی‌توسط برخی از شاعران و نویسندگان جنوب به جای زبان کلاسیک "**ماندارین**" است و اگرچه این زبان در این دوره رسمی نیست اما نخستین گام آغاز شده و سبب رسمی شدن این زبان در ۱۹۲۰ می‌شود.

۷ـ دوره‌ی "یوان" Yuanو "مینگ"Mingتا ۱۶۴۴: در ۱۲۱۲ **چنگیزخان** چین را مورد تاخت و تاز قرار داد و با به خاقانی رسیدن "**قوبیلای**" سرانجام چین مغلوب بیگانگان شد و اگرچه در پیشرفت دانش نظامی‌و گسترش آب‌بندها و دانشِ جغرافیا مغولان سهم بزرگی در چین دارند اما به علت‌عدم سازگاری با فرهنگ چین دوره‌ی‌فرمانروایی‌ی آنها کوتاه‌است و در ۱۳۶۸ دودمان مغولی "**یوان**" به همت‌دهقان‌زاده‌ای به نام "**هونگ وو**" Hung Wuو باجنبش دهقانی زوال می‌یابد و نیروهای مغول به پشت دیوار بزرگ رانده میشوند و بهترین گزارشگر این دوره "**مارکوپولو**" است. شعر دوره "**یوان**" تکرار شعر ادوار پیش است اما با به خاقانی رسیدن "**هونگ وو**" و پیدایی‌ی دودمان "**مینگ**"ـ درخشانـ بار دیگر نبوغ مردم چین نمایان و در این دوره نقاشی و چینی‌سازی به اوج می‌رسد و شعر جان تازه‌ای مییابد. پیشرفت فرهنگ در این دوره سبب چاپ‌دائره‌المعارفی در یازده جلد با یاری دو هزار پژوهشگرـ۷ـ۱۳۰۴ـو چاپ آثار برجسته‌ی دیگر است و سازمان اداری چین در ۱۴۶۹ دارای ۱۰۰۰۰ مورخ وهنرمند و ادیب برای کارهای دیوانی و ۸۰۰۰۰ نظامی است. پیشرفت علوم‌در

این دوره در حد پیشرفت هنر و ادبیات نیست و ریشه‌ی نفوذ غربیان در دوره‌ی بعد را باید در اواخر این دوره جستجو کرد.

۸ـ شعر در دوره‌ی "چینگ" Ch'ing : یورش‌های پی‌درپی اقوام وحشی شمالی، رواج فساد، نفوذ بیگانگان و فرسایش بعد آسایش سرانجام در ۱۶۴۴ سبب شکست دودمان "**مینگ**" در برابر اقوام شمالی‌ی "**منچو**" و قدرت یافتن دیگر باره‌ی اقوام بیگانه می‌شود. تفاوت دودمان "**منچو**" با دودمان "**یوان**" در همآهنگی خاقانان این دودمان با فرهنگ چین است و راز دوام نسبتا" طولانی‌ی دودمان "منچو" جز این نیست. فرهنگ رخشان دوره‌ی "**مینگ**" در زمان خاقان "**گانگ شی**" Kang Shi ـ معاصر لوئی چهارده ـ نخستین خاقان دودمان "**منچو**" همچنان اوج می‌گیرد و از کارهای رخشان این خاقان می‌توان سه کار پر ارج را در زمینه‌ی تعالی ادبیات و هنر یاد کرد:

الف ـ گردآوری در حدود ۴۰۰۰۰ نشانه‌ی بیان کلمات و جملات از ادبیات کلاسیک چین. **ب ـ** تدوین دائره‌المعارف رنگی. **پ ـ** مقایسه و هماهنگی ادبیات چین در حد گونه‌ای لغت‌نامه با مقایسه‌ی جملات و کلمات با یکدیگر که تمام آثار پیشین را در بر می‌گیرد.

از کارهای با ارزش دیگر این‌دودمان در بزرگداشت و نگهداری میراث گذشته گردآوری و نگهداری آثار ادبی شایسته به زمان چهارمین خاقان این دودمان "**چین لونگ**" Ch'in Lung است که این آثار درچهار گروه گردآوری شد: **الف ـ** آثار "**کنفسیوس**". ب ـ آثار تاریخی. پ ـ آثار فلسفی. ت ـ ادبیات به طور کلی. و هم از این دوره است که نمایشنامه‌نویسی ـ از ۱۷۰۰ به بعد ـ، رمان‌نویسی و نوشتن داستان‌های کوتاه در چین تکامل یافت و به‌سطح جهانی رسید. از کارهای درخشان این دوره در زمینه‌ی رمان‌نویسی نوشته شدن "**شی ـ توجی**" Shi-T'o Chi یا **افسانه‌ی خرسنگ** را که بعدها "**هونگ لو منگ**" Hong Lou Meng یا **روءیای خوابگاه سرخ** ـ ۱۷۹۲ ـ نام گرفت از "**دزائو شویه ـ جین**" Tsao Hsueh-Chin و رمان "**رو ـ لین وی ـ شیه**" Ju-Lin Wai-Shih یا **جنگل**

دانش پژوهان از "**وو جینگ دزو**"Wu Ching Tzu– ۱۷۵۴–۱۷۰۱– را که نخستین‌کتاب طنز در به سخره گرفتن سیستم امتحانات است می‌توان نام برد.

دودمان "**منچو**" از ۱۸۰۰ به بعد با فشار کشورهای اروپایی به ویژه انگلستان و فرانسه و روسیه و نیز ژاپن برای استعمار و استثمار چین به قدرت نظامی روی می‌آورد اما جنگ‌های تریاک و یورش‌های روسیه و ژاپن سبب تحلیل تدریجی قدرت و در ۱۸۶۰ به آتش کشیده شدن‌کاخ تابستانی‌پکن ـ توسط فرانسه‌وانگلیس ـ می‌انجامدو کنجینه‌ی‌هنری ۱۰۰۰ ساله‌ی چین نابود می‌شود. از این پس مقاومت‌های داخلی علیه بیگانگان‌اندک‌اندک‌شکل‌می‌گیردودر۱۹۰۵سیستم‌امتحانات‌که‌روزگاری‌کاربزرگی درگردهم‌آیی‌ادیبان‌وهنرمندان بود به‌علت عدم‌توجه به‌پیشرفت علوم‌لغو میشود. در ۱۹۱۱ دکتر "**سون‌یات‌سن**" Sun Yat-Senحزب ملی مردم یا "**گومین تانگ**"Kuo Min T'angرا بنیان می‌گذارد و در ۱۹۱۲ جمهوری چین در جنوب تشکیل می‌شود و در ۱۹۲۵ با مرگ "**سون یات سن**"، "گومین تانگ" به دو جناح چپ و راست تقسیم می‌شود و این نبرد سرانجام پس از مبارزات فراوان در ۱۹۴۷ به تشکیل جمهوری خلق چین می‌انجامد.

شعر سده‌ی بیستم چین: با نوشته شدن تاریخ فلسفه‌ی چین توسط "**هوشیه**" Hushih در سال ۱۹۱۹ به زبان محاوره‌ای "**بیی هوا**" Pei Huaو رسمی شدن این زبان در ۱۹۲۰ در مدارس چین زمینه‌ی‌دومی در ادبیات چین آغاز میشود وشعر با زندگی همه‌ی مردم پیوند می‌یابد که سخن آن به تفصیل دردفتر دوم شعر سده‌ی بیستم چین است و اینجا تنها یادی است از نام مکتب‌های مختلف شعری سده‌ی بیستم این دیار: **۱ـ** گروه پیشرو **۲ـ** ماه نو **۳ـ** شاعران متافیزیک‌گرای **۴ـ** شاعران "سمبولیست" **۵ـ** شاعران منفرد **۶ـ** شعر زمان جنگ و بعد از جنگ دوم جهانی که همه‌ی این دوران به دوران روشنگری موسوم است و کم

از شعر دوره‌ی "**تانگ**" نیست.

درباره‌ی فرم‌های شعری چین باید گفت واحد شعـر "کلاسیک" چینی کلمه است و در دو معیار کلی شعر در هر خط پنج کلمه‌ای یا هفت کلمه‌ای است و می‌توان گفت تا سده‌ی بیستم و آغاز جنبش نو ایـن دو معیار در همه‌ی اشعار چینی به کار می‌رود و وزن‌شعر در آخرین کلمه‌ی هر دو خط شعر رعایت میشود مثلا" در خطوط ۲، ۴، ۶... و طـول خطوط به نسبت حجم کلمات مساوی نیست ــ در این زمینه گونـه‌ای از شعر۴کلمه‌ایو ۸کلمه‌ای درهر خط و برخی‌از اشعار "**کتاب‌سرودها**" نیزمستثنی است ــ به زمان دودمان "**هان**" توجه بیشتر به شعر ۵کلمه‌ای است و این توجه از سده‌ی دوم میلادی تا زمان دودمان "**تانگ**" ادامه می‌یابد و از این پس دومعیار ۵ یا ۷ کلمه‌ای در هر خط شعر دارای ارزش مساوی است و تا سده‌ی بیستم گونه‌های مختلف شعری عبارتند از:

۱ ــ **اشعار مردمی:** خاستگاه بنیادی شعر چین شعرمردمی است وبهترین نمونه‌ی این ترانه‌ها در برگردان بخشی از "**کتاب سرودها**" یا "ترانه‌ها"عرضه شده است و در طول تاریخ شعـر چین همیشه ترانه‌های مردمی یاری دهنده‌ی شاعران و هنرمندان بوده است. طول ایـن گونه ترانه‌ها مساوی نیست ومعمولا" در هر خط ۴ و گاه ۳ کلمه به کار رفته است و گاه کاربرد این معیار در طول یک شعر متغیر است. سه نمونه‌ی زیراز گذشته‌ی دور تا شعر سده‌بیستم و نمونه‌های‌اصلی در کتاب‌ترانه‌هاست:

۱

بیا شاخه بیدی بچینیم [۱]
صدها پرنده به باغ در نوا
نام دلدارم آوای پرندگان

۱ــ شاخه بید هدیه‌ی مسافر و به‌مفهوم وداع است.

۲

پیچک‌ها به بلند کاج می‌رسند.
کاش ابری بودی
ابری و گه‌گاه بر من گذری

وشعر زیر از "تزائو تزائو":

شراب: آواز بخوانیم
بهترین روزهای زندگی در گذر
زندگی‌ی مرد به سان ژاله.
شادیم ــ شاد ــ
اما فراموش کردن غم‌ها مشکل
چیست مایه‌ی بی‌خبری؟
شراب و تنها شراب.

و شعر زیر از دهقانی که‌پس از طی کلاس‌های ده هفته‌ای سواد آموزی چنین می‌سراید:

به ضربه‌ی بیل هزاران قله را می‌شکافم
به یکبار دو تپه را بر دوش می‌کشم
و به یک نفس صخره‌ای عظیم را از جای‌میکنم.
با دست‌هایم رود را می‌گردانم
رودرامی‌گردانم‌ودردمی‌به‌قله‌ی‌بلندجاری‌می‌سازم.

۲ــ شعر "فنگ" Feng یا حماسی: در شعر چینی با وجود جنگ‌های پی‌درپی شعر حماسی وجود ندارد یا نمیتوان آن را گونه‌ای از شعر این دیار به شمار آورد که انسان چینی بیش از پهلوانی به فرزانگی می‌اندیشد. و باز شاید بتوان نخستین بخش "کتاب ترانه‌ها" را به نام "فنگ" ــ باد ــ از شعرهای حماسی‌گونه و افسانه‌های پهلوانی "فنگ

شن ـ ین "Feng Shen-Yen آخرین خاقان دودمان **"ین"** Yen را کـه بـا افسانه‌های شاهنامه همانندی دارد از افسانه‌های حماسی چین نامیـد و شباهت افسانه‌های **"فنگ شن"** با افسانه‌های شاهنامه بی‌شک به روابـط باستانی ایران و چین و حرکت و کوچ اقوام سکایی به ایـران مربـوط می‌شود و این نزدیکی‌ها شگفت‌انگیز نیست که چین و هند و ایران سه قطب باستانی فرهنگ آسیایند.

۳ـ شعر "فو" Fu: شعرگونه‌ی **"فو"** به زمان دودمان **"هان"** نام گرفت و برای‌ی نخستین‌بار در دفتر **"شون دزو"** Hsun Tzu ۲۲۵ق.م ـ از آن یاد میشود و این‌گونه از شعر تا دو هزار سال دوام می‌یابد و در واقع شعر **"فو"** نوعی شعر روایتی و بیشتر درباره‌ی‌زندگانی فرمانروایان وجنگجویان و بیان پندهـای اخلاقی است و از نظر تاریخی و اجتماعـی الگویـی بـرای شناخت روال زندگانـی اشرافی و فرماندهان بزرگ و کیفیـت و کمیت نبردهاست.

نبرد به جنوب دژ بود
مردن کنار دیوار شمالی
به صحاری مردند، بر شنزار ـ
گوشت تنشان قوت کلاغان.
کلاغان را بگو ما را هراسی نی؛
به صحاری مردیم، بر شنزار ـ
تن ما را یارای گریز نی."
آب به ژرفا جاری است
ژرفای تالاب تیره و تار.
اسواران مثله شدند:
اسبانشان سرگردان و شیهه‌کشان.
کنار پل خانه‌ای بود
شمال یا جنوب؟!

خرمن‌ها بی برداشت ماند
خرمن برداشت نشده را قربانی نی.
وفاداران امیر، بی‌هوده.
به سربازان می‌اندیشم، سربازان وفادار
سربازانی که فراموش نمی‌شوند
سربازانی که‌شبگیر به نبرد رفتند
سربازانی که شامگاه باز نگشتند.

۴ــ شعر"یوا ــ فو" Yueh-Fu: "یوا ــ فو" به معنی جعبه یا کرسی موسیقی به دنبال شعر "**فو**" و به زمان خاقان "**وو**" Wu ــ سده دوم ق.م ــ پدیدار شد و از آن برای بیان حالات و احساسات مردمی و همراهی‌با موسیقی استفاده می‌شد وپیش از این نیز "**کنفسیوس**" اشعار "**کتاب سرودها**" را برای همراهی با موسیقی به چهار بخش تقسیم کرده بود. هر سطر این‌گونه شعر دارای ۵ کلمه است و از نظر محتوا در برابر شعر "**فو**" قرار دارد و بسیاری از شعرهای این‌گونه اشعار، تضمین شده از اشعار مردمی است. در اواخر سده‌ی دوم‌پیش از میلاد این‌گونه از شعر به‌شعر گونه‌ی "**شیه**" نزدیک می‌شود و تشخیص آنها از یکدیگر کاری است مشکل. نقطه‌ی اوج این‌گونه شعر اواخر سده‌ی دوم قبل از میلاد و زمانی است که شورش و جنگ‌های داخلی اوج گرفته و این‌گونه‌به شعر روایتی تبدیل شده است:

کودکی که یتیم زاده میشود
و همه‌ی کودکان یتیم را سرنوشتی تلخ است
وقتی پدر و مادرم زنده بودند
کالسکه‌ام چهار اسب داشت
وقتی پدر و مادرم مردند
درماندگی آغاز شد

و "یوا ـ فو" زیر از "بائو جائو" Pao Chao :

به یاد روزهای شبابم
روزهایی که شبگیر به سواری می‌رفتم
روزهایی که دوستانم نجبا بودند .
روزگاری که با ثروتمندان گذشت .
تن‌پوش ابریشمی و زرق و برق
ارابه و غبار ارابه‌ها
با کرگان "چینگ" و آوازه‌خوانان "جی"
عودنوازان "ین" و "جائو"
شراب‌های ناب و خوش‌عطر
اطعمه‌ی متنوع فصل
همه‌ی آنچه امروز عبث و بی‌فایده می‌دانم
اعقاب را بگوی :
برای شادمانی باید بهار را نگه داشت .

۵ـ شعر "لو فو" Lu Fu : "لوفو" گونه‌ی تازه‌ای از "فو" است‌که از سده‌ی نهم و به دوره‌ی "**تانگ**" رایج میشود . این‌گونه شعر از انواع با قاعده‌ی "**فو**" است و بعدها به نام "**باین**" Pien شهرت می‌یابد و دو نکته در پرداخت آن رعایت میشود : **۱ـ** مساوی بودن طول خطوط شعر که با در نظر گرفتن حجم متغیر کلمات چینی بسیار مشکل است . **۲ـ** رعایت وزن در آخرین کلمه‌ی هر خط. شعر "**لو فو**" بیشتر فنی و معمولا" فاقد لطافت است و داوطلبان کارهای دیوانی برای گذراندن امتحانات استخدامی باید با فن سرودن آن آشنا باشند .

۶ـ شعر "شیه" Shih : از شعرگونه‌ی "**شیه**" برای بیان احساسات آنی و فردی واز انواع طولانی آن برای هم‌نوایی با موسیقی استفاده می‌شود و تفاوت این‌گونه شعر با شعرگونه‌ی "**یوا ـ فو**" پرداخت شعر "یوا ـ فو" به جلوه‌های‌ی گوناگون زندگانی‌ی مردم است :

زندگانی یکصد سال نی‌ـ
غم هزار سال‌در آن جاری
روز کوته و شب تلخ بلند
چراغ به دست و سرگردان.
به جستجوی شادی دم را باش
انتظار دیگر سال بیهوده.
احمق آنکو خسیس پیر می‌شود
پیر و مایه‌ی خنده‌ی دیگران
تا دیدار "وانگ جیائو" [1]
راهی دراز در پیش،

۷ـ شعر "لو شیه Lu Shih": این‌گونه از اشعار با قاعده‌ای است کـه از فرم‌های کهن گرفته شده. شعر "**لو شیه**" موازی و نوای کلمات در آخر هر دو خط همانند است؛ هر شعر شامل ۸ خط است و بهترین نمونه‌ی این‌گونه در دوره "**تانگ**" سروده شده:

جوان از خانه رفتم، پیر باز می‌گردم.
روستا همان که بود و موی من سپید.
کودکان به تماشای بیگانه از خانه بیرون‌می‌شوند
لبخند بر لب و کنجکاو "ازکجا آمده‌ای؟"

سال‌ها و ماه‌ها پیش از روستا سفر کردم
روستا زیباست و هر چیز رو به راه
نزدیک درگاه خانه‌ام تالاب آینه‌فام
امواج چون گذشته با نسیم بهار در بازی.

۸ـ شعر "شیه یو" Shih Yu: "شیه یو" کاملترین گونه‌ی"شیه"و تفاوت آن

1- Wang Chiao

با گونه‌های هم‌نام در توجه به طراحی و رنگپردازی است و بهترین نمونه‌های آن از آن دوره‌ی "**سونگ**" است. قواعد این شعر همانند "**لو شیه**" و با آن تفاوتی ندارد.

۹ــ شعر "تزو" T'zu: تزو یعنی کلمات گونه‌ای از شعر غنایی و نام کهن آن "**یوا ــ فوجانگ جو**" Yueh Fu Chang Chu ــ خطوط بلند وکوتاه‌وبی‌قاعده ــ است. خاستگاه "تزو" ترانه‌های مردمی و غنای آن از موسیقی هند و بومی به دوره‌ی دودمان "**سونگ**" در سده‌ی یازده و دوازده است.

پس از این ،از این گونه‌ی غنایی‌ی "**تزو**" گونه‌های متعددی پدیدار شد که از آن جمله است:

۱ــ "سان چو" San Gh'u که کاملا" غنایی است و هنگام همراهی با سازهای چینی تاثیر موسیقی هندی بر آن کاملا" آشکار است. **۲ــ "تزو هوا"** T'zu Hua که شعری روایتی ــ غنایی و نثرگونه و روایتگر افسانه‌های مذهبی و "متافیزیک"ی است. شعرگونه‌ی "**تزو**" به زمان دودمان "**سونگ**" دارای قواعد خاص و از اشعار با قاعده و دارای چهار ویژگی‌ی زیر است: **۱ــ** طول نامساوی خطوط **۲ــ** موزون بودن **۳ــ** دارای ردیف لطیفی از کلمات بودن **۴ــ** مناسب بودن برای همراهی با موسیقی و نزدیک بودن به موسیقی مردمی. تحول بعدی گونه‌ی "تزو" نزدیکی بیشتر به فرهنگ مردمی و موسیقی عامیانه‌ی کهن است و در چنین مرحله‌ای "**تاین تزو**" T'ien T'zu نام می‌گیرد. "تزو" زیراز "**وی جوانگ**" Wei Chuang ــ ۹۰۱ ــ ۸۶۰؟ ــ وطرحی‌از شهر "**جین لینگ**" Chin Ling یا "**نان گینگ**" Nan King کنونی است:

باران بر رود می‌بارد و می‌بارد
علف‌ها بر کرانه انبوه و انبوه‌تر
شش دودمان به سان روٴیایی محو؛
آوای پرندگان مویه‌وار.
بیدهای کنار دیوار را غمی نی.

بیدها میان مه و دود در نوسان.

و "**تزو**" زیر از "**جو بانگ‌ـ ین**" Chou Pang-Yen – ۱۱۲۱–۱۰۵۶ـ است :

آسمان تیره‌ی خزانی
شب و حیاط سردخانه.
سرد باد می‌موید
انبوه ابر سد پرواز قوها.
شب ژرف، میهمانان‌رفته و همه‌جا خاموش.
بر دیوار نور چراغ است و من
باده نوشیده‌ام و باز هشیار
شب بلند و تلخ.

۱۰ـ **شعر "چو تزو" Ch'u T'zu:** پیدایی‌ی این‌گونه شعر از اواخر سده‌ی نهم و رواج آن در سده‌ی سیزدهم است. "**چو تزو**" کاملا" با زبان و موسیقی عامیانه وابستگی دارد و دارای دو گونه است: **۱ـ "شیو لینگ"** Hsio Lingیاترانه‌ی کوچک شامل ترانه‌های کوچک هم‌نوا. **۲ـ "تائو سو"** T'ao Suیا "نوای پی‌درپی" که نواهای متغیر آن در کل دارای وحدتی است. "**شیولینگ**" زیر از "**ماجیمـ یوان**" Ma Chin-Yuan–۱۳۲۵–۱۲۶۵ـ است :

برگ پژمرده‌ی تاک‌ها، درختان کهن و آوای
کلاغان شامگاه
پل کوچک، نهرجاری و خانه‌های دهقانی
خورشیدی که غروب میکند.
خورشید پریده‌رنگ و مردی تنها و دل‌شکسته در
ـ انتهای زمین.

۱۱ـ **شعر "تزو یه" T'zu Yeh:** "تزو یه" از نام دختری آوازخوان که

نخستین بار شعری ازاین‌گونه سرود گرفته شده و این نوع شعر گونه‌ای ترانه‌ی غنایی است با پنج کلمه در هر خط:

بویی خوش که در پلکان به استقبالم می‌آید
گل‌ها به باغ چشم رخشان.
وقتی دل بهار شکوفا می‌شود
تاثر و احساس را پایانی نی.

۱۲ــ شعر "وو" Wu: پیدایی این‌گونه شعر از سده‌ی چهارم و سرودن دیگر باره و رواج آن به دوره‌ی "**تانگ**" و توسط "**لی بو**" بود. این گونه شعر همیشه چهار پاره و بیشتر برای بیان حالات عاشقانه است. شعر زیر از "**لی بو**" است.

یخ را به تالاب سه‌رش قطر است
هزاران "لی" [۱] به زیر برف سپید.
دلم سرو و کاج‌را مانند است[۲]
اما دل تو؟

۱۳ــ شعر "جوا ــ جو" Chueh-Chu: "جوا ــ جو" به معنی بهار و خزان از انواع شعر چهار پاره با ۵ تا ۷ کلمه در هر سطر است و بهترین نمونه‌های آن در اوایل دوره‌ی "**تانگ**" سروده شده است. این‌گونه شعر برای همراهی با ساز و موسیقی و زبان آن مردمی و تقریبا" روستایی و برداشت تصاویری است از طبیعت و رویدادهای عادی زندگانی؛ شعر زیر از "**دو فو**" است:

"رنگین [۳] است رود و تپه‌ها به نور شامگاه؛
بوی گل و گیاه بر بال باد.

۱ــ "لی" Li = ۵۳۳متر. ۲ــ نشانه‌ی‌پاکدلی‌ووفاداری.
۳ــ رنگین‌به‌گویش‌لری=زیبا

پرستوبی که در پرواز گل به منقار می‌کشد
اردک‌هایی که بر ماسه‌ی گرم ساحل درخوابند.

۱۴ــ شعر "باین‌ــ ون"Pien-Wen : این گونه از شعــر در آغاز از انــواع شعر روایتی "بودا"یی بود که توسط رهروان "بودا"یی برای همراهی‌ی با ساز و موسیقی و بیان داستان‌ها و روایت‌هــای زندگانــی‌ی "بــودا" به کار می‌رفت و از سده‌ی دوازدهم رایج شد. بلندی این گونه شعــر گاه به هزار خط نیز می‌رسد و هر خط شامل ۵ تا ۷ کلمه است.ــ "باین ون" با "**پاین‌ــ ون**"P'ien Wen که نوعی نثر موزون است یکی نیســت‌ــ

۱۵ــ شعر "داجو"Tachu یا "سرود بزرگ" : "داجو" گونه‌ای‌شعربلند روایتی برای‌ی همراهی با ساز و موسیقی است و یکی از انواع این‌گونه شعر "**گو تزو**" Ku T'zu یا "**آهنگ طبل**" است‌که برای همراهی‌با طبل کوچک پرداخته می‌شود و این دو در مقایسهٔ با "باین‌ــ ون" اشعار کوتاه غنایی است.

۱۶ــ شعر "جو گونگ دیائو"Chu Kung Tiao: "جو گونگ دیائو" به معنی سرود روایتی‌ی طبیعت که نواهای‌ی موسیقی با آن همراهی دارد در واقع گونه‌ی جدیدی از "**باین‌ــ ون**" است. بهترین سراینده‌ی این‌گونه شعر. "**گونگ سان‌ــ چوان**" Kung San-Ch'uan ازمردم "**شان دونگ**" Shan Tung در سده‌ی دوازدهم بود. در این‌گونه شعر خطوط شعر از نظر تعدادکلمات هم‌اندازه نیست و ناهم‌اندازگی‌ی خطوط به سبب امکان ایجاد حالــت هم‌نوایی و موزونی در همراهی با ساز است. در این‌گونه شعر به هنگام همراهی با ساز نواها تکرار نمیشود اما در شعرگونه‌ی "**گو تزو**" و "**داجو**" گاه یک نوا بارها در گفتن روایت تکرار میشود. این‌گونه شعر از سده‌ی دوازده به بعد رایج شد.

*

در باره‌ی کیفیت ترجمه، برگردان شعر بی‌شک نمیتواند کامــل باشد به ویژه شعر چینی که ظرافتش بیشتر در کلمات گویای چینی است که خط چینی در پویایی و بیان حرکت شگفت‌انگیز است و این حرکــت

در شکل کلمه نیز نهفته است. تصور کنید از پنجره به نظاره‌ی مردی ایستاده‌ایم: مردی را می‌بینیم که سرمی‌گرداند و به چیزی چشم می‌دوزد؛ امتداد نگاه او را دنبال می‌کنیم و می‌بینیم که دراسبی خیره شده‌است. نخست مرد رادیدیم، بعد نگاه مرد را دنبال کردیم و آنگاه اسب را دیدیم که نگاه مرد را به خود کشانده بود. در بیان چنین حالتی می‌گوئیم: مرد به اسب می‌نگرد. کلمات اینجا نشانه‌های آوایی است اما شکل کلمات بدون توجه به مفهوم کلمات بیانگر چیزی نیست. در خط چینی این حالت و رفتار با سه کلمه‌ی گویا ــ از نظر شکل و مفهوم ــ بیان می‌شود و حرکت و مفهوم کلمه از هم دور نیست:

人 見 馬

مردی نگاه‌می‌کندبه اسب

یا

日 昇 東

خورشید برمی‌خیزد (در) شرق

و اینجاست که کلمات مصور چینی خواننده را در درک پویای کلمات یاری می‌کند و بیان چنین کیفیتی با کلمات زبان‌های غیر چینی میسر نیست و گریز نیست که‌برای راه‌یابی به فرهنگ این دیار باید از ناشدنی، شدنی ساخت و میسر نبودن برگردان از زبان اصلی را نیز به سبب نادانی "نادیده" گرفت. مفاهیم نیز اینجا آن سوی کلام و گاه ظرافت این مفاهیم چونان صدای برگی است که در نجوای نسیم بر زمین می‌نشیند و برای شنیدن باید سراپا گوش بود. انتخاب از میان اشعاری

که کمیت آن نیز بیش از شعر همه‌ی شاعران دیارهای دیگر است بسیار مشکل و آنچه در این دفتر آمده است قطره‌ای است از دریایی که:

"آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید"

برگردان اشعار بیشتر از ترجمه‌هایی است که برگردانندهٔ آن به زبان دیگر خودچینی و چین‌شناس بوده و آنجا که چنین نبود ترجمه‌های متعدد چین‌شناسان مشهور و بیگانه با هم مقایسه گردید. در کیفیت ترجمه توصیه‌های Ernest Fenollsa و J. V. Liu رعایت شده و در تلفظ اسامی از سیستم رایج Wade-Giles پیروی شده است. دربارهٔ زبان شعر کوشش‌شد زبان شعر دوره‌های مختلف رعایت شود و همپای فارسی مناسب باشد. از ایجاد رابطه میان خطوط برخی از اشعار پرهیز شد و این بدان سبب است که خطوط برخی از اشعار چینی هر یک جداگانه و در کل شعر را هستی می‌بخشد. ترجمه‌ی ۲۸ "آفور" از "**دائو د جینگ**" با یاری استاد بزرگوار دکتر **محمود هومن** در مقایسه‌ی ترجمه‌های انگلیسی با فرانسه و آلمانی انجام یافته و اینجا مجالی است برای سپاسگزاری فراوان.

باجلان فرخی م.ح

دی‌ماه ۱۳۵۴

«کرونولوژی» تاریخ چین در یك نگاه

۱ــ دوران افسانه‌ای و پنج‌خاقان:

آفرینش جهان از "**درهمی**" ــ Chaos ــ توسط "**بیان‌گو**" Pianku جدایی‌ی‌آسمان و زمین و پیدایی‌ی‌انسان به خواست "**نوگــوا**" Nukua . استقرار در کناره‌های رودخانه‌ی زرد و "**یانگ تسه**" و آغاز تمدن سنگی . تفویض خاقانی‌به "**فوشی**" Fu Shi خالق فن نگارش. "**خاقان‌شن نونگ**" Shen nung خاقان زرد یا "**هوانگ دی**" Huang Ti خاقان "**یائو**" Yao. خاقان "**شوین**" Shu Yen. یورش قبایل آسیای میانه و جنگ‌های قدرت‌طلبــی . تکمیل خط "**فوشی**" توسط "**دزانگ جی**" Tsang chi ــ ۳۰۰۰ ق.م ــ شاید به زمان خاقان "**هوانگ دی**" که این خط بعدها به‌نام "**گوون**" Kuwen یاخط قدیم مشهورشد . روستانشینی‌وآنگاه شهرنشینی‌وآغازکشاورزی‌وتجارت . کنده‌کاری بر سنگ و چوب . بافتن پارچه . سفالگری و سفالگری منقوش.

۲ــ دودمان شیا Hsia: (سده‌ی ۱۶ــ۲۱ ق.م)

فرمانروایی خاقان "**یو**" Yu و "**شوین**" Shu Yen.

۳ــ دودمان "شانگ" Shang. (۱۱۲۲ــ ۱۷۶۶ ق.م):

آغاز تمدن برنزی و استفاده از فلز. گسترش شهریگری. توجــه بــه تاریخ‌نگاری. توجه به شعر و ادبیات و سروده شدن برخی از اشعار

"شیه جینگ".

۴ـ دودمان "جو"ی‌غربی chou(۷۲۲ـ۱۱۲۲ ق.م):

تلفیق خطوط توسط "**دای‌ـ شیه جو**"Tai Shih Chow در سده‌ی هشتم یا نهم پیش‌از میلاد که به خط "**جوـ ون**"Chow-Wen یا حروف مهربزرگ موسوم است.

۵ـ دودمان "جو"ی شرقی (۲۲۱ـ ۷۲۲ ق.م)

دوران "جو"ی شرقی به دو دوره تقسیم می‌شود: **۱ـ دوره‌ی بهار و خزان (۴۸۱ـ۷۲۲ ق.م) ۲ـ دوره‌ی جنگ ایالت‌ها (۲۲۱ـ ۴۸۱ق.م.)** پیدایی‌فرزانگان‌وفیلسوفانی‌چون "**لائو دزو**"، "**کنفسیوس**"، "**مو دزو**"، "**یانگ جو**"، **منسیوس**، "**شون دزو**"، "**جوانگ دزو**"، "**هان فئی دزو**". نبشته شدن کتاب‌های بی‌شمار و از جمله "**دائو د جینگ**" و سیزده گردآوریده یا اثر "**کنفسیوس**". پیدایی‌ی "**جو یوان**" شاعر بزرگ و "**هان فئی**" Han Fei مقاله‌نگار.

۶ـ دودمان "چین"Ch'in(۲۰۷ـ۲۲۱ق.م):

جنگ‌های داخلی به‌قدرت یافتن امیر "**جنگ**" Han Fei می‌انجامد. خاقانی‌ی "نخستین خاقان" یا "**شیه هوانگ دی**" Shih Huang Ti. وحدت‌ویکپارچگی چین، ساختن دیوار بزرگ یا "**چانگ چنگ**"Ch'ang-Ch'eng **کتابسوزان۲۱۳ق.م**، محدودکردن "فئودالیزم" و وضع قوانین مدنی، پیشرفت کشاورزی‌وتجارت و گسترش آب‌بندها، انقلاب‌دهقانی.

۷ـ دودمان "هان" Han(میلادی ۲۲۰ـ۲۰۶ ق.م):

دوران "هان" به دو دوره تقسیم می‌شود: **۱ـ "هان" غربی (میلادی۲۴ـ۲۰۶ق.م) ۲ـ "هان"شرقی (۲۲۰۱ـ۲۴میلادی)** بازگشت وحدت. توسعه‌ی کشاورزی. گسترش تجارت و کشتیرانی. جلوگیری‌از

گسترش "فئودالیزم" ،تاثیرپذیری از فرهنگ‌های مجاور . ایجادرابطه‌ی تجاری با پارت و روم . ورود بودائیان به چین در ۶۵ میلادی .**ایجاد سیستم امتحانات** برای دواطلبان کارهای دیوانی . نگارش تاریخ منظم چین توسط "**سوما جاین**" Su machien(۹۰–۱۴۵ق.م) پیشرفت نجوم و ریاضیات . آغاز کاغذسازی در چین . چاپ بوسیله‌ی کنده‌کاری‌چوبی . نخستین سرشماری چین با احتساب هر خانواده ۵ نفر و جمعیت ۵۰۰۰۰ نفر . پیشرفت ادب و شعر .

۸– سه قلمرو (۲۸۰–۲۲۱میلادی) :

جنگ‌های قدرت‌طلبی . یورش تاتارها .

۹– دودمان "دزین"غربی ۳۱۶–۲۶۵ . دودمان "دزین"شرقی ۴۲۰–۳۱۶:

ادامه‌ی جنگ و پراکندگی . پیشرفت هنر و ادبیات . جنگ‌های شمال و جنوب . پیدایی‌ی‌شاعر بزرگ "**تائو یوان مینگ**" و پیکرتراش بزرگ "**گاگا جی**" Kaka Chi

۱۰– دودمان "سوی"ی شمالی ۵۱۶–۴۲۱ "سو"ی جنوبی ۶۱۷–۴۲۱:

ادامه‌ی قدرت‌طلبی و پراکندگی . پیشرفت هنر و ادبیات . رونق نقاشی و پیکرتراشی . پیشرفت تاریخ‌نگاری . توسعه‌ی کشاورزی . حفر کانال‌های آبیاری .

۱۱– دودمان "تانگ" Tang ۹۰۷–۶۱۸:

بازگشت وحدت . گسترش آیین بودایی (آمیزه‌ای از "دائوئیسم و بودیسم" .)ورود گروه‌های زردشتی ، مسلمانان و مسیحیان به چین . آزادی سفر بیگانگان به چین برای ایجاد روابط صلح‌آمیز . به اوج‌رسیدن تمدن و هنر چین و پیدایی‌ی‌هنرمندانی‌چون "**لی سو شون**" Li Su Shun پیکرتراش. "**وانگ وی**" شاعر و نقاش و "**لی بو**" و "**دوفو**" شاعران

بزرگ چین. عصیان و شورش "**ان لو شان**" An Lu Shan. پیدایی‌ی "**هان یو**" Han Yu مقاله‌نگار. "**بوجوای**" شاعر و رونق چاپ چوبی و سنگی ـ چاپ کهنه‌ترین کتاب چاپی‌موجود از این دوره است ۸۶۸ـ.

۱۲ـ پنج قلمرو ۹۶۰ـ۹۰۷ـ:

نبردهای قدرت‌طلبی. چاپ آثار کلاسیک. پیدا شدن پول کاغذی.

۱۳ـ دودمان "سونگ" Sung ۱۲۷۹ـ۹۶۰:

دوران "سونگ" به دو دوره "ی‌سونگ‌شمالی ۱۱۲۷ـ۹۶۰ و سونگ جنوبی ۱۲۷۹ـ۱۱۲۷ تقسیم می‌شود:

سونگ‌شمالی:

بازگشت وحدت و ادامه‌ی جنگ با قبایل شمالی. گسترش‌فرهنگ. تفسیری از آیین "**کنفسیوس**" توسط "**وانگ‌ـان‌شیه**" Wang-An Shih به‌نفع طبقه‌ی زحتمکش و رواج مالیات بردرآمد. پیدایی‌ی "**لی لونگ**" Li Lung پیکرنگار مشهور. اختراع حروف جداگانه‌ی چاپی توسط "**می شنگ**" Mi Sheng ـ ۱۰۴۱ـ پیدایی‌ی "**گوئو شیه**" Kuo Shih پیکرتراش. یاری گرفتن از **تاتارهای طلایی** برای شکست "**هون**"ها و هزیمت "هون"ها. ماندگار شدن تاتارها در شمال و عصیان. سقوط "**گای فنگ**" Kai Feng پایتخت شمالی به دست تاتارها و انتقال پایتخت به "هانگ جو" Hang Chow در جنوب.

سونگ جنوبی:

پیشرفت فرهنگ و هنر. تعالی‌ی‌شعر و نزدیکی بیشتر شعر و نقاشی. پیدایی‌ی "**سو شیه**" شاعر و فیلسوف. آغاز استفاده از زبان "**بئی هوا**" در ادبیات به صورت محدود. آغاز استعمال باروت در جنگ. هجوم **چنگیزخان** به چین ۱۲۱۲ـ.

۱۴ــ دودمان مغولی "یوان" Yuan ۱۳۶۷ــ۱۲۶۰:

تسخیر چین به وسیله مغولان. خاقانی "**قوبیلای**". سفر "**مارکوپولو**" به‌چین. عدم هماهنگی مغولان با فرهنگ چین و زوال دودمان "**یوان**"

۱۵ــ دودمان "مینگ" Ming ۱۶۴۴ــ۱۳۶۷:

آرامش پس از قرن‌ها جنگ. تعالی هنر و ادبیات. پیشرفت وبه اوج رسیدن چینی‌سازی. اوج نقاشی. چاپ اسکناس کاغذی. چاپ دائره‌المعارفی در یازده جلد توسط دو هزار پژوهشگر ــ ۷ــ۱۳۰۴ــ. چاپ "**بن دزائو گانگ مو**" Pen Tsao Kang Mu کتاب بزرگ طبی. سفر دریادار "**جنگ هو**" Cheng Ho با ۶۵ کشتی و ۲۷۰۰۰ مرد برای اکتشافات فرهنگی.

۱۶ــ دودمان "چینگ" Ch'ing یا "منچو" Manch'u ۱۹۱۱ــ۱۶۴۴:

رواج فساد و فرسایش اواخر دوره‌ی "**مینگ**" سبب تسلط قبایل شمالی "**منچو**" می‌شود. هماهنگ شدن و سازگاری "منچو"ها با فرهنگ چین. توجه به هنر و ادبیات. رواج چاپ رنگی. گردآوری کلمات رایج در متون کلاسیک. تدوین دائره‌المعارف مصور. سنجش ادبیات کلاسیک در گونه‌ای لغت‌نامه. چاپ و گردآوری آثار با ارزش گذشته. تعالی داستان‌نویسی و نمایشنامه‌نویسی. تلاش اروپائیان برای استعمار و استثمار چین. تسلط فرانسه بر هندوچین ۱۸۶۰ــ. آتش زدن کاخ تابستانی پکن توسط فرانسه و انگلیس ــ ۱۸۶۰ــ جنگ چین و ژاپن ــ ۱۸۹۴ــ طغیان مشت‌زنان علیه "**منچو**"ها و بیگانگان ــ ۱۹۰۰ــ. لغو امتحانات استخدامی کهن ــ ۱۹۰۵ــ آغاز انقلاب چین. تشکیل "**گو مین تانگ**" توسط دکتر "**سون یات سن**".

۱۷ــ جمهوری چین در جنوب (۱۹۱۱) به رهبری "سون یات سن":

یورش ژاپن ۱۹۱۴ــ جدایی دو جناح چپ و راست "**گو مین تانگ**"

پس از مرگ "**سون یات سن**". نوشته شدن تاریخ فلسفه چین به زبان "**بئی هوا**" یا زبان محاوره‌ای در ۱۹۱۹ توسط "**هوشیه**" Hu Shih. رسمی شدن زبان "**بئی هوا**" در مدارس چین.

۱۸ــ جمهوری خلق چین ۱۹۴۷:

بازگشت وحدت، رفع قحطی. "بیانیه‌ی "ین آن". تعالی ادبیات...

راهنمای تلفظ اسامی چینی و ژاپنی بر اساس روال

Wade-Giles

Ch = ج . Ch' = چ . Hs = ش[1] . Ss = س . Sh = ش . J = ر

K = گ . K' = ک . P = ب . P' = پ . Sz = س چو س در سیب

T = د . T' = ت . Ts = دز . T's = تس . Y = ی .

H در آخر اسم گاهی = ا . بقیه حروف تقریبا" معادل تلفظ لاتین .

معنی‌ی‌برخی از کلمات چینی که خواننده را در درک مفهوم برخی از اسامی یاری میکند :

چهارجهت : Pei یا Peh = شمال . Nan = جنوب . Tung = خاور .

Hsi = باختر .

رنگ‌ها : Hung = سرخ . Hei = سیاه . Po یا Pai = سپید .

Huang یا Hwang = زرد . Ching یا Tsing = آبی .

شهرها : Ching یا King = پایتخت . Chou = شهر .

Ho = رودخانه . Shan = کوه . Ling = قله .

بدینترتیب Pei King = پایتخت شمالی و Nan King = پایتخت جنوبی . . .

۱ــ با س ـ ح که معمولا" ش تلفظ می شود .

شاعران این دفتر

۱

شعر «شیه‌جینگ» و اشعار کهن

کتاب ترانه‌ها

هیچکس به‌درستی نمیداند این ترانه‌ها در چه زمانی نوشته‌شد یا چه کسی‌آنها را گردبیاورد. هم‌آوری این‌ترانه‌ها را به "کنفسیوس" نسبت می‌دهند، اما این نسبت نیز قطعی نیست. میدانیم که "کنفسیوس" این ترانه‌ها را خوانده و مطالعه‌ی آنها را به‌فرزندش "بویو" Poyu سفارش کرده و از او خواسته است ترانه‌های عاشقانه‌ی "جائو نان" Chao nan و "جو نان" Chou nan را با دقت بیشتری بخواند. "کنفسیوس" به "بویو" میگوید: "آنکو این ترانه‌ها را نخواند به‌سان کسی است که میان خویش و جهان دیواری نهد که هر چه هست در این ترانه‌هاست. موسیقی این ترانه‌ها زیباترین نواهاست و راه یافتن به‌آرامش بدون شنیدن آنها میسر نیست."

این‌ترانه‌های‌کهن‌ساده‌ترین‌ترانه‌هایند؛ ترانه‌های‌مردمی‌ی‌افسون‌کننده و بازسرشار از تجربه‌ی‌شعری، ترانه‌هایی که غم‌های بزرگ و شادی‌های مردم را گزارش می‌کند. در این ترانه‌ها مزارع برنج زر مذاب و روان است، عشاق بی‌پروا در رودها شنا می‌کنند و همه جا سخن از عشق است. خرسنگ‌های‌سپید، آبشاران و مرغان‌ماهیخواری که‌برخرسنگ‌هانشسته‌اند... همه و همه زیبایان پراکنده‌اند و گویی هستی هم از اینجاست که آغاز می‌شود و هم از این اشعار است که با بزرگی و ژرفای اندیشه‌ی انسان چینی آشنا می‌شویم. اندیشه‌ی گویندگان این ترانه‌ها شگفت‌انگیز است:

آنان بی‌پروا و لطیف از روابط نر و ماده سخن می‌رانند و به‌عظمت ادامه‌ی هستی می‌اندیشند و همه چیز در این اشعار به‌انسان و هستی‌ی او باز می‌گردد و در همه جا رد پای انسان را می‌بینی که در پرده‌های نقاشی چینی در همه‌ی ادوار به‌ویژه دوره‌ی "یوان" Yuan نیز چنین است. در این پرده‌ها همیشه موجودی زنده را می‌توان دید، اسبی یا ماهیخواری در گوشه‌ای و اگر بیشتر به‌پرده‌ی نقاشی بنگری سرانجام انسانی را می‌بینی که از دامنه‌ی صخره‌ای می‌گذرد. گویندگان و سرایندگان این ترانه‌ها مردمی سرشار از نیروی زندگانی‌اند و شعر این دوره از دیدنی‌ها سخن می‌گوید و آن را با آن سوی پدیده‌ها کاری نیست:

دختری دامنش را بالا گرفته و از رود می‌گذرد، پرچم نیزه‌داران کنار مزارع برنج در باد می‌لرزد، هلوی نورسیده ما ناعروس جوان است، مردم این سوی و آن‌سوی در کارند . . .

در شعر "هرس مزرعه" Tsai Chou ثمر زمین و انسانی که روی زمین کار می‌کند از هم جدا نیست و شعر نمونه‌ای از زندگانی گروهی‌و زندگانی مردمی است که دوشادوش کار می‌کنند و شادی و رنج آنها از یکدیگر جدا نیست. به‌هر ترانه‌ی این ترانه‌ها رنگی دیدنی و ناگفتنی است؛ گویی به‌جهانی از رنگ‌های زردناب، سبزناب، سرخ‌ناب . . . راه می‌یابی، جهانی که همه چیز در آن در پرتو آفتاب نیمروز است. عشاق آواز می‌خوانند و آوای آنان نوای پرندگان را مانند است.

نور نیمروز
خوب‌روی رعنا
عشق یاری‌گر من

در این ترانه‌ها آرامش و بردباری نژادی را می‌بینی که آگاهانه بیدار می‌شود ــ ر.ک به‌باران‌می‌بارد، پرنده‌ی زرد، موش‌ها . . . ــ آنجا دیوار بزرگ چین است و مرزهای حادثه‌خیز و مردمی که همیشه درجنگی بیهوده درگیرند و اینجا مزراع بارور و دهقانانی که با ارابه‌های پر به بازار و جشن‌های روستایی می‌روند؛ شادمان و استوار، و جای دیگر قحطی

است که بیداد می‌کند و سربازان و مردم از گرسنگی می‌میرند و کس را پروای آنان نیست...

شعر اینجا از دل برخاسته است، ساده و گرمی‌بخش چون خورشید. در این اشعار می‌بینیم که مردم طلا و نقره و مس و آهن را می‌شناسندو عاج پیشکشی قبایل مرکزی است و سنان نیزه‌ها گاه از طلا و نقره‌استو دو گوشه‌ی کمان با عاج زینت شده است. زمانی سخن از جنگ و یورش و پراکندگی است و زمانی دیگر یگانگی و آرامش و در این اشعار آن‌سوی مرزهای چین همیشه در مه نشسته است. شادی و غم در این ترانه‌ها دوشادوشند؛ شادی از زندگانی آرام و گروهی و آرامش پس از جنگ‌هاو باز غم، غم گرسنگی و بی‌خانمانی ناشی از جنگ‌های خانمانسوز و گوینده که از چیزی بیم ندارد که اینجا دیار حادثه‌هاست و گویندگان این ترانه‌ها سرشار از نیروی زندگانی.

درباره‌ی تاریخ این اشعار گفته‌اند Shih-Ching به‌سال‌های۴۷۹–۵۵۱ ق.م توسط "کنفسیوس" سیاستمدار و فیلسوف چینی‌گردآوری شده و دیرگاهی بعد از ۳۰۰۰ ترانه‌ی آن ۳۰۰ ترانه انتخاب و به‌کاغذ نشسته است. گویندگان این ترانه‌ها ناشناسند و قدمت برخی از این ترانه‌هابه آغاز قرن ۱۱ (ق.م) و زمان دودمان "جو" Chou می‌رسد. این ترانه‌ها را به‌دو دسته تقسیم کرده‌اند: اشعار مذهبی و اشعار مردمی و آزاد که برخی از اشعار شرح جشن‌ها، جنگ‌ها، شکار فرمانروایان و قدرتمندان است و برخی مربوط به‌زندگانی توده‌ی مردم و آنچه می‌توان گفت این که شعر از فرد یا افراد معینی نیست و از فرم شعر انفرادی به‌دور است و برخی‌از اشعار ترانه‌هایی‌است که به‌زمان کارگروهی سروده شده. ترانه‌های "شیه جینگ" شعر مردم زمانه‌ی خود است، شعری که "آدم" در آن بیدار می‌شود.

از کتاب ترانه‌ها: ص ۲۱۷–۱۶۳

خورشید بامدادی– درگاه ویران– اسب سپید– بادشمال– باران می‌بارد

مینای سپید ـ کدامین گیاه زرد نمی‌شود ؟ـ ستارگان کوچکـ برگ‌ها فرو می‌ریزندـ نی‌زارـ سربازـ سبزکتـ مشعلـ سرکش و پرتابـ ماده گوزن مرده‌درقفسـ درختچه‌های هلوـ خوشه‌های‌بارتنگـ رنگین‌کمانـ اردک‌های وحشیـ آشیان کلاغ جارهـ مهر وماهـ روباهـ سگ‌های شکاریـ دژ نوـ پرنده‌ی زردـ کلاه وردا و زنگالـ هرس مزارعـ خیش‌های براـ سرخ‌کمانـ ژالهـ کدوقلیانیـ دلیکوسـ کنگر سبزـ قرقاولـ کوهساران‌جنوبیـ خرمنـ به‌دنبال ارابه‌ی بزرگ مروـ فریاد درناـ فرمانده!ـ دژ ارواحـ نوازندگان نابینـا ـ دریای توفانیـ دختری در کالسکهـ شوهرمـ شرق بزرگـ پرتگاهـ باد و باران ـ رعناـ ماهی‌های جنوبـ هی‌هی!ـ نهال‌های جوانـ گل‌های شیپوریـ جاده‌ی‌شبنم‌زده‌ـ سبد پر ماهی را بردارـ سبد گسیختهـ بال‌های سنجاقکـ بی‌برگـ تبر هیزم‌شکنـ پسرکی خوبروـ بهـ یقه‌آبیـ اسب‌های ابلقـ تندرو است ارابه‌های ماـ جنگـ جنگـ عشقـ بلندبالاـ گلیـم زیباـ دیاری دیگرـ به‌کجا شکوه توان برد ؟ـ میراث . (شعرهـا بـی‌نام است و توسط گویندگان نامگذاری نشده)

□ □ □

□ □

□

از جنگ اشعار کهن

"شین ده‌ـ تزن" Shin Teh-Tsen از دودمان "چینگ" Ch'ing پس از گردآوری ترانه‌های مردمی به‌یاری کنفسیوس در "کتاب ترانه‌ها" Shih Ching نخستین کسی است که به‌گردآوری اشعار کهن می‌پرداز و حاصـل کار را در کتابی با نام "جنگ اشعار کهن" با هم می‌آورد .

ترانه‌های "جنگ اشعار کهن" ازترانه‌های‌کهن چینی و از شاعرانی با نام‌های "دزو جوان" Tsu Chuan ، "شو جینگ" Shu Ching ، "هوای نن‌ـ دزو" Huai nan Tsu و دیگران است . برخی از این ترانه‌هـا از کتیبه‌ی گورها ، کنده‌کاری‌های روی لگن حمام و سنگ یشم فراهم شده‌و

تاریخ سروده شدن آنها را بعد از ترانه‌های "کتاب ترانه‌ها" می‌دانند اما تاریخ این اشعار تاکنون به‌درستی روشن نیست.

از جنگ اشعار کهن:

ابرها شکوهمند ص ۲۱۷
گفتار هشت وزیر ص ۲۱۷
گفتار خاقان "شون" ص ۲۱۸
ترانه‌ی روستاییان ص ۲۱۸
باد جنوب ص ۲۱۹
گل‌گندم ص ۲۱۹
خاقان "یو" صاحب‌دیگدان ص ۲۱۹
ابرهای سپید ص ۲۱۹
کتیبه بر میز یشمین ص ۲۲۰
عابدی در سپاسگزاری ص ۲۲۰
فرمان خاقان "یو" ص ۲۲۰
گاوچران ص ۲۲۱

□ □ □
□ □
□

۲

از «دائودجینگ» تا دوره‌ی «چین» و هان

(1) Tao Teh Ching
«دائود جینگ»

از نویسنده‌ی "دائو د جینگ" اگرچه زیاد سخن رفته بدرستی چیزی نمیدانیم. به‌نقل از "شیه جی" Shih Chi نویسنده‌ی این اثر از مردم روستای "جو- رن" Chu-Jen از بخش "گو" Ku در ایالت "چو" Chuو نام اصلی او "اره" Erh، نام افتخاری او "بئی- یانگ" Pai Yang نام مستعار او "دان" Tanو نام خانوادگی او "لی" Liبود. مدتی بایگان اسناد امپراطوری در ایالت "جو" Chu بود و پس از آنکه دریافت حکومت ایالتی رو به‌زوال است این کار را رها نمود و ترک دیار کرد. کسی نمیداند در چه زمانی مرد؛ چنین برمی‌آید که بیش از یکصدسال زندگانی کرده و به‌گفته‌ی برخی بیش از دویست‌سال زندگی‌کرد..." نام فلسفی‌نویسنده‌ی این کتاب "لائو دزو" Lao Tsu است و باز به‌گفته‌ی "سو - ما چاین" Ssu-mach'ien نخستین نویسنده‌ی شرح‌حال این فیلسوف - شاعر که چهار قرن پس از "لائو دزو" می‌زیسته "لائو دزو" در حدود ۵۷۰ -ق.م- متولد شده و در فاصله‌ی سال‌های ۵۱۸ -ق.م- تا ۵۱۱ -ق.م- با "کنفسیوس" ملاقات کرده است؛ و باز گروهی دیگر زمان زندگانی این فیلسوف را در قرن چهارم پیش از میلاد می‌دانند.

۱- "به‌گفته‌ی ریچارد ویلهم Richard Wilhelm "درباره‌ی معنا" (Tao)و "زندگانی "(Te) و به‌گفته‌ی آرتور ولی Arthur Waley "راه (Tao) ونیروی آن" نقل از تاریخ فلسفه دکتر محمود هومن چاپ اول دفتر اول‌ص۳۲.

شاید بتوان گفت "دائو د جینگ" اثر یکنفر به‌تنهایی نیست، اما بی‌شک "لائو دزو" چندین بخش از این کتاب را نوشته است. "لائو دزو" مردی دوستدار آرامش بود و ریشه‌ی هر چیز را در "آرامش" و "خاموشی" جستجو می‌کرد؛ در "دائو" یا آنجا که همه چیز بدان بازمی‌گردد؛ و ایده‌ی "بازگشت" که پیوسته در این اثر تکرار می‌شود حتی از "دائو" بیشتر مورد توجه است. این اثر بیش از شاعرانه بودن دارای جنبه‌ی فلسفی است و این نخستین باری است که در این دیار بطور کامل فلسفه و شعر یگانه می‌شوند و به‌کمک شعر اثری‌بزرگ و فلسفی خلق می‌شود. در نخستین شعر برگردانده شده به‌فارسی از این اثر سخن از مفهومی است که در Shi-Ching ــ "کتاب ترانه‌ها"ــ از آن سخنی به‌میان نمی‌آید اما از این پس در شعر چین با آن روبرو می‌شویم؛ مفهومی که در شعر "تائو یوان مینگ" ــ سرچشمه‌ی شکوفه‌ی هلوــ و بسیاری از اشعار "لی بو" نیز مورد توجه قرار می‌گیرد.

کلمات و مطالب این اثر دارای تأثیر متقابل و متواتر است و هم از این تاثیر و تأثر است که اثر زیبایی‌ی خاص خود را می‌یابد. سرچشمه و آغاز، بی‌پیرایگی‌ی بیکران، در شدن به‌مادینه‌ی پر راز، طبیعت نیروهای دانایی‌ــ همه‌ی آنچه در فردی دقیق گرد می‌شود به‌ویژه در انسان باریک‌بین چینی که از جنگ بیزار است و در جستجوی آرامش‌ــ "انسان نباید با طبیعت به‌ستیز برخیزد و باید رهرو "دائو" باشد"ــ.

Tao را نمیتوان تعریف‌کرد، نویسنده یا نویسندگان این اثر تنها می‌توانند بدان اشاره کنند و به‌ایماژهای تازه روی بیاورند و از ترکیب این ایماژها به‌خاستگاه همه چیز راه یابند.

"دائو د جینگ" به‌زمان جنگ نوشته شده و مصایب جنگ از خلال کلمات آن به‌خوبی نمایان است و همیشه غم گم شده‌ها و ویران شده‌ها از پس کلمات چهره می‌نماید. "لائو دزو" خرسندی و سعادت‌را چنین ترسیم می‌کند ــآفور ۸۰ــ:

"دیاری کوچک با ساکنانی اندک، تنها ده‌ها یا صدها نفر.

حتی اگر همه‌ی زیورهای زندگی را برای مردم این دیار گرد کنند آنان را بدین زیورها نیازی نیست . مردمی که مرگ را محترم میدارند ؛ مردمی که‌مرگ را خوش‌آمد نمی‌گویند اما برای گریز از قحطی و گرسنگی و درماندگی از دیار خود نمی‌گریزند . زورق و ارابه فراوان است اما آنان را نیازی به‌سفر نیست . سلحشوران فراوانند اما آنان را نیازی به‌ستیز نیست . غذای آنان خوشگوار ، پوشاکشان زیبا ، زندگی آنان ساده و سنت‌هایشان آرام بخش است . آنان دود روستای همسایه را از دور می‌بینند ، بانگ‌خروس و عوعوی سگ روستای دیگر را می‌شنوند و آنان را شوق دیدار دیار دیگر نیست . مردم این دیار در مأوای خود پیر می‌شوند و می‌میرند . مردم چنین دیاری از زندگانی خود خرسندند و به‌دیدار دیگران نمی‌شتابند . "

مردی اینچنین همه‌ی جهان را در خود می‌بیند و او را نیاز به‌چیزی نیست . هم بدین سبب که زمان نگارش این اثر زمان هرج و مرج و جنگ‌های ایالتی است ارزش این اثر ارزنده دیرگاهی ناشناخته می‌ماند و به‌فرجام "دائوئیسم" در چین و کشورهای دیگر سیستمی فلسفی ـ مذهبی می‌شود با رهروان و پیروان فراوان و سیستمی که در آن Tao بنیاد هرگونه هستی‌است .

در برگردان بیست و هشت "آفور" از "دائو د جینگ" استاد دکتر محمود هومن رهنمای بزرگ من بود و با باریک‌بینی‌ی فیلسوفانه برگردان متون انگلیسی‌ی :

1– *The White Poney* By Robert Payne T. Brun. London 1947.

ترجمه‌های پراکنده‌ی

2– Tao Te Ching Hu Shih
3– " " " Wu
4– " " " Ch'en Shou-Yi

(Chinese Literature. By Ch'en Ronald Pren New York. 1961).

5– *The Way and its Power* (Tao Te ching) Arthurwaly. London 1934

را با برگردان فرانسوی‌ی:

1– Tao To King. Lio Kai-Hway. Nrf Gallimar 1967

و برگردان آلمانی‌ی:

1– Lao Tse. Richard Wilheln Von Sinn und Leben Eugen Diederichs Verlag in Jena 1921

مقایسه کرده و در هماهنگی آن کوشیده است که‌سپاس بر او باد.

از "دائو د جینگ" "آفورهایی" به‌شماره‌ی: ۱۶– ۴۰– ۶–۲۵ –۲۰ ۱۴– ۲۲– ۲۹– ۴۶– ۳۲– ۳۶– ۳۵– ۲۳– ۸–۷–۱۵–۱۲–۳۳– ۱۰–۱۹–۵–۱۷–۱۱–۴۱–۴۲–۳۴–۳۰–۲۸. ترتیب "آفورها" از گزیده‌ی Paynو شماره‌ها شماره‌گذاری Richard Wilhlen است.

ص ۲۴۳–۲۲۳

□ □ □
□ □
□

"جو یوان" Chu Yuan
ق.م ۲۹۶–۳۳۲

"جو یوان" چون "کنفسیوس" و "لی هو" ازدودمان خاقانان‌و پردازنده‌ی راه و روال زندگانی قدرتمندان زمان خویش بود. ازشاعران بزرگی است‌که پس از مرگ مشهور شد؛ و باز شعر او بیشتر روشنگرغم‌ها است. به‌پنجمین روز پنجمین ماه هر سال به‌یاد مرگ و خودکشی او –۲۹۶ ق.م– در رودخانه‌ی "میلو" Milo،در سراسر چین مراسمی به‌نام "جشن زورق‌اژدها" برپا می‌شود و برنجی به‌نیاز نثار رود می‌گرد دوچنین‌است‌که پس ازدوهزارسال "جو یوان "به‌شهرت‌می‌رسد؛ مردی‌که‌صاحب‌کرانه‌های‌وحشی رود بود، کسی که مدام به‌مرگ می‌اندیشید و مرگ اندیشی در سودای دیار جادویی پریان بود: دیار آباد خدایان کهن و پریان رودخانه‌ی‌تخیلاتش.

زمان زندگانی او همزمان جنگ‌های بیرحمانه و زمان کشورگشایی خاقان "هوای" Huai ـ۲۹۹ـ۳۲۹ ق.م ـ بود. در دربار مقامی والا داشت اما تلاش صلح‌جویانه‌ی او بی‌ثمر افتاد و هم به‌سبب این کوشش در ۳۰۳ ـق.م ـ مغرول و برای همیشه از دربار رانده شد. با دوری‌از دربار سرگردانی او آغاز شد و به‌سیر و گشت در چین و به‌ویژه کناره‌های دریاچه‌ی "تونگ ـ دینگ" T'ung-Ting در شمال "هونان" Hunan به‌گرد آوری افسانه‌های‌بومی و اشعار مردمی پرداخت و مدتی بعد از آنکه‌شکوائیه‌ی غمباری علیه خاقان برای "لی سائو" Li sao ـ معشوق شاعر و خاقان ـ نوشت خود را در رودخانه غرق کرد.

"جو یوان" کار افسانه‌نویسی را همیشه دنبال نکرد. بر طبق نوشته‌ی "لیو شیه" Liu Shih "سده‌ی ششم میلادی ـ بیشتر افسانه‌های او ازدیگران‌و نقلی‌بود و درواقع کاری‌که "کنفسیوس" در مورد "کتاب ترانه‌ها" انجام داده‌بوداودرزمینه‌های‌دیگربه‌کاربست‌بااین تفاوت که کار "کنفسیوس" دقیق‌ترومستندتراز "جو یوان" است. چرا که "جو یوان" گردشده‌هاراآرایش می‌داد و در سرودن برخی از اشعار خویش از آن‌ها کمک می‌گرفت. از اینکه معشوق او و خاقان یکی بود و خاقان "هوای نان" شرح‌حال او را نوشته بود همیشه به‌خود می‌بالید ـ این شرح‌حال گم شده است ـ. "لیو شیه" در باره‌ی شعر او می‌گوید: "وقتی "جو یوان" از غم‌های خود سخن می‌گوید دل را به‌درد می‌آورد و وقتی از کوه و رود سخن می‌گوید کوه را می‌بینی و صدای رود را می‌شنوی و وقتی سخن از زمان و فصول است چنانست‌که زمان‌وفصل‌های زندگی‌ی او را زندگی می‌کنیم". و باز "لیو شیه" ازآزادگی‌ی‌این‌شاعرسخن‌می‌گوید: "نابغه‌ای‌بزرگ‌بود، دودی‌که‌ازسوختن‌او بر می‌خاست بس بلند، کوه‌ها و رودهای شعر او شکوهمند، سیمایش درشعر گویی از زرناب، پیکرش از یشم، زیبا و سترگ و باز ظریف و نازک‌چون موی بود."

"جو یوان" بر شاعران دوره‌ی "هان" Han و دیگر شاعران تأثیر بسیار نهاد و برای شاعران مقامی خدا مانند یافت؛ چندانکه چون

"ویرزیل" پس‌از مرگ درباره‌ی او افسانه‌ها نوشته و پرداخته‌شد. تا آنجا که مورخی چون "سو ـ ما چاین" از او چنین یاد می‌کند: "مردی که در لجن و آلودگی پاک و بی‌آک ماند؛ مردی این‌چنین را با دلی این چنین میتوان همتای مهر و ماه خواند." خوانندگان برگردان اشعار او به‌فارسی شاید با این نظر موافق نباشند اما بی‌شک تخیلات و شعـر او را در زمان خود شگفت‌انگیز خواهند یافت.

از این شاعر:

نه ترانه	ص ۲۴۳
از نه روایت	ص ۲۵۷–۲۵۴
اندوهان	ص ۲۷۷–۲۵۷

□ □ □
□ □
□

طبل‌ها سنگی

طبل‌های سنگی سنگ نبشته‌هایی بر ده غلطک است که درحدود ۶۰۰ میلادی در بخش جنوبی‌ی ایالت "شنسی"Shensiکشف و در ۱۱۲۶ به‌پکن منتقل شد و اینک در معبد "کنفسیوس" قرار دارد. گفته شـده زمان سرودن این سنگ‌نبشته‌ها به‌زمان دودمان "جو"Chouو سلطنت‌شاه "شوان"Hsuan–۷۶۲–۸۷۲ ق.م– باز می‌گردد اما آخرین پژوهش‌ها این نبشته‌ها را به‌دوران "جیان" Chian –۲۰۹–۲۵۵ ق.م– منسوب می‌کند. خطوط این سنگ‌نبشته‌ها بس زیباست. غلطک‌ها در دیواری کار گذاشته شده بود و بسیاری از خطوط آن شکسته و قابل درک نبود اما تاکنـون در حدود ۷۰۰ حرف از حروف اصلی شکسته شده را تشخیص داده و تنها اندکی از حروف که به‌زمان دودمان "سونگ" Sungاز میان رفته‌اند ناخوانا باقیمانده است. برگردان طبل‌های سنگی مبتنی بر یادداشت‌های پروفسور

"دان لانگ" Tan Lang استاد دانشگاه Lieta و برگردان "یومین ـ جوان" Yu Min-Chuan انجام گرفته است.

طبل‌های سنگی صفحه‌ی ۲۸۱–۲۷۷

□ □ □

□ □

□

۳

از شاعران دوره‌ی «هان» Han و «چین» Ch'in

میلادی ۲۲۱-۲۰۶ ق.م

"لیو بنگ" Liu Peng (خاقان گائودی Kao Ti)

دوره‌ی خاقانی ق.م ۱۹۴-۲۰۶

چوپان‌زاده "لیو بنگ" در "شو جو فو" Hsu Chou Fu شمال "گیانگ سو" Kiang Su زاده شدو در ۲۰۶ ق.م با یاری دودمان "چو" Ch'u به‌طغیان برخاست و امیر "چو" به‌دسیسه‌ای کشته شد و "لیو" به خاقانی‌رسیدو "چانگ‌ـ ان Ch'ang an یا "سیان" Sian کنونی را به‌پایتختی برگزید. "لیو بنگ" نیای خاقان مشهور "هوای‌ـ نن" Huai nan بود.

از این خاقان شاعر:

تندباد ص ۲۸۲

□ □ □

□ □

□

از نوزده شعر "هان"

بی‌شک‌ترانه‌های "کتاب ترانه‌ها" ازترانه‌های نوزده‌شعرکهن‌غنی‌تر است اما این ترانه‌ها نیز متأثر از گذشته است و اگرچه رنگ و زیبایی ترانه‌هاس "کتاب ترانه‌ها" در آن‌ها نیست اما طرح‌ها گویی غنی‌تر است و شعر به‌موسیقی نزدیکتر. ترانه‌های این دوره بیشتر از گونه "شیه" با

۵ کلمه در هر سطر است و این چیزی‌است که از کتاب ترانه‌ها مایه می‌گیرد و به‌دوره‌ی "تانگ" منتقل می‌شود . گوینده‌ی این ترانه‌ها معلوم نیست اما در جنگ Yu-Tai (۵۸۳–۵۰۷) گوینده هشت ترانه از این نوزده ترانه Mei-Sheng ذکر شده است؟

از نوزده ترانه: ۱–۲–۳ ص ۲۸۳
ترانه کهن ص ۲۸۵
نیلوفر آبی ص ۲۸۶
علف‌های کرانه رود ص ۲۸۶

□ □ □
□ □
□

چین جیا Ch'in Chia

سده‌ی دوم ق.م

از "چین جیا" زیاد نمیدانیم و شناسایی ما از او بیشتر ازسه شعری است که در وداع با همسرش سروده. برای کار قضاوت به‌پایتخت رفته و پس از چندی در دربار مقامی یافته است.

از این شاعر:
برای همسرم ص ۲۸۷

□ □ □
□ □
□

بانو، "شو شو" Hsu hsu

سده‌ی‌دوم ق.م

میدانیم که همسر"چین جیا" بود .

از این‌شاعره:

به‌شوهرم ص ۲۸۸

□ □ □
□ □
□

"سو وو" Su Wu

سده‌ی دوم؟ ق.م

ترانه‌ی گیسونمان را تاب داده‌ایم سومین ترانه از چهار ترانه‌ای است که درجنگ "ون‌شوان" Wan Hsuan به "سو وو" نسبت داده شده. در شرح‌حال "سو وو" گفته‌اند که به‌عنوان سفیر سیاسی و گروگان عهد نوزده سال نزد "هون"ها بود و در سال ۸۱ میلادی به‌چین بازگشت که زمان بازگشت نمیتواند دقیق باشد.

از این شاعر:

گیسوانمان را تاب‌داده‌ایم ص ۲۸۹

□ □ □
□ □
□

بان جیه‌ـ یو Pan Chieh Yu

سده دوم ق.م

بانو "بان‌جیه‌ـ یو" زن غیررسمی‌امپراطور "چنگ" Ch'eng وگفته‌اند که عمه‌ی مورخ تاریخ دوره هان یعنی "بان گو" (۹۲–۳۲) Pan Ku است

از این شاعر:

ترانه‌ی رنج ص ۲۹۰

□ □ □
□ □
□

تزائوـ تزائو T'sao T'sao

؟ ۲۲۰–۱۵۵ میلادی

از فرماندهان بزرگ دوره هان که انقراض دودمان هان را بـه خواست او می‌دانند؟، انجمنی برای حمایت شعرا ترتیب داد و پس‌از او پسرش "تزائو پئی"T'sao Pei کارش را دنبال کرد.

از این فرمانده شاعر تنها ۲۴ شعر به‌جای مانده است.

از این شاعرـفرمانده:

سرمای سوزان؟ ص۲۹۱

□ □ □
□ □
□

شو گان Hsu Kan

۲۱۷– ۱۷۱

یکی از هفت شاعر مشهور دوره‌ی "جاین– ان"Chien-an (۲۱۹– ۱۹۶) و از اعضاء مشهور انجمن "تزائوـ تزائو"

از این شاعر:

اندیشه‌های یک زن ص ۲۹۲

□ □ □
□ □
□

یوان جی Yuan Chi

۲۱۰–۲۶۳

"یوان جی" از مردم Yu Chi در دیار "هونان" نزد خاقان "ون دی" Wen Ti از دودمان "وی" Wei به‌مشاغل بزرگ دست یافت؛ مشاغلی‌که چندان پایا نبود. پس از پدیدار شدن سه قلمرو و سه خاقان از دربار دور شد و با شش دوست فرزانه‌ی خود گروه "هفت فرزانه‌ی بیشه‌ی‌نی" را بنیاد نهاد و به‌گیاهخواری پرداختند.

از این شاعر:

پرنده‌ای شگفت ص ۲۹۲
سخن از جان ص ۲۹۳

□ □ □
□ □
□

۴

از شاعران دوره‌ی مرارت

۶۱۸- ۲۲۲

جانگ هوا Chang Hua

۲۳۲-۳۰۰

"جانگ‌هوا" ازمردم "فنگ- چنگ "Feng Ch'eng به "دورهٔ مرارت" و پراکندگی زاده شد و در دربار "چین" غربی به‌کارهای دیوانی‌ی حساس دست یافت و در شورشی که خاقان زادگان برپا کردند کشته شد.

از این شاعر:

اشتیاق ص ۲۹۵

□ □ □

□ □

□

تائو یوان- مینگ (تائو چاین) T'ao Yuan-Ming(T'ao Chien)

۳۶۵ -۴۲۷

"تائو چاین" پارسایی مردم گریز و ژرف‌اندیش بود و به‌شهرت و نام‌جویی توجهی نداشت. به‌شخم زدن مزارع، نظاره‌ی کودکان در بازی، پرواز پرندگان، گل‌های داوودی، دره‌ها و کوه‌های خاموش و غم مهجوری دل بسته بود و چنین است که خواننده‌ی شعر خود را به‌ژرفا می‌برد و به‌تفکر و اندیشه وامیدارد.

شعرش آرام‌بخش و ظریف و ژرف و سخن مردی است روستایی و طبیعت‌گرایی که از کار دیوانی دوری می‌جوید و هم بدین دلیل در

سادگی از "لی بو" و "دوفو" برتر است و در تکوین شعر آنان بس موءثر.

از کار قضاوت در "بنگ دزه" Peng Tse کناره می‌گیرد تا از تملق و کرنش دور باشد ـ "پشت را برای پنج پیمانه برنج دوتا نمی‌کنم" ـ و به‌روستا باز می‌گردد تا با گل‌های داوودی و چنگ خویش روزگار رادر آرامش و آزادگی سپری کند و اگرچه از مردم دور است باز در غم مردمی است که گروه گروه نابود می‌شوند و جنگ‌های بی‌فایده همه چیز را به تباهی می‌کشاند.

به‌زمانی پر آشوب و پس از انقراض دودمان "هان" زاده شد اما هیچکس به‌درستی تاریخ زادنش را نمیداند که برخی تولدش را به سال اول فرمانروایی "دای یوان" Tai Yuan ۳۷۶میلادی ـ و برخی‌به زمان فرمانروایی "شاین‌ـ ان" Shien-an ـ۳۷۲ میلادی‌ـ می‌دانند.

نیای مادرش "دائو گان" Tao Kan مدتی وزیر جنگ و در پیری مردی تهیدست بود. پدر و پدربزرگش در کار قضاوت بودند و هیچگاه به‌گردآوری ثروت که در چنان روزهایی کار بسیاران بود نیاندیشیدند. از پدر می‌گوید که: "مردی درستکار و فروتن بود و استوار، که هرگز زمان خشم و آرامی‌اش را نمیتوانستی تشخیص داد. شراب را دوست‌میداشت اما از میانه‌روی دوری نجست. خیالپرداز بود و در جمع نیز خاموش‌و تنها..." و همه‌ی این ویژگی‌هاست که در اونیز خلاصه می‌شود. خزان و گل‌های داوودی را دوست میداشت و شاعران پس از او وقتی از زیبایی این گل یاد می‌کنند از گل‌های داوودی "تائو چاین" سخن می‌گویندکه هنوز هم در چین گل داوودی او را و او گل داوودی را به‌خاطر می‌آورد.

شعرش نقشی ظریف و روشن است و از این روی او را شاعر کهنسال و گاه شاعر شاعران می‌نامند که از اصالت چینی برخوردار است و غربیان از شاعران کهن با "ویرژیل" برابرش می‌دانند و از شاعران معاصر با "رابرت فراست". در شعر از احساسی غنی و ناپیدا در نخستین دید برخوردار است؛ احساس مردی که بیشتر دیده است و ناظر یورش تاتاران به‌شمال، قدرت‌جویی‌ی "سونگ"ها، جنبش‌های مردمی درجنوب‌وکشتارهای

عبث سیاسی بوده است . در چنین شرایطی است که از کار دیوانی می‌گریزد و به‌کشاورزی روی می‌آورد :

"روزگار را در فقر به‌سر می‌بردیم ، که زندگی‌ی دهقانی فقیرانه است . اتاق کوچک و بچه فراوان و سبوی شراب همیشه خالی . قوتی نمانده بود و همه به‌کار دیوانی تشویقم می‌کردند ؛ کاری که غم‌آور بود . امیران در به‌خدمت گرفتن فرزانگان در هم چشمی بودند . با تلاش عمو در بخشی دور به‌کار قضا پرداختم . آشوب بود و مرارت و خدمت در بخشی دور و روح بیمار من . به‌ناچار پذیرفتم که نانی بنمانده بود . چند روز بعد غربت بود و نامأنوسی‌ی جان و کار که گرسنگی و سرما تن را می‌آزارند و کار نامطلوب جان‌را ، که آنکس که خود را آزاد می‌یابد دهان و شکم را هم به‌راهی سیر می‌سازد . اندیشیدم تا برداشت محصول تحمل کنم. خواهرم در "وو جانگ" Wu Chang مرد و برای تدفین او کار دیوانی و قضا را رها کردم و طول زمان این کار مدتی در حد ۸۰ روز بود . "

"سو دینگ بو" Su Ting Po درباره‌ی شعر او می‌گوید : "شعرهیچ یک از شاعران چین در حد شعر "تائو یوان مینگ" به‌وجدم نمی‌آوردکه اگرچه اشعارش اندکند هم این اندک شعر بسیار است و غنی و ساده و "لی بو" و "دوفو" را نیز در مقام او راهی نیست . "

"جو شی"Chu Hsi فیلسوف بزرگ می‌گوید "اشعار "تائو یوان ـ مینگ" چنان ساده و آرام بخشند که گویی خالق این اشعار نه او که طبیعت است" .

دنیا را آنچنان که می‌دید ستایش می‌کرد و باز در پست شمردن ارزش‌های دنیوی و احساس مسوولیت او تضادی شگفت به‌چشم می‌خورد .

آرامش و تنهایی‌ی خود را چنین توصیف می‌کند : "کنار خانه‌اش پنج بید است و "رهرو پنج بید"ش می‌خوانند ، نه زادگاه خود را می‌شناسد و نی کس نام و کنیه‌ی او را . آرام است و کم‌گوی و جویای شهرت و نام نی . خواندن کتاب را دوست میدارد و از گزارش دوری می‌جوید . اگر وسیلتی برای شادمانی و فراغت بیابد بی‌قوت هم به‌راه می‌رود .

شراب را دوست میدارد و گه فقر او را از پیمانه‌ای نیز محروم می‌سازد؛ و دوستان چه خوبند که فراموشش نمی‌کنند و به‌باده دعوتش می‌کنند که پیمانه‌ها را تا ته سر می‌کشد و به‌هنگام مستی از جمع می‌گریزد و نمیداند به‌کجا می‌رود. خانه‌اش کهنه و عریان و در برابر باد و آفتاب جان‌پناهی مناسب نیست. تن‌پوشش جامه‌ای‌ژنده از کتان و کاسه برنجش‌از برنج تهی و باز همیشه خرسند.

گاه خود را با نبشتن مشغول میدارد وآنجا که به‌آرزویش دست می‌یابد پیروزی و شکست‌های دنیاوی هیچ‌اند و زندگانی را چنین به‌پایان می‌برد."

در طبیعت‌گرایی و ژرف‌اندیشی از "دائوئیسم" و "بودیسم" و در اخلاقی بودن از "کنفسیوس" متأثر است و نثر "برکه‌ی شکوفه‌ی‌هلو"ی او نموداری از زیبایی و اثری است که بر بسیاری از شاعران و نویسندگان چینی اثر نهاده است و نمونه‌ای است از تأثیر "دائوئیسم" و اندیشه‌ی به"بازگشت":

از این شاعر:

برکه‌ی شکوفه‌ی هلو ص ۲۹۶
درویش ص ۲۹۸
قایق خالی ص ۲۹۸
آتشی که کلبه‌ام‌رامی‌سوزاند ص ۲۹۹
با یاد ضیاع‌وعقارکهن ص ۳۰۰
مست و هشیار ص ۳۰۲
ثعلب ص ۳۰۲
تضمین اشعار کهن ص ۳۰۳
رهرو فقیر ص ۳۰۴
پگاه ص ۳۰۵
در روستا ص ۳۰۵
سال سرد ص ۳۰۶

مرثیه‌ای برای خود ص ۳۰۶
گل‌های داوودی ص ۳۰۸
بازگشت به‌روستا ص ۳۰۸
باده‌گساری ص ۳۱۰

□ □ □
□ □
□

لوکای Lu K'ai

نیمه‌ی اول سده‌ی پنجم

از "لوکای" چیزی نمیدانیم جز آنکه از دوستان "فان یه" مورخ مشهور بوده است.

از این شاعر:

برای "فان یه" ص ۳۱۰

□ □ □
□ □
□

ونگ رونگ Wang Jung

۴۶۸–۴۹۴

"رونگ" از دودمانی مشهور بود و چون بسیاری از ادبیان دوره‌ی "دردمان ششم" ــ سده‌ی چهارم تا ششم ــ جان خود را دردسیسه‌ای از کف داد. در زندگانی کوتاهش شهرت فراوانی به‌دست آورد و از شاعران مشهور انجمن "یونگ ــ مینگ" Yung Ming (۴۸۳–۴۹۳) بود.

از این شاعر:

تضمین شعر "شو گان" ص ۳۱۱

□ □ □
□ □
□

فان یون Fan Yun

۴۵۱–۵۰۳

"فان یون" از شاعران انجمن "یونگ مینگ" و در سیاست نسبت به‌دوستان خود میانه‌رو بود.

از این شاعر:

تضمین شعر "شو گان" ص ۳۱۱

□ □ □
□ □
□

تائوهونگ ــ چینگ T'ao Hung-Ching

۴۵۲ –۵۳۶

"هونگ‌ــ چینگ" از ادیبان "دائوئیست" بود و نیمی از زندگانی خود را در عزلت به‌سر برد و مردم او را راهب کوهساران می‌نامیدند. خاقان "ووWu" (۵۴۹–۵۲۰) در بسیاری از کارها با او مشورت می‌کرد. از این شاعر تنها شش ترانه به‌جای مانده.

از این شاعر:

در پاسخ خاقان ص ۳۱۲

□ □ □
□ □
□

۵

از دوره‌ی تانگ

دوره‌ی زرین شعر چین

۹۵۴-۶۱۸

"لی شیه‌ـ مینگ" Li shih Ming

۶۴۹-۵۹۷

"لی شیه ـ مینگ" دومین خاقان سلسله‌ی "تانگ" و یکی از مشهورترین چهره‌های تاریخ چین است. در سال ۵۹۷ بیست سال پیش از تأسیس سلسله "تانگ" زاده شد. در جوانی به‌نبرد دیرپای چینیان با ترک‌ها پایان داد و با قربانی کردن اسب سپیدی بر پل رودخانه‌ی "وی" Wei پایه‌گذار دوستی با ترک‌ها شد. در ۶۲۱ به‌ریاست محافظان خاقان رسید و در ۶۲۷ با کناره‌گیری پدرش از خاقانی به‌امپراطوری رسید. دوستدار شعر، زیبارو و صلح‌جو بود. نخستین "مسیون" مسیحی در زمان او به‌چین راه یافتند، فیروز فرزند یزدگرد را پناه داد و در زمان او فرقه‌های مختلف مذهبی چون زرتشتیان، مسیحیان و مسلمانان در چین به‌ایجاد آتشکده و دیر و مسجد پرداختند. "سفر به‌غرب" که "آرتور ولی Arthur Waley آنرا با نام Monkey به‌انگلیسی برگرداند اثر جالبی در جهت شناسایی این خاقان بزرگ است. نام مذهبی او "تانگ تای دزونگ" Tang Tai Tsong ("سلف بزرگ تانگ") و با این نام بیشتر مشهور است.

از این خاقان‌ـ شاعر:

با سرود "صدای آب نوشیدن اسبان کنار دیوار بزرگ" ص ۳۱۴

□ □ □

□ □

□

جن دزو ــ انگ Chen Tzu-Ang

۶۵۶–۶۹۸

دودمان "جن دزو" از ثروتمندان "سزجوان" Szechuan بودند. پس‌از هفده‌سالگی به‌قمار و شرابخواری پرداخت اما به‌ناگاه دگرگون و به‌مطالعه روی‌آورد و در سن ۲۸ سالگی موفق به‌گذراندن امتحانات "جین شیه" Chin Shin یا امتحانات امپراطوری شد.

یکبار با فلوتی گرانبها در بازار شهر شروع‌به‌نواختن کرد و وقتی توجه همگان را جلب کرد به‌ناگاه فلوت را شکست و دستنوشته‌های شعر خود را بین مردم توزیع کرد. از دوستان نزدیک "وو هو" Wu hou زن غیررسمی امپراطور بود. پس از مرگ پدر فرمانروای محلی به‌طمع مال پدرش او را به‌زندان انداخت و در سن ۴۶سالگی در زندان درگذشت.

از این شاعر:

پیشینیان ص ۳۱۵

□ □ □

□ □

□

بانو، "وو هو" Wu hou

سده‌ی هفتم

بانو "هو" دوست "جن دزو ــ انگ" و زن غیررسمی خاقان "یانگ" بود. گفته‌اند چون نتوانست جای ملکه را بگیرد خود را به‌دار آویخت. پس از مرگ بر دوشش کیفی محتوی اشعار و نوشته‌هایش‌یافتند و همه‌ی این اشعار به‌خاقان تقدیم شده بود.

بیش‌از مرگ با اشعار خود مشغول بود و بقیه اوقات را به‌عبادت

می‌گذرانید .

از این شاعر
آرایش پایان یافت‌ص ۳۱۵

□ □ □
□ □
□

یوشیه ــ نن Yü Shih-nan

۵۵۸–۶۳۹

در دایره‌المعارف "بئی ــ تانگ" Bei Tang ازاو به‌عنوان‌دانش پژوه عالیقدر دوره‌ی "چن" Ch'en (۵۸۹–۵۵۷) یادشده. در شعر دنباله‌رو "چی‌لیانگ" Ch'i Liang بود و به‌انتخاب لغات زیبا و مناسب و قواعد شعری توجه زیاد داشت .

از این شاعر:
جیرجیرک . ص ۳۱۶

□ □ □
□ □
□

"ونگ جی" Wang Chi

۵۹۰؟–۶۴۴

"ونگ" شاعری تکرو بود و از نظر سیاسی تحت‌تاثیر شعرای دربار "تانگ" قرار نگرفت و از زندگانی "تائو یوان مینگ" عمیقا" متاثر بود

از این شاعر:
عبور از در میخانه ص ۳۱۶

□ □ □
□ □
□

"سونگ جیه‌ـ ون" Sung Chih-Wen

۶۶۰؟–۷۱۰

"سونگ" و "شن جیوان" –۷۱۳– راه‌نوی را در شعر آغازکردند و شعر عبور از رود "هان" نمونه‌ایست از این راه.

از این شاعر:

گذر از رود هان ص ۳۱۷

□
□ □
□ □ □

"سوتینگ" Su T'ing

۶۷۰–۷۲۲

"سو" بیشتر نویسنده است تا شاعر و شیوهٔ او در انشاء فرامین همیشه مورد تشویق خاقان "شوان ـ دزونگ" بود

از این شاعر:

نوشته بر دیوار ص ۳۱۷

□ □ □
□ □
□

جانگ جیو ــ لینگ Chang Chiu - Ling

۶۳۷ –۷۴۰

"جانگ" در ۷۳۶ به‌وزارت رسید و چندی بعد از کار بر کنار شد او را یکی از شاعران مشهور دورهٔ "تانگ" خوانده‌اند.

از این شاعر:

از آنگاه که سفرکرده‌ای ص ۳۱۸

□ □ □

□ □

□

"وانگ وی" Wang Wei

۶۹۹–۷۵۹ یا ۷۰۱–۷۶۱

"وانگ وی" فیلسوف و شاعر و نقاش در زمان حیات به‌عنوان یکی از نقاشان بزرگ چین جنوبی مشهور بود. آنچنان که "سودونگ ـ پو" Su Tung-P'o می‌گوید "شعر او نقاشی و نقاشی او شعر است". نیاکان او از مردم "دای یوان" Tai Yuan ایالت "شنسی" Shansy بودند، پدرش با خانواده به"یونجی" Yunchi کوچ کرد و در این شهرستان و در سن نوزده‌سالگی بود که "وانگ" مشهورترین اشعارش را سرود.

"وانگ" در بیست‌ویکسالگی به"چین شیه" Chin Shih رفت و در چهل سالگی در "داین ـ بائو" Tien-Pao گرفتار شورش "ان‌لو‌ـ شان" An Lu-Shan و در دیری زندانی شد ـ "ان‌لو ـ شان" میخواست بداند که شاعر چگونه جانوری است؟ ـ "وانگ وی" پس از اسارت از جانب "ان‌لو ـ شان" به‌شغل بازرسی در "لویانگ" منصوب شد و تا زمان مرگ "ان‌ـ لو" به‌اجبار در این سمت باقیماند. پس از رهایی از اسارت "وانگ" را به‌همکاری با شورشیان متهم کردند و در زمان خاقان "سو‌ـ دزونگ" Su Tsung به‌علت نفوذ برادرش "وانگ‌ـ جین" Wang Chin که از رهروان مشهور بودایی چین بود در دربار برخلاف میل خویش شاغل پستی حساس شد و بعد از تبعید برادرش از این کار نیز برکنار شد. "وانگ وی" پس از مرگ همسرش پریشان و آواره و راهی کوهساران شد و در شصت‌سالگی او را در لباس رهروان بودایی در معبدی مرده

یافتند .

"وانگ" در نقاشی تثبیت‌کننده‌ی لحظه‌های زندگی و در شعر سخنگوی "آن"ها است و همانند "وو دائو ـ دزو" Wu Tao Tzu نقاش مشهور و کلاسیک چین "همه‌ی آنچه را نقش می‌کرد در دل خود داشت" و بسیاری از نقش شده‌ها در شعر او جان می‌گرفت.

شعر "وانگ" نمونه‌ی کامل بیان زیبایی و یگانگی انسان و طبیعت است :

کوهساران خاموش و تهی از هر کس
و نجوایی که در گوش می‌نشیند .
جنگل که در نور شامگاه انبوه و انبوه‌تر می‌شود
تکه‌های سبز خزه همچنان سبز.

□

عود می‌نوازم در نیزار دور و تنها
نوایی را با سوت زمزمه می‌کنم .
در نیزار ژرف کسی نیست
ماه و انوار رخشانش.

"وانگ" دربسیاری ازاشعارش مانندبرخی‌از شاعران‌دوره‌ی "تانگ" از "پاراللیسم" به‌علت محدودیت آن و نیز شوق به‌یگانگی با طبیعت دوری می‌جوید . ـ "پاراللیسم . در اینجا توازی انسان و طبیعت است بدین‌ترتیب که اگر در سطر اول سخن از طبیعت است در سطر دوم باید از انسان سخن گفت ـ در شعر مذکور ماه برای شاعر چونان موجودی دانا و همدرد است و در شادی و فراغت شاعر شرکت می‌جوید و زبانی که "وانگ" به‌یاری آن با ماه رابطه برقرار می‌کند برای خواننده قابل درک است و "هایکو" haiku های "ماتسو باشو"[1] Mat'sou Basho (۹۴ـ

۱ـ برای آشنایی با "باشو" و "هایکو" ر.ک به‌مجله سخن شماره ۹مرداد ۵۳

۱۶۴۴) شاعر معروف ژاپن را مانند ه است و گوبی تفاوت شعر این دو شاعر نه در ذات که در فرم شعری است؛ به‌این ترتیب که شعر "وانگ" چهار پاره و هر پاره دارای ۵ سیلاب و "هایکو"های "با شو" سه‌پاره و هر پاره به‌ترتیب دارای ۵، ۷، و ۵ سیلاب است.

شعر "وانگ وی" از "بودیسم" متاثر است و برخی از اشعار او در این‌گونه همانندی شگفت‌انگیزی با نمونه‌های "سانسکریت" دارند و در برگردان انتخابی اشعار "وانگ" ده شعر منسوب به"وانگ وی" از دفتر اشعار "ذن"۱ جنوبی Shen-Hui نیز به‌فارسی برگردانده شده‌است و ناگفته نماند که این اشعار به"شوان- جویه" Hsuan - Chueh بودایی شاعر و گرد آورنده دفتر اشعار مذکور در سال ۷۱۳ نیز منسوب است.

از این شاعر:

صبح	ص ۳۱۸
سفر	ص ۳۱۹
کوه در پاییز	ص ۳۱۹
کنار دریاچه	ص ۳۱۹
پس از باران	ص ۳۱۹
دیه کهن	ص ۳۲۰
ترانه‌ای برای‌شهر"وی"	ص ۳۲۰
دراندیشهٔ برادرم در"شانتونگ"	ص ۳۲۰
تامل	ص ۳۲۰
جدایی	ص ۳۲۱
تفرج	ص ۳۲۱
در تپه‌ها	ص ۳۲۱

۱- Zen یا Chan ازانشعابات "بودیسم "وجنبش‌ماهایانی‌که‌درقرن‌ششم میلادی درچین و در قرن دوازدهم در ژاپن نمایان شد و ترکیبی است از "بودیسم" و "دائوئیسم" ر. ک به ذن چیست از ع پاشایی انتشارات مازیار.

گودال "منگ چنگ" ص ۳۲۲

"دائو" را زندگی‌کردن ص ۳۲۲

□ □ □

□ □

□

"لی بو" Li Po

۷۶۲–؟۷۱۰

"لی بو" نیز در مستی مرد
بدانگاه که ماه را در آغوش می‌کشید
ماه را در رودخانه‌ی زرد

"ازرا پوند"

شهر زادگاهش معلوم نیست، "گانسو" Kansu یا "سزجوان" کسی نمیداند، حتی تاریخ تولد و چگونگی مرگ او هم روشن نیست. همانند "جو یوان" Cho Yuan –۲۹۶–۳۲۲ ق‌م– به‌دودمان خاقان "لی گائو" Li Kao منسوب است اما این نسبت هم دقیق نیست. گفته‌اند پیش از تولد او مادرش خواب دید که‌ستاره‌ی رخشان "دای – بو" Tai-Po –ستاره‌ی ونوس– به‌دامانش افتاد و هم بدین‌سبب نام او را "لی بو" نهاد. درافسانه‌ای دودمان او را از یاغیان و دزدان نواحی مرزی‌می‌دانند. دارای تنی رشید و قوی و خصوصیات بدنی او به‌ایل‌نشینان شباهت داشت. صدایش رسا و غرا بود و چونان ببری غذا می‌خورد. در یکی از اشعارش از در کشیدن ۳۰۰ پیاله می لاف می‌زند. حداقل سه بار ازدواج کردو گویا رفتارش با زنان همانند بی‌اعتنایی او به‌خاقان بود. هیچگاه به بندگی تن در نداد؛ او را روح آزادی و آزادگی خوانده‌اند. "دوفو" از دوستان خوب او بود و حداقل تجربه‌ی "لی" ده سال از "دوفو" بیش بود؛ این دو یار مدتی با هم بودند و پس از جدایی نیز دوستی آنان ادامه یافت.

جنگجوبی‌باک، شمشیربازی‌ماهر، موسیقی‌دانی‌بزرگ، شرابشناسی خبره، مردی عیار و شرابخواری بی‌همتا بود. یکبار مرز مرگ و زندگی را تجربه‌کرد، سه‌بار زندانی شد و با این همه هیچیک از این‌ها گویای

ویژگی‌های او نیست.
به‌دوستان و دوستداران‌شعرش التفاتی نداشت، وقت خود را به‌نوشتن شعر و بعد "انداختن به‌رودخانه و تماشای دور شدن آن"ها سپری می‌کرد و مردی بود که در دیاری خونین و پر آشوب زاده شده بود.

او را "دائوئیست" خوانده‌اند اما هیچگاه پابند مکتبی نشد. "هوجی ـ جانگ" Ho Chi-Chang او را "خدایی تبعید شده" و خود "دای ـ بنگ" Tai-Peng ـ ققنوس بزرگ ـ می‌خواند، ققنوسی که بال‌های ابر مانندش آسمان را تیره می‌کند. مانند "جو ـ یوان" دوستدار تنپوشی از گل‌ها بود و با چشمان رخشان گرسنه و پلنگ‌آسای، موی پریشان و افکنده بر دوش و دو دست بر کمر شعرش را برای دیگران می‌خواند و در چنین حالتی گویی خدایان از درون او به‌صدا در می‌آمدند. چون "بلیک" دوست داشت همه چیز را بیازماید و از زوایای مختلف بررسی کند. در یکی از اشعارش از باز شدن درهای آسمان به‌روی خویش سخن می‌گوید و شعر دارای حالتی "شهودی" و در عین‌حال مالیخولیایی است. خالق فرم‌ها و گونه‌های جدیدی در شعر چین بود و شعرگونه‌ی "وو"[1] که در واقع نیای "هایکو"های ژاپنی است از این گونه است. در پانزده‌سالگی نوشت "در جستجوی خدایان و اهریمنم". گه‌گاه ساکن‌سرزمین جادویی افسانه‌ها در دل سرزمین پرآشوب و خونین بود، دنیایی‌آزمند، دنیایی دچار تباهی و نومیدی. دیرگاهی از نظرها پنهان و نیمی از چین را در نوردید، در ۷۵۸ به‌هنگام شورش امیر "لین" Lin به"یه لانگ"[2] Yeh Lang تبعید شد و بعد مورد عفو قرار گرفت، دوستدار گل‌ها و دریا بود و در این بیت:

شکوفه‌ی هلو بر رود می‌رود

از "تائو یوان مینگ" Tao Yuan Ming متأثر است. نابودی تدریجی‌دنیا

۱ـ ر.ک به‌مقدمه
۲ـ "یه‌لانگ" در جنوب غربی چین و ایالت "یونان" Yunan .

آزارش می‌داد و او را به‌دیوانگی می‌کشانید و باز می‌دانست که زیبایی دنیا در نابودی تدریجی آن است. گویا چشمانش کم‌سو بود و یکی از ویژگی‌های شعر او سادگی و روانی است؛ شعری که در عین سادگی‌گویی در ململی از مه مستور است.

دنیای او زیباتر و رنگین‌تر از دنیای دیگران و شعر گفتن برای او چونان‌نغمه‌سرایی برای پرندگان‌بود. در بیان و گفتگو از زیبایی دختران ــ در ربودن دل زنان استعدادی عجیب داشت ــ، تازگی و شادابی بامداد، سرزمین افسانه‌ها و دیارهای ناشناس، شکوه و جلال و زوال دربار خاقانان، مستی و بی‌خبری، حالت‌های شهودی، غروب، شب و ستارگانش استعدادی شگفت‌انگیزداشت و ازهر استعدادی جز توانایی کنترل استعداد‌های خویش برخوردار بود. شعر او سرشار از زیبایی و نیروی زندگی است و در شعر او مرگ را راهی نیست. از عشقبازی نهانی لذت‌می‌برد و مخمور و مست در جمع حاضر می‌شد. مدتی‌مشاور نزدیک خاقان بود و حتی خاقان در خفا از او میخواست که احکام و فرامین او را تنظیم کند.

یکی از رهروان مشهور "دائوئیست" او را "رهرو بلند پایه‌ی دریاچه‌ی‌سپید" می‌نامد و "لی هوا" Li hua (سده‌ی نهم) شاعر غمگنانه‌ترین سرودهای چینی دربارهٔ میدان‌های جنگ، خود را از خاندان "لی بو" می‌خواند و بدان افتخار می‌کند. شعر "لی بو" حتی خودش راهم به‌اعجاب وامیداشت "خستگی‌نپذیر شعر می‌سرایم حتی در هیاهوی ارابه‌ها و میدان نبرد ــ در برگردان به‌زبان‌های دیگر بی‌شک بخشی از ویژگی‌ها شعر او محو می‌شود و کسانی که با زبان چینی آشنایی دارند شعر او را در روشنگری به‌قدرت آذرخش تشبیه کرده‌اند. در شعر ململ‌پوش او رنگ‌ها جای ویژه‌ای دارند و گاه رنگ‌های جدیدی خلق می‌شود. گل‌های او اغلب به‌رنگ آبی دودی است و جزایرش در گل‌های سرخگون غرقه‌اند، آسمان در اشعارش اغلب به‌رنگ سرخ تیره، زرد یا آبی شعله‌ور است و رنگ‌ها چون نقاشی‌ی "امپرسیونیسم" و "اکسپرسیونیسم" بهترین گوینده‌ی حالات

بیرونی و درونی است. هر سطر شعر او گویی با نوری بلورین نوشته‌شده است:

اندوه بر پلکان یشمین
ژاله‌ی سپید بر پلکان‌یشمین روییدن می‌گیرد
شبانگاه ژاله کفش ابریشمی دختر را مرطوب می‌کند.
دختر در اتاق کنار پنجره می‌ایستد
می‌ایستد واز پس پرده‌ی بلورین در نور ماه پاییزی خیره‌می‌شود.

برگردان به‌زبان دیگر بسیار دشوار است ــ به‌ویژه که مجموع کلمات این شعر در زبان چینی تنها ۲۰ کلمه است ــ و فقط جریان شعری را در این شعر می‌توان دنبال کرد. بیست حرف چینی است و دنیایی‌سخن، نور ماه خزانی و نگاه غمبار دخترک پاسخ قطره‌اشک فرو افتاده برپلکان یشمین کاخ است و شبنم نیز به‌سان گل رشد می‌کند. دخترک را میتوان دید اما در اندوه او نمیتوان شریک شد چرا که بین ما و دختر زیبا پرده‌ای بلورین است و همیشه این پرده‌ی بلورین ما را از دنیای شاعر جدا می‌کند.

تاج برمگیر خود را خوشبو کن!
دامن پر از گل ثعلب را رها مکن!
پاکی را در سینه‌ی خویش مستور کن!
دنیا از چیزی بدین پاکی نفرت دارد

"تائوییوان‌مینگ" T'ao Yuan - Ming ــ۳۷۲ــ۴۲۷ــ بزرگترین‌شادی زندگانی را در بازی با کودکان جستجو می‌کرد و شادی "لی بو" "پریشان موی در قایقی بر رود" نشستن بود و چون "شلی" از دریا و رود و تنهایی لذت می‌برد، همیشه در جستجوی ماجرا بود و از آرامش دوری می‌جست. در افسانه‌ای شرح مرگ او مانند مرگ "لی هو" Li Ho (۸۱۷ــ ۷۹۱) است: در شبی مهتابی هنگامی که در قایقش به‌خوردن شام مشغول

است فرشتگان بر او نمایان می‌شوند و "دلفین"ها به‌احترام بر روی دم می‌ایستند و دو پسربچه که پرچم‌هایی در دست دارند او را به‌کاخ‌های آسمانی راهنمایی می‌کنند و سوار بر "دلفین" به‌دنبال آنها روان می‌شود.

"لیو شو" Liu Hsu در کتاب کهن "تانگ" علت مرگ او را در زیاده‌روی در شرابخواری می‌داند و از آرامگاه او برکنار رود یاد می‌کند: "بو جو ای" Pochu-i ۵۰ سال بعد از مرگ "لی بو" گور او را برخاکریزی در دشتی وسیع دیده است. و گویا در سال ۷۶۲ و در سن ۶۰ سالگی مرده است.

بعد از مرگش عموی او "لی‌یانگ بینگ" Li Yang-Ping اشعار او را در دفتری با نام "بام کاهگلی" گردآوری کرد. از بیست‌هزار شعری که "لی" در زمان حیات سروده بود تنها $\frac{۱}{۱۰}$ آن باقیمانده است و "لی یانگ بین" می‌گوید که $\frac{۹}{۱۰}$ از اشعار او در مدت ۸ سال شورش "ان لوشان" سروده شده و این اشعار گم یا نابود شده‌اند. "لی بو" اشعار خود را مرتب نکرد و به‌نظر می‌رسد که به‌منتشر کردن آن‌ها علاقه‌ای نداشت و در سال۱۰۸۰ است که ۱۸۰۰ شعر او با یاری "سونگ مینگ ـ جیو" Sung Ming-Chiu به‌چاپ می‌رسد.

"لی بو" بی‌شک بزرگترین شاعر آزاده‌ی چین است، شاعری چون "هولدرلین" و حافظ خدا مانند. در نامه‌ای به"لی یانگ بینگ" می‌نویسد: "من طبیعتم سرشار و پر، خالق و تباه‌کننده" و چنین‌است. از این شاعر:

مرثیه	ص ۳۲۵
بر رودخانه	ص ۳۲۶
شاخه‌ی بید	ص ۳۲۸
ترانه‌ی "جانگ ـ گان"	ص ۳۲۸
باده‌نوشی	ص ۳۳۱
زن بر جاده	ص ۳۳۲
تورا اسبی‌است کهر	ص ۳۳۳

نامه‌ی تبعیدی ص ۳۳۳
جنگ در مرز جنوبی ص ۳۳۶
شعری درکنارپل "تن‌شین" ص ۳۳۷
دیدار ص ۳۳۹
دختری از "یوا" ص ۳۳۹
شعری زاده شد ص ۳۳۹
ماه درگذرگاه کوهستان ص ۳۴۰
شب آرام ص ۳۴۰
دریای آبی ص ۳۴۰
دختری از "یوا" ص ۳۴۱
نوای فلوت در شب‌بهاری ص ۳۴۱
دختران یوا ص ۳۴۱
سفر از شهر امپراطورسپید ص ۳۴۱
ماه بر تپه‌ی "امی" ص ۳۴۲
برای رقاص نیمه‌مست "وو" ص ۳۴۲
مرثیه‌ای برای دیار "وو" ص ۳۴۲
در مشایعت "منگ‌هائوران" ص ۳۴۳
بدرود ص ۳۴۳
آزرده ص ۳۴۴
برای "جینگ بینگ" ص ۳۴۴
برای . . . ص ۳۴۵
بر بام معبد ص ۳۴۵
زاهد "سزجوان" ص ۳۴۶
مهر سپید و ماه رخشان ص ۳۴۶
باده‌گساری درمهتاب ص ۳۴۷
چهارفصل ــ بهار ص ۳۴۷
تابستان ص ۳۴۸

خزان ص ۳۴۸
زمستان ص ۳۴۸
خمارآلود دربهار ص ۳۴۹
باده‌گساری در مهتاب ص ۳۴۹
در سفر ص ۳۵۰
کوه "وو" ص ۳۵۰
دژ ققنوس در "جی‌لینگ" ص ۳۵۰
به‌همسرم‌ازتبعیدگان "یه‌لانگ" ص ۳۵۱
برای "دو فو" ص ۳۵۱
باده‌گساری ص ۳۵۱
بامداد بهار ص ۳۵۱
جنگ ص ۳۵۲
برای "مینگ‌هائوران" ص ۳۵۲
جنگجوی "جائو" ص ۳۵۲
برای "وانگ‌لون" ص ۳۵۴
گفتگویی در کوهستان ص ۳۵۴
جامی‌چندباراهبی‌درکوهستان ص ۳۵۴
موسیقی سکوت ص ۳۵۵
وداع ص ۳۵۵

□ □ □

□ □

□

"تزن تزان" T'sen T'san

سده هشتم

"تزن تزان" از مردم "هو- نی" Ho-Nei امتحانات "جین‌شیه"

را در فاصله‌ی سال‌های ۷۴۲ تا ۷۵۶ با موفقیت طی کرد. از دوستان نزدیک "لی بو" و "دوفو" بود. "دوفو" او را به‌خاقان "سو دزونگ" Su Tsung معرفی کرد و پس از مدتی به‌سمت بازرس ممتاز و بعد به‌فرمانروایی "جیاجو" Chia Chou منصوب شد. از "دوفو" جوان‌تر بود و "دوفو" او را برادر کوچک خطاب می‌کرد و در سفر کوهستان "می" Mei همراه "دوفو" بود. این دو شاعر بر یکدیگر تاثیر زیاد داشتند و اشعار خود را برای نقادی با یکدیگر مبادله می‌کردند. از زندگانی این شاعر بیش از این نمیدانیم.

از این شاعر:

دوترانه‌برای‌فرمانده "جائو" ص ۳۵۸
اسواران‌برجاده‌ی "سزجوان" ص ۳۵۸
وداع ص ۳۵۹
پیکی که به‌پایتخت‌می‌رود ص ۳۶۰
چکامه‌ای برای رهروکوهستان "دای بین" ص ۳۶۰

□ □ □
□ □
□

"دوفو" Tu Fu

۷۱۳–۷۷۰

شعر "دوفو" سرشار از آرامش، استواری و همدلی نسبت به‌انسان است و غیر از "لی‌بو" تنها "کتولوس" Catullus (شاعر رومی ۵۸ یا ۸۴ق.م) و "بودلر" راهمپای اومی‌دانند. اوهمه‌ی بدی‌ها و درماندگی‌های انسان را می‌شناسد و در حساس بودن شگفت‌انگیز است. بدخو و برآشفته و باز به‌هنگام نوشتن آرام و مهربان بود.

دودمانش دانش‌پژوه و هنرمند بودند و یکی از افراد خانواده او تفسیر مشهوری درباره‌ی "دزو جوان" Tsu Chuan نوشت و پدربزرگش "یوین یانگ" Yu yen Yang در آغاز دوری "تانگ" از پیشگامان تحول شعری این دوره بود. شش ساله بود که نخستین اشعارش را سرود ودر ۱۴ سالگی تقریبا" مشهور بود. در شعر برخلاف "لی‌بو" کمتر خیالپرداز بود ــ این یکی از دوگانگی‌های شعر اوبا "لی‌بو" است ــ و در شعر "سفر به‌شمال" می‌بینیم که شعر برای او چیزی است که برای پرداختنش باید تلاش کرد و برخلاف "لی‌بو" که سرودن شعر برایش‌به‌سادگی‌نغمه‌سرایی برای پرندگان بود "دوفو" در آثارش بسیار سخت‌گیر است.

موفق‌به‌گذراندن "امتحانات" "جین شیه" نشداما‌به‌هنگام خاقانی "مینگ هوانگ" Ming huang در دربار "شوان دزونگ" Hsuan Tsung شاغل کارکوچکی‌شدوپس‌ازقدرت‌یافتن‌باهمکاران "یانگ گوئی فئی" Yang Kuei Fei ــاگرچه دلداده‌اش بود ــ زن غیررسمی و جاه‌طلب خاقان‌به‌مخالفت پرداخت

و این زمانی بود که خاقان شدیدا" تحت‌تاثیر زنان، خواجه‌سرایان، شراب و جادو بود. "یانگ گوئی فئی" و خویشاوندان او در دربار دارای قدرتی دهشتبار بودند و خطاهای برادر این زن "یانگ گو جونگ" Yang Ku Chung و بی‌عدالتی‌های او دودمان "تانگ" را تحلیل‌برد و با تهاجم "نان جائو" Nan Chao – رئیس قبیله‌ای نیمه‌تبتی که‌در زمان شورش به‌پایتخت حمله کردند– آوارگی "دوفو" آغاز و این بلایا در اشعار او منعکس شد؛ شعری‌که برخلاف‌شعر "ویرژیل" تصورات جنگ نیست‌وگوینده‌ی آن‌تمام مصائب‌راتجربه‌کرده‌است. بایورش "نان‌جائو" به "سزجوان" Szechuan سربازی رفتن نیز بدستور خاقان اجباری شد و حتی پیرمردان و زنان هم در جنگ درگیر شدند و همه چیز به‌تباهی کشیده شد. "دوفو" در سفرهایش با "لی‌بو" آشنا شد و پس از ۳۵ سالگی است که شعر او اوج می‌گیرد.

روزهای جوانی "دوفو" در خدمت دیوانی و درباری سپری و هنر او با آغاز سرگردانی‌های او شکوفا شد. در زمان "سو دزونگ" Su Tsung – پسر "مینگ‌هوانگ" ـنیز به‌سمت بازرسی دربار منصوب شد و او را اعتقاد بر آن بود که باید خاقان را در کارهایش راه‌نمایی کند. "دوفو" همیشه به‌یاد شکوه گذشته و در آرزوی بازگشت به‌پایتخت بود. سال‌های آخر عمرش را در خانه‌ای قایقی سپری کرد و در همین خانه قایقی بود که در سن ۵۷ سالگی یا ۵۹ سالگی مرد. گفته‌اند که رودخانه طغیان کرد و پس از چند روز زورق او در نزدیکی معبدی به‌گل نشست و کسانی که او را یافتند با احترام به‌شهر "لونگ یونگ" بردند و به افتخار او ضیافتی برپا کردند و هم در آن ضیافت چندان شراب نوشید که فردا او را در بسترش مرده یافتند.

اگرچه اشعار نصیحت‌بار او برای خاقان فراوان است اما اینگونه اشعار در زندگانی این شاعران اجتناب‌ناپذیر است. اشعار این شاعررا بطورکلی با رعایت تحولات زندگانی او میتوان شامل سه گروه دانست: نخست اشعار قصیده مانند و همراه با پند و اندرز یا اشعار کوتاه در

همین رمینه که مربوط به‌زمان کار دیوانی و از نظر قدرت و زیبایی ارزش کمتری از اشعار دیگر او دارد اما به‌ناچار برای نمایاندن تحولات‌زندگی و اندیشه‌ی این شاعر برخی از این اشعار نیز به‌فارسی برگردانده شده است. دوم اشعار زمان آوارگی و تبعید و رهایی از قیود که زیباترین و بلندپایه‌ترین اشعار این شاعر بزرگ‌اند. سوم اشعاری با ویژگی نوع دوم باضافه‌ی وحدت‌طلبی اجتماعی برای مردم و سرزمین خونین چین.

سرورم را به‌جایگاه خاقان "یائو' می‌رسانم
به‌جایگاه خاقان "شون"
بادها را بگو گذشته را زنده کنند.

گفتن از عمل آسان‌تر است و هنگامی که شورش سال ۷۴۵ آغاز می‌شود او و خاقان سی‌یار و ناتوان می‌شوند و ۵ سال بعد "دوفو" مردی خسته و درسی‌وهفت‌سالگی سپیدموی است و دو سال بعد در سی‌ونه‌سالگی از شکوه گذشته سخن می‌گوید.

ژاله‌های اشک را رها مکن
مگذار ژاله‌ها بر زمین فرو افتند.
حتی اگر چندان گریه کنی که سرچشمه‌ی اشک تو بخشکد
زمین و آسمان را یارای کاری نیست.

در پس اشعار او انسان‌دوستی اندیشمندانه ــ چون همر ــ نهفته است و میتوان گفت که به‌علت قدمت تمدن چین و تجارب گذشته‌اشعار او در این زمینه از اشعار "همر" هم غنی‌تر است‌که در آثار او برخلاف "همر" انسان‌ها را گناه و خدایان را شرارتی نیست و هر چیز راعلتی است. "دوفو" راهنمای بزرگ شاعران پس از خویش است و بسیاری از مردم چین او را بزرگترین شاعر چین می‌دانند. در سخنرانی انجمن[1] "ین‌آن" "مائوتسه تونگ" کار او را از نظر فرم شعری الگویی برای‌شاعران

۱ــ گزیده‌ی این سخنرانی در شماره ۹ــ۸ــ۷ پاییز ۱۳۴۷ مجله جهان‌نو

می‌خواند و خود نیز دنباله‌رو "دوفو" است. شعرهای دوره نوجوانی و جوانی "دوفو" تقلیدی است از کارهای پدربزرگ او و تجارب بعدی‌اوست که او را به‌اوج می‌رساند.

آن‌سوی در سرخ‌فام شراب و گوشت
این‌سوی بر جاده مردمی که از گرسنگی می‌میرند.
فاصله ثروت و فقر دری است
دوگانگی اندوهبار.

از این شاعر:

بازگشت به‌خانه	ص ۳۶۲
روستای دور	ص ۳۶۳
اتحاد با "هون"ها	ص ۳۶۴
شب در کلبه‌ی کنار رود	ص ۳۶۴
تهی‌کیسه	ص ۳۶۵
اندوه برای درخت‌به‌پیر	ص ۳۶۵
ققنوس شنگرفی	ص ۳۶۶
بدرود با "هویونگ"	ص ۳۶۶
شاهین	ص ۳۶۷
بهارمرده	ص ۳۶۷
خزان در ییلاق	ص ۳۶۷
چهار پاره	ص ۳۶۸
بر قایق پیش‌ازجشن‌بهار	ص ۳۶۸
روزهای پیری	ص ۳۶۸
روستا و رود	ص ۳۶۹
برای پسر کوچکم	ص ۳۶۹
پاییز	ص ۳۷۰
برادرم	ص ۳۷۰

بام ویران ص ۳۷۱
کاخ گل یشم ص ۳۷۲
ارابه‌ها به‌میدان نبرد می‌روند ص ۳۷۳
برای "وی با" رهرومنزوی ص ۳۷۴
بر بلندکوه ص ۳۷۵
باران در شب ص ۳۷۶
بهار ص ۳۷۶
در مرز ص ۳۷۷
مهجوری ازهمسر پیر ص ۳۷۷
شب تابستان ص ۳۷۹
جنگ دو ص ۳۷۹
پیروزی سپاهیان در "هونان" ص ۳۸۰
مهتاب است وبه‌برادرانم می‌اندیشم ص ۳۸۰
مأمور سربازگیری ص ۳۸۱
درخت‌کاجی که "دائوئیست" رهرو "لی" به‌من‌نشان داد ص ۳۸۲
شب بار ص ۳۸۲
برای "لی بو" ص ۳۸۳
در اندیشه‌ی "لی بو" ص ۳۸۳
برای "لی بو" ص ۳۸۴
سفر به‌شمال ص ۳۸۴
ضیافتی برای "دزو" ص ۳۸۹
نبشته بر دیوار ص ۳۸۹
شبگیر زمستانی ص ۳۹۰
بوران ص ۳۹۰
دیدار "دزان ابود" ص ۳۹۱
جشن ماه ص ۳۹۱
بر کرانه‌ی‌رود ص ۳۹۲

برای "بی‌سو یائو" ص ۳۹۳
تنهایی ص ۳۹۳
پس از باران ص ۳۹۴
ماه نو ص ۳۹۴
آن‌سوی بیابان ص ۳۹۵
دیدار ص ۳۹۵
کلبه‌ی ییلاقی ص ۳۹۵
بید ص ۳۹۶
غروب ص ۳۹۶
بدرودی دیگر "باین" ص ۳۹۷
شبی بیقرار در اردو ص ۳۹۷
باد جنوب ص ۳۹۷
بهاری دیگر ص ۳۹۸
شب در مرکز فرماندهی ص ۳۹۸
سفر بر رود ص ۳۹۹
شامگاه پس از باران ص ۳۹۹
بدر ص ۳۹۹
شب در کلبه‌ی کنار رود ص ۴۰۰
صبح کوهستان ص ۴۰۰
بازگشت به‌خانه ص ۴۰۱
ستارگان و ماه برررودخانه ص ۴۰۱
اندیشه‌ی شبانه به‌هنگام سفر ص ۴۰۲
بر رود ص ۴۰۲

□ □ □

□ □

□

"بو جو ـ ای" Po Chu — i

۷۷۲–۸۴۶–۸

چون "ونگ وی" در "شنسی" متولد شد و کودکی را در "هونن" Honan سپری کرد. در هفت‌سالگی بسیاری از شاعران چین را می‌شناخت. در هفده‌سالگی امتحانات "جین شیه" را گذراند و به‌عضویت مدرسه‌ی "هان لین" Han Lin پذیرفته شد و در دربار خاقان "دزاین دزونگ" Tsien Tsung مقامی والا یافت. دوستی‌او با "یوان جن" از دوستی‌های ژرف ادیبانه و بی‌نظیر تاریخ‌ادبیات چین است.

"یوان جن" هفت سال از "بو" جوان‌تر بود واین دو شاعر در زندگی خود شاعران مشهوری بودند. "بو"، و "یوان جن" شاعران اندوهند و تا چند سال پیش شعر آنان در شمار غمگنانه‌ترین شعرهای چینی بود. در شعر آنان مرگ مسأله‌ای است در حد تولد و ازدواج. مسوولیت‌های دیوانی آنان در هر کار زیاد طولانی نیست و این ویژگی شاعران دربار "تانگ" است و دوستی هم به‌همین دلیل پایدار نیست. دوستی این دو شاعر از دیگران پایاتر و در شعر آن دو کاملا" موثربود، با این همه این دو کاملا" همانند نبودند: "یوان جن" ظریف و زیبا و با دربار خویشاوندی داشت و حتی به‌مقام دبیری کارهای محرمانه خاقان‌نیز دست یافت. "بو جو ـ ای" عمیق‌تر و اخلاقی‌تر از او و از پیروان جدی "کنفسیوس" بود و از "دائوییسم" و مورد توجه‌عمیق دربار بودن گریزان بود و شاید بیشتر علاقه‌ی او به "یوان جن" به‌خاطر عدم شباهت با او بود. "یوان" در لاف زدن و پهلوان‌منشی تا حدی به"لی بو" مانند بود. گفته‌اند در مهمانسرایی از واگذاری اتاق خود به‌یکی از اعضاء ارشد دربار امتناع کرد و به‌همین علت زخمی عمیق در چهره او برجای ماند. "بو جو ـ ای" شاعری متواضع

بود و در جوانی می‌گوید که "او را هنری نیست، نه خط خوبی دارد، نه نقاش خوبی است، نه شطرنجباز ماهر و نه قمارباز است" ــ چیزهایی که مردم را گرد هم می‌آورد ــ. غمگین، خاموش و تنها زندگی رانظاره می‌کرد و در شعر از افسانه‌پردازی جز گه‌گاه دوری می‌جست. شعر او را در سادگی به‌شعرهای "رابرت فراست" تشبیه کرده‌اند و جز در موارد نادر شعر او را ابهامی نیست. شاغل مقام‌های متعددی در دربار شد و چند بار هم چون شاعران دیگر دوره‌ی "تانگ" تبعید شد. با آغاز خاقانی "مو دزونگ" Mu Tsung در سال ۸۲۱ به‌فرمانروایی "هانگ‌جو" hang Chow منصوب شد و در این مأموریت سدی عظیم بر دریاچه‌ی‌غربی بست، سدی که هنوز با نام سد "بو" برجاست و دویست و شصت‌سال بعد از او موردتوجه "دونگ پو" Tung-P'o قرار می‌گیرد. در سال ۸۲۹ فرمانروای "هونن" و بعد از مدتی فرمانروای "لویانگ" و در ۸۴۱ به ریاست شورائی جنگی برگزیده. می‌شود. آثارش را گردآوری و تنظیم کرد و آنها را در کتابخانه‌ای به‌امانت گذاشت. در ۸۴۶ یا ۸۴۸ مرد و در وصیت‌نامه‌اش تقاضاکرده بود به‌جای مدفون شدن در آرامگاه خانوادگی او را در کنار رهرو موردعلاقه‌اش مدفون سازند.

شعر مطنطن "غم بی‌پایان" او در بیان مرگ "یانگ گویی ــ فیی" در "ماوی" Ma-Wei و در بیان تزلزل دودمان "تانگ" شعر مشهوری است. شعر او اغلب با پند و اندرز همراه است و گفته‌های "کنفسیوس" را به‌خاطر می‌آورد و "تزو" ــ نوعی شعر غنایی ــ های او در نوع‌خود شگفت‌انگیز است. او را بیشتر با نام "بوشیانگ ــ سن" Po Hsiang-San یا "بو" کوهستان معطر می‌شناسند. "شیانگ ــ سن" کوهستانی است نزدیک "لویانگ" و "بو" در زمان تبعید به‌این منطقه بیست نفر از پیروان نامدار "کنفسیوس" را به‌دور خود گرد کرد و این گروه بعدهابه نام "نه‌پیر شیانگ ــ سن" مشهور شدند. بعد از مرگ "یوان جن" او نیز اغلب بیمار بود و یکی از فرزندانش نیز مرد و در چنین موقعیتی تنها پناهگاه او شعر بود. در شعر افسونباری که در ده‌سالگی سروده است

ـ زنگ‌های طلایی ـ خود را مرد تنها می‌خواند و آنچنان که دوستانش گفته‌اند همیشه از اینکه او را مرد تنها می‌نامیدند خوشحال بود. شعرش مورد توجه و علاقه‌ی دهقانان، گاوچرانان و خاقان نیز بود. یکی از رقاصان در گفتگو با "گائو شیا ـ بو" Kao Hsia-Po می‌گوید: "من رقاصه‌ی معمولی نیستم، من تمام شعر غم بی‌پایان "بو جو ـ ای" را از حفظ دارم". پیش از مرگ مردم اشعارش را بر دیوار خانه‌ها، معابد، مدارس روستایی و کابین کشتی‌ها می‌نوشتند و بدین‌ترتیب پیش از مرگ در ردیف شعرای کلاسیک درآمده بود. در سال ۸۴۲ دو رقاصه را با نام‌های "فن ـ دزو" Fan-Tzu و "من ـ دزو" Man-Tzu به‌خانه‌ی خود برد و تقریبا تا پایان عمر با عشق مجازی به‌دختران زیبا مشغول بود. "بو" درسال‌های آخر به‌یاد جوانی است. فلج، نقرس و از دست دادن دوستان هیچکدام نمیتوانند مانع پرداختن او به‌شعر شوند و گاهی در پرگویی ـ اگرچه برخی از اشعارش را ارزشی نیست ـ "لویو" Lu Yu ـ از شاعران دورهٔ "سونگ" ۱۲۰۹ـ۱۱۲۵ـ را مانند است. بیشتر اشعار او در ناب‌ترین حالت‌های احساسی سروده شده و تثبیت‌کننده‌ی لحظه‌های خاص زندگی شاعر است. در شعر او هیچ چیز جاودانه نیست و کمتر از چهارچوب دنیای خود خارج می‌شود. در یکی از آخرین اشعارش از تقسیم هفتاد جلد آثار خود بین فرزندانش سخن می‌گوید و این مجموعه به‌گفته‌ی او غیر از اشعار شامل‌سه‌هزار مقاله بوده است. "بو جو ـ ای" سراینده‌ی دو شعر از طولانی‌ترین و در نوع خود مشهورترین اشعار دورهٔ "تانگ" است.

از این شاعر:

اندوه بی‌پایان	ص ۴۰۳
نشسته در شب	ص ۴۰۸
دیدار "شیاجان" کناررود	ص ۴۰۹
تنها درمعبد "شاین ـ یو"	ص ۴۰۹
ترانه‌ی کاج‌ها	ص ۴۰۹

چنگ ص ۴۱۰
رود از بلند دژ ص ۴۱۰
گورستان کهن ص ۴۱۱
دیدار رهرو "جنگ" ص ۴۱۱
دلم در پاییز ص ۴۱۲
تبر ص ۴۱۲
گامی‌چند درروستای "جائو" ص ۴۱۳
زغالساز ص ۴۱۳
ساحل‌وموج ص ۴۱۴
دریاچه را نگریستن ص ۴۱۵
یک گل ص ۴۱۶
من ص ۴۱۶
در معبد "ای‌یه" ص ۴۱۶
آینه ص ۴۱۷
به‌دوست سفر کرده ص ۴۱۷
مالیات سنگین ص ۴۱۷
باغ شمالی ص ۴۱۸
گیاه ص ۴۱۸
قصیده‌ی کهن ص ۴۱۹
بدرود پنهانی ص ۴۲۰
آنگاه که کلبه‌ی کاهگلی راترک می‌گویم ص ۴۲۰
وای بر من ص ۴۲۰

□ □ □
□ □
□

"لی هوا" Li Hua

سده‌ی نهم

تنها میدانیم که این شاعر درسده‌ی نهم می‌زیسته است و سراینده‌ی غمگنانه‌ترین شعرها درباره‌ی جنگ‌ها و شرح میدان‌های نبرد است.

از این شاعر:

نبردگاه کهن ص ۴۲۱

□ □ □

□ □

□

"یوان جن" Yuan Chen

۷۷۹–۸۱۳

"یوان" از اعقاب دودمان "وی" Wei بود و نیاکان او از قرن پنجم تا ششم بر شمال چین سلطنت کردند.

دوستی سی‌ساله‌ی او با "بو جو ـ ای" آنچنان که اشاره شد مشهورترین دوستی ادیبانه در تاریخ چین است. اگرچه شاغل منصب‌های متعدد بود اما در سیاست شکست خورد و تنها برای مدت کوتاهی توانست به‌معاونت دبیرخانه‌ی خاقانی دست یابد.

از این شاعر:

اندوه ص ۴۲۶

□ □ □

□ □

□

"سوکونگ شو" Ssü Kung Shu

نیمه‌ی دوم سده‌ی هشتم

"سو" از مردم "کوانگ بینگ" Kuang-Ping توانست شغل‌مناسبی را در دربار به‌دست آورد و یکی از ده شاعر مشهور دوره‌ی "دا_ لی" Ta-Li بود.

از این شاعر:

آبادی کرانه ص ۴۲۸

□ □ □
□ □
□

"تزن شن" T'sen Shen

۷۱۵–۷۷۰

پس‌از موفقیت در امتحانات "جین شیه" به‌سال ۷۴۴ برای مدتی طولانی به‌خدمت در مرزهای شمال‌غربی مأمور شد و جنگ‌های همیشگی در این منطقه از او مردی خشن ساخت.

از این شاعر:

رود "وی" ص ۴۲۸

روٴیای بهار ص ۴۲۸

□ □ □
□ □
□

وی ییینگ ــ وو Wei Ying Wu

۷۳۲؟–۸۳۰

"وی "ازمردم "جینگ‌ــ جائو" Ching-Chao در سال‌های۷۶۵–۷۱۳ در خدمت خاقان "شوان ــ دزونگ" بود.

آخرین‌شغل او فرمانداری ایالت "سو جو"Su Chow بود و هم در این دیار بود که گروهی از شاعران مشهور را به‌گرد خود جمع‌کرد.

شعر او بیشتر وصف مناظر طبیعی است و در رول شعر از "ونگ وی" و "تائو یوان مینگ" متأثر است.

از این شاعر: فاخته ص ۴۲۹

شب ص ۴۲۹

□ □ □

□ □

□

هان یو Han Yu

۷۶۸–۸۲۴

"هان" از نویسندگان و شاعران بزرگ جنبش ادبی "تانگ‌ــ گ‌ِون" T'ang-Kuwen بود و به‌سبب نوآوری در شعر مورد انتقاد شدید قرار گرفت اما سرانجام ابتکارات او مورد قبول شعرا و نویسندگان بعد از خویش قرار گرفت.

از این شاعر:

برف بهاری ص ۴۳۰

□ □ □

□ □

□

"منگ جیائو" Meng Chiao

۷۵۱–۸۴۱

"منگ" از شاعران مشهور گروه "هان‌یو" پس از پنجاه سالگی امتحانات "جین شیه" را گذرانید و با وجود کوشش دوستانش شاغل منصب کوچکی شد و همیشه از فقر و رنج شکوه داشت:

از این شاعر:

سرگردانی ص ۴۳۰

□ □ □

□ □

□

"ونگ تزنگ‌ـ لینگ Wang Tsang - Ling

؟

"ونگ تزنگ" ازمردم "جیانگ‌ـ نینگ" Chiang-ning درگذراندن امتحانات "جین شیه" موفق شد. تاریخ تولد و مرگ او معلوم نیست. مدتی بایگان دیوان محرمانه خاقانی بود و اندکی بعد مغضوب و از پایتخت تبعید شد. به‌هنگام شورش "ان لوشان" به"جیانگ نینگ" بازگشت و در آنجا به‌وسیله‌ی یکی از بازرسان امپراطوری به‌نام "لو چیو ـ شیائو" Lu Chiu-hsiao به‌قتل رسید.

از این شاعر:

همسر جوان ص ۴۳۱

شعر بسیج ص ۴۳۱

□ □ □

□ □

□

"جاین جي" Chien chi

سده‌ی نهم

از زندگانی او چیزی نمیدانیم

از این‌شاعر:

سنگ چاه ص ۴۳۲

□ □ □
□ □
□

"جانگ شو" Chang Hsu

سده‌ی هشتم

از زندگانی او چیزی نمیدانیم

از این‌شاعر:

در بند شکوفه‌ی هلو ص ۴۳۳

□ □ □
□ □
□

"جوون" Chu Wan

سده‌ی نهم

از زندگانی او چیزی نمیدانیم

از این‌شاعر:

عزلتگاه کوهستانی ص ۴۳۳

□ □ □
□ □
□

"لیو ده ـ رن" Liu Teh-Jen

سده‌ی نهم

از زندگانی او چیزی نمیدانیم

از این‌شاعر:

مرد سرگردان در روستا ص ۴۳۴

□ □ □
□ □
□

"یانگ چو ـ یوان" Yang Ch'u-Yuan

۷۶۰–۸۳۲

"یانگ" از مردم "پو ـ جو" P'u-Chu در سال ۷۸۹ امتحانات "جین شیه" را طی کرد و به‌سال ۸۳۰ رئیس امور آموزشی "هو جونگ" Hochung در ایالت "شنسی" شد. "بو جو ای" و "یوان جن" از شعر و زندگانی این‌شاعر متأثر بوده‌اند.

از این‌شاعر:

شرق شهر در آغاز بهار ص ۴۳۵

□ □ □
□ □
□

"ون تینگ ــ یون" Wen T.ing-Yun

۸۳۰–۸۸۰

"ون" از مردم "تایوان" از موسسیــن مکتب "هوا جین" Hua Chin بود. گفته‌اندمردی هوسران و شاعری بلندپایه بود اما اثر جالبی ازخود به‌جای نگذاشت. از دوستان "لی شانگ‌یین" Li Shang Yin بود و معاشرت دائمی او با دختران آوازه‌خوان سبب شد از گویندگان مشهور اشعارگونه‌ی "تزو" باشد.

از این شاعر:

آن‌سوی دژ ص ۴۳۵

در گذرگاه "لی جو" ص ۴۳۶

□ □ □

□ □

□

"لیو دزونگــ یوان" Liu Tsung-Yuan

۷۷۳–۸۱۹

خطی بس زیبا داشت و مقاله‌های او نیز در حد خط او جالب بود. مدتی رئیس شورای جشن‌ها بود. از دوستان نزدیک "هان یو"و در برداشت او از "بودیسم" با او موافق نبود. در ۸۱۵ به"لیو جو" Liu Chow تبعید شد و بعدها حکمران این منطقه شد و در همانجا مرد. "هان یو" در رثای او شعری سرود که کتیبه‌ی گور او شد.

از این شاعر:

رود یخ زده ص ۴۳۷

□ □ □

□ □

□

"جانگ جی" Chang Chi

۷۵۰؟–۸۳۰

"جانگ" از مردم "نیائو ـ جیانگ" Niao-Chiang از دودمانی مشهور و از دوستان و پیروان "هان یو" بود. مدتی سمت بایگانی دیوان امپراطوری و بعدها به‌پیشنهاد "هان یو" به‌سرپرستی آکادمی امپراطوری پرداخت و در سن ۸۰ سالگی در ریاست این آکادمی مرد.
شعر او چون شعر "بو جو ای" سخنگوی فقر و نابسامانی‌های اجتماعی زمان اوست.
از این شاعر:

برای "لی شی دائو" ص ۴۳۷
اندیشه‌های پاییزی ص ۴۳۸

□ □ □
□ □
□

"لو لون" Lu Lun

؟

نام دیگر او "یون ـ ین" است و بیش از این از او چیزی نمیدانیم.
از این شاعر:

سرباز مجروح ص ۴۳۸
"چانگ ان" دربهار ص ۴۳۸
شب سیاه و غازهای‌مهاجر بلندپرواز ص ۴۳۹

□ □ □
□ □
□

بانو "وانگ هان" Wang han

سده‌ی نهم

از زندگانی او چیزی نمیدانیم

از این شاعر:

ترانه‌ی "لیانگ جو" ص ۴۴۰

□ □ □

□ □

□

"لی ای" Li i

؟ ـ ؟ ۷۲۷

از شاعران مشهور دوره‌ی "تانگ" و در آغاز شاغل منصبی در دربار بود و بعد آوارگی را در پیش گرفت و باز به‌پایتخت بازگشت و در کتابخانه‌ی خاقانی به‌کار پرداخت و بعدها به‌ریاست گروه سرپرست امور جشن‌ها منصوب شد.

از این شاعر:

در پی سپاه در لشکرکشی به‌شمال ص ۴۴۱

□ □ □

□ □

□

شو هون Hsu Hun

سده‌ی نهم

"شو" از اعقاب "شو بوشیه" مشاور خاقان "گائو دزونگ"

توانست امتحانات جین شیه را طی کند.

ازاین شاعر:

ترانه‌ای در مرز ص ۴۴۱

نوشته‌بر دیوار ص ۴۴۲

□ □ □

□ □

□

وانگ جی ون Wang Chi-Wen

سده‌ی نهم

از زندگانی او چیزی نمیدانیم.

از این شاعر:

آن‌سوی معبر دروازه‌ی‌یشم ص ۴۴۲

□ □ □

□ □

□

"لی‌هو" Li Ho

۷۹۱–۸۱۷

"لی هو" از اعقاب یکی از شاهدخت‌های دودمان "تانگ" و نیای او امیر "چون"Ch'un از بزرگان دربار "تانگ" بود. "لی هو" زمانی متولد شد که خانواده‌اش دچار فقر و پریشانی بود و رو به‌زوال می‌رفت. در "جون–کو"Chun-K'u یکی از شهرهای کوچک "هونان" honan وجایی که به‌گفتهٔ او بستر سه رودخانه بود متولد شد. کوهساران "جون–کو" از درختان عرعر پوشیده بود و بر دامنه‌ی کوهسار کنار شهر مبعدی ویران قرار داشت معبدی که به‌هنگام تولد "لی" ویرانه‌ای بیش نبود و "ستون‌های معبد تارعنکبوت‌پوش و کرم‌های شبتاب و سوسک بر سریر الهه در جولان بودند. آنجا که "لی" سواره و تنها یا همراه پسرکی با کیفی ابریشمین ـ کیفی‌که‌اشعارش را در آن می‌نهاد ـ بر ترک بی‌اعتنا به‌همه چیز به گردش می‌پرداخت و گویی نه بر زمین که در جهان روءیاها زندگی می‌کرد و چونان همه‌ی تنهایان رفتارش برای دیگران شگفت‌آور بود.

نیکو منظر بود، با ابروانی پر پشت، نسبتا" بلند بالا و سیمایی اشرافی. در گفتگو از موجودات نامرئی چون "بودلر" و "پو" بود. در جوانی مویش سپید شد. هیجده‌ساله بود که "هان یو" او را دید و یکی از بهترین اشعارش را به‌او تقدیم کرد و شغل کوچکی در دربار برای او دست و پا کرد و سه‌سال به‌این کار مشغول بود و پس از آن دوباره به‌خانه‌ی فقیرانه‌ی خود بازگشت.

لباسش را برای باده‌نوشی به‌گرو می‌گذاشت. مویش سپید و سپیدتر و حالت مالیخولیایی در او ژرف و عمیق‌تر می‌شد. به‌زندگی درباری علاقمند بود و همیشه امیدوار بود که مورد توجه خاقان قرار گیرد. به امپراطور نوشت: "چه وقت چشم آسمان گشوده خواهد شد؟ چه وقت شمشیر کهن من غریدن خواهد گرفت؟" اما همچنان تا پایان عمر تنها و فقیر و بیمار باقیماند. تمرکز او برای سرودن و نوشتن شگفت‌انگیز بود. "لی شانگ‌ـ یین" در شرح‌حال او می‌نویسد: یکروز که "لی‌هو" از گردش روزانه به‌خانه برگشت مادرش به‌کیف ابریشمین و پر شعر او نگاه کردو گفت: "پسرم می‌خواهد دلش را از سینه بیرون کند". بیست‌وهفت‌ساله بود که مرد. "لی‌شانگ یین" مرگ او را چنین تشریح می‌کند: "لی هو" به‌روز مرگ مردی قرمزپوش را دید، مردی سوار بر اژدهایی سرخ، مردی که در دستش تابلویی چوبین داشت و بر تابلو خطوطی کهن نقش‌شده بود. ـ مرد به‌احضار "لی هو" آمده بود ـ "لی" را یارای خواندن خطوط کهن تابلو نبود، از بستر برخاست، زانو زد و چنین گفت: "مادرم بیمار و پیر است، مرا یارای تنها رها کردن او نیست" مرد قرمزپوش لبخند بر لب گفت: "فرمانروا را کاخی است از یشم سپید، فرمانروا ترا برای سرودن شعر به‌کاخ خویش میخواند، آسمان مرا به‌احضار توفرستاده است، سفر کوتاه است و درد بار نیست." "لی هو" گریستن آغاز کرد. همه‌ی آنان که کنار بستر او بودند این معجزه را دیدند و هم در این لحظه "لی هو" را دمی بیش نبود؛ پنجره در مه گم شد، صدای ارابه‌ها و موسیقی برخاست. مادرش از دوستان او خواست از گریه باز ایستند. سکوت و تأملی بود و "لی هو" تن رها کرد."

شعر او مشکل و گاه غیرقابل فهم و پر از اسرار و راز است و بخش‌های جداگانه آن قابل فهم‌تر از کل شعر اوست. ایماژ در شعر او چون جرقه‌های سنگ آتش‌زنه است اخگرهایی که ناگاه به‌شب‌تاب وآنگاه به‌نور شبانه‌ی متحرک و فسفرین مرداب‌ها بدل می‌شود. نقادان چینی او را با "کیت" Keat مقایسه می‌کنند اما او با کسی قابل مقایسه‌نیست

و دارای شخصیتی خاص خویش است و یکی دیگر از شاعران بزرگ چین و یکی از مشکل‌گوی‌ترین آنهاست. "لی شانگ یین" می‌گوید: "روزهایش را به‌نوشتن می‌گذرانید جز در مواردی که کاملا" مست بود یا به‌مراسم تدفین کسی می‌رفت." "لی هو" از رفتن به‌مراسم تدفین لذت می‌برد! همانطور که "شلی" از گردش شبانه در گورستان خرسند بود. زندگی او شعر او بود و شعر زیر گوشه‌ای از این زندگی است:

"لی هو" از مردم غرب "شنسی" میهمان شکسته‌دلی است؛
میهمانی به‌هنگام مستی دلتنگ.
خزان و لباس کتانی ژنده بر تن و در شهری از شمال
تمام شب را شعر می‌نویسد تا بدانگاه که نور بامدادبر آسمان مشرق بنشیند.

"دومو" در مقدمه‌ای بر اشعار او می‌گوید: "لی هو" دنباله‌رو "لی‌سائو" Lisao و "جو یوان" Chu Yuan ـ۲۹۶ـ۳۲۲ق.م ـ بود و همانند "جو یوان" دربار خاقان را به‌باد انتقاد می‌گیرد اما دلیل این دو شاعر در این کار همانند نیست و "لی‌هو" بیش از هر چیز می‌خواهد موردتکریم دربار "تانگ" باشد اما موفق نمی‌شود و هم بدین‌دلیل‌به‌گذشته روی می‌آورد. "لی" در یکی از اشعارش می‌گوید: "جو یوان" که خود را در رود "شیانگ" Hsiang غرق کرد احمق بود" "لی هو" خود را قربانی شعر کرد. قدرتش در شعر شگفت‌انگیز است؛ می‌تواند با چند کلمه شکوه گذشته را تصویر کند.

نه‌ستون‌مرمرین؛ میدان سنگی گل نشان؛
خونی که از تن ببر در جام سیمین فرو می‌چکد.
شکوه‌جشن، شیپور و طبل ـ نه‌چنگی و نه‌عودی...

این شعر که شرح زندگی قهرمانانه‌ی "جو پا ـ ونگ" Chu P'a-Wang است تقریبا" غیرقابل ترجمه است. وقتی از فقر خویش سخن می‌گوید در زیباسرایی و خشماگینی "دوفو" را مانند است:

خانه‌ام در کوهستان است

مرا حتی یک وجب علفزار هم نی
درشب و در باران ماموران مالیات در فریاد . . .
خانواده‌ام به‌پیروزی‌های من می‌اندیشند
و من به‌سختی شکم را به‌طریقی سیر می‌کنم
جانم در تشویش
گل شمع بر ژاله‌ی چشمانم رخشان .

شعر "لی" در پرده‌ای از ابهام و حالت مالیخولیایی مستور است و باز در شعر او گاه لحظه‌ها سرشار از ظرافت و احساس "لیریک" است . برای برادر کوچکش "شو دزو" می‌سراید :

قویی کوچک بر بلندکوه در پرواز
سایه‌ی قو در ژرفای رود بزرگ . . .

و در غم دوری از خانه به‌هنگام کار در دربار خاقان می‌سراید :

در باد و باران شب‌های پایتخت
میهمان کتاب‌ها و در رویای "جون گو" .
مادر در تالار می‌خندد
برادر کوچکم نی سبز را در گلدان می‌کارد . . .

سواری در کوره‌راه‌های سخت کوهستان را دوست می‌داشت و آنچه را کهن بود بدان عشق می‌ورزید و از فساد دستگاه خاقانی به شدت نگران بود . "سون ون جن" Sun Wan-Chan در نقدی می‌گوید : "لی هو" بدان علت که از دودمان خاقانی بود نگران میراث نیاکان خویش بود و از ازدواج و پیوندهای سببی بربرها با خاندان خاقانی خشمناک‌بود . به‌خاقان پیشنهادکرد به "دائوئیسم" روی بیاورد وفرماندهان شهرهای بزرگ را تقویت و حمایت کند و پست‌های نظامی دربار را به خواجه‌سرایان واگذار نماید تا نظامیان بتوانند مستقیما" در جنگ‌ها شرکت کنند . اما او یک کارمند معمولی دربار بود و سخنان او نمی‌توانست‌در

خاقان موثر واقع شود! و به‌گوش خاقان هم نمیرسید. به‌ناچار پایتخت را ترک کرد و سوار بر چهارپای نزار خود به‌کوهستان و پرتگاه‌ها پناه برد و خود را با دنیای اسرارآمیز و خیالی خود سرگرم کرد. خوی تند و سخنان پرکنایه‌ی او سبب دوری دوستان از او می‌شد و همیشه تنها بود.

تعداد اشعار او به‌درستی معلوم نیست؛ــ به‌احتمال قوی یکصد شعر بیش از آنچه از او به‌جای مانده‌ــ. اندکی پس از مرگش اشعارش گردآوری شد. "دومو" از "سون دزومینگ" نامه‌ای دریافت کرد:

"دوست من "لی هو" از دوستان من بود، دوست شب‌هاو روزهای بلند، دوست پیاله و مستی. به‌هنگام مرگ تمام اشعارش را برای تنظیم به‌من داد. اشعارش‌را خود به‌چهار دفتر تقسیم کرده است و همه‌ی اشعار او ۲۳۳ شعر است. "ــ"لی شانگ یین" معتقد است که اشعار او بیش‌از این‌بوده‌است.ــ برخی از این اشعار از روی بی‌دقتی گم شده و برخی دیگر به‌روایتی به‌وسیله عموی شاعر نابود شده است و شاید ۲۳۳ شعر باقیمانده اشعار مورد پسند شاعر بوده و بقیه را خود نابود کرده است.

پس‌از مرگ "لی هو"، "لی شانگ یین" درقطعه‌ای برای‌کتیبه‌ی گور او چنین می‌گوید:

"لی هو" به‌کجا رفته است؟ آسمان بزرگ و بلند، به‌کاخ و باغ فرمانروای‌آسمان‌ها. چنین‌است. آسمان دور، آسمان بلندوبزرگ. فرمانروای آسمان‌ها دوستدار شاعران است. چنین بود که شیدای "لی هو" شد، چنین بود که در جوانی او را به‌آسمان‌ها فرا خواند. همچنان که زمین را شاعران نابغه اندک است آسمان را نیز شاعران بزرگ معدود است."

شاعران بزرگ در چین اندک نیست اما بی‌شک "لی هو" یکی دیگر از شاعران بزرگ چین است، شاعری که زندگیش را وقف شعرخویش کرد. هم آن زمان که شعرش را می‌خوانید او را می‌بینید که با شانه‌های خمیده به‌سوی معبد ویران و متروک می‌رود با ریشی سپید و کوتاه سوار بر الاغی لاغر با کیفی پر شعر بر ترک.

از این شاعر:

"جون ـ گو"	ص ۴۴۳
پیکان	ص ۴۴۷
گذر بر ویرانه‌ها	ص ۴۴۸
جدا از پاییز	ص ۴۴۸
گور یک زن	ص ۴۴۹
تأمل	ص ۴۵۰
ترانه‌ی‌بلندترانه‌ی‌کوتاه	ص ۴۵۰
درخت غرس مکن	ص ۴۵۱
بازگشت‌به "گوی‌ـ جی"	ص ۴۵۱
خدای برنزی	ص ۴۵۲
در شکوهمندی‌اومردن	ص ۴۵۳
برای نوازنده‌ی‌چنگ	ص ۴۵۴
شهر "پینگ"	ص ۴۵۵
شمشیر	ص ۴۵۵
ترانه‌ی‌آسمان	ص ۴۵۶
ترانه‌ی‌بزرگ	ص ۴۵۷
گذر از تالار بزرگ	ص ۴۵۸
امیری در باده‌نوشی	ص ۴۵۸
دوازده‌ماه:	ص ۴۵۹–۴۶۴

□ □ □

□ □

□

"پئی ای ـ جی "P'eii-Chi

نیمه‌ی اول سده‌ی نهم

"پئی" به‌هنگام امپراطوری "ون دزونگ" Wen Tsung (۸۴۰–۸۲۷) به‌معاونت دبیرخانه‌ی امپراطوری منصوب و پس از آن به‌خدمت در ایالات فرستاده شد. در دیوان اشعار شعرای دوره‌ی "تانگ" ۵۷شعر از او موجود است.

از این شاعر:

ضیافت تودیع شبانه ص ۴۶۴

□ □ □
□ □
□

"جو چینگ ـ یو" Chu Ch'ing-Yu

نیمه‌ی اول سده‌ی نهم

"جو" از مردم "یوئه ـ جو" Yueh-Chou و از پیروان "جانگ جی" بود.

از این شاعر:

شعر کاخ ص ۴۶۵

□ □ □
□ □
□

بانو "دوچیو ـ نیانگ" ـ("دو چیو")Tu Ch'iu-Niang

نیمه‌ی اول سده‌ی نهم

"دو چیو" در آغاز همسر غیررسمی "لی چی" بود و پس از

مرگ "لی چی" به‌هنگام شورش به‌حرمسرای خاقانی فرستاده شد و سپس به‌زادگاهش بازگشت. "دومو" هنگامی که از اقامتگاه او می‌گذشت ازفقر و پریشانی او متأثر شد و شعری برای "دو چیو" سرود.

ار این بانوی شاعر:

کت نخ‌طلایی ص ۴۶۵

□ □ □
□ □
□

"جیادائو" Chia Tao

۷۷۷–۸۴۱–۳

"جیا دائو" رهروی بودایی و منزوی بود که پس از دوستی با "هان یو" به‌تشویق او چندین بار در امتحانات "جین شیه" شرکت جست و پی‌درپی مردود شد. به‌خاطر هجویاتش به"سزجوان" تبعید شد و چون دیگر دوستانش زندگی را درفقرسپری‌کردواندکی پس از بازگشت از تبعید و به‌شهرت رسیدن مرد.

از این شاعر:

در جستجوی "زاهد" ص ۴۶۶

جنگجوی سرگردان ص ۴۶۶

□ □ □
□ □
□

"دومو" Tu Mu

۸۰۳–۸۵۲

"دومو" از مردم "لویانگ" در حدود ۸۳۰ امتحانات "جین شیه" را با موفقیت طی کرد و به‌سمت دبیر شورای بزرگ منصوب شد. او را "دوفو"ی کوچک نیز نامیده‌اند. شعر او از گونه‌ی اشعار "تانگ" میانه و حدفاصل شعر آغاز و پایان این دوره است.

از این شاعر:

جدایی	ص ۴۶۶
سفربه‌کوهساران	ص ۴۶۷
بازگشت به‌خانه	ص ۴۶۷
پرده‌ی ابریشمی	ص ۴۶۷
رود زر و دروازه‌ی‌یشم	ص ۴۶۷
پل سرخ	ص ۴۶۸
با یاد گذشته	ص ۴۶۸
باغ دره‌ی زر	ص ۴۶۸
بلبلان	ص ۴۶۹
صبح بر رودخانه	ص ۴۶۹

برای "هن جو" hen Chu قاضی "هانگ جو" Hang Chow ص ۴۶۹

□ □ □

□ □

□

"لی شانگ ـ یین" Li Shang - Yin

۸۱۳–۸۵۸

"لی شانگ یین" از مردم "هونان" فرزند رهروی مشهور بود.

در ۸۳۷ امتحانات "جین شیه" را طی کرد. بیش از شاعر بودن او را رهروی وارسته می‌دانستند و هم بدین‌دلیل شعر او از کنایات کلاسیک سرشار است. روزگاری به‌چنان شهرتی رسید که دختر یکی از درباریان والامقام را به‌خاطر شهرتش به‌زنی بدو دادند.

در فعالیت‌های سیاسی شرکت می‌جست. شاغل پست‌های حساس و فرمانروای چند شهر شد و سرانجام به‌استادی کالج "هان لین" منصوب شد. از دوستان "ون تینگ‌ـ یون" Wen T'ing-Yun بود و گویا نخستین کسی بود که در روال شعر چینی تحولی به‌وجود آورد و استفاده از اساطیر چین کهن و احساسات غریب را در شعر چینی معمول کرد. اشعار عاشقانه‌ی او نیز مشهور و در نوع خود بدیع است.

از این شاعر:

لو ـ یو یوان	ص ۴۷۰
سحرخیزی	ص ۴۷۰
شعر بی‌نام	ص ۴۷۱
نامه	ص ۴۷۱
ترصیع	ص ۴۷۱
ماویی	ص ۴۷۲
گل‌ها فرو می‌ریزند	ص ۴۷۳
آمدن و رفتن	ص ۴۷۳

□ □ □

□ □

□

"ین یون" Yen Yün

نیمه‌ی اول سده‌ی نهم

"ین" از مردم "دوشینگ" بود و شعر برگردانده شده به‌فارسی

تنها شعری است که از او بدست آمده است.

از این شاعر:

گل‌ها فرو می‌ریزند ص ۴۷۴

□ □ □
□ □
□

"شن شون" Shen hsun

سده‌ی نهم

امتحانات "جین شیه" را در طی سالهای ۸۴۶–۸۴۱ طی‌کرد. همسرش به‌دست برده‌ای کشته شد. شعر برگردانده شده از او تنها شعر او در دفتر اشعار "تانگ" است.

از این شاعر:

ترانه‌ی باده‌نوشی ص ۴۷۴

□ □ □
□ □
□

"جائو گو" Chao Ku

سده‌ی نهم

معاصر "دومو" بود و امتحانات "جین شیه" را در ۸۴۲ طی کرد و شعر او مورد ستایش "دومو" بود.

از این شاعر:

اندیشه به‌گذشته ص ۴۷۵

□ □ □
□ □
□

"تزوی لو" T'sui Lu

سده‌ی نهم

امتحانات "جین شیه" را در سال‌های ۸۵۹–۸۴۷ طی کرد و مجموعه‌ی اشعار او گم شد. از این شاعر در دفتر اشعار "تانگ" تنها سی‌وهفت شعر ثبت شده است:

از این شاعر:

بدرود ص ۴۷۵

□ □ □
□ □
□

"تزائو سونگ" T'sao Sung

۸۳۰–۹۱۰

از مردم "شو– جو" Shu-Chou امتحانات "جین شیه" را در ۷۰ سالگی با چهار تن از دوستان پیر خود طی کرد و در شعر از "جیائو دائو" متأثر بود.

از این شاعر:

به‌سال "جی هی" سروده شد ص ۴۷۶

□ □ □
□ □
□

"گوان شیو" Kuan-Hsiu

۸۳۲–۹۱۲

"گوان" هروی بودایی، شاعر، نقاش و خوشنویس و موردحمایت قدرتمندان زمان خویش بود.

از این شاعر:

دعوت ص ۴۷۶

□ □ □
□ □
□

"لو یین" Lo Yin

۸۳۳–۹۰۹

تسلط او بر شعر شگفت‌انگیز بود و همه‌ی تلاشش آن بود که‌راه نوی را آغاز کند و از "لی شانگ یین" و "ون تینگ یو" متأثر بود.

از این شاعر:

زنبور عسل ص ۴۷۷

□ □ □
□ □
□

"چن– تائو" Ch'en T'ao

نیمه‌ی دوم سده‌ی نهم و آغاز سده‌ی دهم

"چن از پیروان "کنفسیوس" را عمری کوتاه بود. علاوه‌بر پی‌روی از "کنفسیوس"، "دائوئیست" و "بودیست" و در نجوم و کیمیاگری

نیز استاد بود.

از این شاعر:

سرود "لونگ شی" ص ۴۷۷

□ □ □
□ □
□

"یوفن" Yu Fen

سده‌ی نهم

امتحانات "جین‌شیه" را در ۸۶۱ طی کرد.

از این شاعر:

گل‌ها ص ۴۷۸

□ □ □
□ □
□

"گائو چان" Kao Ch'an

نیمه‌ی دوم سده‌ی نهم

امتحانات "جین شیه" را در ۸۷۶ طی کرد.

از این شاعر:

همسر مرد ماهیگیر ص ۴۷۸

□ □ □
□ □
□

"شائو یه" Shao Yeh

سده‌ی نهم

گفته‌اند در جوانی خدمتگزار رئیس یکی از دادگاه‌های ایالتی بود و پس از روی گردانیدن از مخدوم به‌مطالعه پرداخت. با حمایت قدرتمندان به‌کالج "هان لین" راه یافت ـ۸۶۶ـ و پس ازگذراندن امتحانات توانست کار مناسبی بدست آورد.

از این شاعر:

بدورد ص ۴۷۹

□ □ □
□ □
□

"لو گویی منگ" Lu Kuei Meng

سده‌ی نهم

"لو" از مردم "سوجو" Soo Chow در امتحانات "جین شیه" شرکت نجست؛ شاغل پست کوچکی بود که از آن هم کناره‌گیری کرد.

ازاین شاعر:

غازهای وحشی ص ۴۸۰

□ □ □
□ □
□

"وانگ حیا" Wang Chia

نیمه‌ی دوم سده‌ی نهم

امتحانات "جین شیه" را در ۸۹۰ طی کرد. از دوستان نزدیک

"جنگ گو" و "سو کونگ تو" ـ۸۳۷ـ۹۰۸ـ بود و از او تنها هفت شعر در دفتر اشعار "تانگ" برجاست.

از این شاعر:

پس از رگبار ص ۴۸۰

□ □ □
□ □
□

"لوین" Lu Yen

نیمه‌ی دوم سده‌ی نهم

در گذراندن امتحانات "جین شیه" موفقیتی کسب کرد و یکی از هشت "دائوئیست" زمان خویش بود.

از این شاعر:

گاوچران ص ۴۸۱

□ □ □
□ □
□

"دزو لان" Tzü Lan

اواخر سده‌ی نهم

از شاعران مشهور بودایی و با ادیبان و سیاستمداران زمان خویش رابطه‌ی نزدیک داشت و به‌زمان فرمانروایی "جائو دزونگ" (۸۸۹ـ۹۰۴) به‌راهبان بودایی دربار پیوست.

از این شاعر:

روی دیوار شهر ص ۴۸۱

□ □ □
□ □
□

"جنگ گو" Cheng Ku

نیمه‌ی‌دوم سده‌ی نهم

امتحانات "جین شیه" را در ۸۷۷ طی کرد و در زمان خویش شهرت فراوانی یافت. از او بیش از ۳۰۰ شعر به‌جای مانده است.

از این شاعر:

سکه‌های گل ص ۴۸۲

□ □ □
□ □
□

"جانگ بین" Chang-Pin

انجام سده‌ی نهم و آغاز سده‌ی دهم

"جانگ" از مردم "جینگ هوا" Ching Hua امتحانات را در ۸۹۵ طی کرد و به‌کمک "جنگ گو" و گروهی دیگر از شاعران گروه ادبی "گروه فرزانگان بیشه‌ی خوشبو" را بنیاد گذاردند.

از این شاعر:

رثایی بر گور ده‌هاهزارمرد ص ۴۸۲

□ □ □
□ □
□

"گو شیونگ" Ku Hsiung

سده‌ی دهم

از این شاعر ۵۵ شعر در جنگ اشعار "هوا- جین شیه" Hua-Chin Shih ثبت شده است

از این شاعر:

بستری بی‌جفت ص ۴۸۳

□ □ □
□ □
□

"جنگ آئو" Cheng ao (Cheng Yun –Sou)

انجام سده‌ی نهم و اوایل سده‌ی دهم

از زاهدان اواخر دوره‌ی "تانگ" و در قله‌ی غربی کوه‌های‌مقدس "سونگ شان" اقامت داشت.

از این شاعر:

ثروت و افتخار ص ۴۸۳

□ □ □
□ □
□

"هان شی- دزای" Han hsi-Tsai

۹۰۲–۹۷۰

"هان" ازمردم "بئی-های" Pei-hai خادم سه‌تن ازفرمانروایان "تانگ" جنوبی بود و از او پنج شعر در دفتر اشعار "تانگ" ثبت‌شده

است.

از این شاعر:

نبشته بر دیوار ص ۴۸۴

□ □ □
□ □
□

"فنگ ین_ جي" Fen Yen-Chi

۹۰۴–۹۶۰

مشاور "لی جینگ" بود و اشعار و نوشته‌های او بر ادیبان "سونگ" شمالی تأثیر بسیاری نهاد.

از این شاعر:

برای زنی که دیری زیست ص ۴۸۴

□ □ □
□ □
□

"لي جين شون" Li Chin hsün

نیمه‌ی اول سده‌ی دهم

از دودمان امپراطوری "تانگ" پیشین و از بنیادگذاران "تانگ" جنوبی و مشاور اولین خاقان این دودمان بود –۹۳۷–

از این شاعر:

شعر کاخ ص ۴۸۵

روز جشن ص ۴۸۵

□ □ □
□ □

"لی یو" Li Yü

۹۳۶–۹۷۸

"لی یو" آخرین امپراطور دودمان "تانگ" جنوبی و بزرگترین خاقان– شاعربود. در ۹۶۱ جانشین پدرش "لی جینگ" Li Ching شد و هم در این زمان بود که امپراطوری "سونگ" قوی و قویتر می‌شد. در ۹۷۵ خاقان "سونگ" سفیری به‌دربار او فرستاد و "لی یو" را به‌اطاعت خواند و او نیز با وقار از خاقانی دست شست و سه سال بازمانده‌ی‌عمر را در کاخ خویش زندانی شد.

"لی" وزیر وفادار خویش "شو شوان" Hsu hsuan را برای‌بیان مودت خود به‌دربار خاقان "سونگ" فرستاد: "لی یو" همانند پدرش‌شما را ارج می‌گزارد و استدعایش آن است که در صلح و آرامش باشد." و خاقان در پاسخ گفت: "فرزندان را از پدران جدایی نیست، اما گمان خرناس کشیدن کنار بستر من عبث است."

"لی" از زندانی بودن و از دست دادن مقام خویش در اشعارش به‌تلخی به‌یادگذشته‌ها است اما این شکوه‌ها بیهوده است؛ یاران او اندکند و او نیز مصاحبت رهروان بودایی، نقاشان و موسیقیدانان را برمصاحبت درباریان ترجیح می‌دهد. سیمایی زیبا داشت، حساس بود و چون بسیاری دیگر در گذشته‌ی زرین خویش می‌زیست. خاقان "سونگ" او را "مرد سرنوشت" می‌نامید، اما زمانی که در یکی از اشعارش به‌گمان امپراطور جدید از یاران قدیم و دودمان "تانگ" یاری جست بی‌درنگ جام زهرش نوشانیدند و در هفتمین روز ماه هفتم و زمانی که ۴۲ سال داشت با جامی زهر به‌قتل رسید.

گاهی چون "لی هو جو" و امیر "وو" در شعرش پایان دودمان "تانگ" را–آنچنان که "لیو بانگ" Liu Pang آغاز دودمان "هان" را– پیش‌بینی می‌کرد. رهروی بودایی، نقاش و شاعر بود و در شعر دارای احساسی چون "نالان شینده" Nalan Hsin Teh شاعر دودمان "منچو"

Manch'u بود و احساس تنهایی و زوال می‌کرد، با این تفاوت که‌شعر "لی یو" از شعر "نالان" ژرفتر است و کلمات را با مهارت بیشتری به کار می‌گیرد. "لی یو" ساده‌ترین کلمات را برمی‌گزیند و در بیان‌منظور با همین کلمات ساده شگفت‌انگیز است. آخرین امپراطور زودمرگ دودمان "تانگ" جنوبی بود و قلمرو او ضمیمه‌ی‌امپراطوری‌نوخاسته‌ی"سونگ" شد، اما مرگ غمبار و شعر زیبای او کاخی رفیع‌تر و پایاتر از دیگر خافانـان بدو تفویض‌کرد. از این خاقان‌ـ شاعر ۲۳ شعر به‌جای مانده و "تزو"های او را به‌سه گروه: اشعار دوره اول یا اشعار شاد، اشعار دوره دوم زندگانی یا شعر تسلیم و اشعار دوره‌ی سوم زندگانی یا شعر غمبار تقسیم‌کرده‌اند.

از این خاقان‌ـ شاعر:

ماهیگیر	ص ۴۸۶
درغم‌دلدار	ص ۴۸۶
مهجوری‌وآوای‌کلاغان‌شب	ص ۴۸۷
گذشته	ص ۴۸۷
شادی دیدار	ص ۴۸۸
تأمل	ص ۴۸۸
گل‌های کوهستان	ص ۴۸۸
نوای آرام موسیقی	ص ۴۸۹
زادبوم	ص ۴۸۹
آستان خانه	ص ۴۹۰
مالیخولیا	ص ۴۹۰
شکوفه‌های بهاری	ص ۴۹۱
الهه	ص ۴۹۱
گذشته	ص ۴۹۲
چنگک	ص ۴۹۲

□ □ □

□ □

۶

از شاعران دوران «سونگ»

۹۶۰-۱۲۷۸

"وانگ- یوچنگ" Wang Yu-Ch'eng

۹۵۴-۱۰۰۱

"وانگ- یوچنگ" از مردم "جو یه" Chu-Yen در شعر از پیروان "دوفو" و "بو جو-ای" بود و به‌شدت با روال رایج شعری "شی -کون" hsi-Kun در آغاز دوره‌ی "سونگ" به‌مخالفت پرداخت.

از این شاعر:

در مقر فرماندهی "چی - ان"[۱] ص ۴۹۴

□ □ □

□ □

□

"فان جونگ- ین" Fan Chung-Yen

۹۸۹-۱۰۵۲

"فان" از مشهورترین سیاستمداران دهه‌ی سوم و چهارم‌سده‌ی یازده بود و در ۱۰۴۳ به‌شورای عالی راه یافت. از این سیاستمدار - شاعر اشعار زیادی به‌جای مانده اما تنها شش شعر از گونه‌ی "تزو" او مورد توجه قرار گرفته است.

از این شاعر:

۱- Ch'i-an هنگ‌کنگ کنونی.

ماهیگیران بر رودخانه ص ۴۹۴

□ □ □

□ □

□

"می یائو چن" Mei Yao Ch'en

۱۰۰۲–۱۰۶۰

"می یائو چن" از کارگزاران دودمان "سونگ" شاعری مشهور و در شعر میتوان گفت دنباله‌رو شاعران آخر دوره‌ی "تانگ" بود وابداعاتی نیز در شعر خویش به‌وجود آورد. او از بنیادگذاران روال شعری‌دوره‌ی "سونگ" بود.

از این شاعر:

تأخیر در دیدار ص ۴۹۵
همسایه ص ۴۹۵
در مرگ نوزاد ص ۴۹۶
اندوه ص ۴۹۶
رویایی در شب ص ۴۹۷
با یاد آبی رود ص ۴۹۷
در روءیا با همسرازدست‌شده ص ۴۹۷
به‌یادرود "ووسونگ" Wu Sung ص ۴۹۸
منع ص ۴۹۸

□ □ □

□ □

□

"او یانگ شیو" Ou Yang Hsiu

۱۰۰۷–۱۰۷۲

"او یانگ شیو" از مردم "لوـ لینگ" Lu-Ling از دبیران و سیاستمداران مشهور دودمان "سونگ" بود و مشاغل مهمی را برعهده داشت که از آن جمله است معاونت وزیر جشن‌ها و آیین‌های سنتی و وزارت جنگ. از حامیان و مشوقان "سو دونگ پو" و از مخالفان سرسخت "وانگ ان شیه" بود و زمانی که در اوج قدرت بود به‌ناگاه از همه‌ی مشاغل کناره گرفت. "اویانگ" از نوآوران شعر دوره‌ی "سونگ" و شعرگونه‌ی "فو" Fu را با روالی جدید عرضه کرد و در قدرت یافتن جنبش ادبی "گوـ ون" Ku-Wen که بنیانگذار آن "هان یو" han Yu بود موثر افتاد. شعر او دارای ویژگی مطنطن بودن و خیالپردازی است و هم او بود که نخستین بار تاریخ دودمان "سونگ" را تصنیف کرد.

از این شاعر:

گلکار دره‌ی دور ص ۵۰۰
اشک بر آستین ص ۵۰۰
ماهیگیر مغرور ص ۵۰۰
شامگاه کنار رود ص ۵۰۱
ماهیگیر ص ۵۰۱
بهار در کله ص ۵۰۱
باد صبا ص ۵۰۲
بهار زودرس ص ۵۰۲
ماه در آسمان‌رود ص ۵۰۳
لیانگ جو ص ۵۰۳
شعر دوست ص ۵۰۴
پاسخی به‌دینگ‌یوان ـ چن ص ۵۰۵
روز بهار بر دریاچه‌غربی ص ۵۰۵

کهولت ص ۵۰۶

□ □ □
□ □
□

"لیو یونگ Liu Yuang

نیمه‌ی اول سده‌ی یازده

"لیو یونگ" از شاعرانی است که شعر گونه‌ی "تزو" T'zu رادر دوره‌ی "سونگ" فرم و گونه‌ی تازه‌ای بخشید و آن را طولانی‌تر و با توصیف دقیق جزییات معمول کرد.

از این شاعر:

"گان- جو" Kan Chou ص ۵۰۷

□ □ □
□ □
□

وانگ ان- شیه Wang an-Shih

۱۰۲۱-۱۰۸۶

"وانگ‌ان- شیه" از مردم "لین- چوان" Lin-Ch'uan ایالت "کیانگسی" K'ingsi از بانیان "کنفسیونیسم نو" و واضع‌سیستم فلسفی اقتصادی تازه‌ای بود که با جلب حمایت خاقان در فاصله‌ی سال‌های ۱۰۶۹-۱۰۷۴ مورد کار رت قرار گرفت و به‌سبب همین تجدیدنظرطلبی مورد مخالفت گروه بسیاری از پیروان "کنفسیوس" قرار گرفت اما به‌هر حال در زمان خویش مقتدر و سیاستمداری بزرگ بود و پس از مرگ او نیز نظراتش سبب شد که "کنفسیونیسم" نو تا سال‌های اخیر نیز دوام

یابد. اندیشه‌های سیاسی این شاعر در اشعارش نیز مندرج است.

از این شاعر سیاستمدار:

شبگیر ص ۵۰۸

صبح تابستان ص ۵۰۸

□ □ □

□ □

□

سو دونگ پو ــ سوشیه ــ Su Tung P'o(Su shih)

۱۰۳۶–۱۱۰۱

"سوشیه" چون "وانگ وی" و بسیاری دیگر از شاعران چینی نقاشی هنرمند بود و شعر او درحد نقاشی او. نقاشی‌های او از نیزارها دارای زیبایی‌وابهام خاص‌نقاشان بودایی‌است. درشعر چون‌اسلاف "کنفسیونیست" خویش است و شعر او از ژرفای خاصی برخوردار است، عمقی که ازدرک او از "کنفسیونیسم"، "دائوئیسم" و "بودیسم" برمی‌خیزد. او بزرگترین شاعر دوره‌ی "سونگ" و موفق‌ترین آنان در سخن گفتن از راز جهان است. شعر دوره‌ی "سونگ" دارای ابهام خاصی است که آنرا از شعر دوره‌ی "تانگ" متمایزمی‌سازد؛ بدین‌ترتیب‌که‌دوره‌ی شکوهمندی و جلوه‌گری رنگ‌ها در شعر سپری شده است و شعر بیشتر شاعران دوره‌ی "سونگ" کیفیتی فلسفی به‌خود گرفته است و "سوشیه" که به‌هر چیز با هشیاری می‌نگرد تا ژرفای اشیاء نفوذ می‌کند و حرف او بیش از شعر بودن‌سخنی است فلسفی.

از مردم "می جو" Mei Chou در ایالت "سزجوان" و فرزند مردی بود که به‌مقام‌های عالی کارگزاری امپراطوری دست یافت. مادرش با شناخت وسیع ادبیات کلاسیک سهم موءثری در تربیت او داشت وهمه‌ی دودمان او از دوستداران هنر و برادر و خواهر او نیز از شاعران به‌نام بودند.

معلم او یکی از رهروان "دائوئیسم" بود. با حمایت پدر و

"او یانگ شیو" که او را به‌امپراطور معرفی کرد از آغاز جوانی دارای مناصب حساسی شد. در نشستی که مأمور رسیدگی به‌عقاید "وانگ ان‌شی" واضع "نئوکنفسیونیسم" و نظرات اقتصادی نو او بود سمت ریاست‌را به عهده داشت. نظر "سوشیه" درباره "وانگ ان‌شیه" نظر مساعد وجالبی نبود و هم بدان سبب که نظرات "وانگ" مورد پذیرش و توجه‌امپراطور قرار گرفته‌بود "سوشیه"به"هاینان"تبعید شد. در ۱۰۷۴ با "جائو یون" Chao Yun آشنا شد و این زن تازمانی که زنده بود یعنی تا بیست‌سال بعد همیشه مورد ستایش "سوشیه" بود. در ۱۰۸۰ پس از رهایی از زندان ـ به‌سبب جعل ـ به"هانگ جو" تبعید شد و کلبه‌ای در بلند شرقی تپه‌ی "دونگ پو" Tung P'o برای خود بنا کرد و پس از این تاریخ خود را به جای "سوشیه"، "سو دونگ پو" نامید و تا زمان مرگ "وانگ ان‌شیه" (۱۰۸۶) در عزلت به‌سر برد و در این سال بود که دیگر بار به‌پایتخت بازگشت و یکی از بیوه‌های امپراطور که سی سال پیش او را در کالج "هان لین" دیده بود او را مورد حمایت خود قرار داد. دو سال بعد به"هانگ جو" رفت و هم در اینجا بود که سد و دژی بنا نهاد و باغات متعددی در اطراف دریاچه‌ی غربی ایجاد کرد که به‌نام او باقی است. پس از آن دیگر بار برای مدتی به‌پایتخت برگشت و چند ماهی شاغل ریاست تشریفات و جشن‌ها شد اما باز در این راه دشمنان زیادی برای خود دست‌وپا کرد و دیگر بار تبعید شد واو را به‌سمت فرمانداری‌بخش کوچکی به‌نام "دینگ ـ جو" Ting-Chou فرستادند و در ۱۰۹۴ از این شغل‌به‌فرمانداری "گوانگ‌دونگ" فرستاده‌شدوبازسه‌سال‌بعداورا به‌شهری‌دورتر از پایتخت و دیگر بار به"هاینان" فرستادند. مدتی بعد دیگر بار اندک اندک مورد عفو قرار گرفت و به"هونان" فرستاده شد و مقارن آغاز امپراطوری "هوای دزونگ" شاغل مقامی حساس شد و هم در این سال (۱۱۰۱) بود که در "چانگ جو" Ch'ang Chou مرد.

در ۱۲۳۵ به‌افتخار و به‌نام او لوحی در معبد "کنفسیوس" نصب کردند که در ۱۸۴۸ بدان سبب که "آنچنان که شایسته بود سبب پیشرفت

"کنفسیونیسم" نشد" این لوح را نیز از معبد برداشتند و این کار آنان زیاد نابجا نبود چرا که او خود همیشه پیرو سنت‌های اخلاقی "کنفسیوس" نبود.

وقتی معشوق او مرد آخرین کلام معشوق را ادعیه‌ای مذهبی خواند:

"به‌سان روٴیایی، مانا نگاهی به‌گوشه‌ی چشم، چون خیالی
به‌سان سایه‌ای، چون شبنم، چون برق."

"سو" از پیروان "کنفسیوس" و نیز "بودا" و "لائو دزه" است. گاه از میانه‌روی سخن می‌گوید: "مستی شایسته‌ی مرد نیست" و چون "بو جوای" اخلاق‌گرای است و باز در جای دیگر می‌گوید "شراب قانون زندگی است". شعر "سو شیه" به‌گفته‌ی "آرتور ولی" "گامی چند بر کوره‌راه‌های شعر کهن" است و به‌گفته‌ی منتقدان چینی شعر "سو" دارای ویژگی‌های خاص خود است و اوج شعر دوره‌ی "سونگ" در شعر اوست و جائیکه شعر "تانگ" در اشعار شاعرانی چون "وانگ وی"، "لی بو"، "دوفو" و "بوجو ای" اوج می‌گیرد شعر دوره‌ی "سونگ" در اشعار "سو دونگ پو" به‌ژرفا می‌گراید و جایی که شعر "تانگ" همه عظمت است و شکوهمندی رنگ‌ها باز لحظه‌هایی هست که این عظمت را در شعر دوره "سونگ" مکرر می‌بینیم و شعر دوره "سونگ" در چنین لحظه‌هایی عظمت نقاشی‌های "سو دونگ پو" از نیزارها را به‌خود می‌گیرد، نی‌های بلند ریشه در خاک.

"سو" فرم "تزو" را در گونه‌های شعری دیگر نیز به‌کار بست و بر تعداد ردیف‌های شعری افزود.

از این شاعر:

سیب سرخ	ص ۵۰۹
با صدای آب	ص ۵۰۹
بخوری که می‌سوزد	ص ۵۱۰
شستشوی کوک	ص ۵۱۰

گل‌های‌شقایق‌معبدخوشبختی ص ۵۱۱
صخره‌ی سرخ ص ۵۱۱
سفر ص ۵۱۲
برج دور ص ۵۱۳
به‌جستجوی‌بهارآن‌سوی‌شهر ص ۵۱۳
بهار ص ۵۱۴
خزان "هوانگ‌ـ جو" Huang-Chow ص ۵۱۴
معبد "داین‌هو" Tien-ho ص ۵۱۵
شب با برادرزاده‌ام که از راهی دور آمده است ص ۵۱۵
روز بهار ص ۵۱۶
چای ص ۵۱۷
شعر ص ۵۱۷
صدای رود ص ۵۱۸
روءیای همسر ازدست‌شده ص ۵۱۸
برادرم ص ۵۱۹
نقاشی‌ی "وانگ دینگ ـ گو" Wang Ting-Kuo ص ۵۲۰
شب بردریاچه‌ی‌غربی ص ۵۲۱
برتپه‌ی زرین دیر ص ۵۲۱
در مرگ فرزند ص ۵۲۳
رواق برف‌پوش ص ۵۲۳
شراب ملایم ص ۵۲۴
آخرین روز سال ص ۵۲۴
قربانی‌ی خرمن ص ۵۲۵
گامی چند در ییلاق ص ۵۲۵
به‌یک مسافر ص ۵۲۶
درخت ارغوانی‌ی‌هلو ص ۵۲۶
سایه‌ی گل‌ها ص ۵۲۷

بر جاده‌ی "سیو چنگ" Siu Ch'eng ص ۵۲۷
اندیشه‌های زمان تبعید ص ۵۲۷
نگاهی از پنجره ص ۵۲۸
اتاق جنوبی مشرف به‌رود ص ۵۲۸
نکته ص ۵۲۹
ماه، گل و مرد ص ۵۲۹
باران بر سپیدار ص ۵۲۹
سالگرد ص ۵۲۹
خزان ص ۵۳۰
شب بهار ص ۵۳۰
بهار ص ۵۳۰

□ □ □
□ □
□

چن شین_ دائو Ch'en Shin-Tao

؟

"چن شین" از شاعران دودمان "سونگ" جنوبی در پرداخت شعر دقتی بیش از اندازه داشت. Huang Ting شاعر معاصر او (۱۱۰_ ۱۰۵۰) در مورد او می‌گوید: ""چن شین" برای پرداخت یک بیت شعر خود را در اتاق زندانی می‌کرد."

از این شاعر:

کتاب‌ها ص ۵۳۱

□ □ □
□ □
□

ین‌جی‌ـ دائو Yen Chi-Tao

نیمه‌ی دوم سده‌ی یازده

"ین" زندگانی را در فقر سپری کرد. پدر او "ین شو" از شاعران به‌نام زمان خود بود. شعرهای گونه‌ی "تزو" "ین" مشهور است.

از این شاعر:

کبک آسمان ص ۵۳۱

□ □ □
□ □
□

"جو بنگ‌ـ ین" Chou Peng-Yen

۱۰۵۷–۱۱۲۱

"جو" از مردم "چاین تانگ" Ch'ien T'ang در سرودن اشعار گونه‌ی "تزو" مهارت فراوان داشت.

از این شاعر:

پریشان خاطر ص ۵۳۲

□ □ □
□ □
□

"مو‌ـ چی‌یونگ" Mo-Ch'i Yung(Mo-Ch'ia Yen)

نیمه‌ی دوم سده‌ی یازده

"مو‌ـ چی" از کارگزاران امپراطوری "سونگ" و از گویندگان خوب شعرگونه‌ی "تزو" است. اشعار "مو" گم شده و تنها بیست‌وهفت شعراز

او برجاست.

از این شاعر:

باران ص ۵۳۳

□ □ □

□ □

□

"جو دون ــ رو" Chu Tun-Ju

۱۰۸۰–۱۱۷۵

"جو" از مردم ایالت "یونان" از جوانی به‌شعر روی آورد و از پذیرفتن کار دیوانی بدین دلیل که آزادی او را محدود و سبب دوری او از جام باده و شعر می‌شود دوری جست و در نیمه‌ی عمر به‌جنوب کوچ کرد. اشعار خوب‌گونه‌ی "تزو" این شاعر را به‌سه گروه تقسیم کرده‌اند: نخست اشعار پیش از سقوط دودمان "سونگ" شمالی، دوم اشعار پس از کوچ به‌جنوب و سوم اشعار روزگار پیری و اشعار فلسفی او.

از این شاعر:

برای "فالبین" ص ۵۳۳

سفر ص ۵۳۴

□ □ □

□ □

□

بانو "لی چینگ" ــ چائو" Li Ch'ing-Chao

؟ــ ۱۰۸۲

"لی جینگ" از بانوان مشهور شاعر چین در محیطی ادیب‌پرور پرورش یافت و پس از ازدواج با Chao-Ming Cheng در کار گردآوری

آثار نقاشی و خوشنویسی و اشیاء ظریف همسر را یاری کرد و در ۱۱۲۷ با همسرش به‌جنوب کوچ کرد و در همین سال‌ها بود که همسر و دوستش را از دست داد.

شهرت "لی جینگ" بیشتر از شعرهای گونه‌ی "تزو" اوست و تاریخ آخرین شعر او ۱۱۳۴ ذکر شده است:

از این بانو شاعر:

بهاردر"وولینگ" Wu Ling ص ۵۳۴

شب خزان کنار دریاچه ص ۵۳۵

دو بهار ص ۵۳۵

با شاخه‌ی پر شکوفه‌آلو ص ۵۳۶

جشن نیمه‌ی خزان ص ۵۳۶

آسمان ص ۵۳۷

تنها در شب ص ۵۳۷

روز غذای سرد ص ۵۳۸

مه ص ۵۳۸

□ □ □

□ □

□

"شیانگ گائو" Hsiang Kao

پایان سده‌ی یازده و اوایل سده‌ی دوازده

از زندگانی "شیانگ" چیزی نمیدانیم، در شعر کلمات محاوره‌ای را به‌کار می‌برد و اشعار گونه‌ی "تزو" او مشهور بود.

از این شاعر:

همانند روءیا ص ۵۳۹

□ □ □
□ □
□

"یانگ_ ون‌لی" Yang-Wan Li

۱۱۲۴–۱۲۰۶

"یانگ" از مردم "جی_ شوی" Chi-Shui امتحانات "جین شیه" را به‌سال ۱۱۵۴ به‌پایان رسانید و کتابدار کتابخانه‌ی خاقان شد و چون دیگران به‌زودی مغضوب شد و به‌منصبی دور از پایتخت فرستاده شد.

"یانگ" ازمشهورترین‌افرادگروه، "طبیعت‌گرایان‌گیانگسی" Kiangsi بود و در سال‌های آخر زندگانی شعر او بازگشتی است به‌دوره‌ی "تانگ".

از "یانگ" ۴۰۰۰ شعر به‌جای مانده و بگفته‌ی خود شاعر۱۰۰۰ شعر او نیز سوزانیده شده.

از این شاعر:

خودستایی ص ۵۳۹
در خانه ص ۵۴۰
خواب نیمروز تابستان ص ۵۴۰
شعری در کاروانسرا به‌پایان بهار ص ۵۴۰

□ □ □
□ □
□

"لین شائو_ جان" Lin Shao-Chan

انجام سده‌ی یازده و اوایل سده‌ی دوازده؟

از "لین" تنها در چند دفتر شعر به‌عنوان یکی از سرایندگان

خوب شعرگونه‌ی "تزو" یاد شده است.

از این شاعر:

سفر بامدادی ص ۵۴۱

□ □ □

□ □

□

"لوبن‌ـ جونگ" Lu Pen-Chung

سده‌ی دوازده

"لو" امتحانات "جین‌شیه" را در سال ۱۱۳۶ طی کرد. او از رهروان کنفسیوس و شاعر و سیاستمداری مشهور و از اعضاء گروه "طبیعت‌ـ گریان کیانگسی" بود. از این شاعر تنها ۲۶ شعر گونه "تزو" در دست است.

از این شاعر:

به"توت‌چینان" ص ۵۴۲

□ □ □

□ □

□

"لو یو" Lu Yu

۱۳–۱۲۱۰–۱۱۲۵

"لویو" از مردم "شینانگ" در دوران زندگیش شش خاقان در پی نهاد و در مدت ۶۷ سال ۱۱۰۰۰ شعر سرود. گویی هم از آغاز تولد پیرزاده شد و تنها حادثه‌ی زندگی عاطفی او دل‌باختن به‌دختری بود که به‌دستور مادر خود پس از آنکه با او ازدواج کرده بود از او جدا شد. سی‌وچهار ساله بود که "چین گویی" Ch'in Kuei وزیری که درزمان او "یویه فئی" به‌قتل رسیده بود مرد و "لو" به‌شغل دبیری دیوان ایالت "فو گاین" Fu Kien منصوب شد، شغلی که مطلوب او نبود و با رها کردن آن به‌دیار خیال‌انگیز "سزجوان" کوچ کرد. زیبایی طبیعت "سز جوان"، کوه‌های مقدس و گل‌های زیبای این دیار در شعر او تاثیر شگرفی بر جای نهاد. مدتی بعد به‌سپاهیگری پرداخت ــ کاری که رؤیا و آرزوی جوانی او برای نبرد با تاتاران شمالی بود ــ و وقتی که دریافت مرزهای شمال امن و از جنگ خبری نیست از این کار هم روی‌گردان شد. پنجاه و چهار ساله بود که از "سز جوان" نیز سفر کرد و از پذیرش کارهای اداری و کارگزاری روی گردانید و به‌دهکده‌ی زادگاه خویش بازگشت. در روزهای پیری مردی فقیر و با یاد گذشته‌ها خوش بود و بهترین دوستان او کوه‌ها، گل‌ها، پرندگان، کودکان و درختان بودند و همه‌ی آنچه‌در روستای او اتفاق افتاد در شعر او گزارش شده است. در ۱۲۰۵ مغول‌ها به‌قدرت رسیدند و ایلغارهای آنان شدت گرفت و در این سال اگرچه "لو" ۸۱ ساله بود اما باز هم داوطلب نبرد شد و امیدش آن بود که پیش از مردن در جنگی شرکت جوید اما سپاهیان امپراطوری "سونگ" در همه جا و به‌ویژه در "سز جوان" از تاتاران شکست خورد و او خسته و مانده به‌زادگاه خود بازگشت جائیکه پس از چند سال در سن ۸۸ سالگی مرد.

شاید شاعر بزرگی در حد "لی بو" و "دوفو" نبود اما با این همه در طراز شاعران خوب این دیار است ـ اگرچه گاه پر می‌گوید ـ. یکی‌از منتقدان‌چینی درباره‌ی او می‌نویسد : "شعر "لو" به‌سادگی‌حرف‌های معمولی و روزمره است و با اینهمه سادگی شعر او را ژرفایی است، در آرامش او سرگردانی نهفته است، سرگردانی که مارا به‌اندیشه و دیگر باره اندیشیدن وامیدارد." در شعر او به‌خوبی او را می‌شناسیم؛ مدتی نام "لوفنگ" Lufeng را بر خود نهاد، مردی آرام بود که در جستجوی آرامش بیشتر به‌روستای خود بازگشت. در مقدمه‌ی یکی از آثار او که در ۷۷ سالگی نوشته شده می‌خوانیم :

"در شصت سال گذشته ده‌هزار شعر سروده‌ام" و این سخن حاکی از آن است که شاید اشعار او از یازده‌هزار هم بیشتر بوده و بسیاری از آن‌ها یا گم شده یا بوسیله خود او نابود شده‌است. به‌سرزمین‌چین عشق می‌ورزید، احساسات او چنان بر کاغذ نقش شده که خواننده گویی آنرا لمس می‌کند و گاه شعر او را از نیروی زندگانی سرشار می‌یابد، اما باز نوآوری و تازه‌گویی در شعر او اندک است و وقتی "لو" اعتراف می‌کند به‌دلیل تنبلی به‌شعر روی آورده است از حقیقت زیاد دور نیست!

در سالی که میمیرد یعنی (۸۸ سالگی) هنوز مردی سرگردان است و سوار بر کره اسب لاغر خود این‌سوی و آن‌سوی می‌رود و برای خود شعر می‌خواند و در جستجوی شهرت مبهمی است؛ در میکده‌های طول راه به‌باده‌نوشی می‌نشیند و در جستجوی کسی است که با او گفتگو کند و در یکی ازاین باده‌نوشی‌هاوقتی صبح از خواب برمی‌خیزد خود را بیمار می‌یابد؛ همه چیز آماده است: تابوت، دو بالاپوش ضخیم برای پوشیدن دست و پا، پول برای راهبان ـ پولی اندک ـ و گوری که از پیش آماده شده بود. اما باز در همین روزها چند شعر با روال معمولی هفت‌سیلابی می‌سراید و در یکی از این شعرها سخن از آخرین باده‌نوشی او در میکده‌ی بازار است. شوخ و بذله‌گو بود، طلبه‌وار زیست، خونسرد و با وقار و آرام. و بی‌شک اگر اندک خشونتی در او بود شعر

او سرشارتر بود و اگر در جنگ‌ها شرکت کرده بود بهترمی‌توانست ازآن در شعرهایش سخن بگوید: "غباری عظیم از ارابه‌های شتابناک بلند . . ."

از این شاعر:

در پناه درگاه به‌هنگام باران ص ۵۴۳
باران در شب ص ۵۴۳
باد و باران ص ۵۴۳
خزان ص ۵۴۴
گل‌فروش ص ۵۴۴
رودخانه‌ی زرد ص ۵۴۵
مرگ ص ۵۴۵
بازگشت در شب ص ۵۴۵
ترانه‌ای در راه ص ۵۴۶
گل‌های آلو ص ۵۴۶
میهمان به‌راه خودمی‌رود ص ۵۴۶
بادەنوشی در روستا ص ۵۴۷
کهولت ص ۵۴۷
پاییز ص ۵۴۷
درختان آلو ص ۵۴۸
نوای فلوت ص ۵۴۸
کهولت ص ۵۴۸
بادشامگاهی ص ۵۴۸
گامی چند در پرتوماه ص ۵۴۹
ابرها ص ۵۴۹
"لویو" ص ۵۴۹
بامدادمعبدراترک می‌کنم ص ۵۵۰
باران بر رود ص ۵۵۰
شامگاه روستا ص ۵۵۱

گامی چند در شب ص ۵۵۱
بطالت ص ۵۵۲
اندیشه‌های شب ص ۵۵۲
اندیشه‌های خزانی ص ۵۵۳
بر دریاچه ص ۵۵۳

□ □ □
□ □
□

"فانگ چنگ ـ دا" Fang Ch'eng-Ta

۱۱۲۶–۱۱۹۳

از "فان" علاوه بر شعر کتاب تاریخ مختصری نیز در شرح وقایع زادگاه او به‌جای مانده است. "فان" از گویندگان خوب شعرگونه‌ی "شیه" Shih در مکتب "طبیعت‌گرایان کیانگسی" بود و اشعارگونه‌ی "تـزو" او با اشعار دیگران همانندی‌های زیاد دارد.

از این شاعر:

چشمان سحرآمیز ص ۵۵۴

□ □ □
□ □
□

"شین‌چی ـ جی" Hsin Chih-Chih

۱۱۴۰–۱۲۰۲–۲۰۷

"شین" از مردم "لی چنگ" Li Ch'eng و از جنگجویان به‌نـام زمان خاقان "گائو دزونگ" و "تینگ دزونگ" از دودمان "سونگ" جنوبی بود. شرابخواری شگفت‌آور بود و در شعری تنها سه‌چیز را در جهان با

ارزش می‌داند: باده‌نوشی، سفر و خواب. در شعر او خطاهایی دیده می‌شود اما شخصیت مردانه او همیشه پرده‌ای بر این خطای شاعرانه‌بود.

از این شاعر:

برای برده‌ی زشت ص ۵۵۴

باده‌نوشی ص ۵۵۵

□ □ □

□ □

□

"جوشی" Chu Hsi

۱۱۳۰–۱۲۰۰

"جو شی" از فیلسوفان بزرگ و مورخین مشهور دوره‌ی "سونگ" واز پایه‌گذاران "نئو کنفسیونیسم" بودوتلاش‌اودراتباط این سیستم با سیستم فلسفی ـ مذهبی "ذن" و "دائوئیسم" سبب شد که این سیستم ۷۰۰ سال دیگر دوام یابد. شعر او از گونه‌ی شعر "نئو کلاسیک" چین است.

از این شاعر:

قایق‌ها برآب ص ۵۵۵

خورشید بهاری ص ۵۵۶

مزرعه‌ی کنار دریاچه ص ۵۵۶

اندیشه‌های‌زمان‌مطالعه ص ۵۵۶

□ □ □

□ □

□

"شو جائو" Hsu Chao

۱۲۰۰

از او چیزی نمی‌دانیم .

از این شاعر:

انبوه ملخ ص ۵۵۷

□ □ □

□ □

□

"یو فئی" Yo Fei

۱۱۰۲–۱۱۴۱

پس از شکست از "هون"ها و اسیر شدن دو خاقان "چین گوبی" Ch'in Kuei وزیر قرارداد تسلیم و صلح را با دادن غرامت واگذاری قسمت عظیمی از سرزمین چین به"هون"ها پذیرفت . "یو فئی" سردار بزرگ معاهده صلح و تسلیم را نپذیرفت و هم بدین‌سبب معزول و محکوم به‌مرگ شد و پیروزی بزرگ او در "هونان" فراموش و هم از این لحظه بود که زوال "دودمان" سونگ مسلم شد .

می‌گویند "یو فئی" فرمانی را خطاب به‌مردم چین برپشت‌برادرش داغ زد و این فرمان هنوز نقش دیوار چین‌است . "نجات ما در وفاداری و تلاش است . "

"یو فئی" در ۱۱۴۱ به‌قتل رسید و از ۱۱۴۷ در زمره وطن‌پرستان بزرگ و پهلوانان و قدیسان چین به‌شمار رفت .

از این شاعر:

رودخانه‌ی سرخ ص ۵۵۸

□ □ □
□ □
□

"بانو جوشو_ جن" Chu Shu-Chen

انجام سده‌ی دوازده و نیمه‌ی اول سده‌ی سیزده

از زندگانی او چیزی نمیدانیم. می‌گویند خواهرزاده‌ی "جوشی" بود. زمان زندگی او را در سده‌ی نهم هم ذکر کرده‌اند اما ویژگی‌شعر او نشان میدهد که این اشعار مربوط به‌سده‌ی نهم نیست. اشعارگونه‌ی "تزو" و "شیه" این بانوی شاعر بیش از دیگر زنان شاعر چین مورد توجه قرار گرفته است.

از این شاعر:

شب پاییز ص ۵۵۹
چونان قایقی برآب ص ۵۵۹
بیمارگونه ص ۵۵۹
بهار ص ۵۶۰
غم کهن ص ۵۶۰
صبح ص ۵۶۱
تنهایی ص ۵۶۱

□ □ □
□ □
□

"جیائو_ رو_ هوی" Chiao-Ju-hui

سده‌ی یازده تا دوازده

"جیائو" راهبی‌بودایی بود و جز این چیزی از او نمیدانیم.

از این شاعر:
وداع با بهار ص ۵۶۲

□ □ □
□ □
□

دای فو_ گو Tai Fu-Ku

؟ – ۱۱۶۷

"دای" از شاعران مشهور گروه "جیانگ هو" Chiang-hu و از شاعرانی بود که چون دیگر افراد گروه خویش با "طبیعت‌گرایان کیانگسی" به‌مخالفت برخاست.

از این شاعر:
زندگی در کوهسار ص ۵۶۲
روستا پس از جنگ ص ۵۶۳

□ □ □
□ □
□

"گائو گوان_ گوو" Kao Kuan-Kuo

سده دوازده تا سیزده

اشعارگونه‌ی "تزو" این شاعر مشهور است.

از این شاعر:
به "فالبین" ص ۵۶۳

□ □ □
□ □
□

"چن شان مین Ch'en Shan Min

سده‌ی سیزده

"چن شان" نام مستعار شاعر است و از نام اصلی او چیـزی نمیدانیم. "چن" از زاهدان و شاعران مشهور نیمه‌ی سده سیزده‌بود.

از این شاعر:

گیاه ص ۵۶۴

□ □ □
□ □
□

"لیو کوـ جوانگ" Liu K'o-Chuang

۱۱۸۷–۱۲۶۹

"لیو" از شاعران مشهور گروه "جیانگ هو" پس‌از فعالیت‌های ممتد سیاسی در سال‌های آخر زندگی مشهور شد و شهرت اشعار او نیز بیشتر به‌علت شهرت سیاسی او بود.

از این شاعر سیاستمدار:

به"فالبین" ص ۵۶۴

□ □ □
□ □
□

"یوان هائوـ ون" Yuan hao-Wen

۱۱۹۰–۱۲۵۷

"یوان" مدتی کارگزار تاتاران بود –۱۱۱۵–۱۲۳۵– و پـس از سقوط تاتاران عزلت گزید او از شاعران و نویسندگان مشهور سرزمین‌های

شمالی در زمان خود بود .

از این شاعر:

زندگی در کوهسار ص ۵۶۵

□ □ □
□ □
□

ناشناس

؟

تنها میدانیم که شعر "جدایی" در دوره‌ی "سونگ" سروده شده .

جدایی ص ۵۶۵

□ □ □
□ □
□

۷

از شاعران دوران «یوان» و «مینگ»

۱۲۸۰-۱۶۴۴

"گائو کو گونگ" Kao K'u-Kung

۱۲۴۸–۱۳۱۰

شهرت "گائو" بیشتر از نقاشی‌های اوست.
از این نقاش- شاعر:
عبور از "شین جو" ص ۵۶۸

□ □ □
□ □
□

"جائو منگ- فو" Chao Meng-Fu

۱۲۵۴–۱۳۲۲

"جائو" نقاش، خوشنویس و شاعر و از دودمان امپراطوری "سونگ" بود و باز هم او بود که به‌خدمت فاتحان مغول پرداخت! و به‌همین‌دلیل به‌ریاست آکادمی و کالج han Lin منصوب شد.
از این شاعر:
شهر شرقی ص ۵۶۸

□ □ □
□ □
□

"لیو- یین" Liu-Yin

۱۲۴۶-۱۲۹۳

"لیو" از رهروان مشهور "کنفسیوس" و از شاعران و نویسندگان مشهور زمان خود بود.

از این شاعر:

برای گل‌های ماگنولیا ص ۵۶۹

□ □ □
□ □
□□

"چن جیه" Ch'en Chieh

سده‌ی سیزده

"چن" امتحانات "جین شیه" را در ۱۲۷۴ طی کرد و از شاعران مکتب "کیانگسی" بود.

از این شاعر:

باد بهار ص ۵۷۰

□ □ □
□ □
□

"هوانگ‌گنگ" Huang Keng

سده‌ی سیزده

از شاعران پی‌رو دوره‌ی "تانگ" و در زمان خود مشهور بود.

از این شاعر:

روستای کنار رود ص ۵۷۰

□ □ □
□ □
□

"چن یوـ دینگ" Ch'en Yu-Ting

۱۳۶۸ـ؟

"چن" در نبرد با مغولان از خود شجاعت فراوان نشان داد و سرانجام توسط لشکریان "مینگ" اسیر و اعدام شد.

از این شاعر:

وداع با فرمانده "جائو" ص ۵۷۱

□ □ □
□ □
□

ناشناس

؟

سراینده‌ی شعر "ماهیگیر" ناشناس و در سده‌ی سیزده یا چهارده می‌زیسته.

ماهیگیر ص ۵۷۱

□ □ □
□ □
□

ناشناس

؟

تنها میدانیم سراینده شعر "شکوفه‌ی آلو" در سده سیزده یا چهارده می‌زیسته.

شکوفه‌ی آلو ص ۵۷۲

□ □ □
□ □
□

"لیو جی" ("لیو بو ـ ون") Liu Chi (Liu Po-Wen)

۱۳۱۱–۱۳۷۵

"لیو جی" از مردم "چینگ ـ تاین" Ching-T'ien از مشاوران ویژه‌ی نخستین خاقان سلسله "مینگ" و در زمان خویش نویسنده و شاعری مشهور بود.

از این شاعر:

اندوه بر پلکان یشمین ص ۵۷۳

چشمان سحرآمیز ص ۵۷۳

□ □ □
□ □
□

"لیو جی" (لیومنگ ـ شی) Liu Chi (Liu Meng-hsi)

سده‌ی چهارده

"منگ ـ شی" از مردم "شان یین" Shan Yin رهروی زاهد بود و از پذیرفتن کارهای اداری اجتناب کرد.

ازاین شاعر:
گفتگوی سرباز و زنش ص ۵۷۴

□ □ □
□ □
□

"گائو چی" Kao Ch'i
۱۳۳۶–۱۳۷۴

"گائو چی" از مردم "چانگ جو"Ch'ang Chou نزدیک "شانگهای" کنونی از همکاری با مغولان دوری جست و در زمان نخستین امپراطور "مینگ" به‌تالیف تاریخ سلسله‌ی جدید پرداخت اما به‌جرم فاش ساختن اسرار خاقان در اشعارش کشته شد. شعرهای گونه‌ی "شیه" و "تزو" او مشهور است و ویژگی شعر او استعمال کلمات ساده به‌جای کلمات مطنطن است.

از این شاعر:
چهار پاره ص ۵۷۴

□ □ □
□ □
□

"تانگ ییِن" T'ang Yin
۱۴۷۰–۱۵۲۳

"تانگ ییِن" از نقاشان به‌نام دوره‌ی "مینگ" و شاعر و نویسنده‌ای مشهور بود.

از این نقاش ـ شاعر:
سرود زندگی ص ۵۷۵

□ □ □
□ □
□

"یانگ جی شنگ" Yang Chi Sheng

۱۵۱۶–۱۵۵۵

"یانگ" به‌دستور "ین سونگ" Yen Sung وزیر وقت اعدام شد و پس‌از مرگ مشهور شد. شعر "محکوم به‌اعدام" شعری است که"یانگ" در طول راهی که به‌سوی دار می‌رفت سروده است.

از این شاعر:

سخنان محکوم به‌اعدام ص ۵۷۶

□ □ □
□ □
□

"لی پان‌ـ لونگ" Li P'an Lung

۱۵۲۴–۱۵۷۰

"لی پان" یکی‌ازهفت‌شاعرمشهوردوره‌ٔ "چیاچینگ" Ch'iang (۱۵۶۶–۱۵۲۲) و از مردم "لی چنگ" Li Cheng بود امتحانات "جین شیه" را در ۱۵۴۴ طی کرد و به‌مقام قضاوت راه‌یافت.

ازاین شاعر:

عشق جاودانه ص ۵۷۶

□ □ □
□ □
□

"گوی دزو مو" Kuei Tzü-Mo

۱۵۶۳–۱۶۰۶

"گوی" از مردم "گون_ شان" Kun-Shan پدرش نیز نویسنده‌ای مشهور بود.

از این شاعر:

روی در روی ص ۵۷۷

□ □ □
□ □
□

بانو "هوانگ یو_ دزائو" Huang Yu-Tsao

سده‌ی شانزده

از زندگانی او چیزی نمیدانیم

از این شاعر:

شعری در تابستان ص ۵۷۸

□ □ □
□ □
□

"شو تونگ" Hsü Tung

سده‌ی شانزده

"شو" از مردم "مین شاین" Min-hsien تحصیلات خود را هم در این ایالت طی کرد –۱۵۸۸–.

از این‌شاعر:

به‌جوانترین برادرم ص ۵۷۸

□ □ □
□ □
□

بانو "چی جینگ ـ یون" Ch'i Ching-Yün

انجام‌سده شانزده و اوایل سده‌ی هفده

دختری آوازه‌خوان و معشوق "فوچون" در زمان تبعیدش در نواحی مرزی بود.

از این‌شاعره:

برای "فوچون" ص ۵۷۹

□ □ □
□ □
□

"چن تزو لونگ" Ch'en T'zu-Lung

۱۶۰۸–۱۶۴۷

"چن تزو" در نبرد با مغولان و زمانی که نیروها را برای‌جنگ و مقاومت در کنار دریاچه‌ی "دای‌هو" Tai hu بسیج می‌کرد اسیر و خود را در دریاچه غرق کرد. شعرهای گونه‌ی "تزو" این شاعر از غم سرشار است.

از این شاعر:

پنجمین پاس ص ۵۷۹

□ □ □
□ □
□

۸

از شاعران دوره‌ی چینگ

۱۶۴۴-۱۹۱۱

"شیه رون ـ جانگ" Shih Jun-Chang

۱۶۱۹–۱۶۸۳

"شیه" ازمردم "شوان‌ـ چنگ" Shuan-Cheng ازشاعران دنباله‌رو دوره‌ی "تانگ" و در زندگی روزمره در دربار امپراطور محبوب بـود و به‌مناصب حساسی دست یافت.

از این شاعر:

به‌هنگام وداع با "لی وان ـ لی" ص ۵۸۲

□ □ □
□ □
□

"لیانگ چینگ‌ـ بیائو" Liang Ch'ing-Piao

۱۶۲۰–۱۶۹۱

"لیانگ" از مردم "جن‌ـ دینگ" Chen Ting امتحانات "جین شیه" را درآخر دوره‌ی "مینگ" (۱۶۴۴) طی کرد و با امپراطوری جدید به‌همکاری پرداخت و شاغل مقام‌های حساسی شد.

از این شاعر:

روزبهاری ص ۵۸۲

□ □ □
□ □
□

"شو دزوان ـ دزنگ" Hsu Tsuan-Tseng

سده‌ی هفده

"شو" امتحانات "جین شیه" را در ۱۶۴۹ طی کرد. او از مردم "هوا دینگ" Hau Ting و مادرش مسیحی بود.

از این شاعر:

هفت‌شب‌ازهفت‌ماه ص ۵۸۳

□ □ □
□ □
□

"وانگ شیه ـ جن" Wang Shih-Chen

۱۶۳۴–۱۷۱۱

"وانگ" از منقدین و شاعران و نویسندگان مشهور زمان خود بود اما به‌کار بردن استعارات زیاد در شعر سبب شد که بعدا" او را تقریبا" فراموش کنند.

از این شاعر:

عبور از رودخانه ص ۵۸۴

□ □ □
□ □
□

"وانگ ین_ هونگ" Wang Yen-huang

۱۶۲۰–۱۶۸۰

"وانگ ین" از مردم "جین_ تان" Chin T'an با سرودن اشعار کوتاه عاشقانه مشهور شد.

از این شاعر:

جدایی ص ۵۸۵

□ □ □
□ □
□

"جنگ ین" Cheng-Yen

سده‌ی هفده

"جنگ" از مردم "هانگ جو" پس از سقوط امپراطوری "مینگ" راهبی بودایی شد و در زمان خود به‌عنوان شاعر و نقاش مشهور بود. نام مذهبی این شاعر "شو جی_ سو" Hsu Chi - Ssu است.

از این شاعر:

بر دریاچه ص ۵۸۵

□ □ □
□ □
□

بانو "شیائو_ چینگ" Hsiao-Ch'ing

نیمه‌ی سده‌ی هفده

نام دیگر او "فنگ یوان_ یوان" Feng Yuan-Yuan بود. "شیائو" زن غیررسمی یکی از مردان "هانگ جو" بود و به‌علت بدرفتاری شوی

در جوانی مرد .

از این بانوی شاعر:

اشعار بی‌نام ص ۵۸۶

□ □ □

□ □

□

"وانگ جی‌ـ وو" Wang Chi-Wu

۱۶۴۵–۱۷۲۵

"وانگ جی" از مردم "تای تزانگ" T'ai Tsang از شاعران بنام دوره‌ی "چینگ" و در زمان خود نیز مشهور بود .

از این شاعر:

کدو صراحی "شو یو" ص ۵۸۷

□ □ □

□ □

□

"شولان" Hsu Lan

اواخر سده‌ی هفده و اوایل سده‌ی هیجده

"شولان" از مردم "چانگ‌ـ شو" Ch'ang-Shu و از پیروان "وانگ شیه‌ـ جن" Wang Shih-Chen از نظر خلق وخوی و دقت در انتخاب کلمات با "لی‌هو" مقایسه شده است .

از این شاعر:

عبور از مرز

□ □ □
□ □
□

"وانگ بانگ ـ رونگ" Wang Pang-Jung

سده‌ی هیجده

پس از گذراندن امتحانات ولایتی رئیس دادگاه بخش "شاین‌ـ شاین" Hsien Hsien شد. او از مردم "شیانگ ـ چنگ" hsiang-Ch'eng و در زمان خود شاعری موفق بود.

از این شاعر:

اندیشه‌های درهم ص ۵۸۸

□ □ □
□ □
□

"ناراشینده" ـ "نالان شینده"ـ Nara Shinteh (Nalan)

۱۶۵۵–۱۶۸۵

پدر "شینده" "نارا مینگرو" Nara Mingju از خویشان امپراطور در ۱۶۴۴ به‌پکن آمد و زمانی که "شینده" نخستین فرزند او متولد شد دارای مقام سیاسی حساسی در دربار خاقان بود.

"شینده" از نه سالگی به‌شعر روی آورد و یکی از ویژگی‌های‌شعر او توجه به‌فرهنگ سنتی و زبان بومی بود تا آنجا که نام بومی و جنوبی "نالان" Nalan ـ گل‌ثعلب‌ـ را برای خود انتخاب کرد.

به‌گفته‌ی "هو شیه" hu shih "شینده" بی‌شک یکی از بهترین و مشهورترین‌شاعران دوره‌ی "چینگ" بود. خاقان "کانگ شی" K'ang hsi

به"شینده" توجه‌خاص‌داشت و هم بدین‌دلیل اورا به‌مأموریت‌های متعددی فرستاد که از آن جمله همراهی دو فرمانده مشهور به‌ناحیه‌ی "آمور" بود و همه‌ی این سفرها در کسب تجربه و در شعر او تاثیر بسیار نهاد. شعرهای گونه‌ی "شیه" و "تزو" او از ویژگی‌های تازه‌ای برخوردار است.

او در شعر از شاعران آخر دوره "تانگ" و دوست و خویش خویش "شو جاین" متأثر بود.

از این شاعر:

کله‌ی زرین ص ۵۹۰
با یاد ترانه‌ی بربری پوسا ص ۵۹۱
اندوه بیکران ص ۵۹۱
با یاد "توت‌چینان" ص ۵۹۲
سالگرد مرگ همسر ص ۵۹۲
شبانه در معبد ص ۵۹۳

□ □ □
□ □
□

"چن وی ــ سونگ" Ch'en Wei-Sung

۱۶۲۵–۱۶۸۲

"چن" از مردم "یی سینگ" Yi Sing در ایالت "گیانگ سو" King Su از شاعران مشهور "تزو" گوی دوره‌ی "چینگ" بود و پس از پنجاه سالگی بود که توانست به‌شغل مناسبی دست یابد. در شعر عمیقا" تحت‌تأثیر "سو دونگ بو" بود.

از این شاعر:

ماه در خزان ص ۵۹۳

□ □ □
□ □
□

"یوان می" Yuan Mei
۱۷۱۶–۱۷۹۶

"یوان می" از مردم "چاین تانگ" درسال ۱۷۳۶ جوانترین داوطلب امتحانات "جین شیه" بود و اگرچه در این سال موفق نشد اما در سال ۱۷۳۹ امتحانات را طی کرد و به‌عضویت آکادمی "هان لین" پذیرفته‌شد "یوان" در طی سال‌های ۱۷۴۸–۱۷۴۲ کارهای متعددی را به عهده داشت اما سرانجام از کاردیوانی کنارگیری کرد و به‌هنر روی‌آورد کاری که از خردسالی بدان دلبسته بود. "یوان" از زندگی تجملی‌گریزان بود و به‌علت طرد سنت‌های نامتناسب زمان و اشعاری که در این زمینه سرود مورد نفرت مردم قرار گرفت اما کوشش‌های او سبب شد که پس‌از مرگ بیش‌از دیگر شاعران زمان خود مورد توجه مردم چین قرار گیرد.

از این شاعران:

گونه‌گون	ص ۵۹۵
به"یومن" Yu Men	ص ۵۹۵
شبانگاه بر پلکان	ص ۵۹۶
دیدار	ص ۵۹۶
شعر	ص ۵۹۶
راه‌پیمایی	ص ۵۹۷
غرس‌کننده‌ی درخت	ص ۵۹۷
چنگال غذاخوری	ص ۵۹۷

□ □ □
□ □
□

"جائو گوان_ شیائو" Chao Kuan-hsiao

سده‌ی هیجده

"جائو" از مردم "گوبی ان" Kuei an و جز این چیزی از او نمیدانیم .

از این شاعر:

رد پا بر برف ص ۵۹۸

□ □ □

□ □

□

"یه بائو_ سونگ" Yeh Pao-Sung

سده‌ی هیجده

"یه" از مردم "نان هوی" Nan hui بود و جز این چیزی از او نمیدانیم .

از این شاعر:

کلبه‌ی "شیائو چا" ص ۵۹۸

□ □ □

□ □

□

"جیائو_ ای" Chiao-i

۱۷۲۷–۱۸۱۴

"جیائو_ ای" از مردم Yang-hui "یانگ_ هوی" مورخ و شاعر در پایتخت و ایالات شاغل کارهای حساس بود . او و دو تن از دوستانش

به‌نام "سه نویسنده‌ی بزرگ دیار جنوب" مشهور بودند.

از "جائو ای" آثار متعددی در شعر و تاریخ به‌جای مانـده و در شعر او را هم‌پای "یوان می" می‌دانند.

از این شاعر:

بر بالشم ص ۵۹۹

□ □ □
□ □
□

"گوئو لین" Kuo Lin

۱۷۶۷–۱۸۳۱

"گوئو" در زمان خود از شاعران و نقاشان مشهور بود.

از این نقاش شاعر:

باران ص ۵۹۹

□ □ □
□ □
□

"گونگ دزوـ جن" Kung Tzu-Chen

۱۷۹۲–۱۸۴۱

"گونگ دزو" از مردم "چاین‌ـتانگ" در امتحانات "جین شیه" موفقیتی بدست نیاورد اما به‌سبب نفوذ و کاردانی در پایتخت کاری دیوانی بدست آورد.

او از پیشروان "نهضت نو" در چین بود و به‌علت مقالات‌متعددی که در نقد روش امتحانات و مبارزه با تریاک نوشـت شهـرت فراوانـی

کسب کرد. از "گونگ" بیش از ۳۵۰ شعر به‌جای مانده است.
از این‌شاعر:
شعری برای‌سال "جی ــ هی" Chi hai ۷۸۹ ص ۶۰۰

□ □ □
□ □
□

"هوانگ دزون‌ــ شین" huang Tsun-hsien

۱۸۴۸–۱۹۰۵

"هوانگ" از مردم "جیاییینگ" Chia Ying سیاستمدار، مصلح و شاعر بود. در سالهای ذیل به‌کار کنسولی منصوب شد: در ژاپن ۱۸۸۲–۱۸۷۷–، در امریکا –۱۸۸۵–۱۸۸۲–، انگلستان –۱۸۹۱–۱۸۹۰– و در سنگاپور –۱۸۹۴–۱۸۹۱–.
پس ازبازگشت به‌میهن‌در "نهضت‌صدروزه" –۱۸۹۸– مسوولیت‌های حساسی را به‌عهده گرفت و در سال‌های آخر عمر به‌عزلت و استراحت روی آورد.
"هوانگ" در شعر از ادبیات دیگر کشورها نیز متأثر بود اما هرگز فرم‌های سنتی را در شعر فراموش نکرد.
ازاین شاعر:
لنگرانداختن‌درشبانگاه ص ۶۰۰

□ □ □
□ □
□

شعر «شیه‌جینگ»
و اشعار کهن

خورشید بامدادی

"هی‌هو[1]" خورشید بامدادی
یکتای خوب!
از درگاه به درون می‌آید
به خوابگاهم قدم می‌گذارد
به خوابگاهم راه می‌یابد.

"هی‌هو"، خورشید بامدادی
یگانه‌ی خوب!
به آستان باغ قدم می‌گذارد
به باغ قدم می‌گذارد
به باغ راه می‌یابد.

□

درگاه ویران

کنار درگاه ویران
می‌توان در آرامش بود؛

۱– Hi Hu = نام باستانی‌ی ملازم خورشید در چین

کنار نهر روان
می‌توان گرسنه اما دلشاد بود
برای وعده غذایی
چرا "سیم"[1] رود را باید صید کرد؟
برای وصل زنی
چرا باید به زیبایی "چی" بود؟
برای وعده غذایی
چرا "گول" رود را باید صید کرد؟
برای وصل زنی
چرا باید ترانه‌ای زیبا سرداد؟

R. K, n. s

□

اسب سپید

نجیب است اسب سپید
جوانی را به خانه‌ی من طی کرد
مهارش کنید، افسارش زنید
بگذار تمام صبح را آرام یابد
بگذار دوستم
اسب سپیدم بیاساید.

نجیب است اسب سپید
بگذار دوستم
اسب سپیدم بیاساید
بگذار همه‌ی شب را آرام یابد.

نجیب است اسب سپید

۱ــ "سیم" و "گول" از انواع ماهی‌ها.

اسبی که چون "بزرگی" یا به سان "بزرگ‌زاده"ای
تندوچالاک به‌سویم می‌آمد.
بگذار همدیگر را دوست بداریم
بگذار در آرامش باشیم.

نجیب است اسب سپید
اسبی که چون پاره یشمی—
کنار بافه‌ای از علف خشک
میان دره تنها غنوده است.

اسب سپید من
به سان زر و یشم مباش
او دل من دو مشو.

□

باد شمال

باد شمالی وزانست
برف در باریدن.
دوستم بدار، یگانه‌ی من باش
دستم بگیر، همره من باش
درنگ برای چیست؟
بگذار بگذرد.

باد شمال
دانه‌های برف در باریدن
دوستم بدار، یگانه‌ی من باش
دستم بگیر، همره من باش

تردید از چه روی؟
بگذار بگذریم .
روباه قرمز تنهاست
کلاغ سیاه تنها ـ
دوستم بدار ، یگانه‌ی من باش
دستم بگیر ، همره من باش
درنگ از چه روی؟
بگذار بگذریم .

R. P

□

باران می‌بارد

ای آسمان گسترده و بی‌پایان
چرا نکویی‌هایت را دریغ میداری؟
قحطی و مرگ فرد می‌باری و چهار اقلیم زمین را ویران می‌سازی .
ای آسمان بزرگ
چگونه است که در شکوه تو تدبیری و تشویشی نیست؟
بی‌توجه به گناهکاران
چرا بی‌گناهان را مصایب بی‌پایان فرا می‌گیرد؟
ای آسمان بزرگ
چرا خاقان را به سخنان درست گوشی نیست؟
چرا چون سرگردانی و حیرانی هدف خویش نمیداند؟
بگذار نیرومندان به رفتار درخور خویش بیاندیشند
اگر آنان را از مردم هراسی نیست
از آسمان بی‌پایان نیز وحشتی ندارند؟

R. K, n. s

□

مینای سپید

دختری گل سپید مینا می‌چیند
کنار تالاب ، کنار جزایرکوچک
دختر گل‌ها را نثار خدای خویش می‌کند .

دختری گل سپید مینا می‌چیند
پایین رودخانه
دختر
گل‌ها را نثار معبد خدای نیاکان می‌کند .
روسری دختر در باد می‌لرزد
سحرگاه است و به کاخ شاهدخت می‌رود
روی‌سری او در باد لرزان
دختر به خوابگاه خویش برمی‌گردد

R. P

□

کدامین گیاه زرد نمیگردد ؟

کدامین گیاه زرد نمیشود ؟
چه روزی است که سپری نشود ؟
و کدامین مرد بدین دنیا در تکاپو نیست ؟

کدامین گیاه سیاه نمیشود ؟
کدامین مرد بی‌زن نمیشود ؟
آفرین بر ما سربازان!
تنها ما در شمار مردان نی .
نه ببریم و نه کرگدن ـ
سرگردان ویرانی‌ی بزرگ
آفرین بر ما سربازان
ما را شب و روز آرامی نی .

روباه با دم بزرگش–
میان گیاهان تیره‌فام در کمین
ارابه‌ی ما با پیکر فرسوده
در امتداد جاده‌ی "جو" [۱] غران.
R. K, n. s

□

ستارگان کوچک

ستارگان کوچک سوسو می‌زنند
سه، نه چهار ستاره در شرق.
سکوت شب است و راه
شبگیر از کاخ شاهدخت می‌روم
ما را سرنوشت همانند نی.
ستارگان کوچک سوسو می‌زنند
ناهید و ثریا!
سکوت شب است وراه.
پلاسی بر دوش
ما را سرنوشت همانند نی [۲]

□

برگ‌ها فرو می‌ریزند

برگ‌ها، برگ‌های خزانی
بر بال باد نشسته‌اند.

۱–Chou

۲– شعر بیان حال زنان غیررسمی خاقان است؛ زنانی که شبگیر به‌خانه‌ی خویش باز می‌گردند. این زنان هنگام ورود به‌کاخ به‌لباس ابریشمین ملبس می‌شدند و در پای تخت شاهدخت و شهبانو می‌نشستند و به‌هنگام خروج از کاخ لباس‌ها را از آنان می‌گرفتند.

عموها و مهتران!
هم نوا شویم
برگ‌ها، برگ‌های خزانی
در نوازش باداند.
عموها ومهتران!
هم نوا شویم
ساز را به نوا درآوریم!

□

نی زار

سبز، سبز است نی برگ‌ها
شبنم سپید در فسردن.
مردی که دوستش می‌دارم
به سفر دور دریایی است.
به جستجویش بالای رود را طی می‌کنم
راه سخت و طولانی
به جستجویش پایین رود را طی می‌کنم
و او، آنجاست، در قلب رود!

انبوه است نی برگ‌ها ونی.
ژاله‌ی سپید هنوز هم رخشان.
مردی که دوستش دارم
آنجاست! در کرانه‌ی رود.
در جستجویش بالای رود را طی می‌کنم
راه سخت و دراز
پایین رود سرگردان می‌شوم
و آه، اوست! آنجا در آن جزیره‌ی کوچک.

شیرین است برگ‌های نی
شبنم سپید هنوز هم رخشان
به جستجویش بالای رود سرگردان می‌شوم
و آه، اوست! آنجا در آن جزیره‌ی کوچک.

□

زن می‌گوید: "گوش فرادار. بانگ خروس."

زن: "بانگ خروس"!
سرباز: "تا صبح راهی دراز است"
زن: "آسمان را ببین! ستاره‌ی بامداد سوسو می‌زند، برخیز!
مرغابیان را شکار کن، غازها را!
تا تیر باقی است تیرها را برایت آماده می‌کنم
بیا شراب بنوشیم،
بیا با هم پیر شویم
عود است و نی و آرامش.

برای میهمان غذا می‌پزم
برای نابرادری‌هایت که در سفرند
غذا نثار می‌کنم."

□

سبز ردا

"هی هو" ردایم سبز، آستر زرد
اندوه و غم دلم را پایانی نی

"هی هو" ردایم سبز، حاشیه زرد و سبز
آه، اندوه دلم را پایانی نی

"هی هو" با نخ سبز باید ردا را دوخت
همیشه در اندیشه‌ی مردی که دوستم میدارد

هی هو پارچه کلفت است و باز باد از آن می‌گذرد
در اندیشه‌ی اویم که چسان مرا در دل جای دهد [1]

□

مشعل‌ها

چه شبی!
مشعل‌ها در حیاط کاخ می‌سوزند
سرورم می‌آید
دینگ ــ دینگ صدای ناقوس‌های ققنوس.
چه‌شبی!
شب و مشعل‌ها که می‌سوزند
سرورم می‌آید
جینگ ــ جینگ، صدای ناقوس‌های ققنوس.

چه شبی!
شبگیر نزدیک و مشعل‌ها در سوختن
سرورم می‌آید
آنجا پرچم جلوداران.

□

سرکش و پرتاب

آتش سرکش در التهاب
در آسمان سه ستاره!

۱ــ لباس زنان غیررسمی خاقان و ندیمه‌ی ملکه سبزرنگ بود.

امشب یا فردا شب
دلدار خوب باز می‌گردد.

"ای می"! "ای می"!
چسان هم را در آغوش کشیم؟

بافه علف خشک می‌سوزد
در آسمان‌سه ستاره!
امشب یا فردا شب
دلدار خوب باز می‌گردد.

"ای می"! "ای می"!
چسان همدیگر را در آغوش کشیم؟

بافه خار وحشی می‌سوزد
بالای درگاه، سه‌ستاره!
امشب یا فرداشب
دلدارم فرا می‌رسد

"ای می"! "ای می"!
او چگونه جلوه‌گر خواهد شد؟

□

ماده گوزن مرده درقفس

گوزنی مرده در قفسی چوبین
در پوششی از بوریای سپید.
زن به یاد بهار آه می‌کشد

دربهار، سلحشوری زیبا سرور او بود.

درسایه‌ی بلوط، به جنگل
در جنگل بزرگ، گوزنی مرده است
در پوششی از بوریای سپید
زنی یشمین ــ زیبا
"سرورم دست از من بدار
به روسری من دست مزن
مخواه که سگ من به زوزه درآید."

□

درختان جوان‌هلو

درختان جوان هلو
شکوفه‌های جوان
عروسان نورس به خانه می‌روند
سبد هلو را به خانه می‌برند.

درختان جوان هلو
هلوهای درشت و زیبا
عروسان نورس به خانه می‌روند
سبد هلو را به خانه می‌برند.

درختان جوان هلو
برگ‌ها رخشان و زیبا
عروسان نورس به خانه می‌روند
سبد هلو را به خانه می‌برند.

□

خوشه‌های بارتنگ [۱]

انبوه است خوشه‌های بارتَنگ
می‌رویم خوشه بچینیم
انبوه روییده است بارتنگ
خوشه‌ها را گرد می‌کنیم
انبوه روییده است بارتنگ
خوشه‌ها رسیده.
انبوه است خوشه‌های بارتنگ ــ
بارتنگ‌های بر ساقه زیبا!

انبوه‌روییده است بارتنگ
دامن‌ها از بارتنگ لبریز
دامن را به کمر می‌بندیم
انبوه است بارتنگ [۲]

A. W مقایسه R. P

□

رنگین کمان

به آسمان شرق رنگین‌کمانی که کس را یارای اشارت بدان نی،
دختران رفته‌اند
دختران از کنار پدرو مادر و برادران رفته‌اند.

به کوهسار غربی رنگین‌کمانی است

۱ــ بارتنگ= بارهنگ
۲ــ از بارتنگ به‌عنوان دارویی که زایمان را آسان می‌کند استفاده می‌شد و این ترانه و بسیاری از دیگر ترانه‌های کتاب ترانه‌ها احتمالا" به‌هنگام کار جمعی خوانده می‌شده است.

رنگین‌کمانی که همه صبح باران می‌آورد
دختران رفته‌اند

آه، دختر جوان!
دختری که در آرزوی شوی بودی
پسری به تو دروغ گفت:
دروغ گفت و خشم آسمان برانگیخت [۱]

□

اردگ‌های وحشی

"گوانگ‌ـ گوانگ‌ـ اردک‌های وحشی!
بر جزیره در رود
بانوی جوان و نجیب‌زاده را بنگر!
بانویی که عروس سرور خود بود.

در مرداب پنیرک‌ها انبوه!
اینجا و آنجا
بانوی جوان و نجیب‌زاده را بنگر!
بانویی که به خواب و بیداری به یاد سرور خود بود.

شوی زن در جستجوی اوست
در خواب و بیداری غمین
شـوی بر گور زن فتاده است
به او می‌اندیشد.

۲ـ بهترین ازدواج‌ها همراه با پیدا شدن رنگین‌کمان در مراسم ازدواج بود. رنگین‌کمان که سمبول حاصلخیزی است در برخی از اشعار نیز به عنوان چیزی مخوف و گاه قابل نیایش آورده شده است.

در مرداب پنیرک‌ها انبوه!
اینجا و آنجا
بایاد او به نوا درآوریم
فلوت‌های کوچک و بزرگ را.

در مرداب پنیرک‌ها انبوه
اینجا و آنجا می‌توان چید.
با یاد او
به نوا در آورید، طبل‌ها را.

□

آشیان کلاغ جاره

به آشیان کلاغ جاره
قمری مأوا گزیده است:
دختر به خانه‌ی شوی می‌رود
هزاران کالسکه به استقبال او روان.

آشیان کلاغ جاره‌را بنگر!
قمری به آشیان می‌رود:
دختربه خانه‌ی شوی می‌رود
صدها کالسکه به استقبال او روان.

آشیان کلاغ جاره را بنگر!
جوجه قمری به آشیان می‌رود:
دختر به خانه‌ی شوی می‌رود
صدها ارابه‌ی با شکوه در راه

□

مهر و ماه

آی مهر! آی ماه!
مرد من وفادار نخواهد بود.
چرا به سوگندش وفادار نیست
کاش مرا ندیده بود.

آی مهر! آی ماه!
مرد من دروغ می‌گوید
چرا به گفته‌ی خویش پابند نیست؟
کاش در وفاداری سوگند نخورده‌بود.

آی مهر! آی ماه!
مرد من راستگو نیست
چرا به قول خود استوارنیست؟
سر آن دارد که فراموشم کند؟

آی مهر! آی ماه!
آی پدر و مادر
تولد مرا چه سود؟
چرامرد من به سوگندش وفادار نیست؟
با این‌همه مرا دوست دارد؟

□

روباه

روباهی می‌رود
در امتداد آب‌بند "چی"

دلم غمین است
روباه را نیز همراهی نی.

روباهی می‌رود
از گدار "چی"
دلم غمین است
روباه را طوقی نی.

روباهی می‌رود
بر کرانه‌ی "چی"
دلم غمین است
روباه را پوشاکی نی.

□

سگ‌های شکاری

سگ‌های شکاری آرم روانند
آنان را ارباب خوب و مهربان.
تازی‌هایی با دو طوق، آرم روان
ارباب آنان ریشو و مهربان
سگ‌های دیگر را سه طوق است
ارباب آنان قوی و مهربان

□

دژ نو [1]

دژ نو چونان خورشید می‌درخشد:
آب رودخانه گل آلود
کناره‌ی رود نی‌پوش
دختری تنها در اشتیاق دلدار

دژ نو چونان خورشید می‌درخشد:
رود گل‌آلود و خروشان
دختری تنها در اشتیاق دلدار
لباس ژنده‌ای بر آب.

تورهای ماهیگیری در پیچ و تاب
غازها بر فراز تورها در پرواز
دختری در اشتیاق دلدار آرام و خوبرو
و دلدار او مردی خودخواه.

□

پرنده زرد

پرنده‌ی زرد، پرنده‌ی زرد!
بر بوته‌ی خشخاش منشین
دانه‌ام را به منقار مکش
چرا که مردم این دیار مرا نمیشناسد.
باید رفت، باید به خانه بازگشت

۱ــ شعر در هجو ازدواج حکمران Suen (۷۱۸ــ۷۶۹ق.م) با Suen Chiang است و دژ نو و غاز وحشی عروس و رود گل‌آلود داماد است و انگیزه سرودن این شعر جنگ‌های بیهوده‌ی این حکمران بوده است.

به سرزمین خویش و نزد یاران.

پرنده‌ی زرد، پرنده‌ی زرد!
بر شاخه‌ی سیاه توت منشین
دانه‌ی مرا به منقار مکش.
با مردم این دیار پیمان مبند
باید رفت باید به خانه بازگشت؛
آنجا که برادران من آنجایند.

پرنده‌ی زرد، پرنده‌ی زرد!
بر درخت بلوط منشین
دانه‌های شرابی فام مرا به منقار مکش
دوستی با مردم این دیار بیهوده است
باید رفت باید به خانه بازگشت
به نزد یاران خویش.

□

کلاه و ردا و زنگال

چرا وقتی کلاه تو را می‌بینم—
دلم از شوق می‌لرزد؟
دلم آتش می‌گیرد.

چرا وقتی ردای تو را می‌بینم—
دلم به تندی می‌تپد
بس است! عاشقم؟

چرا وقتی زنگال تو را می‌بینم—

دلم چون پرنده می‌پرد
بس است! بیا با هم باشیم

□

وجین مزارع

درختان را هرس و علف‌ها را وجین می‌کنیم
زمین را شخم می‌زنیم، می‌بریم.
در امتداد زمین پست و دیواره‌ی آب‌بند
دوهزار زن و مرد در کارند؛
کارگران و خیش‌ها در کار.
اربابان در نظاره و فرمان دادن
سبد غذای آنان لبریز.
اربابان به زن‌های زیبا نزدیک و خیره شده‌اند
خیش کارگران تیز و برا.
کارگران برای کار به جنوب می‌روند
دانه می‌افشانند، دانه جوانه شود
جوانه‌ها می‌رویند، می‌رویند
جوانه‌های شاداب به شاخه و شاخه به ثمر می‌انجامد.
هزاران کارگر در وجین کردن—
علف‌ها و سرخدانه‌ها انبوه
سرخدانه‌هایی که برای تهیه‌ی شراب گرد شده‌اند
شراب نیاز نیاکان.
بوی تند فلفل آرام‌بخش پیران.
همه‌جا چنین است
همیشه چنین بوده است
از گذشته‌ی دور.

□

خیش‌های برا

تندوتیز
در کارند خیش‌های برا
بذر کشته و کشته جوانه می‌زند
زنان در نظاره و در کار.
زنان و سبدهای پر ارزن
زنانی که کلاه حصیری به‌سر دارند.
کج بیل‌ها در کار
ریشه‌های علف و سگ فلفل وجین می‌شود.
به جای سگ فلفل ارزن می‌روید
راست و شاداب.
داس‌ها در کار و در خش‌خش
بافه‌ها بر هم و چون دیوار
بافه‌هایی که در انبار صحرایی انباشته می‌شوند؛
صدها انبار آکنده می‌شود و همه شادمان.
گاو نر پوزه سیاه را به قربانگاه می‌بریم
گاو کج شاخ را
همیشه چنین بوده است
فرزانگان می‌گویند.

□

سرخ‌کمان

سرخ‌کمان را بر زمین می‌گذارم
میهمان من!
میهمانی افتخار میزبان
زنگ و طبل در نوا

سرخ‌کمان تمام صبح‌را میهمان من.

سرخ‌کمان برجاست
میهمان من
شادمان از بودنش‌به شادیش برمی‌خیزم
طبل‌ها و زنگ‌ها در نوا
سرخ‌کمان تمام صبح میهمان و کنار من.

سرخ‌کمان برجاست
میهمان من
سراپا دراندیشه‌ی سرخ‌کمانم؛
طبل‌ها و زنگ‌ها در نوا
تمام صبح به افتخارکمان‌پیمانه‌برلبم. [1]

□

ژاله

مهر ژاله‌ای را می‌مکد و به آسمان می‌برد.
بیا تمام شب را باده بنوشیم!
چندان که ره خانه گم کنیم.

ژاله گیاه را خم کرده‌است
بیا تمام شب را باده بنوشیم!
خم‌های کاخ را درکش!
ژاله برگ بید و تیغ خار را خم کرده است
میهمانان امیرنجیب

۱ــ کمان سرخ‌فام هدیه‌ای است از خاقان به‌سرباز گارد خویش و موجب افتخار سرباز.

نجیب و بزرگ

برگ و شاخ سرو و سرخدار ـ
خوشه را میماند
میهمانان امیر شادمان

□

کدو قلیانی

مرد : کدو قلیانی را برگ تلخی است
گدار رود ژرف
گدار رود ژرف و گذر از ژرفا
رود کم‌آب را با لباس هم میتوان گذشت .

زن : گدار آب سیلابی
فریاد گلایه در فریاد قرقاول گم
ارابه از سیلاب خواهد گذشت
قرقاول به جستجوی جفت خواهد رفت .

"مرد : "قا ـ قو" آوای غازهای وحشی است
خورشید برمی‌خیزد .
جنگجو، عروس خود به خانه می‌برد
زمین یخ‌پوش.

زن : در انتظار زورقبانم
و دیگران از رود گذر کرده‌اند .
دیگران از گدار می‌گذرند
و من در انتظار زورق برای دیدن یار. ۱۰

□

"دلیکوس"

به گرد آوردن "دلیکوس" تا دور رفته است
تمام روز در سفر
روز نه یک روز که سه ماه

به جنگل جنوب "دلیکوس" می‌چیند
تمام‌روز در سفر
روز نه یک روز سه خزان

به "اروروت ۲" چیدن تا دور رفته‌است
تمام روز در سفر
روز نه یک روز سه سال

□

R. P, A. W

کنگر سبز

انبوه است کنگر سبز
سبدم خالی
به‌یاد یار آه می‌کشم
سبد خالی را بر زمین می‌گذارم .

از صخره‌ها بالا می‌روم
اسبم خسته

→ ۱ــ هنوز هم این رسم در برخی از ایالات برجاست عاشقان در قایق آواز می‌خوانند و دیگری از دور پاسخ می‌دهد .
۲ــ "اروروت" نوعی گیاه نشاسته‌ای .

لبم بر کوزه‌ی برنزی‌ی شراب
دلم آزرده .

از صخره‌ها بالا می‌روم
اسبم کف بر لب
لبم بر کوزه‌ی شاخی‌ی شراب
دلم بی‌تاب .

ازبلندی‌ها می‌گذرم
اسبم از پای فتاده
دلدار مرده است ــ
و مرا یارای باز ایستادن از های‌های گریستن نی .

□

قرقاول

قرقاول‌ها پر می‌کشند
پر ر ر
صدای بالشان را می‌شنوی؟
از من جدایی چرا ؟

قرقاول‌ها در پرواز
به هر جای صدای پرواز
آه سرورم !
دلم شکسته چرا ؟

چشم در مهر و ماه :
عشق من بر جاست .

ره دراز است ــ
بی او بودن چرا ؟

سخن از سروری برناست
می شناسیدش :
بی‌کینه و حسد
هرگز به راه نادرست رفته است ؟ [۱]

□

کوهساران جنوبی

کوهساران جنوبی را بنگر!
کوهسارانی که "یو" [۲] قله قله کرد .
"یو" زمین‌ها را آماده‌ی شخم زدن نمود
و مردم به کشاورزی برخاستند .
مردم زمین‌ها را با سنگ نشانه قسمت کردند
و زمین‌های شرق و جنوب کشته شد .

آسمان ابری است!
برف می‌بارد ، برف می‌بارد

۱ــ دو خط آخر نقل از "کنفسیوس" است در شرح "دزولو" Tzulu

۲ــ در اساطیر چین خاقان زرد فرمانروای‌ی آسمان برزمین خشم می‌گیرد و روان آب Kung-Kung "گونگ ــ گونگ" را به‌ویرانی‌ی زمین و مردم می‌گمارد "گون" Kun فرزندزاده‌ی خاقان زرد خاک جادو را از خزانه‌ی خاقان به‌یاری جغد و لاک‌پشت می‌دزدد و به‌یاری مردم زمین می‌شتابد اما کار او ناتمام می‌ماند وبه‌فرمان فرمانروای آسمان به‌وسیله‌ی "جو ــ رونگ" Chu-Jung کشته می‌شود و از تن نیم‌مرده‌ی او در پرتو شمشیر Wu "وو" که به‌نابودی کامل او آمده اژدهایی بالدار به‌کاخ آسمانی پرمی‌کشد و این اژدها همانا "یو" Yu نجات‌دهنده‌ی زمین‌است که با فرمانروای آسمان از در دوستی درمی‌آید و زمین را نجات می‌دهد و سلسله‌ی "شیا" Hsia (قرن ق.م ۱۶ــ۲۱) رابنیان می‌گذارد . ر.ک میتولوژی‌چین ، انتشارات مازیار ، ازهمین مترجم .

و اکنون باران بهاری
بارانی که فراوانی می‌آورد
بارانی که دانه‌ها را می‌رویاند
مرزها و نشانه‌ها برجاست :
دانه‌های ارزن آماده
خرمن ارزن و غذا و شراب ــ
شراب نیاز مردگان
ده‌هزار سال می‌گذرد و زندگانی بر جای .
در دل مزرعه آلاچیق
بر مرز زمین کدو قلیانی .
کدوها را می‌چینم
کدوهای نیاز نیاکان را .
فرزندان می‌مانند ــ
از موهبت‌های آسمانی شادمان .

شراب و نان قربانی آماده است
گاو سرخ را قربانی کن!
گاو سرخ نیاز نیاکان را .
تیغ در کف
خون ریخته و گوشت آماده!

گوشت و ثمر زمین نیاز نیاکان
بوی خوش بر باد رها
بوی خوش نیاز نیاکان ــ
نیاکانی که ما را می‌آمرزند
زندگانی را پایانی نی .

□

خرمن

خرمن‌های انبوه ، ارزن آماده
انبارها انبشاته تا سقف .
شراب را فراهم کن!
شراب شیرین نیاز نیاکان را
نیاکانی که آمرزش فرو می‌بارند .

□

در پی *ارابه‌ی* بزرگ مرو!

در پی ارابه‌ی بزرگ مباش!
غبار است و آزار .
در سودای غم دیگران مباش
غم است و ملولی .

در پی ارابه‌ی بزرگ مباش!
غبار است و آزار .
در سودای غم دیگران مباش
نومیدی است و ملالت .

در پی ارابه‌ی بزرگ مباش!
غبار در میانه‌ات می‌گیرد
در سودای غم دیگران مباش
همیشه غم است و بار بردوشی .

□

آوای درنا

فریاد درنا بلند
تیز و وحشی و گردان
در نه تالاب .
ماهی به ژرفا می‌خزد ــ
به کناره‌ی سنگ‌ها .
چه خوش است دشت و باغ ــ
آنجا که گل‌های سندل روییده است .
برگ درختان پژمرده خواهد شد
تپه‌های سنگی خرد و آسیا سنگ .

□

آوای درنا

فریاد درنا بلند
گردان در آسمان
در نه تالاب
ماهی به‌ژرفای آب
کناره‌ی سنگ‌ها .
چه خوش است دشت و باغ
برگ درختان فرو می‌ریزد
خرسنگ‌ها ــ
نه خرد که سنگ عصاری . [1]

□

۱ــ مفهوم سنگ‌ها روشن نیست اما به‌ژرفا رفتن با گفته‌ی "کنفسیوس" قابل تطبیق :

فرو شدن به‌ژرفا ــ
به‌از به‌میان مردم رفتن : ←

آی فرمانده!

آی فرمانده!
ما چنگ و دندان خاقانیم
چرا باید درمانده بود؟
ما را جایی برای آرمیدن نی.

آی فرمانده!
ما چنگ و دندان خاقانیم
درماندگی ما زیادت مکن!
ما را جایی برای سر به بالین نهادن نی.

آی فرمانده!
رفتارت شگفت و ناپسند
همه‌ی درماندگی از توست
مادران را لقمه غذایی نی.

□

دژ ارواح

وقتی دژ ارواح طرح‌ریزی شد
همه و همه در کار شدند ــ
کار بود و کار و دژ بر پا شد.
روزها و سال‌ها کار

→ آنکو به‌ژرفا می‌رود ــ
باید شناگر خوبی باشد
آنکو به‌میان مردم می‌رود
بیهوده انتظار سلامت‌دارد.؟!

و کارگران بیش و بیشتر.
خاقان در دژ ارواح در گردش
گوزن‌های نر و ماده در آرامش.
خاقان کنار تالاب
ماهیان در بازی و پرندگان در پرواز
دژ استوار
طبل‌ها و زنگ‌ها در نوا
شادی و شادمانی:
دژ درون دریاچه سرشار از شادمانی
طبل‌های پوست تمساح در نوا ــ

بوم، بوم
هر کس به کاری مشغول [1]

□

نوازندگان نابینا [2]

به کاخ "جو"
نوازندگان نابینا در نواختن‌اند.
به جایگاه نوازندگان
طبل و زنگ از قلاب آویخته.
دایره زنگی، زنگ پلنگی و نی و فلوت در نوا.
خزان و نوای دلنشین موسیقی
نیاکان رفته نیز میهمان‌اند
نیاکان همیشه شاهد پیروزی ما

□

۱ــ این دژ به‌خواست خاقان Wen بنیان‌گذار دودمان "جو" Chou درون دریاچه‌ی نزدیک پایتخت بناشد. "منسیوس" از این ترانه به‌عنوان نمونه‌ی فضیلت یاد می‌کند اما به‌نظر می‌رسد شعر در وصف قدرت خاقان است.
۲ــ نوازندگان بیشتر از میان نابینایان برمی‌خاستند.

دریای توفانی

به دریای توفانی
خرسنگ‌ها رد ایشان سرخ کلاهشان سپید .
خرسنگ‌ها استوار .
ترانه‌ی "یویه [۱] " را نجوا می‌کنم
سرورم را بنگر!
باید شادمان بود

به دریای توفانی
خرسنگ‌های سپید تن می‌شویند
رد ایشان سپید کلاهشان سرخ .
به جستجوی سرورم تا "گائو [۲] " رفته‌ام :
سرورم را بنگر
غم پایان یافته است .

به دریای توفانی
خرسنگ‌های سپید استوار بر جای
می‌گویند سرورم با زنی دیگر پیمان بسته‌است
مرا یارای سخن گفتن نی .

□

دختری در کالسکه

در دلیجان دختری زیبا همسفر من است
چهره‌اش چونان گل پنیرک .
پوشاک او ، خش‌خش!

۱ــ Yu Yeh ۲ــ Kao

دانه‌های عقیق و یشمی کمربند او!
زیباترین دختر "جیانگ" [۱]
شیرین و دوست داشتنی .

دختری زیبا همراه و هم سفرم
پوشاک او ، خش‌خش!
سنگ‌های آویخته از کمربند او ــ دینگ دینگ .
دختر زیبای "جیانگ"
پرهیزکاری اوشگفت‌انگیز .

□

شوهرم

"هی هو" شوی شجاعم!
یگانه میان هزاران مرد
نیزه‌اش را بنگر
نیزه‌ی جلودار خاقان را .
شویم به شرق رفته است :
سرم گیج می‌رود ــ
به‌سان بوته‌خاری در باد .
چگونه بی‌او سرم را روغن بزنم و خوشبو کنم ؟
آرایش برای که ؟

بگذار باران همچنان ببارد ؛
خورشید را بگوی بدرخشد .
شویم را به خواب می‌بینم
سرم سنگین و دلم شکسته .

۱ــ Chiang

سوسن روز کجاست
میتوان آن را در شمال خانه در گلدان نهاد؟
غمین و به یاد شویم
دلم ملول و پریشان.

□

شرق بزرگ

خمیده است خارهای درخت:
جاده‌ی "جو" به سان سنگ‌پا
و باریک و راست چون تیر.
مردم در نظاره‌ی اسواران
سواران را می‌نگرم و اشک چون نهری از چشمانم جاری.

در شرق کوچک و به شرق بزرگ
"ماکو"ها و "ماسور"ها تهی.
کفش‌های دستباف و شبنم یخزده‌ی راه.
"جیک‌ـ جیک"
در امتداد جاده‌ی "جو" جوانان می‌روند
چه‌بیهوده است آمدن و رفتن ما
دلم از غم گرانبار.
چشمه‌ها سرد و یخزده
هیزم خیس.
دریغ است و تنهایی
به خواب نیز مرا جز آه کشیدن کاری نی.
هیزم توده می‌کنم و خار
مرا ارابه‌ای برای سوار شدن نی
دریغ است و تنهایی.

مردان به شرق در کار و بی‌آرام
مردان به غرب جامه آراسته .
پسر زورقبان را پوشاک از پوست خرس
پسر بردگان پیوسته در کار؛
آنان را نانی و شرابی کافی است
کهکشان رخشان است
"دختر بافنده" [1] نشسته بر چهارپایه
دختری که تنها یک روز از هفته را بافندگی می‌کند
"دختر بافنده" در بافندگی
پسر چوپان در چشمک زدن .
به شرق ستاره‌ی راهنما رخشان
جاده‌ی غرب بس دراز .
به آسمان مشبک
هر ستاره‌را جایی است :
آنجا ستاره‌ی روستایی به جنوب
ستاره‌ای که توان بذر پاشیدن ندارد
اینجا ستاره‌ی چمچه در شمال
ستاره‌ای که نمیتواند چمچه‌ی شراب باشد .

ستاره‌ی روستایی چشم فراخ به جنوب
ستاره‌ی چمچه
ستاره‌ای که با دست غرب را نشان می‌دهد به شمال

□

پرتگاه

پرتگاه‌ها ، بلند بلند!

۱ــ "دختر"بافنده و "پسرک" چوپان نام دو ستاره در دوسوی کهکشان .

کوه‌ها و رود را پایانی نی
سفر است و سربازان که به شرق می‌روند
مجالی برای آرمیدن نی

اسب‌های سفید در یورتمه و چنان گراز [1]
اسب‌هایی که از رود می‌گذرند .
ماه در "دبران منطقه‌ی عین‌الثور"
باران باریدن خواهد گرفت
سربازان غمین واندیشناک ـ
سربازان در اندیشه‌ی باران .

□

باد و باران

باد صفیر زنان در گذر ـ
دانه‌های سرد باران در باریدن .
به اشتیاق دیدار یار دلم می‌تپد ـ
و خروس می‌خواند
قوقولو ـ قو
باد زوزه‌کشان و باران درباریدن
دلم در آرزوی دیدن یار در تپیدن
و خروس می‌خواند
قو قولو ـ قو

شب سیاه و باد وزان
باران می‌بارد

۱ـ شاید تشبیه‌اسب به‌گراز نشانه‌ی نحوست جنگ و اسبان یورتمه‌رو سربازان باشند .

خروس می‌خواند ، می‌خواند
به دیدار یار می‌روم
غمم از چیست ؟

□

رعنا

بلند بالا زیبا بود
پراهنش برودری دوزی شده
کتش کتانی .
سخن از دخت بزرگزاده‌ی "چی" [۱] است :
همسر بزرگزاده "وی[۲]" ،
خواهر شاهپور "چی" ،
زن برادر بزرگزاده "دان"[۳]
خواهر زن بزرگزاده "شینگ"[۴]

دستانش به لطافت پر گل‌بود ؛
پوستش چون روغن ناب
سپیدی گردنش به سپیدی گردن نوزاد زنبور عسل
دندان‌هایش به سان دانه‌های خربزه
پیشانی‌اش چون سنجاقک
ابروانش مانند پروانه‌ی ابریشم .
وه که چه زیبا بود چاه زنخدانش به هنگام خندیدن
آه از سپیدی و سیاهی چشمانش!

شادمان و زیبا بود
وقتی آن سوی دیوار شهر به سواری می‌رفت :

۱- Ch'i ۲- Wei ۳- Tan ۴- Hsing

سوار بر کالسکه‌ی چهار اسبه
اسبان آراسته به پر قرقاول و یراق قرمز.
پاسدار بزرگ سحرخیز سرور ما را خسته‌مدار!

رود بی‌پایان و جادو زده به شمال جاری بود ــ
صدای تور ماهیگری بلند، "شلپ، شلپ"
به معبر دراز نیزار سگ‌ماهی بود و سیم‌ماهی.
وه چه شکوهمند و آراسته بودند همرهان او!
وه چه شجاع بودند گند آورانش.

□

ماهی‌های جنوب

جنوب را ماهی‌های لذیذ فراوانند ــ
ماهی‌هایی که گروه‌گروه می‌گریزند.
سرورم میهمانان را به شادمانی می‌خواند
میهمانان را به باده‌نوشی می‌خواند.

جنوب را ماهی‌های لذیذ فراوانند ــ
ماهی‌هایی که گروه‌گروه آرام می‌گذرند
سرورم میهمانان‌را به باده‌نوشی می‌خواند
میهمانان را به شادمانی می‌خواند.

کبوتران گروه‌گروه پر می‌کشند
سرورم میهمانان را به طعام می‌خواند
میهمانان شادمان.
شاد و مست باده

□

"هی! هی!"
"هی" چه زیبا! ظریف و چابک.
پیشانی نجیب او را بنگر!
زیباست چشمان رخشانش
خوشرفتار و چابک ــ
سرورم را در تیراندازی همتایی نی.

"هی"، چه بشکوه! زیبا و رخشان است چشمان او
آرام و تمام روز در تیراندازی
تیر او را خطایی نی
به حقیقت او از ماست!
"هی"، چه شادمان! زیباست ابروان او
در رقص چابک و بی‌همتاست
به تیراندازی بی‌همال
در جنگ بی‌همانند
با چهار تیر. [۱]

□

نهال‌ها [۲]

شاداب و استوارند نهال‌های نی
به هر تیر پنج گراز وحشی بر خاک
"هی"، ببرهای‌سپید! [۳]

۱ــ تیراندازی‌های تمرینی با موزیک همراه بود و هرتیر راباصدای‌ی ضربه‌ی طبل رها می‌کردند.

۲ــ نهال نی= جنگجوی جوان

۳ــ T'su yu "تزویو" یاببر سپید نام دیگر گراز وحشی است.

شاداب و استوارند نهال‌های نی
به هر تیر پنج خوک وحشی بر خاک
هی ، ببرهای سپید!

□

گل‌های شیپوری

زرد است ؛ زرد زرد گل شیپوری
دلم غمین است
چرا باید رنجور بود ؟

سبز است ؛ سبز سبز برگ‌های گل شیپوری
اگر از سرنوشتم آگاه بودم
زاده نمی‌شدم .
میش‌ها را سر زیبایی است
سه ستاره در دام ماهی [۳]
اندک‌غذایی ما را کافی‌است ،که دیگران‌راغذایی‌نی .

□

جادهٔ شبنم زده

جاده‌ها از شبنم شبانه مرطوب ــ
سفر در پیش
شبگیر است و جاده‌ی شبنم زده .

که می‌گوید مرا خویشی نی ؟
پرنده را منقاری است .
صدای پاست ، صدای پای آنکو به خانه‌ام می‌آید

۳ــ اشاره به‌صور فلکی

صدای پای آنکو بی‌قرارم می‌سازد
بی‌تابم و یارای پیوستن‌به‌دودمان تو نی .

موش را دندانی است
دلدار من کجاست ؟
که می‌گوید مرا خویشی نی ؟
به جتسجوی تو به هر سوی روانم
به جستجوی تو که از من گریختی .

□

سبد را بردار [1]

سبدهارا بردار!
زرد ماهی و سرخ‌ماهی
شراب میزبان آماده ، شیرین و خوشگوار
سبدها را بردار!
سیم‌ماهی و تنچ‌ماهی [2]
شراب میزبان آماده ، شیرین و خوشگوار
سبدها را بردار!
سپیدماهی و قنات ماهی
شراب میزبان آماده ، شیرین و خوشگوار .

فراوان است طعام‌های خوشبو
خوردنی‌ها گونه‌گون
طعام فراوان و درخور فصل

□

۱ــ سبدی که در زیر جدار سد برای صید ماهی کار می‌گذاشتند .
۲ــ T'ench از انواع قنات ماهی که در آب شیرین زندگی می‌کند .

سبد گسیخته

گسیخته است سبد به جدار سد
"گول" و "سیم" رها
بانوی "چی" با ملازمان به خانه می‌آید.

گسیخته است دام‌ها به رود
"تنچ" و "سیم" رها
بانوی "چی" با گل‌ها به خانه می‌آید.
گسیخته است دام‌ها به رود
ماهیان‌گریخته و رها
بانوی "چی" با ملازمان رودمانندش به خانه می‌آید. [۱]

□

بال‌های سنجاقک

بال سنجاقک چون پیراهن رخشانی است؛
دلم غم زده.
کیست آنکو آرامش را از من گرفته است؟

بال جوان سنجاقک به‌سان پیراهن برودری دوزی شده است؛
دلم غم زده.
کیست آنکو آرامش را به من بازگرداند؟

سنجاقک از پیله‌بیرون می‌آید پیله‌اش چون برف سپید؛
دلم غم‌زده

۱ــ ترانه در ذم هرزگی‌ی بانوی "چی" Ch'i سروده شده

عشق را در که بیابم ؟

□

بی برگ

گفتی مرا پوشاکی نی ؟
ردایی ژنده برای من و تو هست .
امیر در بسیج سپاه است و نیزه و سپرم آماده
ما یار جنگیم .
گفتی مرا پوشاکی نی ؟
ردایی ژنده برای من و تو هست
امیر در بسیج سپاه است و سپر و تبرزینم آماده .
دوشادوش به جنگ می‌رویم .

گفتی مرا پوشاکی نی ؟
بالاپوشی برای من و تو هست .
امیر در بسیج سپاه است سلاح و نیم‌تنه‌ی چرمی‌ام آماده .
در جنگ دوشادوشیم .

□

تبر هیزم شکن

صدای تبر هیزم‌شکن ، "تیک ، تک"
صدای پرنده "جیک جیک"
پرنده از دره‌ی تاریک می‌رود
پرنده‌ای که بر درخت آشیان داشت .

به جستجوی جفت پرنده می‌خواند ، "جیک"
پرنده را تاب تنهایی نی .

ارواح به نظاره‌ی ما نشسته‌اند .
نگران ستیز و جدال ما .

صدای هیزم‌شکن ، "هه ، هه"
شراب پالوده شده
عمویم میهمان من
پنج بره فربه آماده .

میهمان را همه‌چیز آماده است :
گوشت وهشت پیاله ارزن
گاو نری پرورده
خالو به خانه‌ام می‌آید
میهمان را همه چیز آماده است .

درختان دامنه بر خاک و شراب پالوده
برادران مه و که را پیاله آماده
با هم بودن به از یاوه گفتن
شرابی آماده و طبلی !
"بوم بوم"
پای‌کوبی کنید
تا زمانه با ماست باید نوشید .

□

پسر خوبروی

خوبروی پسر
در گذرگاه منتظر
در انتظار گذاردن او از چه روی؟

زیبا پسر
به تالار منتظر
در انتظار گذاردن او از چه روی؟

مرا پوشاکی است فاخر
پوشاکی برودری دوزی شده
عزیز مرا به کالسکه‌ی خود ببر!
مرا پیراهنی است فاخر
جبه‌ای برودری‌دوزی شده
عزیز مرا به خانه‌ی خود ببر!

□

به

دوام عشق را :
به‌هدیه مرا به داد
او را زیوری از یشم دادم .
دوام عشق را :
به هدیه مرا هلویی داد
او را زمردی دادم

دوام عشق را :
به هدیه آلربی داد
او را یشم سیاه دادم .

R. P

□

یقه آبی [1]

آی یقه آبی!
به تو می‌اندیشم ، به تو
مرا پیامی .
آی کمربند آبی
دلم در بند توست
مرا دیداری .

راه را به نظاره بر دژ نشسته‌ام
روز بی‌تو—
نه یک روز که سه ماه .

R. P م A. W

□

اسب‌های ابلق

پسری جلودار امیرزاده می‌رود
مهار شش اسب دردستش؛
شش اسب ابلق
پسر ملازم امیرزاده در شکار زمستانی است .

وقت شکار گراز است
"گرازهای وحشی به چپ!"
تیرها رها—

۱ــ دانشجویان و دانش‌آموزان در زمان انقلاب یقه و کمربند آبی داشتند . یقه‌ی آبی به‌معنی‌ی فارغ‌التحصیل شدن از امتحانات "شیه جینگ" نیز هست و در اینجا شعر از بیقراری زنی سخن می‌گوید که شویش برای گذراندن امتحانات به‌پایتخت رفته‌است .

گرازان برخاک

سواران به تقریب
از باغ‌های شمالی می‌آیند .
ارابه‌ی سبک و دهانه‌های زنگدار را بنگر!
سگ‌های کوچک خاکستری را !

□

تند رو است ارابه‌های ما

تند رو است اربه‌های ما
اسبان ما باد پا
به شرق می‌رانیم :
هر ارابه را چهار توسن .

ارابه‌ها روانند
توسن‌ها روان .
به شکار به شرق می‌رویم
شرق را دشت گسترده و سرسبز .

اربابان در تاختن
چابک سواران گزیده را بنگر ـ "هی ، هی "!
به دیار "گائو" روانیم
پرچم افراخته در جستجوی شکار .

مردان درّ تاختن
چهار مرد و چهار اسب در هر گروه .
پای‌پوش زرین‌فام و زنگال گلگون

مردان به کمینگاه روان .

رها از پاپوش و زنگال
آتش افروخته‌اند
کمان‌ها آماده
تیراندازان آماده‌ی شکار .
ما را چهار اسب کهر است
دو جلودار در تاختن
جلوداران در تاختن
تیرها صفیرکشان در پرواز .
پرچم‌ها در اهتزاز و اسبان در شیهه کشیدن
ارابه‌ی‌سواران روان و پیادگان‌در راه

صید فراوان
آشپزها در کار .

ارباب در شکار است
با پای‌پوش زرین‌فام‌وزنگال گلگون
مردان به کمینگاه روان .

رها از پای‌پوش و زنگال
آتش افروخته‌اند
کمان‌ها آماده
تیراندازان آماده‌ی شکار .

ما را چهار اسب کهر است
دو جلودار در تاختن

جلوداران در تاختن
تیرها صفیرکشان در پرواز
پرچم‌ها در اهتزاز و اسبان در شیهه کشیدن
ارابه‌رانان و پیادگان به آرامی روان

صید فراوان
آشپزها درکار.

ارباب در شکار است
همچنان به شکار مشغول
شکار فراوان
چنته از شکار پر.

R. P

□

جنگ

دیری است در جنگیم
از آنگاه که سایه‌ی بیدها انبوه بود.
باز می‌گردیم
دانه‌های برف در پرواز.

صف جنگجویان دراز ـ
گرسنه و تشنه
دل‌ها از اندوه گرانبار
کس را پروای مانی

□

جنگ

جنگاوران "ییِن"[۱] و "شانگ"[۲]

منجنیق‌هایشان به‌سان درختان‌جنگل .
صف در صف عازم "مو ـ یه"[۳]:
آماج ما رو یا روی
"آسمان در نظاره‌است
خیانتی به دل مباد!"
آوردگاه "مو ـ یه" گسترده تا دور ـ
ارابه‌های جنگی‌رخشان .
جنگاوران سپید هنوز برجایند ـ
فرمانده آنان "شانگ ـ فو" !.[۴]
خاقان "وو"[۵] عقاب را ماننده است
پایان روز است و "شانگ ـ فو" از پای فتاده .

□

عشق

ماه بر می‌خیزد
سپید و زیبا به‌سان یگانه‌ی من .
آراسته‌ی رعنا!
به دیدارش دلم در تب و تاب .

ماه بر می‌خیزد
رخشان و زیبا به‌سان یگانه‌ی من .
خرامیدنش را بنگر!
دلم در آتش او .
ماه بر می‌خیزد
بشکوه و زیبا چون یگانه‌ی من .
خسبیدنش را بنگر!

۱ـ Yin → ۲ـ Shang ۳ـ Mu-Yeh ۴ـ Shang-Fu ۵ـ Wu

دلم در آتش و دیوانه .

□

بلند بالا

نوای طبل و پایکوبی از دره بلند
مهربان بود بلندبالا .
زیرک‌تر از مردان افسانه‌ها ــ
سوگند خورد فراموشم نکند .

نوای طبل و پایکوبی از کرانه‌ی رودبلند
بلند پرواز بود بلند بالا .
زیرک‌تر از مرد همه‌ی ترانه‌ها
سوگند خورد رهایم نکند .

نوای طبل و پایکوبی از بلند تپه بلند
چه شاد بود بلند بالا .
زیرک‌تر از همه
سوگند خورد عشق او را پایانی نی .

□

گلیمی زیبا

دختری زیبا ، زیباترین ــ
از گوشه‌ی بام سرکشید ؛
چهره‌اش از گوشه‌ی بام پیدا و ناپیدا
نگاهم به هر سوی دوان .
دختری زیبا ، زیباترین ــ
دختری که مرا فلوتی سرخ داد ؛

فلوتی سرخ و زیبا
سرخ چون گونه‌ی دختر .

دختری که در مزرعه برایم گلیم آورد
گلیمی زیبا و بی‌همتا ؛
زیبایی‌ی گلیم از چیست ؟
گلیم از آن دختری زیباست ، زیباترین .

□

دریاری دیگر

موش‌ها ، موش‌ها ـ
ارزن من را مخورید !
سه سال با شما بوده‌ام
شما را پروای من نی .
به جستجوی دیاری دیگر
شادمان ترکتان می‌گویم .
از شما دور می‌شوم
عازم دیاری دیگر به جستجوی ماوایی دیگر .

موش‌ها ، موش‌ها ـ
گندم من را مخورید !
سه سال با شما بوده‌ام
شما را جز دشمنی چیزی نی
به جستجوی دیاری شادی آفرین
از شما دور می‌شوم
دیاری شادمانه ، سرزمینی شاد
سرزمین عدالت .

موش‌ها ، موش‌ها ـ
خوشه‌ی من را مخورید !
سه‌سال را با شما بوده‌ام
شما را محبتی نی .
از شما دور می‌شوم
به کشوری شادمانه می‌روم
سرزمین شادی آفرین ، دیار شادمانی
جایی که کس را ناله و ماتم نی .

A. W

□

به کجا شکوه توان برد ؟

با دلی سرشار از غم
به دروازه‌ی شمالی می‌روم .
تهی‌دستم و فقیر
کس را پروای پریشانی من نی .
چنین باد !
کار آسمان است :
به کجا شکوه توان برد ؟

□

میراث

کوهساران را ناروان‌ها پر خار ـ
باتلاق‌ها را نارون سپید .
تو را ردایی است فاخر ـ
فاخر و بر تن نی .
تو را ارابه است و اسب
ارابه و اسب بی‌سوار .

دمی که بمیری

میراث تو شادی‌بخش دیگران

H. S

□

H. S = *Hu Shin*
A. W = *Arthur Waley*
R. P = *Robert Payne*
N. S = *Norman Smith*
R. K = *Robert Kotewall*
م = مقایسه

از «جنگ اشعار کهن»

خاقان "شون" Shun خاقانی را به‌خاقان "یو"
Yu وامی‌گذارد [1]

ابرها بشکوه

ابرها ، ابرهای بشکوه‌ـ
دنیا را از رنگ‌ها سرشار کنید!
خورشید و ماه
هر بامداد بدرخشید ، زیبا .

□

گفتار هشت وزیر

روشن و رخشان است آسمان
ستارگان بشکوه .
زیبا و رخشان است خورشید و ماه

۱ـ خاقان "شون" موسس دودمان "شون امپراطوری را در ۲۰۱۰ ق.م و در ۹۴ سالگی به‌خاقان "یو" واگذار کرد و ترانه‌ی ابرها بشکـوه در ۱۹۱۲ تم اصلی‌ی سرود ملی‌ی جمهوری چین شد .

تنها به‌قدرت یک مرد . [۱]

□

گفتار خاقان "شون"

ماه و مهر به‌کوره راه خویشند
ستارگان برجا
چهارفصل جاری
ده‌هاهزار مرد فرمانبردار .
از هم‌آهنگی سخن است
ره بردن به‌پارسایی و بزرگی
این نوا برای مردم است ــ
مردمی که با این نوا به‌پایکوبی درمی‌آیند .
دور من سرآمد
رخت می‌بندم و می‌روم .

□

خاقان "یائو" Yao وقتی در ییلاق به‌قدم زدن‌مشغول‌بوداین‌ترانه را ازدهقانان‌شنید :

ترانه‌ی روستاییان

کار است و کار از آنگاه که خورشید برمی‌خیزد
پایان کار به‌شامگاه .
به‌جستجوی آب چاه می‌زنیم
در تلاش نان زمین را شخم می‌زنیم
خاقان را با ما چکار؟

□

۱ــ (خاقان تنها یکی است)

باد جنوب

باد خوشبوی جنوب
خشم مردم را فرو می‌نشاند
باد به‌هنگام جنوب
انبارها را از دانه سرشار می‌کند .

□

گل گندم

در گل است سنبله‌های گندم
مزارع برنج و ارزن ازشبنم مرطوب ورخشان .
پسرک مکار!
از چه رو او درخور من نیست ؟

□

خاقان "یو" صاحب نه‌دیگدان [1]

رخشانند ابرهای سپید ، رخشان
به‌شمال ، به‌جنوب
به‌خاور ، به‌باختر
خاقان "یو" را نه دیگدان است
دیگدان‌های سه دودمان

□

ابرهای سپید

سپیدند ابرهای بلند

۱ــ صاحب دیگدان بودن اشارتی به‌بزرگی و آسودگی است و پیشکش دیگدان‌نشانی‌از دوستداری‌و احترام . ر.ک میتولوژی‌چین ،انتشارات‌مازیار، از همین مترجم .

ابرهایی که از صخره‌ها بالا می‌روند .
راه‌ها را پایانی نیست
کوه‌ها و رودها سد راه .
آرزویم آن که نمیری
اگر توانستی بازگرد!

□

کتیبه بر میز یشمین

خداوند این‌دیار "جوـ یونگ" [۱]
در خورشید تن می‌شست و در ماه
و من در میان هزاران شیئ پر بها زاده شدم

□

عابدی در سپاسگزاری‌ی زمستانی

زمین به‌جایگاه تو باز می‌گردد
آنچنان که آب به‌گودال .
حشرات مرده‌اند
و باز علف‌ها و بوته‌ها به‌مرداب در رویش.

□

فرمان خاقان "یو"

رعب‌انگیز و دهشت‌آفرین باش !
شب و روز هشیار.
مردان را با کوه کاری نی
مردان بر گریوه و خاک می‌میرند .

□

۱ـ Chu Yung

گاوچران

رخشانند خرسنگ‌های سپید .
زاد روز من پیش از خاقان "یائو"
پیش از خاقان "شون"
پیراهنم کوتاه و تا زانو
کار می‌کنم از بامداد تا شب .
شب بلند و بامداد بس‌دور .
رخشانند خرسنگ‌های سپید به‌آبهای "تزانگ لانگ" [۱]
گنده‌است این قنات ماهی .
پلاسی بر دوش گاو می‌چرانم
از بامداد تا شبگیر
هی ! گوساله‌های زرد !
من وزیر دیار "تزه" خواهم شد .
گاوها و گوساله‌ها آن‌سوی دروازه‌ی شرقی بر خرسنگ‌ها شاخ می‌سایند ،
کنار کاج‌ها و سرخدارها .
پلاس ژنده‌ام نخ‌نماست ،
خاقان "یائو"یی دیگر نی .
گاوهای من ! وزیر بزرگ با شما سخن می‌گوید !
وزیربزرگ با شما عازم دیار "تزه" .

برگردان از ترجمه‌ی Yu Min-Chuan

□ □ □

□ □

□

۱– T'sang Lang

از «دائو د جینگ» تا دوره‌ی «چین» و «هان»

"دائو د جینگ" Tao Te Ching

سده ششم پیش از میلاد ؟

۱۶

رهرو پایان بی‌فرجامی باش
دربند آرامش باش!
همه‌چیز گردان است
و من به‌نظاره‌ی گردندگان در بازگشتگاه آنان نشسته‌ام .
نگاه کن! همه چیز در جزر و مد است
همه به‌اصل باز می‌گردد ،
بازگشت به‌اصل را آرامش نام است
"بازگشت" سرنوشت است .
بازگشت سرنوشتی پاینده است
برای شناخت پایندگی باید روشن بود .
نشناختن پایندگی کورکورانه به‌درماندگی رفتن است .
آنکو پایندگی را می‌شناسد همه‌چیز را می‌شناسد .
داد بزرگ‌وار است ، بزرگ‌واری آسمانی
آسمانی "دائو" است

"دائو" جاودان است
اگر چه تن می‌میرد ، مرد رهرو "دائو" را مرگی نیست!

□

۴۰

تنها "دائو" است که باز می‌گردد
با ناتوانی ؛ "دائو" چنین نمایان می‌شود .
همه‌چیز از "بودن" زاده می‌شود ؛
بودن از نبودن .

□

۶

جان چشمه را هرگز مرگی نیست :
جان چشمه را "مادینه‌ی پر راز" نام است .
از خود بیرون شدن "مادینه‌ی پر راز" بنیاد آسمان و زمین است .
لطیف است و پیوسته برجای
به‌آن دست بزن تا ببینی ، هیچگاه نمی‌خشکد .

□

۲۵

پیش از آنکه آسمان و زمین زاده شود ــ
چیزی نامعین بود .
بی‌حد اما تمام .
بی‌دیگرگونی ! برهیچی آویخته!
ره یافته در همه‌چیز! بی‌پایان!
او را ما در همه چیزها می‌نامم
اما نام واقعی او نمیدانم .

او را "دائو" می‌نامم
می‌کوشم او را بزرگی بنامم
بزرگی گستردگی را در برمی‌گیرد
گستردگی دوری را در بر می‌گیرد
دوری‌خواهان بازگشت است .

"دائو" بزرگ است
آسمان و زمین بزرگ است
مردبزرگ است
میان چهار چیز بزرگ
مرد نیز جای خود را داراست .
مرد به‌دنبال زمین می‌آید
زمین به‌دنبال آسمان
آسمان به‌دنبال "دائو"
"دائو" خود به‌دنبال خود می‌رود .

□

۲۰

آموختن رهاکن تا از اندوه آزاد شوی
میان آری[۱] و بلی[۲]
چه تفاوتی است ؟
میان خوب و بد چه تفاوتی است ؟
از آموزشی که انسان از آن می‌ترسد باید ترسید
زیرا هرگونه آموزش را پایانی نیست .
مردم خوش و خرمند
چونان که گویی قربانی‌ی بزرگی را جشن می‌گیرند

۱- Wei ۲- O

چونان که گویی بر بام بهار می‌شوند .
تنها منم که نمیدانم چه کنم ، مرا نشانی نیست
چونان کودکی که هنوز نمیتواند بخندد .
تنها منم که سرگردانم ، بی‌هدف معین
به‌سان بی‌خانمان .
مردم همه توانگرند
تنها منم که چیزی ندارم .
به‌راستی مرا دل دیوانه‌ای است
درهم و برهم .
همه‌ی مردم روشن‌اند
تنها منم که تاریکم ؛
تنها منم که اندوهگینم ، چنین اندوهگین
نا آرام ماناکه دریا
به‌این‌سوی و آن‌سوی رانده شده چونان کسی که به‌هیچ جا نمی‌درنگد .
همه‌ی مردم کاری دارند :
تنها منم که بیکار و بیکاره‌ام
تنها منم که گونه‌ای دیگرم با مردم :
زیرا مادر بخشنده را ارج می‌گزارم .

□

۱۴

با نگریستن بدان او را نمیتوان دید ، نام آن "نادیدنی" ؛
آنچه‌چشم‌بدان‌خیره‌می‌شود وآنرانمی‌بیند "ناپیدا" [۱] نام‌دارد
آنچه در گوش می‌نشیند و شنیده نمی‌شود "ناشنیدنی" [۲]
آنچه میتوان پساوید اما حس نمی‌شود "لمس‌ناپذیر" [۳] ،
این سه را نمیتوان از هم جدا کرد

۱– Yi ۲– Hsi ۳– Wei

به‌هم آویخته و یک‌اند .
بالاتر آن روشن‌تر نیست
پایین‌تر آن تیره‌تر نیست .
بی‌پایان است در بالا آمدن و برآمدن
نمیتوان آن را نامید
به‌نیستی باز می‌گردد .
شکل نامیده می‌شود و آن‌را شکلی نیست
تصویر است و بی‌تصویر .
گریزان است و ناگرفتنی .
به‌سوی آن بروی آن را نمی‌بینی ،
به‌دنبال او بروی او را نمی‌بینی ،
آنکو "دائو" دیرین را بفهمد
بودن امروز به‌فرمان اوست
می‌تواند آغاز خاستگاهی را بفهمد
این رشته‌ی سراسری "دائو" است .

□

۲۲

آنچه "دائو" شود کامل خواهد شد
آنچه خمیده شود راست خواهد شد
آنچه تهی شود پر خواهد شد
آنچه کهن است نو خواهد شد
آنکه کم دارد می‌گیرد
آنکه بسیار دارد در شک خواهد افتاد .
فرزانه‌چنین است :
با در برگرفتن یکتایی نمونه‌ی جهان می‌شود .
فرزانه خود نمی‌نماید ، هم از این‌روست که درخشان خواهد شد .

حردمند "من" نمی‌گوید هم از این روست که فزونی خواهد یافت ؛
به‌خود نمی‌بالد اما شایستگی‌ی او ستوده خواهد شد ،
خود را برجسته نمی‌کند هم از این روست که سرور خواهد شد ،
به‌ستیز برنمی‌خیزد هم از این‌روست که در جهان کسی با او نمی‌ستیزد .
گفتار کهن را گوش دار : "آنچه پر نیست پر می‌شود"
سخنی که به‌راستی بیهده نیست
هرگونه کمال حقیقتی را دربر می‌گیرد .

□

۲۹

آنکو بخواهد جهان را در شکلی بگنجاند
از پیش می‌بینم ، به‌نتیجه نخواهد رسید .
جهان ظرفی معنوی است که نمیتوان بدان شکل داد
آنکو بخواهد جهان را شکلی دهد آن را تباه می‌کند
آنکو بخواهد آن را نگه دارد آن راگم می‌کند .
باشندگان گاه به‌پیش می‌روند
گاه به‌دنبال می‌آیند
گه سبک دم‌اند
گاه سنگین‌دم ؛
گاهی‌نیرومندند
گه ناتوان
گاهی پابرجایند
گه فرو می‌افتند
هم از این روست که فرزانه از هرگونه زیاده‌روی ، تجمل و بلندپروازی دوری می‌جوید .

□

۴۶

وقتی "دائو" فرمانروای زمین است
اسبان بادپا با سرگین زمین را بارور می‌کنند .
آنگاه که از زمین گم شود
اسبان جنگی آن‌سوی شهر پرورش داده می‌شوند .
گناهی بزرگتر از تن‌دادن به‌شره نیست
بلایی بزرگتر از آز نیست
بلایی بدتر از شهوت نیست .
زیرا :
آنکو خویشتن‌دار است همیشه خرسند است .

□

۳۲

تا بدانگاه که "دائو" در جاویدی پیش جهانی‌ی خود بپاید ،
نامی یافت نمی‌شود .
با آنکه یک و ساده ناچیز می‌نماید
هیچکس را در جهان یارای آن نیست که آن را چون وسیله به‌کار برد
اگر امیران و شاهان نگاهداشت "دائو" را بفهمند
آنگاه همه‌ی باشندگان چون میهمانان در صف خواهند ایستاد :
آسمان و زمین یکی می‌شوند تا ژاله‌ی شیرین فرو چکد ؛
و مردم به‌خودی‌خود راست‌کردار می‌شوند بی‌آنکه به‌آنان فرمانی داده‌شود .
وقتی کنده‌ای تراشیده شود نام‌ها پیدا می‌آیند
و هم‌آنگاه که نام‌ها پدید آمد زمان از خراتی باز ایستادن است ؛
دانستگی‌ی به‌زمان بازایستادن دورماندن از درهم و برهمی است .
آنچنان که جوی و جویبار به‌دریا می‌ریزند
همه‌چیز بر زمین به "دائو" باز می‌گردد .

□

۳۶

آنچه را بخواهند کاملا" تا کنند نخست باید درست گسترده کنند
آنچه را می‌خواهند ناتوان کنند نخست باید درست توانا کنند
آنچه را بخواهند تباه سازند نخست باید بگذارند تا پایان زندگی‌کند
آنچه را بخواهند بگیرند نخست باید بدهند .
این را روشن شدگی‌ی نهانی نام است .
آنچه نرم است بر تندی پیروزی می‌یابد .
چونان ماهی که از ژرفا بیرون نمی‌آید
تیزترین سلاح را نباید نشان داد . [1]

□

۳۵

آنکس که بینش بزرگ را نگه‌دارد
جهان بدو رو می‌آورد
جهان می‌آید بی‌آنکه مانده شود ؛
در آرامش، در یکسانی و نیکبختی .
موسیقی و خوراک گوارا ،
جهانگرد را در راه از رفتن باز می‌دارد .
معنی بر زبان جاری می‌شود ، بی‌مزه و ملایم—
"دائو" را می‌نگری و چیز ویژه‌ای در آن نمی‌بینی
"دائو" را گوش می‌دهی و چیز ویژه‌ای نمی‌شنوی
طبق آن به‌کردار می‌پردازی و پایان نمی‌یابی .

□

۱— دو سطر آخر به‌نظر می‌رسد که بعدا "به‌متن افزوده شده و از نویسنده اصلی نیست .

۲۳

کم سخن گفتن :
بدینسان همه‌چیز به‌خودی‌خود جاری می‌شود .
گردباد ، یک‌صبح نیز نمی‌پاید .
رگبار ، یک‌روز نمی‌پاید .
کیست که چنین تأثیر می‌کند ؟
آسمان و زمین !
آنجا که آسمان و زمین در اینگونه چیزها پایا نیستند
انسان بسی کمتر پایندگی خواهد داشت .

اگر تو با "دائو" به کار پردازی
در معنی با آنان که چنین‌اند یک خواهی بود
و با آنان که زندگانی دارند در زندگانی یک خواهی شد
و با آنان که از بی‌نوایی رنج می‌برند
در بی‌نوایی یک خواهی شد .
آنگاه که با آنان در معنی یک شوی
آنان که چنین‌اند با شادی پذیره‌ی تو می‌شوند
آنگاه که با آنان در زندگانی یک شوی
آنان که چنین‌اند با شادی تو را پذیره می‌شوند .
آنگاه که با بی‌نوایان در بی‌نوایی یک شوی
بی‌نوایان با شادی تو را پذیره می‌شوند .
اما آنجا که ایمان کاملا" نیرومند نیست .
ایمانی نیست .

□

۸

برترین نیکی مانا که آب است
آب همه را سودمند است و با کسی نمی‌ستیزد .
آب آنجا می‌پاید که مردم هم آنجا را خوار می‌دارند
هم از این‌رو به "دائو" نزدیک است .
آنجا که سخن از سکونت است نیکی در مکان نمایان می‌شود .
در اندیشیدن ، نیکی در ژرفا نهفته است .
در بخشیدن ، نیکی در عشق است .
در سخن گفتن ، نیکی در حقیقت است .
در فرمانروایی ، نیکی در نظم است .
در تأثیر ، نیکی در توانستن است .
نیکی در حرکت ، در زمان مناسب است .
آنکس که مدعی نیست .
از ایراد آزاد می‌ماند .

□

۷

آسمان جاوید و زمین پاینده است ،
جاودانی آنان هم از این روست که زندگانی آنان برای خود نیست ؛
و هم از این‌روست که دهنده‌ی زندگانی‌ی جاویدند .

فرزانه نیز چنین است
خویشتن بر پی‌همه می‌نشاند
هم از این روست که پیشرو همه است .
از خویشتن خویش می‌گذرد
هم ازاین روست که خود پاینده می‌ماند .

نه‌چنین است ؟ .
فرزانه هیچ چیز را از آن خود نمی‌خواهد
هم ازاین روست که خود به‌کمال می‌رسد .

□

۱۵

سخن از استادان دوران باستان است :
استادانی که با نیروهای ناپیدا در نهان یک بودند .
ژرف بودند ، بدانسان که شناختن آنان میسر نیست ؛
هم از آنجا که شناختن آنان میسر نیست
تنها می‌توان به‌سختی از پیدایی آنان در جهان سخن گفت .
با تردید ، ما نا آنکو به‌زمستان از رودخانه می‌گذرد ،
با احتیاط مانا آنکو از همه‌سو از همسایگان می‌ترسد .
خویشتن‌دار به‌سان میهمانان
ساده چونان کنده‌ای ناتراشیده .
ژرف و گسترده بودند آنان ،
مانا تیرگی بودند ناشفاف .
کیست آنکو چون آنان بتواند آرام آرام و کم‌کم تیرگی را روشن کند ؟
کیست آنکو بتواند چون آنان با پایندگی کم‌کم آرامش به‌وجود آورد ؟
آنکو پی‌رو "دائو" بماند
جویای پـرو لبریز شدن نیست
می‌تواند ناچیز باشد
از نو بودن بپرهیزد و به‌کمال برسد .

□

۱۲

رنگ‌ها چشم را کور می‌کنند [1]

صداها کرکننده‌ی گوش انسان‌اند .
مزه‌ها دهان انسان را بی‌مزه می‌کنند
شکار و اسب‌سواری را نیرویی است که دل را گمراه می‌کند .
جستجوی گنج انسان را به‌سرگردانی می‌کشاند .
فرزانه چنین است :
دربند تن خویش است نه دربند چشم [۲] ،
هم از این‌روست که آنچه را دورست کنار می‌زند و به‌آنچه نزدیک است می‌پیوندد .

□

۳۳

آنکو دیگران می‌شناسد با هوش‌است ،
آنکو خود را می‌شناسد دانا .
آنکو بر دیگران پیروز می‌شود زورمند است
آنکو به‌خود پیروز می‌شود نیرومند .
آنکو کار خود را پیش می‌برد اراده دارد
آنکو خرسند است توانگر .
آنکو جای خود را از دست ندهد پایندگی دارد
آنکو در مرگ نیز با مرگ تباه نشود زنده است .

□

۱۰

آنکو جان خود رخشان‌نگاه‌میدارد بدانسان که تنها یک را دربرمی‌گیرد ،
می‌تواند از دویی‌ی درونی دور بماند .
آنکو روان خود ساده کند و فروتن باشد ،

→ ۱ــ در اینجا حواس یک و باهم است .
۲ ــ اینجا ارزش تن بیش از چشم است .

می‌تواند به‌خوبی مانا کودک شود.[1]
آنکو به‌نظاره‌ی درونی خود پیراسته می‌دارد
می‌تواند از خطاهای خود دور شود.
آنکو چون فرمانروا مردم دیار خود دوست داشته باشد
می‌تواند بدون کردار تأثیر کند؛
وقتی درها بازوبسته می‌شوند
چنین کسی میتواند پیراسته پذیرنده باشد.
آنکو با نگاه روشن در همه‌چیز نفوذ کند،
می‌تواند بدون "معلومات"[2] بماند،
تولید و خوراک دادن،
آفریدن و مالک نشدن:
تاثیر کردن و نگاه نداشتن
افزودن و تسلط نداشتن:
زندگانی‌ی پر راز این است.

□

۱۹

دست از پارسایی و نیایش بدارید
شناسایی را دور افکنید:
صد برابر خواهد بود، سود مردم!
دست از رسوم اخلاقی بدارید، وظیفه را به‌دور افکنید:
مردم به‌عاطفه‌ی خانوادگی باز خواهند گشت و به‌عشق!
از صنعت دست بدارید،
منفعت‌جویی را دور افکنید:

۱ــ سخن نیچه بدین نکته نزدیک است آنجاکه‌در زرتشت چنین‌گفت برترین مرحله تکامل جان آدمی کودک بودن است چرا که "کودک چرخ از خود گردنده‌است". ۲ــ کسی که روشن می‌بیند به‌معلومات نیاز ندارد.م

بدینسان دزدان و راهزنان یافت نخواهند شد!
آنجا که این‌سه نکته بسنده نباشد،
برآن باش که مردم چیزی داشته‌باشند تا بتوانند با آن خود را نگاه دارند!
سادگی را نمایان کنید، پیراستگی را استوار بدارید:
بدینسان خودپرستی کاهش می‌یابد، کام‌پرستی کم می‌شود.

□

۵

طبیعت را عاطفه‌نیست چنانکه انسان‌ها را هست:
آفریدگان برای طبیعت به‌سان سگ پوشالی‌اند[1].
آنچه میان آسمان‌وزمین استوار است آیا چونان دم آهنگری نیست؟
تهی است و فرو نمی‌افتد.
تکان می‌خورد و پری از آن بیرون می‌آید،
کلمه‌های بسیار در شرح آن فرو می‌مانند
بهتر آن که به‌درون بازگردیم!

□

۱۷

وقتی مردی بزرگ فرمانرواست مردم تنها می‌دانند که هست.
وقتی مردی‌کمتر بزرگ‌فرمانرواست مردم دوستش‌می‌دارند و اورا می‌ستایند.
وقتی کمتر از کمتر بزرگ‌فرمانرواست مردم از او می‌ترسند؛
آنکو از این نیز کمتر بزرگ است مردم اورا کوچک می‌دارند.
آنکو به‌دیگران اعتماد نکند دیگران نیز به‌او اعتماد نمی‌کنند.
آنان که سخن خود ارجمند می‌داشتند فرزانه بودند!
وقتی کار آنان پایان می‌گرفت و تکلیف به‌انجام می‌رسید

۱ــ سگ‌کاهی = حیوانی که به‌هنگام قربانی کردن از آن به‌جای قربانی استفاده می‌کردند و یا آنرا پیش پای قربانی می‌کشتند. م

مردم می‌اندیشیدند :
ما خود این کار را انجام داده‌ایم .

□

۱۱

سی‌پره دردایره‌ی میانی‌ی چرخ به‌هم می‌پیوندد :
کارآیی‌ی چرخ از هیچ میان پره‌هاست .
گل می‌سازند و از آن کوزه‌ها برمی‌آورند :
کارآیی‌ی کوزه در میان تهی بودن آن است .
دروپنجره بردیوار کار می‌گذارند تا خانه‌بسازند
فایده‌ی خانه درمیان‌تهی بودن آن است .
هم از این‌روست که بودن همانا داشتن است
چونانکه کارآیی وابسته‌ی به‌نبودن‌است .

□

۴۱

وقتی بزرگ فرزانه‌ای از "دائو" چیزی می‌شنود
می‌کوشد درکردار از آن پیروی کند .
وقتی فرزانه‌ای از "دائو" چیزی می‌شنود
گه‌آن را نگاه می‌دارد و گاه رها می‌کند .
وقتی فرزانه‌نما چیزی درباره‌ی "دائو" می‌شنود
به‌قهقهه می‌خندد ،
اگر به قهقهه نمی‌خندید
سخن از "دائو" نمی‌بود .
اینجاست که شاعری می‌گوید :
"دائو"ی روشن تیره می‌نماید ،
"دائو"ی پیشرفت بازگشت می‌نماید ،

"دائو"ی هموار پست‌وبلند می‌نماید .
برترین "زندگانی" [1] میان‌تهی می‌نماید .
برترین پاکی ننگ می‌نماید .
زندگانی‌ی بزرگ نابسنده می‌نماید .
زندگانی‌ی نیرومند پنهان می‌نماید .
ذات بزرگ دگرگون شدنی می‌نماید
چهارگوشه‌ی بزرگ بی‌گوشه می‌نماید .
کوزه‌ی بزرگ دیر شکل‌یافته می‌نماید .
آهنگ‌بزرگ صدایی نشنیدنی دارد .
تصویر بزرگ را شکلی نیست . "
"دائو" در ناپیدایی‌ی خودنام است
با این‌همه ، تنها اوست که در بخشیدن و کامل کردن نیک است .

□

۴۲

"دائو" یکی را آفرید
یکی‌دویی را آفرید
دویی سه‌یی را آفرید
سه‌ای همه را آفرید .
همه‌ی چیزها تیرگی را برکول خود دارند و روشنی را در بر گرفته‌اند ؛
و نفس بی‌پایان "زندگانی" به‌آن‌ها هماهنگی می‌بخشد .

آنچه انسان‌ها از آن بیزارند یتیمی ، تنهایی و خواری‌است
با این‌همه خاقانان و خاقان‌زادگان این‌سه را نشانه‌های خود برمی‌گزینند . [2]

۱ــ Te به‌تفسیر "ریچارد ویلهم"
۲ــ خاقانان از روزگار کهن خود را به‌نام "یتیم" ، "تنها" یا "خوار" می‌نامیدند . "لائو دزو" این نام‌ها را آنچنان که گفته می‌شد به‌کار می‌برد.

چرا که ذات‌ها یا از راه کاهش افزون می‌شوند
یا از راه افزایش کاسته می‌شوند .
آنچه دیگران می‌آموزند من‌نیز می‌آموزم :
"نیرومندان به‌مرگ طبیعی نمی‌میرند"
من این نکته را نکته‌ی آغازین آموزش خود می‌دانم .

□

۳۴

"دائو" بزرگ همه‌جا هست
می‌تواند در چپ باشد یا در راست .
باشندگان هستی‌ی خود از او دارند و او خود را از آنان دریغ نمی‌کند .
کار را به‌انجام می‌رساند و از آن خود نمیداند .
باشندگان را خوراک و پوشاک می‌بخشد ، بی‌لاف سروری .
از آنجا که مدام آزاد از طلب است میتوان او راکوچک نامید .
هم از آنجا که باشندگان روبه‌سوی او دارند میتوان او را بزرگ نامید .
فرزانه چنین است :
هیچگاه خود را بزرگ نمی‌بیند ، هم از اینجاست که کار بزرگ می‌آفریند

□

۳۰

آنکو "دائو" را سرور جهانیان می‌داند
با سلاح به‌تسخیر جهان رو نمی‌کند ،
از جنگاوری می‌پرهیزد :
زیرا جایی که جنگاوران می‌درنگند خاروخسک می‌روید ؛
در پی لشکرهای بزرگ بی‌شک سال‌ها بلا برجاست .
مرد کاردان دربند نتیجه است و نه بیش :
به‌کشورگشایی با زور رو نمی‌آورد ،

دربند فرجام کار است بی‌آنکه به‌خود ببالد ،
دربند سرانجام کار است بی‌آنکه خود بستاید ،
دربند سرانجام کار است بی‌آنکه مغرور باشد ،
دربند فرجام کار است نه دربند چیز دیگر ؛
نتیجه‌ای به‌دور از به‌کار بردن زور .

وقتی باشندگان زورمند شوند پیر می‌شوند
چرا که زورمندی نه "دائو" است
و آنچه "دائو" نیست نزدیک به‌پایان است .

□

۲۸

آنکو نیروی‌مردانه خودرا می‌شناسدوبا این‌همه درناتوانی‌ی زنانه‌می‌درنگد ،
آنکوست که بستر جریان جهان است ؛
با بستر جریان جهان بودن زندگانی‌ی جاوید می‌یابد
با بستر جریان جهان بودن میتواند دیگر باره باز گردد و کودک شود .

آنکو روشنی‌ی خود را می‌شناسد و با این‌همه در تاریکی می‌درنگد
آنکوست که نمونه‌ی جهان است ؛
با نمونه‌ی جهان بودن زندگانی جاوید را کم نخواهدداشت ،
با نمونه‌ی جهان بودن میتواند دیگرباره به ناشده باز گردد .

آنکو خود می‌شناسد و با این‌همه در ننگ می‌درنگد
آنکوست که چشمه‌ی جهان است ؛
با چشمه‌ی جهان بودن زندگانی‌ی جاوید را بسنده خواهد داشت ،
با چشمه‌ی جهان بودن می‌تواند دیگرباره کنده‌ی ناتراشیده‌شود .
کنده‌ی ناتراشیده اگر رشته‌رشته گسیخته شود ـ

از آن افزارها یافت می‌شود
با به‌کار بردن این افزارها فرزانه به‌سروری می‌نشیند
و هم از اینجاست که خرات بزرگ به خراتی نمی نشیند . [1]

□

۱ــ شاید خواننده از این تعجب کند که چرا شماره‌ی مثلا" ۳۵ پس از ۳۶ آمده است. شماره‌ی این شعرها از ترجمه‌ی آلمانی "**ریچارد ویلهلم**" و ترتیب آن‌ها از ترجمه‌ی انگلیسی "**رابرت پین**" آورده شده است .

جو یوان Chu Yuan

ق.م ۲۹۶–۳۳۲

نه ترانه

۱

یگانه‌ی بزرگ ، بلند پایه‌ی شرق [۱]

روزی فرخنده است ، ساعت سعد
شادمانه گرامی‌بداریم سرور بلند پایه را .
تیغ در کف پاسدار اوییم
آویزه‌های کمربند مرصع در نوا ، لینگ لینگ!
بر قدومش یشم نثار کنید
در کف گیاهان خوشبوی!
شرابی آمیتخه به‌ادویه و دارچین به‌نیاز .
طبل را به‌نوا درآورید ، بنوازیم!
قانون و فلوت را هم‌نوا کنید .
خادمان در جامه‌های ابریشمین با شرابه‌های رخشان در رقص‌اند–
تالار از بویی خوش سرشار
آوازه‌خوانان درهم‌خوانی :

۱– "دونگ هوانگ تای ای" Tung Huang T'ai i فرمانروای شرق "جو" که مدتی "جو یوان" وزیر او بود .

شکوه و شادمانی بر سرور بزرگ باد

۲

سروری مأ وایش در ابرهای بلند

تن‌شویش گل‌های ثعلب ، مویش در امواج خوش‌بوی رودها رها ،
ردایش به‌گل‌های درخت غروب آراسته
روح او گردان و باز برجای :
شکوه او را پایانی نی .
پایا و برجاست در کاخ جاودانی‌ی خویش ،
رخشان چونان ماه ، ما نا خورشید .
جامه‌هایش شاهانه ، ارابه‌اش بر دوش اژدها
اژدها بردشت بی‌کران آسمان رها .
روح شکوهمندی است که به‌زمین است ،
روحی که باز اوج می‌گیرد و به‌ابرها باز می‌گردد ؛
مأ وای او گسترده برچهار دریا و بیکران ،
دیار "چی" و دیگر دیارها دیدگاه او [1] .
با یاد چنین سروری از دل آه می‌کشم
دلم از اندوه گرانبار .

۳

سرور "شیانگ" [2]

زن : سرورم در سفر است و او را خبری نی

۱ــ Ch'i یکی از هفت ایالتی که برای کسب قدرت در ستیز بودند . دیگر دیارها عبارتند از : "جائو" Chao ، "وی" Wei ، "چین" Ch'in ، "چو" Ch'u ، "ین" Yen و "هان" Han .
۲ــ بانوی "شیانگ" Hsiang در انتظار سرور به‌سفر رفته خویش است. ←

چشم به‌دور و لبخند برلب
در انتظار بر جزیره ایستاده‌ام .
با زورقی‌از چوب صندل به‌دیدارم بشتاب!
"شیانگ" و "یوان" را آرام ساز
به‌دیدارم بیا و رود خروشان را آرام کن .
چشمم به‌راه و او را خبری نی
فلوت می‌نوازم ، در روٴیای او مغروق .

مرد : ارابه‌ام بر دوش اژدهایان و ماران در شتاب و راه را پایانی نی
پیچاپیچ کوره راه‌های "دونگ تینگ"[۲] است و سرگردانی
رسنی از شاخه‌های انجیر خزنده و برگ‌های شبیار
مرا پرچمی‌است از گل‌های ثعلب با تاج سوسن .
به‌نظاره‌ی شمال و ساحل دور "تزن"[۳] نشسته‌ام
انوار فانوس بر رود بزرگ جاری
انواری که تا دور دست خواهد رفت .
زنی می‌موید و آه می‌کشد .

زن : در روٴیای اندوهبار سرور خویش نشسته‌ام
سرشکم بر رود بی‌پایان روان .
توده‌های یخ بر رود روان و گلبرگ‌های برف گردان
کیست آنکو بر رود با پاروهایی از چوب فلوس و دارچین می‌راند ؟
به‌سان آنکو بر دریاچه سوسن می‌چیند
یا چنان چون آنکو از شاخه‌ی درخت پرخار میوه می‌چیند

← تقسیم بخش‌هایی که مرد یا زن سخن می‌گویند از روی حدس و گمان است زیرا این سخنان در متن چنان به‌هم نزدیک است که جدا کردن آن مشکل است .

۲ــ Tung Ting ۳ــ T'sen

واسطه‌ی عشق را کاری است هم در این حد . [۱]
چنان چون رودی که در پایاب بر سنگ می‌گذرد .
عشق بی‌ثمر را حاصلی جز مویه نیست
چنان چون سنجاقک که در پرواز است و برجای .
هم‌بدانگاه که در رفتن شتاب کردی پیمان بریدی!

مرد : شبگیر است و سرگردانی در امتداد رود
شب و تمام شب در اندیشه‌ی شمال .
پرندگان آشیان بر بلندشاخه می‌نهند .
آب بر پای دیوار معبد در هیاهو .
حلقه‌ی یشمین خویش را به‌رود می‌سپارم ؛
کمربند مرصع را به‌سواحل "لی" .
برجزیره گل "آچالیه" می‌چینم ـ
گل‌هایی برای هدیه به‌بانوی خویش
دیداری! شاید آخرین
سرگردانی است و اندیشه‌ی رهایی از سرگردانی .

۴

بانوی "شیانگ" [۲]

زن : پسر سرور بزرگ از پلکان شمالی به‌زیرمی‌آید :
چشمانم از دیدار او رخشان و در او خیره
نسیم خزان به‌آرامی وزان

۱ـ کار واسطه‌ی ازدواج در همان حد مشکل است که کسی از دریاچه سوسن یا ازشاخه درخت پرخار میوه بچیند .
۲ـ "شیانگ فو ـ رن" Hsiang Fu-Jen نام دو دختر امپراطور "یائو" Yao که نام اصلی آنان دختر بزرگ "وو هوانگ" Wu huang و کوچک "نو ییینگ" Nu Ying بود و هر دو با هم همسر و زن غیررسمی امپراطور "شون" Shun شدند .

برگ‌ها بر امواج دریاچه‌ای "دونگ تینگ" روان .

مرد : بر گل‌سنگ‌های سپید می‌روم و چشمم خیره به‌دور ،
چشمم به‌راه زیبارویی به‌زیر پرده‌های شب .
هیاهوی پرندگان بر گلسنگ‌های سپید برای چیست ؟
فایده‌ی تور ماهیگیری بر درخت آویخته چیست ؟

زن : رود "یوان" را سنبل و "لی" را ثعلب‌ها انبوه
در سودای امیرم و یارای بلند سخن گفتنم نی .
دلم در تب‌وتاب و چشمم خیره در دور
گو زن در باغ چرا گرسنه باشد ؟
مأوا گزیدن اژدهای فلس‌پوش در تالاب خرد برای چیست ؟

مرد : بامداد در کرانه‌ی رود می‌نشینم ؛
شامگاه بر کرانه ایستاده .
زیبارویی مرا به‌نام می‌خواند
صدا را می‌شنوم و سوراه به‌سویش می‌شتابم

زن : خانه‌ام را بر آب بنا می‌نهم
با بامی‌از برگ نیلوفرهای آبی ،
داربستی از سوسن ، فرشی از صدف‌های ارغوانی .
کوزه شرابی آمیخته به‌دانه‌های ادویه‌ی خوشبو بر دیوار ،
زورقی از چوب دارچین ، پاروهایی از ساقه‌های گل ثعلب .
ستونی چند از ماگنولیا و سنبل ،
دیوار کوبی بافته شده از برگ‌های انجیر ،
پنجره مشبکی از ساقه‌های ثعلب ،
کف‌پوش خانه از یشم سپید

بوی خوش ثعلب وحشی در فضارها .
سوسن و برگ نیلوفر بربام در هم و با هم ،
بوریایی در چهارچوب نی .
باغ از علف‌های خوشبو گیاهپوش ،
گل‌های خوشبو بر درگاه‌خانه آویخته .

۵

مهتر فرمانروای سرنوشت [۱]

مخدوم : باشد که دروازه‌های آسمان گشوده شود !
باشد که شیدا بر بال ابر سیاه بنشینم !
گردباد را به چاووشی می‌خوانم
باران را تند برغبار خاک روان خواهم کرد .

خادم : زمین تیول جاودان توست !
چه نیک‌است اگرمرادرسفر به‌جانب "درخت‌فریب" [۲] ملازم‌خود ـ
سازی .

مخدوم : گونه‌گون‌اند مردم نه‌دیار
زیست و مرگشان به‌فرمان من .
برباد می‌نشینم ، فرمانده‌روشنایی و تیرگی‌ام ،
بلندپروازم و جایم درآسمان صاف .

۱ـ تقسیم حد گفتگوی مخدوم‌وخادم فرضی است و خادم مورد بحث گویا "جو یوان" است
۲ـ کوه‌های "کون لون" K'un Lunو آنجا که درخت فریب قرار دارد و آنرا محل غروب خورشید می‌دانستند و نیز برای مردم چین ماوای خدایان و مرکز زمین بود ؛ کوهستانی که رنگ جویباران آن شیری بود و آنرا ماوای مردگان نیز خوانده‌اند .

خادم : به‌سوی مخدوم می‌شتابم ، آماده‌ی سفر
آماده‌ی همراهی‌ی شهریار بزرگ به‌کوهساران "جیو" [۱]

مخدوم : حمایلم ابرها ، ابرهای پیچان
کمربندم مرصع و در نور رخشان .
میان تیرگی و روشنایی
کیست آنکو قدرت من بشناسد ؟

خادم : گل‌های سپید و خیال‌انگیز خشخاش را می‌چینم
به‌نیاز بر سفر کرده‌ی دور .
به‌چشم سپید موی پیر نادیدنی پیداست
و ما باز دور و دورتر .

مخدوم : بر ارابه‌ی اژدهایان غران نشسته‌ام
بلندپرواز برآسمان صاف .

خادم : مشتاقم و دل دردمند
مشتاق آنچه آن را پایانی نیست .
دیری به‌نظاره‌ی شاخه‌های توأمان غار می‌نشینم .
چه نیک بود اگر زیبایی‌ی من جاودانه بود

مخدوم : مرد را سرنوشت مقرر است ، آنچه بایدبشود خواهد شد

خادم : کیست آنکو توان دیدار و دوری دارد ؟

۱ــ Chiu

۶

کهتر فرمانروای سرنوشت [۱]

زن : ثعلب‌های خزان و گل‌های سیمین‌فام سکه‌گون
گل‌هایی که کنار درگاه معبد می‌رویند و می‌بالند .
برگ‌ها سبز و گل‌ها سپید
بویی خوش که مدهوشم می‌سازد .
زنان زیبا همیشه از آن مردان بوده‌اند :
اندوه تو از چیست ؟

مرد : هرزه می‌رویند ثعلب‌ها در خزان !
با برگ‌های سبز و ساقه‌های ارغوانی .
تالار معبد از زنان زیبا پر
و چشم ما که ناگاه در هم خیره می‌ماند .
دیدار است و خاموشی ، وداع و دستی به‌وداع نی .
برگرد باد نشسته‌ام ، جام از ابر
غم‌بارتر از جدایی از زندگی نیست
شادتر از یافتن دوست تازه چیست ؟

زن : بارد‌ایی از گل نیلوفر و کمربندی از چوب عود
به‌ناگاه پیدا و ناگاه ناپیدا شدی !
وقتی‌به‌شب درکاخ آسمانی می‌آرامی
میان ابرها چشم در راه کیستی ؟

۱ــ سخن از دو فرمانروا حاکی از بودن دودیار و دو فرمانروا است دو دیاری‌که‌بعدها باهم یک می‌شوند ؟ اینجا نیز حد فاصل گفتگوها فرضی است و در متن نیست .

مرد : با تو نه رود را در می‌نوردم
گردباد و خیزابه‌ها در هیاهو .
کنار تو مویت را در تالاب "شئین"[۱] شستشو خواهم داد
بر تپه‌های "یانگ"[۲] مویت را خشک خواهم کرد .
چشم به‌راه زیبارویی بی‌خبر از او
رو در روی باد به‌بانگ بلند ترانه می‌خوانم .

زن : بام خانه از پر طاووس و پر ماهیخوار است ،
سوار برستاره دنباله‌دارم و نه‌آسمان را در می‌نوردم ،
پوپکان آسمان شمشیر در کف پاسدارم
تو تنها فرمانروای بزرگی که می‌شناسم !

۷

فرمانروای شرق

شکوهمند و سترگ از شرق برمی‌خیزم !
میان پرچین ابرهای رنگین رخشان ؛
بر بادپای جنگی آرام در راهم
روز می‌آید و شب گریزان .
ارابه‌ام را چرخ تندر ، ارابه‌ام را ناقل اژدها
پرچم ابرها به‌شادی در تاب
غرقه در اندیشه‌ام ، پنجه در خاک و نظاره‌گر .
رنگ‌هاونوایم مردم را به‌وجد وامیدارد
مردمی که با دیدن من خانه‌ی خود فراموش می‌کنند .
صدای زنگ‌های یشمین چنگ یگانگی است

۱ــ Hsein آنجا که خورشید تن می‌شوید
۲ــ Yang آنجا که خورشید غروب می‌کند .

زنگ‌های یشمین ارابه‌ام در نوا ؛
نوای نای و نی‌لبک هماهنگ .
به‌خادم زیبا ونیکوکار آسمان می‌اندیشم ، به‌خود ؛
به‌خود که چون ماهیخوار بلند پروازم .
مردم درنوا و رقص ، باصدای طبل ؛
خادمان بی‌شمار و خورشید در شمار آنان گم .
بالاپوشم از ابر آبی فام و دامنم سپید و گلدار
کمان در دستم و "گرگ" [۱] در تیر رس و تیر در پرواز .
کمان در دست باز می‌گردم .
چمچه [۲] در دست شراب خوشبوی غار را در می‌کشم
زمان بازگشت و عروج است ، عروج‌به‌آسمان .
خفته در پرده‌ی شبم ؛
راهم به‌سوی شرق .

۸

خدای رودخانه

با تو نه رود را در می‌نوردم ؛
گرد باد و خیزابه‌ها در هیاهو .
سوار بر ارابه‌ی آبم ، ارابه‌ی نیلوفرپوش!
ارابه‌ای ناقلش اژدهایان و ماران .
رود ژرف است و روح من سرگردان
روز می‌میرد ، سرگردانی است و راه‌خانه ناپیدا .
در روء یای ساحل رودم ؛
خانه‌ای از فلس ماهیان و تالاری از تن اژدهایان .
خانه‌ای در پس دروازه‌ی ارغوانی‌فام صدف‌ها

۱ــ شعرای یمانی ــ کاروان کش .
۲ــ ستاره‌ی دب اکبر که‌به‌شکل چمچه‌است .

کاخی از مروارید .
سرگردانیم بر رود برای چیست ؟
با تو بر لاک‌پشت سپید می‌نشینم
سفر است و ماهیان رنگین و جزایر کوچک .
رود هیاهوکنان و شاد به‌دریا می‌پیوندد
و تو با تعظیمی به‌شرق باز می‌گردی ،
و من تا لنگرگاه جنوبی زیبای خویش را بدرقه می‌کنم .
موجی پس موجی دیگر مرا خوش‌آمد می‌گوید
ماهیان بی‌شمار به‌وداع گردهم .

۹

روح کوهستان

مرد : کوه را گویی روحی است
جامه‌اش از برگ انجیر خزنده و پیچک ؛
روحی که دندانش به‌خنده می‌درخشد و چشمانش می‌گرید
زنی مشتاق را ماند که بی‌تاب مرا به‌اشاره می‌خواند .

زن : ارابه‌ام از چوب ماگنولیا و فلوس
پلنگ قرمز در پیش و روباه مخطط در پی .
جامه‌ام از گل ثعلب ، کمربندم از گل آچالیه
گل‌های خوشبوی شیرین ! گل‌هایی که برای محبوبم می‌چینم .

مرد : خانه‌ام در بیشه‌ی تاریک است ؛ آسمان ناپیدا
جاده نمناک و پایان سال نزدیک .
مانا ستونی بربلند کوهم
ابرها به‌زیر پایم غلطان و برجای .

زن : سیاهی است و تیرگی ، روز نیز تیره
باد شرق در غوغا و باران ارواح روان .
چشم به‌راه محبوبم و اندیشه‌ی خانه‌ام نیست
سالی دیگر فرا می‌رسد و از دلدار خبری نی .

مرد : بر تپه‌ها گل‌های رنگارنگ میمون را می‌چینم
راه ناهموار و پیچک‌ها انبوه
از شاهدخت غمینم و یارای بازگشتم نی
دوستم میدارد و در سودای آرامشم نی .

زن : روح کوهستانم آراسته به‌تاج "آلپینیا" [۱] ـ
سیراب از سرچشمه‌ی کنار خرسنگ‌ها در سایه‌ی کاج‌ها و صنوبران .
هنوز هم در اندیشه‌ی من هستی ؟
تندر می‌غرد ، زمین در باران پیدا و ناپیدا .

مرد : تمام شب میمون‌ها در زوزه‌کشیدن و مویه‌اند
باد در گوش برگ‌های خزانی در نجواست .
در سودای شاهدختم و رهاییم نیست .

برگردان ازترجمه‌ی : Shen Yu-Ting

*

از
نه روایت

جامه‌ای زیباست ، جامه‌ی دوست داشتنی‌ی روزهای جوانی ؛
پیرم و باز دوستش می‌دارم :

۱ـ گیاهی پایا با برگ کرک‌دار سپیدفام و مه‌گون و با گل‌هایی به‌رنگ سپید یا ارغوانی در مناطق کوهستانی (Alpinia).

کلاهم به‌ابرها می‌ساید ،
شمشیر بلند رخشانم در کف ،
مرواریدهای رخشان زینت‌بخش بالاپوشم
کمربندم به‌یشم گرانبها آراسته .
دراین دنیای آزمند و آشفته کس مرانمی‌شناسد ـ
سوار برباد پایم و کس را به‌من توجهی نیست ،
ستام ارابه‌ام اژدهای آبی و سپید ؛
دوش‌به‌دوش امپراطور "شون" از باغ یشم درگذر .
از کوهستان "گون ـ لون" بالا می‌روم ـ
گل‌های ناب غذایم ؛
پیرم ، به‌پیری‌ی آسمان و زمین .
رخشانم ، در رخشندگی همتای ماه و مهر .

از بربرهای جنوب کس مرا نشناخت .ـ
شبگیر به‌سفر می‌روم
رود "شیانگ" به‌فردا در پی .

جزیره‌ی "نگو" [۱] به‌دوردست نشسته است
باز پس می‌نگرم و آه می‌کشم ؛
باد سرد زمستان وزان .
کرانه‌ی رود و بردامنه‌ی تپه پیاده می‌شوم .
ژرفای جنگل‌است و کرانه‌ی رود "یان" [۲] و زورق .
پاروها شتابان در کار و زورق برجای
پاروها در کار و زورق برگرداب .
به‌بامداد از خم خلیج سفر می‌کنم
بامدادی دیگر به‌دیاری دیگر .

۱ـ Ngo ۲ـ Yan

دلم بی‌آک است و غم سرگردانیم نی .

از پایاب رود می‌گذرم
سفر را مقصد نامعلوم :
جنگل تاریک مأ وای بوزینه و میمون
کوهساران بلند وخورشید ناپیدا .
دره‌ها در مه نشسته و نمناک
باران و برف به‌ناگاه باران
غارها و خرسنگ‌ها در دل ابرها پنهان .
روز غمبار تیره و کوهستان خاموش
جانم بی‌آک .
مردی فقیرم ، دردمند و غمزده
مرا به‌دنیای دیگران‌نیازی نیست ، سرنوشتم مردن .
"دزای یو" [۱] سرخویش تراشید
"شانگ‌ـ‌هو" [۲] عریان از خانه بیرون شد :
خادم وفادار اغلب مورد بی‌مهری است
نیکورفتاران اغلب گمنام‌اند .
چنین بود که "وو" [۳] گرفتار بلا شد
و چنین بود که "بی‌گان" [۴] مثله شد .
شکوه از مردم بیهوده‌است
از روزگاران کهن چنین بوده است .

۱ـ Tseih-Yu معاصر "کنفسیوس" که خود را به‌هیأت دیوانگان درآورد تا از فرامین نابجای‌ی امیر "چو" Ch'ou رهایی یابد . ۲ـ Shang-Hu زاهدی بود و از او بیش از این نمیدانیم . ۳ـ Wu(Wu Tzu Ssu) از فرماندهان وفاداربه‌دودمان "جو" Chou بود و به‌دلیل سرپیچی از فرمان امیر "وو" برای تسخیر قلمرو Yueh از بیم امیر "وو" خودکشی کرد
۴ـ Pi-Kan عموی Chou آخرین امیر دودمان Sang-Yin بود که برادرزاده را از ستمکاری بازمیداشت و هم بدین‌دلیل کشته شد .

کوره‌راه است و من
من و کوره‌راه تا آخرین‌دم .

فرجام

ققنوس در پرواز دور و دورتر ،
چونان که زمان در پرواز .
کلاغان و گنجشگان را آشیانی است ــ
آشیانی بالای محراب تالار بازمانده از نیاکان .
دست "ماگنولیا" از جنگل بیرون و پرچین در فسردن .
آنجا که بوی نتنی بردل می‌نشنید
بوی‌ی خوش را جایی‌نی .
نه جایگزین آری شده است ــ
زمان ، زمانه‌ی کارهای اهریمنی .
وفاداری است و درماندگی و تنهایی ــ
سفر در پیش .

برگردان از ترجمه‌ی Yu Min-Chuan

*

اندوهان

تبارم از دودمان "گائو یانگ دی" [۱]
پدر پیرم را نام "بئی یونگ" [۲]
به‌روز "گن ییینگ" [۳] به‌زمین فراز شدم ؛
هم‌آن زمان که "جدی" بر آسمان زاده‌شد .

۱ــ Kao Yang Ti از القاب "جوان شو" Choan Hsu فرزند ارشد امپراطور زرد (ق.م ۲۵۱۴ــ ق.م ۲۵۹۸) .
۲ــ Pai Yung ۳ــ Ken Ying روز آغاز سال نو .

پدر به‌تأمل در طالع پسر نشست
در جستجوی نامی فرخنده:
نامی به‌نام، نامی بایسته؛
و چنین شد که مرا نام "خادم همدلی" شد.
پاسدار خوبی‌های بی‌شمار شدم
نیروی‌ی بزرگ‌دانستگی به‌من ارزانی شد.
پوشاکم سنبل و تاجریزی بود
آویزه‌ی کمربندم ثعلب‌های خزانی.

یارای همراهی‌ی سال‌هایم نیست
بیم من آن‌که سال‌ها بگریزند.
بامداد در گردآوری شاخه‌های سرو
شامگاه درچیدن شاخه‌های شمشاد برجزایر.

مهروماه را درنگی نیست
بهار و خزان بر روال خویش.
گیاهان خشکیده و درختان بی‌برگ در تباهی
دلدار در سفر است و من از او بی‌خبر

هم از روزهای دوشیزگی کام‌جو بود
زنی که از خطا نمی‌هراسد
زنی که رهنمای ما نیست
زنی که بر سمندی نجیب نشسته است.
سه امیر خوب وعادل:
فرمانشان چنان چون گیاهان خوشبوی دلنشین.
ادویه‌ی "شن"[1] آمیخته به‌خردل

۱— Shen

سنبل و ثعلب با هم نتوانند بود .

"یائو" [۱] و "شون" [۲] رهروان "دائو" بودند
باریک‌بین و رخشان .
به‌نبرد دهشتبار "جیه" [۳] و "جو" [۴] می‌اندیشم
نبردی که به‌قعر خندق‌ها پایان گرفت .

خوش آن دیار که مردمی شاد دارد!
راه‌تیره است و گذرگاه‌ها پرخطر
چرا از خطر باید بیم داشت ؟
مرا بیم از خراب شدن ارابه‌های خاقان .

در جستجوی نشان پای امیران روزگاران دورم—
به‌هر سوی نگران و شتابان .
گل‌های خوشبو چه زود تباه می‌شوند
گل‌هایی که در آتش خشم می‌سوزند .
میدانم کلام من تو را آشفته می‌سازد :
چه توان کرد ، یارای خاموش بودنم نیست .
نه آسمان گواه!
به‌جستجوی دلدار خوب خویشم .

میعاد ما به‌زردی شفق بود
و دریغ که از نیمه‌راه بازگشتی .
به‌عشق سوگند خوردیم
و اینک من تنها و تو همخوابه‌ی مردان دیگر .
غمم از مهجوری نیست

۱— Yao امپراطور ۲— Shun امپراطور ۳— Chih ۴— Chou

غمم بی‌وفایی‌ی یار است .

مزرعه‌ای بزرگ از گل‌های زیبا
مزرعه‌های بزرگتر از گل‌های سنبل کوهی .
زمینی از گل سپید و گل‌سنگ
مزرعه‌ای از میوه‌ها و گیاهان خوشبوی .

شاخه‌ها را بلند و برگ‌ها را انبوه می‌خواهم
چشم به‌راه زمان دور .
اندیشه‌ی خردی و درشتی‌ی دانه‌هایم نیست
اندوهم ازگیاهان خوشبویی است که کنار گیاهان هرزه روییده‌اند .
به‌جستجوی‌ی ثروت و دانه‌اند ،
آزمند ودر جستجوی بیشتر .
خود را نیک می‌دانند و دیگران را سرزنش می‌کنند
دل آنان دستخوش آز و حسد .

شتابان به‌سوی‌ی فرجام خویش می‌روند
دلم در سودای آرزوهای آنان نی .
زمان می‌گذرد و پیر می‌شوم
زمانی که دیگر برای شهرت مجالی نیست .

شبگیر ژاله‌ی دانه‌ی ماگنولیا را می‌نوشم
شامگاه گلبرگ‌های فروافتاده‌ی داوودی شام من .
تنها خوبی و پرهیزکاری را می‌ستایم
چرا باید همیشه غمین دهان گرسنه دیگران بود ؟

گلبرگ‌های‌سنبل کوهی را به‌نرمی می‌بندم

غنچه‌ها و گل‌های فروافتاده‌ی نرگس را به‌نخ می‌کشم .
از ساقه‌های پاپیتال ریسمانی می‌سازم
ازگل‌های پنیرک حلقه‌گلی

کردارم به‌سان کردار پیران است
اگرچه‌دیگران پیرم نمی‌دانند .
دیگران به‌سخره‌ام می‌گیرند
و من همیشه رهرو راه "پنگ‌شاین" [۱] خواهم‌بود .
با آهی از دل اشک را از گونه‌ام پاک می‌کنم
اندوهم از درد و رنج بی‌شماری که برمن روا می‌دارند .
شیدای پارسایی ونیکی‌ام
دیگران به‌دشنام و افترا مشغول .

ثعلب زرد به‌نشان رسوایی تن‌پوشم
جامه‌ای‌دیگر از سنبل
این‌دو را با هم دوست میدارم
نه از نه بار مردن مرا بیم و نی یارای توبه‌ام .

ملول هرزگی‌ی نیایش‌های خویشم
ملول از آنکو دردل مردم راهی ندارد .
زن‌ها به ابروان پیوسته‌ام رشک می‌برند
بهتان هرزگی برمن جاری .

به هنر هنروران می‌اندیشم
هنر آنان که کارشان بزرگ و بی‌همتاست .

۱– P'eng Hsienاز خردمندان کهن که چون"جویوان" Chu yuan خودکشی کرد .

خط کژ را راست می‌نمایند ، بی‌مدد قلم
آزادی عمل هم قانونی است .

ستمدیده ، اندوهگین و مرددم
تنهایم وغمگین .
مهجوری به‌از غرقه‌شدن و مردن
مرا یارای دست شستن از همه چیز نی .
عقابان همیشه تنها پرواز می‌کنند ؛
از آغاز چنین بوده است
دایره مربع چگونه تواند بود ؟
پریشان رفتن سبب هماهنگی نخواهد شد .

دل بی‌آک و آتش تب فرو نشسته
از دست‌شده به‌کنار و دشنام دیگران جاری .
نیکو بودن و دل بی‌آک مردن
چیزی که از دیرباز ستوده‌اند .

خوشا زندگی‌ی آرام
آنچه که دمی نپایید .
ارابه را باز می‌گردانم
دنیایی تازه! راه نپیموده تا دور!

سواره از کنار مرداب‌های ثعلب می‌گذرم .
از تپه‌ی فلفل بالا می‌روم و می‌آرامم .
راه طی شده است و غمم نی .
جدا از دنیا پلاس خویش رقعه می‌زنم .

تن‌پوشم از برگ نیلوفر و شاه‌بلوط‌آبی
جلیقه‌ام از گل .
مردان مرا نمی‌شناسند ، چه‌باک!
اندیشه‌ام پاک است و به‌سان گل .
گوهر کمربندم را رخشندگی بیش، کلاهم گرانبارتر
همه‌جا رنگارنگ
همه‌جا خوشبو
رخشندگی مرا بیش.

باز پس می‌نگرم ، خیره در دور
چشمانم سرگردان
کمربندم با گوهرهای رخشان رنگین
فضا از عطری خوشبو سرشار.

هرکس را سودایی است ؛
آرزوی من پاکدامن بودن .
هم اگر مرا مثله کنند پاک می‌مانم
و باز به‌دل ناپاک می‌اندیشم .

چه‌زیبا بود خواهر "شو" [۱]
خواهری نقش خاطر من .
خواهر می‌گفت : "گون" پاکدامن مرد
هم به‌سبب پاکدامنی در آتش خشم "یو" [۲] سوخت
رهرو میانه‌روی کهن‌ام
دل در تب است و من در باتلاق‌ها سرگردان

۱ــ Hsu خواهر بزرگ Chu Yuan ۲ــ Yu وزیر مشهور خاقان

از راه "یوان"[۱] و "شیانگ"[۲] به‌جنوب می‌روم
به‌جنوب ، به‌آرامگاه "شون"[۳]

تنها و میانه‌رو
پرهیزکار و راستگو
رو در روی آنانم که پابند چیزی نیستند
آنان که خانه‌ی آنها پر از گل وحشی و خار است .

سرگردانی بیهوده است
کس را به‌ژرفای دل من راهی نی .
دنیا را دوستداران خاص خویش‌است
و تو تنهایی و پروای سخن منت‌نی .

بر لبان "هی"[۴] نه ترانه‌جاری
"شیاکانگ"[۵] به‌قلمرو خویش دلخوش .
نا آگاه و بی‌هدف بود
هم بدین سبب میراث پنج برادر را از دست بداد .
یاغی و هرزه بود "یی"[۶]
پیرو روباه بزرگ .
"جو"[۷] به‌زن خداوند خویش می‌اندیشید
فرجام او بس ناپسند .

۱– Yuan ۲– Hsiang ۳– گوز امپراطور Shun ۴– Hi پسر بزرگ امپراطور ۵– Hsia K'ang پسر "چی" Ch'i نامش به‌معنی‌ی سکوت تابستان است و به‌علت هرزگی او و پنج برادرش همه ثروت خودراتباه کردند .
۶و۷– Yi وزیر Yu که یکی از دو پسر خویش را به‌کمک "جو" Cho به‌قتل رسانید و خود نیز به‌دست "جو" به‌قتل رسید و "جو" با بیوه‌ی او که با او سروسری داشت ازدواج کرد و از او به‌عنوان روباه بزرگ یاد شده است . و در میتولوژی چین روباه سمبول جادوگری و خباثت است .

"جیائو"[1] را نیرویی بود چون گاو نر.
او نیز تسلیم هوا و آواره شد.
"جیائو" زندگانی‌را به‌عیاشی تباه‌کرد
هم در این راه سر خود از دست داد.

"شیه"[2] قوانین را نادیده گرفت
هم از این‌رو تسلیم نفس و تباه شد.
"شیه" اسیر "شو"[3] شد
"یین"[4] را نیز فرجامی اینچنین بود.
دودمان "یو" و "تانگ" باریک‌بین بودند
دودمان "جو" رهرو راه راست؛
یاور درستکاران و دوست خردمندان
رهروان راه راست و پیرو قانون.

آسمان‌های بیکران را بر بدان رحمی نیست
جاودان باد نیکی‌ی‌نیکمردان!
قدیسان و فرزانگان راه‌های آزادی را رهرو بودند
برکت زمین از آنان است.

خطرات را به‌جان می‌پذیرم
مرا پشیمانی نی.
تیغ را توانایی‌ی تیر نیست
هم بدین‌دلیل به‌روزگار کهن مردان را تکه‌تکه می‌کردند.

از مهجوری می‌گریم

۱ــ Chiao پسر بازمانده‌ی "یی" Yi
۲ــ Hsieh آخرین امپراطور دودمان "شیا" Hsia
۳ــ Hsu ۴ــ Yin

می‌گریم و ثعلب می‌چینم .
سرشکم مانا امواج دریا
سرآستینم ازاشک مرطوب
نشسته بر بوریا آسمان‌ها را به‌تماشا نشسته‌ام
آرزویم همیشه میانه‌رو بودن .
تا زندگان ارابه‌ی ققنوسی‌ام اژدهایان ــ
توفان شن است و راه آسمان .

شبگیر به جانب "درخت آبی" [۱] می‌رانم
شامگاه دیگر در باغ "شین" [۲] خواهم بود .
کنار دروازه‌ی "شین" می‌آسایم
بر غروبگاه خورشید خسته و غمین .

"هی هو" [۳] آرام باش!
برگذرگاه کوه‌های دور بیاسای!
ره دراز است و سفر توانفرسا ،
بلندوپست را در می‌نوردم و پیوسته در نیایش

ایدر اسب من که از دریاچه‌ی "شین" [۴] آب می‌نوشد!
افسار اسب آویخته بر درخت خورشید .
ایدر برگی خرد که چهره‌ی خورشید را نوازش می‌کند!
و من که شیدا و سرگردانم .
روح ماه روشنی‌بخش راه
روح باد توانایی بخش من ؛
ققنوسی که پیشاپیش من می‌رود

۱ــ گور امپراطور شون Shun ۲ــ Hsien
۳ــ Hi Ho ملازم خورشید و گاه خود خورشید
۴ــ دریاچه‌ای‌که‌خورشید درآن‌تن‌می‌شوید . ر.ک *میتولوژی‌چین*، انتشارات مازیار

خدای تندر که هنوز در خواب است . [۱]

تقنوسان را به‌پرواز می‌خوانم
شب و روز را پیوسته باید رفت .
گردباد در چرخش است و توفان‌شن برراه
ابرو رنگین‌کمان از شتاب من در شگفت .

ابرهای بیکران که بر فراز سرم می‌غرند
ابرهایی رنگین که هر آن دیگرگون می‌شوند .
دروازه‌بان را می‌گویم در را باز کند
و دروازه‌بان تنها در برابرم تعظیم می‌کند و به‌من خیره می‌شود

دیرگاه است و من در چیدن ثعلب
دیرگاه است و من در جستجوی‌مکانی برای آرمیدن .
در دنیای آشفته‌نیک وبد همتاست
به‌دنیای آشفته پارسایی در تیرگی‌ی حسادت‌ها پنهان .
ایدر کاخ‌های خاقانی و من سرگردان !
سرخ‌برگ‌های تاک آرایش کمربندم .
از گل‌ها خبری نیست ،
ایدر دختری که مرا پاسخ می‌گوید !

به زیارت "فوفئی" [۲] روانم
به‌تمنای جاری کردن روح باران در ابرها .
کمربندم به‌نشان کوچ از دنیا بسته .
"جاین شو" [۳] در تدارک ساز سفر .

۱ــ خدای مرگ هنوز آماده نشده است .
۲ــ Fu Fei پاسدار رودخانه‌ها . ۳ــ Chien Hsu

هم بدانگاه که بامداد فرا رسد بر امواج سپید می‌نشینم [۱]
بر بلند بادها فرا می‌شوم و اسب‌ها را از رفتن باز می‌دارم .
باز پس می‌نگرم و سرشکم روان است
اندوهگینم و بر بلندباد زنی همره من نی .
دنیا آشفته است و زنان بی‌نظم
هرزگی و بی‌نظمی به‌هم آمیخته .
شامگاه است و من بر خرسنگی نشسته‌ام
بامدادان مویم را در "وی بان" [۲] شستشو خواهم داد .

مغرور است و به‌زیبایی خود می‌بالد
و باز هر روز تسلیم آن که او را خوش‌آید .
زنی زیبا اما بی‌خبر از مردمی ،
رهایش کن! به‌جستجوی دیگری رهایش کن!

به‌نظاره‌ی چهارسوی دور نشسته‌ام
برآسمانم و در اندیشه‌ی زمین .
آنجا! "جاین دی" [۳] همسر خاقان "گو"
زنی عیاش در برج زمردی آسمان

واسطه‌ی عشق من باش، شاهین منقار سرخ!
"فرجام کار نیک نی"
گنجشگ‌ها هیاهوکنان به‌خدمتم می‌شتابند
و چه متنفرم از تزویر گنجشگان
توله سگ در ماهرخ و روباه هوشیار

۱– رودخانه‌ی بزرگی در کوه‌های "گون‌لون" در انتهای دنیا . بر امواج‌سپید رفتن در شعر چین اغلب به‌معنی مردن است .
۲– Wei Pan
۳– Chien Ti زن‌غیر رسمی‌امپراطور Kuمادر Shieh "شیه" که پرستوبی‌تخمی رنگبین در دهان او انداخت و او صاحب فرزندی به‌نام "شیه" شد .

به‌جستجوی کام رفتن در پی‌ی خطر بودن است .
ققنوسان واسطه‌ی عشق من‌اند
مرا بیم پیشدستی‌ی خاقان .

اکنون من و آنچه دوست میدارم :
اقصای سرگردانی!
"شیاگانگ"[1] دوشیزه ماند
چونانکه دو دختر خاقان "یو" نیز

دستانم ناتوان و واسطه‌ی عشق نادان
بیم من از ژاژخابی‌ی واسطه‌ی عشق .
پرهیزکاران مورد رشکند
پارسایی به‌پنهان بهتر.

خوابگاه پوپکان دور و تاریک است
رهبر فرزانه به‌خوابگاه اندر .
اشتیاق در دل من پنهان
اشتیاق پنهان و بدبختی بیش.
جادوگر با گیاه و نی‌تفأ ل می‌زند :
جادوگر از سرنوشتم سخن می‌گوید—
"دو زیبا باید یک شوند"
بیمار را در عشق راهی‌نیست .

نه دیار گسترده
مردمش تنها
سفر را رهرو باش! از زرنگی بپرهیز!

۱— Hsia Kang

اینچنین در جستجوی دوشیزه‌ای شایسته تنها نخواهی ماند .

زمین ازگیاهان خوشبو سرشار است
اندوه خانه‌ی قدیمی را خوردن بیهوده است .
دنیا تیره است و من در جستجوی روشنی
نیک و بد مرا که میداند ؟

نیکان و نانیکان در نیکی و بدی همانند نیستند
چونانکه چاپلوسان در چاپلوسی .
برخی گیاهان تلخ را مزمزه می‌کنند
من ثعلب [۱] زرد را به‌کمر می‌بندم .
گیاهان را می‌بینی و نام نمیدانی
تو را یارای ستایش زیبایی‌ی یشم ناب نی .
خرجین تو از گل وسرگین انباشته است
فلفل "شن" را برای تو طعمی نیست .

جادوگران را به‌تفأ ل می‌خوانم
می‌اندیشم و دلم چون دل روباهی است
شامگاه است و "ووشاین" [۲] روبرویم
فلفل و برنج ناب نثار او.

آسمان که به‌سیاهی می‌نشیند
و ما که برکوهساران نه اندوه سرگردان می‌شویم .
ارواح بی‌شمار در آسمان
ارواحی که نشانه‌ی تفأ لات فرخنده‌اند .

۱ــ رنگ زرد و پوشاک زردنشان رسوایی و هرزه بودن .
۲ــ Wu Hsien می‌آید تاگور Shun را پاسداری می‌کند .

می‌گویند : "عروج به‌بالاترین نزول به‌ژرفا است .
به‌جستجوی چهاری و هماهنگی باش. [۱]
"تانگ" و "یو" اگر چه نیک اما زن باره بودند
"جین" و "جیه‌یو" خادمان آنان . [۲]
آنکو در عشق صادق است به‌واسطه نیازی ندارد
"یوا" [۳] معمار بزرگ بود .
معمار خرسنگ‌ها
هم‌بدین‌دلیل "وو دینگ" را در مهارت او شک نبود .

"لو وانگ" [۴] را امیر "ون" ارج می‌نهاد
بدان‌سبب که زوبین‌اندازی چابک بود .
"نینگ جی" [۵] را "چی‌هوان" [۶] مقامی والا داد
از آن رو که "نینگ" شاعر خوب ترانه‌های روستایی بود .

پیری بس زود ؛
روزهای پرتلاش در پیش.
صدای "آلاگزنه" مرا می‌ترساند :
گل‌ها سرانجام بوی خوش را از دست می‌دهند .
زیباست آویزه‌ها و خطوط کمربندم
در سایه‌ی درختان همه چیز پنهان
چاپلوسان را یکدلی نیست
مرا بیم آنکه حسودان آویزه‌های کمربندم پراکنده سازند .

۱ــ دوبی اصل تخالف است چون نرینه و مادینه که خاستگاه همه‌چیز است و هم آن زمان که دوبی به‌چهار برسد هماهنگی پدیدار می‌شود .(م)
۲ــ Tang و Yu نمونه‌ی امپراطوران خوب و Chin و Chih Yu نمونه‌ی وزیران خوب‌اند .
۳ــ امپراطور Wu Tang شب Yueh معمار بزرگ را به‌خواب دید و صبح اورا از تبعید بازگردانید و بدو مقامی والا داد .
۴ــ Lu Wang وزیر امیر Wen که او را مسوءول انقراض دودمان Yang دانسته‌اند .
۵ــ Ning Chih ۶ــ Ch'i Huan

به‌دنیای آشفته‌ـ همه‌چیز دیگرگون می‌شودـ
من نیزنخواهم ماند .
ثعلب را و شقایق را دوام و بو همیشگی نیست
سنبل و "آبی‌جام" به‌دانه بدل می‌شوند .

کجاست بوی‌ی خوش گل‌ها ؟
گل‌هایی که شکفتند و پوسیدند
بی‌شک در این رازی نهفته استـ
خوبی و پرهیزکاری را بدی از راه باز میدارد .

می‌اندیشم : به‌گل‌ها می‌توان دل بست
و دریغ که گل را تباه می‌کنم و باز گل همیشه زیباست .
مردان بی‌اعتنا زیبایی‌ی زنان را تباه می‌کنند
و باز میان گل‌ها در جستجو .
"جیائو" [1] !گل فلفل رسیده و چاپلوسی در کار
خرجین ازگیاهان هرزه پر .
مردی زنی را به زور از آن خود کرد
بوی خوش گل‌های عروس کجاست ؟

رودخانه‌ی زمان همه چیز را در خود فرو می‌کشد :
آنچه پایدار بماند چیست ؟
فلفل و ثعلب دگرگون می‌شوند
سنبل کوهی و گل باژگون نیز .

آویزه‌های کمربندم ناب و بی‌آک ؛

۱ـ Chiao شاید این یکنوع تجنیس باشد و شاید نام Ssuma Tzu Lan که او را مسوول عزل "جوبوان" می‌دانند .

پرهیزکاری در معرض تباهی .
نه عطر گل‌ها را پایانی است
نه شیرنی‌ی گل‌ها را .

اینجا و آنجا به‌جستجوی‌ی یگانه خویشم
شادمان و زندگانیم موزون .
استوار وآراسته‌ام
پست و بلند جهان را به‌جستجوی او در می‌نوردم .
تفأ ل ساحره چنین بود :
"سفر را باید به‌روز فرخنده رفت" .
رگبرگ‌ها قوت من
روح برگ‌ها مرا چون برنج .

ارابه‌ام بر دوش اژدهایان پرنده
ارابه‌ام آراسته به‌یشم و عاج .
دل خسته را آرامشی نیست
سرگردانی است و راه دور .

کوهساران "گون ــ لون" بس دور
گردباد است و توفان شن و راه دراز .
رنگین‌کمان در دل ابرهای سیاه در برخاستن
نوای زنگ ققنوسی بلند ، دینگ ــ دینگ

شبگیر سفر را آغاز می‌کنم : از دروازه‌ی آسمان
شامگاه در اقصای غرب خواهم بود .
ققنوسان در پرواز و پرچم‌ها در اهتزاز
آرامش است و در اوج بودن و برجای .

شن روان است و باد آزارگر
کنار رودخانه‌ی سرخ می‌آرامم .
سوار بر اژدهای فلس‌پوش از رود می‌گذرم
خزان است و شوق سفر .

ره درازست و دام بیشمار
ارابه به‌آرامی در راه .
راه "بو جو" [۱] پرپیچ‌وخم
میعادگاه ما دریای غرب .

ارابه‌ها ، یکهزار ارابه!
محور چرخ‌ها از یشم .
ناقل هر ارابه هشت اژدها
پرچم رنگین ابرها در تاب .

آرامش است و سکون
جان به‌آسمان بزرگ در پرواز .
نه سرود بر لبانم جاری و با نوای "شون" [۲] در رقص
روزهایم سرشار از شادمانی .
به‌اوج بشکوه آسمان روانم
خانه‌ام به‌زیر پای در منظر .
ارابه‌رانان اندوهگین ، اسب‌ها خسته
گه آرام و گه شتابان و باز برجای .

چنین به‌پایان می‌برم—

۱— Po-Chou دیار پریان در شمال غرب کوهساران Kun-Lun
۲— Shun

بیش از این‌سخنی نی .
خوب مردی در این‌دیار نی .
کسی که مرا بشناسد نی .
غم دیار خوردن‌بیهوده‌است .
چراکه دیارم‌را رهبری نیست .
به‌دنبال "پنگ شین" روانم
به‌دنبال او به‌آرامگاهش.

برگردان از ترجمه‌ی : Yu Min-Chuan

* * *

شرحی بر نه‌ترانه:

شاید نه ترانه اثر "جو یوان" نباشد ؛ گفته‌اند این ترانه‌ها ره‌آورد سفرهای اوست ره‌آوردی که "جو" از گوشه و کنار گرد کـرده و در آن دست برده است و نایکدستی این ترانه‌ها نیز این‌گفته را تاییدمی‌کند. "وانگ یی" Wang Yi مفسر و مصنف کهن نیز این‌گفته را تایید می‌کندو دیگران نیز پس‌از او جز این سخنی نگفته‌اند . گویا این ترانه‌ها به‌زبان مردم‌ایالت "چو" Ch'u یعنی زبان "دای" Tai از گروه زبان‌های‌هندوچینی سروده شده اما حتی اگر در چینی بودن و سروده شدن آن‌ها به‌وسیله‌ی "جو یوان" شک‌کنیم بی‌شک شکل دادن و پرداخت این ترانه‌ها از اوست .

از محتوای ترانه‌ها چنین برمی‌آید که سرایندگان آن دختران و زنان زیبای تارک‌دنیا بوده‌اند ؛ زیبایانی که کنار دیگدان و بخوردان‌های سکرآور در حالت جذبه این ترانه‌ها را سروده‌اند . اندیشه‌ی پرواز واوج گرفتن و سخن گفتن ازصعود و نزول خدایان ناشی از روءیاها و جذبه‌ی دینی و تصور خدایان در چنین حالاتی است . در این ترانه‌ها گفتگوی میان خدایان و خادمان حالتی شتابزده دارد ، حالتی که در کتاب ترانه‌ها مشهود نیست . تأمل و مشورت‌های عاشقانه نیز به‌نظر بیگانه می‌رسد و

با کنایات موجود در شعردوره‌ی "چو" Ch'u همانندی ندارد که دراشعار دوره‌ی "چو" مسائل عشقی و اشتیاق زنان به‌مردان دارای ظرافتی‌موقرانه است.

اندیشه‌ی به‌مرگ و خدای مرگ در "کتاب ترانه‌ها" و "نه‌سرود" ناهمانند نیست اما ارتباط دوخدای بزرگ با یکدیگر و یا اینکه چرا باید دو خدا وجود داشته باشد چیزی‌است که هنوز هم روشن نیست. مفسر "هوهان‌ـ شو" Hou Han-Shu می‌گوید: "خدای مرگ بزرگترین تباه‌کننده است، بلندی بالای او شاید دو مترونیم، بینی‌اش کوچک، چشمانش تیزبین، سبیلش انبوه و اندامش لاغر است." و این تعریف با تعاریف "جویوان" از "خدای‌مرگ" نزدیک‌نیست. "جوانگ دزو"ـ Chuang-Tzu در روءیای گفتگو با جمجمه می‌گوید: "کاش می‌توانستم خدای مرگ‌را بفریبم و زندگی را به‌تو باز گردانم، تو را چنین آرزوبی نیست؟" "وانگ بی" می‌گوید: "یین" Yin خدای‌مرگ‌وتباه‌کننده‌و "یانگ" yang خدای‌زندگی‌وهستی آفرینی‌است. خدای‌مرگ‌همیشه‌درآسمان‌درپروازاست‌وسرنوشت‌رابرمردم جاری می‌سازد. اماهیچیک‌ازاین‌تفسیرهاچیزی‌رادراصل‌روشن‌نمی‌سازدو محتوای این ترانه‌ها همیشه در مه می‌ماند. برای آگاهی بیشتر از موقعیت خدای مرگ در چین باستان. ر.ک به اثر "دونگ‌ـ بائو" Tung-Pao در همین‌زمینه ۱۳،۳۵–۱.

سنگ نبشته‌ای از دوره‌ی «جیان» Chian
۲۰۹- ۲۵۵ ق.م

طبل‌های ی سنگی

۱

استوار است ارابه‌های ما
اسبان ما بی‌همتا.
زیباست ارابه‌های ما
شکوهمند.
اربابان را نیزه رخشان است
عازم شکار.
درفشی در اهتزاز
گوزن‌ها درمیانه
آنچنان که میرشکار می‌خواهد.
میرشکاران چابک
شیپورهای شاخی در نوا.
گاوان وحشی‌ی نر را بنگر!
گاوانی سم ضربه‌هایشان به‌سان تندر؛
تندری آن‌سوی شکارگاه غبارآلوده.
آماده‌ایم:

گاوانی را که به‌سوی ما می‌آیند در کمین نشسته‌ایم.
ما را از گاوان غول‌آسای خشمگین هراسی نی.
وقتی گاوان وحشی فرا رسند
باران تیر باریدن می‌گیرد.

۲

رود سرشار "جیان"[۱] به‌گرداب می‌رود
گرداب ژرف.
آنجا که اربابان در صیدند،
صید ماهی‌ی "گول".
در پایاب زلال
ماهی‌های کوچک شناگرند ــ
ماهی‌های سیمین‌فام
ماهی‌های کوچکی که‌در تلاش یافتن لقمه‌ای خردند.
در آب گل‌آلوده شناگرند
شاه‌ماهی و خارماهی و "دری"[۲]
ماهیان خوش‌گوشت و لذیذ.
صیادان توراندار را بنگر!
صیادان چابک.
ماهی‌ها در دام‌اند
قنات ماهی و قزل‌آلا.
ماهیان را بر شاخه‌ها می‌ریزند
شاخه‌های کنار رود.

۳

آب‌ها زلال

۱ــ Chian رودی در جنوب ایالت "شنسی" ۲ــ Dory

جاده‌ها هموار
باد وزان
دیار ما تجزیه شده
خاقان در بطالت.

۴

استوار است ارابه‌های ما
ارابه‌هایی هریک بردوش چهار اسب تناور.
اسبانی با دهانه و لگام سیمین.
اسبان یمین تناور
اسبان یسار چالاک؛
به‌سان درفشی در باد.
دشت وحشی را بنگر!
ارابه‌ها درنگ می‌کنند
ارابه‌رانان کمان در دست:
نشانه می‌رویم
گرازان را
گرازان وحشی را
خرگوش‌های صحرایی را
قرقاول‌ها را
و گوزن‌های نروماده را
...

۵

باران فرو می‌بارد [۱]
امواج دیوانه

۱ــ شرح بازگشت با قایق وکشتی اما معنی طبل‌های سنگین به درستی معلوم نشد.

رود در طغیان
اربابان سوار بر اسب
درآویخته با امواج.
رود "جیان" طاغی و آب سرد سرد.
بازگشت تنها با کشتی‌های جنگی میسر است
از سوی "می" [۱] به‌جانب غرب
اسبان نیز در کشتی‌اند
کشتی‌های به‌هم پیوسته ــ
کشتی‌هایی که به‌جنوب روانند.
پاروها در ژرفا
... در کناره‌ی رود
و هرگز... درنگی است
پاروها درکار، پاروها ساکن
پاروها ساکن، پاروها در کار
... چه خواهند کرد [۲]

برگردان از ترجمه‌ی Yu Min-Chuan

□ □ □
□ □
□

۱ــ مکانی درجنوب غربی "شنسی"
۲ــ اسبان‌واربابان سفر را باکشتی آغاز کردند اما پایان سفر معلوم نیست و چند کلمه ازبیت آخر این نبشته شکسته است.

شعر دوره‌ی «هان»

ب.م ۲۲۱-ق-م ۲۰۶

"لیوبنگ" Liu pang (خاقان "گائودی" Kaoti)

دوره‌ی فرمانروایی ۱۹۴–۲۰۶ ق.م

تندباد [1]

تندباد روان، ابرها پراکنده
خدای دریاها به‌خانه‌ام باز می‌گردم!
کجایند گندآورانم پاسداران چهار مرز؟

۱ــ شعر تندباد "لو بنگ" راه تازه‌ای را در شعر چین باز می‌کند و بر بسیاری از شاعران دوره‌ی "هان" اثر می‌گذارد. ویژگی‌ی شعر دوره‌ی "هان" خشونت ناشی از جنگ‌های بی‌امان و روال فرمانروایی این دودمان است. بیشتر اشعار این دوره از گونه‌ی "شیه" با ۵ کلمه در هر سطر است و شاید این‌گونه اولین‌بار توسط "سو وو" Su Wu و "لی لینگ" Li Ling دو فرمانده خاقان "وودی" Wu Ti از دودمان "هان غربی" باب شده‌باشد؛ و شعرگونه‌ی هفت کلمه در هر سطر یا "شیه" هفت کلمه‌ای نیز نخستین بار به‌وسیله خاقان "وو دی باب شد. شعر این دوره از تاثیر اشعارغیر بومی نیز برکنارنیست و گفته‌اند که "سو وو" نوزده‌سال با بربرها بوده و از شعر آن‌ها متاثر شده است. ــ شعر کتاب ترانه‌ها در فرم چهارکلمه‌ای در هر سطر نوشته شده و برخی از سطرهای آن نیز دو، سه، چهار، پنج، هفت یا هشت کلمه‌ای‌است ــ. در آغاز دوره‌ی هان شعر به‌موسیقی نزدیک و در پایان این دوره از موسیقی دور می‌شود و اشعار گونه‌ی‌چهار کلمه‌ای درهر سطر به‌شیوه‌ی کتاب ترانه‌ها دیگر بار توسط "تائو یوان مینگ" باب‌می‌شود. به‌سال ۱۰۵ ق.م خاقان "وو دی" "یو فو" Yo Fo یا آکادمی موسیقی را بنیاد می‌گذارد و اشعاری که در این آکادمی برای همراهی با موسیقی مورد کاربرد قرار می‌گیرد نخست چهار، پنج و هفت کلمه‌ای در هر سطر و بعد گونه‌ی پنج و هفت کلمه‌ای است.

از «نوزده شعرهان»

۱

ماه رخشان و شب سیمابی
زنجره‌ها بر دیوارشرقی در نوا.
آغاز زمستان است و ترازوی یشمین شاد.[۱]
میلیون‌ها ستاره بر آسمان
کشتزارهای از پژه‌ی یخزده سپید؛
آغاز فصلی دیگر.
خزوک خزانی بر بوته‌های خار در آوا
پرستوی سیاه ناپیدا
پرستویی که یار هنگام مطالعه بود؛
پرستویی که پر گشود وبه‌آسمان رفت
پرستویی که روزگاری یارم بود
پرستویی که تنها یاد آن برجاست.

□

۲

به جنوب باد زن به‌شمال چمچه[۲]
پسر چوپان[۳] و گاو بی‌یوغ او.
دوستی که به پایایی صخره‌ها نیست
شایسته‌ی نام نی‌ـ بی‌فایده.

۱ـ ترازوی یشمی نخستین ستاره از ستارگان خرس بزرگ که آغـاز دم است و اینجا به معنی همه‌ی‌دم به کار رفته.
۲ـ بادزن ستاره‌ای از ستارگان "ساگی تاریوس".
۳ـ ستاره‌ی پسر چوپان که در برابر ستارگان "بتا"، "آلفا" و "گاما" از ستارگان "اکویلون" و این شعر اشارتی است به‌شعر زیراز کتاب ترانه‌ها:
به‌جنوب بادزن افشان
بادزنی که به‌کار باددادن دانه نمی‌آید.
به‌شمال چمچه

سرشگ سپیدرود بانوی "هان"[۱]
انگشتان سپیدی که در کار است
تمام شب صدای میله‌های بافتنی او بلند؛
اشک او بر گونه روان.
رود هان پایاب و زلال
رود هان سد مهجوری.
رودی که میان دو دلداده خمیازه می‌کشد
دلدادگانی که در دو سوی رود به‌نظاره‌ی هم نشسته‌اند.

□

۳

ارابه‌ام میان دروازه‌ی شرقی؛
گورستان کنار دیوار شمالی در چشم.
سپیدارها آه می‌کشند، آه می‌کشند
کاج‌ها و سروها در امتداد جاده بلند.
به‌زیر خاک مردانی که دیری پیش مرده‌اند
مردانی که سیاه است شب و روز آنها
مردانی دور، مردانی در بهار زرد
مردانی که هزاران سال است که در خوابند.
"یانگ"[۲] و "یین" که در فصول مختلف دیگرگون می‌شوند
هم از آن‌سان که ژاله‌ی بهاری و زندگی‌ی ما.

۱ــ رود هان همانا کهکشان و جاده‌ی شیری است و پسرک چوپان و دختر بافنده نام دو ستاره که به‌افسانه‌ای دو دلدار بودند که ناکام مردند و به‌هیأت دو ستاره در دو سوی کهکشان در آمدند ستارگانی که هرسال تنها یک شب کنار هم قرار می‌گیرند و آن شب هفتمین شب از هفتمین ماه سال است و تاثیر این افسانه در شعرهای دیگر این دفتر نیز دیده می‌شود و بارها تکرار خواهد شد. "م"

۲ــ yang و yin در "میتولوژی" چین "یانگ" آسمان است و "یین" زمین که آن مظهر نیکی و روشنی است و این مظهر تاریکی. و باز به‌معنی عنصر نرینگی و مادینگی که از کمیت ترکیب آنها اشیاء و جانداران مختلف پدیدار شد.

به‌پایان همه به‌مویه می‌نشینند
نه قدیس را از مرگ گریز و نه فرزانه را
و نه آنکو در جستجوی گیاه جاودانگی است
شراب را در کش
جامه‌ای ابریشمین به‌تن کن

*

ترانه‌ی کهن

زنی که به‌جستجوی ثعلب شیرین به‌تپه‌ها رفته است
زنی‌که از تپه‌ها باز می‌گردد!
زنی رو در روی شوی پیشین
زنی که از شوی پیشین می‌پرسد "زن تازه‌ات چگونه‌است"؟
و مرد که می‌گوید:
"زن تازه سخنگویی نیک است
به زیبایی زن پیشین نی.
گونه‌اش همرنگ گونه‌ی زن پیشین
کار دستانشان ناهمانند.
زن تازه تا درگاه به‌استقبالم می‌شتابد
زن پیشین به‌استقبال از قلعه فرود می‌آمد.
زن تازه برو دری دوزی چابک است
زن پیشین کتان‌بافی ماهر بود.
زن تازه به‌یک روز بندانگشتی ابریشم برو دری دوزی می‌کند
زن پیشین به‌یک‌روز دوگز کتان می‌بافت.
کتان است و ابریشم
زن پیشین کم از زن تازه نی.

برگردان از ترجمه‌ی
Yan Chi Sing

*

علف‌های کرانه‌ی رود

علف‌های سبز کرانه‌ی رود
باغ‌های متراکم ، متراکم از بیدها
دختر زیبای‌ی همسایه
دختری کنار پنجره با سیمای روشن
سیمایش گلگون و شاد
دستان گشوده‌اش سپید و ظریف .
زمانی دختری نغمه‌سرا بود
و اکنون شویش به‌سفر رفته است .
مسافری که هرگز از سفر باز نمی‌گردد
و بستر بی‌جفت‌سخت اندوهبار

R. K, N. S

□

نیلوفرهای آبی به‌جنوب رود

به‌جنوب رود نیلوفر آبی می‌چینم
وه که چه گرد است برگ نیلوفرها .
ماهیان در کنار و به‌زیر برگ‌ها در پیچ‌وتاب
در شرق برگ‌ها
به‌غرب برگ‌ها
به‌جنوب برگ‌ها
درشمال برگ‌ها

برگردان از ترجمه‌ی
Yang Chi Sing

□ □ □
□ □
□

"چین جیا" Ch'in Chia

سده دوم ق ـ م

برای همسرم

۱

مرد را زندگانی به‌سان ژاله‌ی‌بامدادی :
بدین دنیا مرد را بدبختی فراوانست
رنج‌ها و سختی‌ها که چه زود فرا می‌رسند
و همسران خوشبخت که اغلب فرجامی تلخ دارند .
هر روز دورتر و دورتر
به‌خاطر کار از تو دور می‌شوم .
برای آوردن تو کالسکه‌ای فرستادم
کالسکه‌ای که تهی رفت و تهی بازگشت .
نامه‌ی تو را پریشان خواندم .
به‌هنگام غذا یارای خوردنم نی .
تنها ، به‌تنهایی دراین اتاق غمبار نشسته‌ام
آنکو مرا تسکین دهد و دلگرم سازد کیست ؟
شب ، همه‌شب تنها و بیدار ـ
غلتان و گردان بر بسترم مدهوش می‌شوم .
اندوه پس اندوه فرا می‌رسد
و دریغ که اندوه را نمیتوان چون پرده‌های نئین جمع نمود .

۲

ارابه‌رانان شادمان آماده‌ی سفرند .
صدای زنگ‌ها در گوش می‌نشیند ؛
بامدادان به‌سفر می‌روم .
سحرگاه کمر بسته در انتظار تو به‌اتاق تهی خیره شدم

و بر خاطرم چهره و اندام تو بود .
افتان و خیزان و بی‌تابم .
راز درون را با تو چگونه توان گفت ؟
جدایی است و هزاران دریغ
این هدایا یاد باد صمیمت‌های من‌اند :
سنجاق گیسویی برای زیبایی‌ی گیسوان تو
آینه‌ای برای نشان دادن چهره‌ای زیبا
عطر که به‌طراوت تو کمک می‌کند
و عود که نغمه‌های زیبا را با چنگ تو سر می‌دهد .
شاعر در آرزوی آن که گوهر با ارزشی‌هدیه بخشد—
در ترانه‌اش سپاسگزار شکوفه‌های به‌است [1]
شرمسار از هدایایی که به‌من دادی
از فرستادن این هدایا شرمگینم ،
اگرچه این هدایا پاسخی ناچیزند
ارزششان در باز گفتن حال من است .

□ □ □
□ □
□

"شو — شو" Hsu - Shu

سده دوم ق ۰م

به شوهرم

بیمار بدین مکان آمدم
درمانده و هنوز برجای .
وباز بیماری بر جای .

۱— اشاره به‌ترانه‌ی ۶۴ از ترانه‌های "کتاب ترانه‌ها"

پیمان عشق و وظیفه شکستم ــ
شکستم و از تو غافل شدم .
جدایی طولانی و تو در سفر ؛
تو به‌دنبال وظیفه در پایتخت ،
ومرا راهی برای بیان اندیشه‌ها نیست .
بی‌قرار در انتظارت می‌نشینم
سراپا شوق ، در انتظار بازگشت تو .
اندیشه‌ی به‌تو دلم را سرشار می‌دارد
حتی در رؤیا سیمای تابان تو برجاست .
از آنگاه که به‌سفر رفته‌ای
روزها در جدایی تو طولانی‌تر
کاش پر پروازم بود تا در پی‌ی تو پر کشم
اغلب آه می‌کشم و مویه می‌کنم و اشک جامه‌ام را خیس می‌کند .

□ □ □
□ □
□

سو وو Su Wu
سده‌ی دوم ق . م ؟

گیسوانمان را تاب دادیم

گیسوانمان را تاب دادیم و پیمان زندگی بستیم ؛
در عشق ما هرگز شکی نبود .
سعادت‌امشب را غنیمت شمریم
تا زمانه با ماست سر خوش باشیم .
مسافر راه دراز به‌سفر می‌اندیشد
برمی‌خیزم ، ناهید غروب کرده است .
برخیز زمان بدرود .

جایم پیشاپیش رزمجویان
دیدار دیگر را زمان نامعلوم
آهی و در پی ژاله‌های اشک
ـ شاید ژاله‌ی جدایی ابدی ـ
از گل‌های بهاری لذت ببر ـ
اما روزهای شادمان را فراموش مکن
اگر زنده باشم به‌سویت باز می‌گردم
وگرنه تا هنگام مرگ فراموشت نکرده‌ام

□ □ □
□ □
□

بان جیه یو Pan Chieh - Yu
سده دوم ق.م؟

ترانه‌ی رنج

بادزنی از استخوان‌های "چی" ساخته‌ام
به‌گردی ماه دربدر؛
سپید به‌سان برف.
هر تکه‌ی بادزن نشانی از شادمانی.
سرورم همیشه بادزن را همراه دارد
بادزن را نسیمی ملایم
از فرا رسیدن خزان در هر اسم
مباد وقتی بادهای سرد گرما را پس می‌راند
باد زن در گوشه‌ی صندوق به‌یکسو افتد
و عشق به‌نیمه راه‌پایان یابد.

□ □ □
□ □
□

تزائو تزائو T'sao T'sao

؟ ۲۲۰–۱۵۵ میلادی

سرمای سومان

در شمال به‌کوه رفیع و خطرناک "تی هانگ"[۱] صعود می‌کنیم ،
درسراشیبی‌ی "ونگ جانگ"[۲] چرخ ارابه‌ها می‌شکند .
درختان عریان و وزش باد شمال غمبار .
ببرها و پلنگان در غریدن و خرس‌ها در حالت حمله .
برف به‌تندی در باریدن و ساکنان دامنه‌ها اندک
خاطره‌ها فراوان و دلم غمین و پریشان .
در آرزوی‌سفر به‌شرق آه می‌کشم ؛
دریاها ژرف و پل‌ها شکسته .
هر روز می‌روم و دورتر می‌شوم
مردان و اسب‌ها گرسنه .
مردان کوله‌بارها را از هیزم پر می‌کنند
خرده‌یخ‌ها قوت ما
ترانه‌ی کوه‌های شرقی اندوهبار است و مردان همیشه غمین .

□ □ □
□ □
□

۱– T'ai-Hang نام سلسله‌کوهی طولانی که دشت شمالی را از Shansi "شنسی" جدا می‌کند .
۲– Vang Chang
۳– مطلع ترانه‌ای است :
ما به‌کوه‌های شرقی رفته‌ایم
دور می‌شویم و باز نمی‌گردیم . . .

شوگان Hsu Kan

۱۷۱–۲۱۷

اندیشه‌های یک زن

گستره‌ی ابرهای شناور بی‌پایان
کاش مرا یارای‌فرستادن پیامی از میان ابرها بود .
درنگیدن و غم خوردن بیهوده
ابرها انبوه و انبوه‌تر و کس را یارای گذر نی .
مهجوران سرانجام به‌یکدیگر می‌پیوندند
و بازگشت تو را زمانی نی .
سرورم ! از آنگاه که سفر کرده‌ای
آینه‌ی شفاف من تیره و فراموش شده‌است .
اندیشه‌های من به‌تو چونان آب جاری است ؛
آیا هرگز پایان دارد ؟

R. K, N. S

□ □ □
□ □
□

یوان جی Yuan Chi

۲۱۰ – ۲۶۳

پرنده‌ای شگفت

پرنده‌ای شگفت به‌بیشه نوای خانگی سر می‌دهد :
نامش "ققنوس"
بامدادان از چشمه‌ی شیرین آب می‌نوشد
شامگاهان بر کنار تپه می‌آساید .
به‌تمام زمین نوایش بلند
گردن افراخته و چشم به‌چهارگوشه‌ی زمین .

صدایش به‌سان فریاد تند باد غربی
نرم در پرواز.
پر می‌کشد و به‌کوهساران "گون لرن" می‌رود
که میدانه چه وقت باز می‌گردد؟
جانم در دریغی ژرف
کاش مرا نیز مأوا به‌چندین مکان بود.

□

سخن از جان

وقتی سیزده چهارده ساله بودم
به‌تاریخ و قصاید کهن دل خوش بودم؛
لباس رنگینم پشمین
پارساتر از "ین" و "مینگ"[1]
کنار پنجره در نظاره‌ی جهان.
از کوهساران بالا می‌رفتم تا جایگاه مقدسان را ببینم
و آنجا گور بود و برآمدگی گورها بر بلند کوهسار
و هزاران قرن در لحظه‌ای جاری می‌شد
هزار پاییز، ده‌هزار روز.
روزهایی که در خواندن کتاب‌های سترگ سپری می‌شد
و اینک بدان حماقت‌ها می‌خندم.

برگردان از ترجمه‌ی
Yang Chi-Sing

□ □ □
□ □
□

۱ــ Ye Shu Tzu زاهد دیار "لو" Lu به‌سده‌ی چهارم پیش از میلاد که وقتی خانه‌ی همسایه در باد ویران شد و دختر همسایه بدو پناه برد تمام شب شمع در دست بیدار نشست.

شعر دوره‌ی «مَرارت»

"جانگ هوا" Chang Hua

۳۰۰–۲۳۲

اشتیاق

آن‌سوی چهارسوی بیابان چشمانم سرگردان
و باز تنها و در آرامش
گل‌های ثعلب بر نوار کناره‌ی رود
و جزایر سبز و گل پوش.
دلدارم دور
چیدن گل‌ها بیهوده.
پرندگان سوز باد را به‌آشیان می‌شناسند؛
حیوانات وحشی به‌غار هوای بارانی و ابری را احساس می‌کنند؛
اما تو که هرگز جدایی را تحمل نکرده ای
چه‌سان می‌توانی اشتیاق دیدار دوست غایبی‌را دریابی؟

□ □ □
□ □

تائو یوان مینگ (T'ao Chien) T'ao Yuan Ming

۳۷۲ – ۴۲۷

برکه‌ی شکوفه‌ی هلو

به‌زمان فرمانروایی‌ی "تای‌یوان"[۱] ازدودمان "دزین"[۲] ماهیگیری از مردم دیار "وو لینگ"[۳] در اندیشه و سودای‌صید، بی‌خبر از راه درازی که پیموده بود در رود سرگردان‌شد، و چنین بود که ناگاه خود رامیان بیشه‌ای از درختان هلو یافت. رود اکنون به‌زیر باران گلبرگ‌های هلو و در عطر شکوفه‌ها برکه‌ای آرام بود. قایق در سایه ساربیشه بر خاستنگاه رود و به‌دامنه‌ی کوه بود، و بالای برکه غاری کوچک.

ماهیگیر قایق را بر دامنه‌ی کوه بست و به‌درون غار رفت. دهانه‌ی غار تنگ بود و از انتهای غار کورسوی نوری در چشم می‌نشست. گامی چند و نور زیادتر شد. پایان غار به‌دشتی گسترده انجامید. بردهانه‌ی خروجی‌ی غار کلبه‌ای سرخ‌فام و دهقانی؛ پایین‌تر از کلبه مزرعه‌ی توت فرنگی و آن‌سو ترک جگن و چند شاخه‌ی نی. صدای عوعو سگ‌ها وصدای خروس به‌گوش می‌رسید و نگاه ماهیگیر را کوره‌راهی که از مزرعه می‌گذشت به‌چند مرد و زن‌روستایی‌می‌کشانید؛ مردان و زنانی که پوشاکشان به‌سان مردم چین نبود. پیرمردی با موهای زرین که به‌سپیدی می‌زد در کنار مزرعه بود و چند جوان با موهای بلند بسته شادمان در کار بودند. نخست پیرمرد و بعد دیگران از دیدار غریبه دچار وحشت شدند.

۱– T'ai Yuan ۲– Tsin ۳– Wu Ling

ماهیگیر پرسش‌های همگان را پاسخ داد و به‌دعوت آنها به‌خانه‌هایشان راه یافت و با شراب و جوجه‌بریان پذیرایی شد. روستائیان از هر سو به‌دیدار غریبه می‌شتافتند و به‌گفتگو می‌نشستند. پیران قوم گفتند که پدران آنان از پدران خود یاد می‌کردند، از کسانی که نیاکان آنان بودند و با فرا رسیدن مرارت و مصیبت از سرزمین چین به‌زمان دودمان "چین"[۱] بدین‌دیار کوچیدند. پیران و جوانان قوم از فرمانروای کنونی‌ی چین پرسیدند. نه‌دودمان "هان"[۲] را می‌شناختند و نه "ویی"[۳] و "دزین" را. ماهیگیر از دیار خود سخن گفت؛ از دودمان‌های پس "چین، از مردم و زندگانی آنها، از دنیایی که غم‌هایش سخت آنان را غمین ساخت.

ماهیگیر چند روزی را میهمان بود و هر روز به‌سرایی دیگر. زمان بدرود فرا رسید. پیران قوم از بیم و غم خود با غریبه سخن گفتند. گفتند از آن بیمناکند که او از آنان با دیگران سخن گوید. گفتند که هیچ چیز غمبارتر از سخن گفتن تو از ما با بیگانگان نیست. و چنین بود که ماهیگیر از غار گذشت و به‌قایق نشست و راه خانه گرفت. ماهیگیر کوشید راه را به‌خاطر بسپارد و نشانه‌ها را بشناسد. و چنین شد که ماهیگیر پس از چند روز سرگردانی به‌دیار خود بازگشت.

ماهیگیر بی‌اعتنا به‌سخن مردم سرزمین شکوفه‌ی هلو بیدرنگ نزد فرمانروا رفت و آنچه بر او رفته بود باز گفت. می‌گویند فرمانروا تنی چند را با او به‌جستجوی برکه‌ی شکوفه‌ی هلو روانه کرد. و گفته‌اند که آنان نشانی‌ها را نیافتند و پس سرگردانی بسیار راه به جایی نبردند. "لیودزه‌ـ جی"[۴] مرید فرزانه‌ی "نان‌ـ یانگ"[۵] نیز به‌جستجوی‌ی برکه‌ی شکوفه‌ی هلو رفت و ره به‌جایی نبرد و بیمار برگشت و مرد.

سال‌ها و سال‌ها می‌گذرد و برکه‌ی شکوفه‌ی هلو در مه گم شده است. سال‌ها می‌گذرد و کس به‌جستجوی‌ی این دیار برنخاسته است.

□

۱- Ch'in ۲- Han ۳- Wei ۴- Liu Tse-Chi

درویش

گرسنگی و دربدری و راه دراز
رفتن و رفتن؛ به‌کجا ، نمیدانم .
خانه‌ی همسایه
و من که کوبه‌ی در را به‌صدا درمی‌آورم :
تحفه‌اش آنچه انتظار داشتم

روز را به‌گپ و گفت می‌نشینیم
پیمانه‌ای و پیمانه‌ی دیگر .
دوستی است و شادمانی و شعر
"مرا چون گازر زنی و من قهرمان‌نیم
سپاس را کلامی نمی‌یابم
سایه‌ی سیاه را از تو دور میدارم . "[۱]

□

قایق خالی

قایقی خرد بر کناره‌ی رود در تاب
قایقی جاودان بر رود .
پایان سال و آغاز سالی دیگر
نیمه‌راه است وصور فلکی
آن‌سوی پنجره‌ی جنوبی گل‌ها در شکوفه‌اند

۱ــ "هان شین" Han Hsin والی "هوای ــ یین" Huai-Yin که برای صید ماهی رفته بود در امتداد رود گرسنه ماند و به‌زنی گازر برخورد که بدو مهربانی کرد و از مرگ نجاتش داد و وقتی به‌زن گفت روزی نیکی او را جبران خواهد کرد زن خشمگین شد وگفت در چشمداشت پاداش‌نیست. "هان شین" بعدها در ایجاد سلسله‌ی "هان" "لیو بانگ" Liu Pang را یاری کرد اما به‌علت دسیسه‌ای گرفتار و به‌قتل رسید (۱۹۶ ق.م)

بیشه‌ی شمالی انبوه.
باران بر تالاب پر راز در نوا
باد گرم به‌شبگیر جاری.
آن که می‌آید، رفتنی است
مرگ است و فرمان جدایی
راه است و سرنوشت
و مردی که آرام بر آرنج تکیه زده‌است:
سرنوشت زشت است یا زیبا
آزادی ما از هر چیز برتر است.
بر این راه بودن نشانه‌ی بلند پروازی جان—
به‌کوهساران بلند رفتن بی‌فایده.

□

آتشی که کلبه‌ام را می‌سوزاند

کلبه‌ای چوبین بر کناره‌ی کوره راه
کلبه‌ای دور از مردم و آرام‌بخش.
یورش ناگهانی تند باد تابستانی
و کلبه‌ای که خاکستر شد؛
کلبه‌ای که چیزی از آن بنماند.
خانه‌ام زورقی بر کناره‌ی رود
زورقی تنها و پیک خزان.
ماه به‌بدر می‌رود
و گیاهان دیگر باره می‌رویند و می‌بالند—
اما پرندگان هراسان هنوز درگریز.
شبگیر و من و اندیشه‌ی دور پرواز
من و نگاهی تا ژرفای نه‌آسمان.
شباب به‌غرور سپری شد

و اکنون من چهل سال بیش.
کوره راه تقدیر روبرو
مأوای جان آرام :
استوار و برجاست جان من
سرسخت‌تر از یشم و سنگ .
به‌روزهای زرین می‌اندیشم
روزهایی که کشته به‌یغما نمی‌رفت
روزانی که مردم فارغ و سیر بودند
روز کار و شب آرمیدن .
آن روزها رفتند
باغ را باید آبیاری کرد .

□

با یاد ضیاع و عقار کهن

(به‌آغاز بهار در سال "گوی‌ـ مائو" Kewi - Mao)

۱

سخن از روزهای دور است
از دیار جنوب که ندیده‌ام
سخن از مردان تهی‌کاسه
جایی که از بهار خبری نی .
شبگیر یوغ را بر گاو می‌نهم
آغاز کار و اندیشه‌ی من نه‌اینجا که دور .
پرندگان پیام‌آور فصل نو
باد ملایم در وزیدن
کوره راه‌های دور نی‌پوش

زمین دور بایر.
پیرمردی که عصا غرص کرد [1]
مردی که به‌سفر رفت و برنگشت
مردی چنین و من—
من که میدانم بودن در پایابی حقیر عبث است.

۲

سرور کهن و فرمان او:
به "دائو" بیاندیش و فقر را فراموش کن.
من رهرو و او دور.
به‌رنج‌های خویش باز می‌گردم.
خیش و شخم و فارغ شدن
با دهقانان بودن
باد که زمین را جارو می‌کشد
جوانه‌های شاد مزروع؛
جوانه‌های شادی‌بخش.
گاوچران و دهقان را گه آرامشی است
آرامش است و بیگانه را یارای پرسش چند و چون نی.
غروب، هر غروب به‌خانه باز می‌گردیم
با کوزه‌ای شراب و همسایگان میهمان.
در را فراز می‌کنم، و شعر می‌خوانم
شادمانم و دهقانی ساده.

□

۱— "دزو — لو" Tzu-Lu در راه از پیری که چوبدستی در دست و سبدی بر دوش داشت پرسید: "سرور مرا ندیدی؟" پیر در پاسخ گفت: "نه دانه‌ای کشته‌ای و نی دستت به‌کار رفته است سرور تو کیست؟" و چوبدستش را در زمین فرو کرد و گریه آغاز کرد. "تز و لو" دست بر سینه نهاد و هم در آن حال بماند.

مست و هوشیار

مرا میهمانی است یکدل نی
من مست و او هشیار.
به‌هم می‌خندیم و دنیایمان جدا.
دربند آداب است و من آزاد.
آزاده‌باش ومغرور!
فرزانه را جز این راهی نی
پیر مست! شمعی بیفروز
روز می‌میرد!

□

ثعلب

ثعلبی تنها در خلوت خانه می‌بالد—
ثعلبی که تا آمدن نسیم بوی‌ی خوش را نگه می‌دارد.
عطری خوش است
عطری که از میان علف‌ها برمی‌خیزد—
بویی خوش تا جاده‌ی دور،
عطری که از بند رسته است.
بیدار را بگذار به‌بازگشت بیاندیشد.
پرندگان صید شده و کمان بی‌مصرف.

□

تضمین اشعار کهن ۱

۱

دوستی

به‌زیر پنجره ثعلب‌ها شکوفا
تالاب سایه سار بید.
برگ بیدی در چنگ ــ
و اندیشه‌ی سفر فراموش.
آواره‌ی هزار "لی"ی خانه به‌دوش
پا به‌راهی نیک است.
جام در کف و خاموش و یکدل.
بیدها و شکوفه‌های ثعلب پژمرده و مادر سخن.
آرزوی یک شدن بود و شیدایی
واینک بدرود ــ
که نه به‌دوستی راستین بودیم و نی در میثاق استوار
که زمان جدایی است!

□

۲

پارسا

شرق را بزرگ مردی است
بزرگ‌مردی پارسا.
مردی که به‌سی روز تنها نه بار دستی به‌غذا می‌برد،
مردی که کلاهی را ده سال بر سر می‌نهد

۱ــ شعر در حال و هوای نوزده ترانه‌ی کهن است

مردی رهنمای بردباری
مردی سیمایش همیشه شاد .
آرزویم دیدار بزرگمرد شرق .
بامداد و سفر و رودها و کوهها :
کورهراه سایه سار کاجهای سبز ؛
غارها در پناه ابر .
بزرگمرد شرق سبب سفرم را می‌داند
بزرگمرد شرق و چنگی که بهنوا در می‌آورد :
نخستین نوا "کوچ درنا"
دومین "انزوای قرقاول" .
آرزویم با تو بودن و ماندن
با تو بودن تا پایان سال سرد .

□

رهرو فقیر

هر چیز را ماوایی است
و ابر را مأوایی برای آرمیدن نی :
ابری که آرام‌آرام در آسمان محو می‌شود .
دیگربار ابر را خواهی دید ؟
بامداد سرخ که مه شب را می‌درد
و پرندگان که بهر سوی پرواز می‌کنند .
پرندهای که از جنگل بیرون می‌آید
پرندهای که شامگاه بهجنگل باز می‌گردد .
در راه بودن و بر کورهراه کهن بودن
پذیرفتن سرماست و گرسنگی .
کس مرا نمی‌شناسد و غمم نی
غمین بودن بیهوده است .

□

پگاه

پگاه و کسی که در می‌زند
جامه‌ای بر دوش در را می‌گشایم .
"چگونه‌ای یار؟"
میهمان پیری پاکدل و مهربان .
پیری آگاه از روزگار من
تحفه‌اش کوزه‌ای شراب .
"به‌زیر بام کهنه‌ی پوشال‌پوش زندگی به‌کام نی که چون تو بی‌شمارانند
و باز در خاک زیستن و به‌گل شدن بیهوده"
کلامی که به‌دل می‌نشیند—
که من راه رفتن را به‌غبار ارابه‌ی دیگران آموختم
مردی برای خود نیز بیهوده .
"بیا بنوشیم و سرمست شویم
مرا راه از پیش رقم زده . "

□

در روستا

بر دامنه‌ی کوهسار جنوبی دانه می‌کارم .
کشته‌ام در گیاهان مغروق :
روز و هر روز مرا با گیاهان هرزه نبردی است
شب کج بیل به‌دوش و خسته راهی‌ی کلبه .
کوره راه‌میان مزرعه باریک و گیاهان بس بلند .
قبایم از نم گیاهان مرطوب
هرس بیهوده است
آرزویم پارسا بودن .

□

سال سرد

سال سرد که به‌پایان می‌رود
و من که با جامه‌ی کتانی در ایوان به‌جستجوی مهر نشسته‌ام .
باغ جنوبی خالی و بی‌برگ
شاخه‌های خشکیده به‌باغ شمالی انبوه .
جام و دردی که سر می‌کشم .
خانه خاموش و اجاق بی‌آتش
دفتر شعر پراکنده .
مرا زندگانی به‌سان نزع در "چن" نیست [۱]
غمم سرزنش این و آن .
آرام باید بود
فرزانگان از روزگار کهن چنین بوده‌اند .

□

مرثیه‌ای برای خود

آنجا که زندگی است مرگ در پی ؛
جوان مردن هم دریغ نیست که زندگی کوتاه است .
دوش در شمار زندگان
امروز مرده‌ایم .
روح به‌کجا می‌رود ؟
روح با تن می‌میرد ؟
کودکان از دوری پدر می‌گریند
دوستان تن‌مرده را آخرین بار دست می‌مالند

۱– Ch'en جایی که "کنفسیوس" از گرسنگی به‌حالت مرگ افتاد .

و من تنها و بی‌شور در برابر درست و نادرست .
پس هزار سال‌هیچکس شکوه امروز را درنمی‌یابد : [1]
که اکنون زنده‌ام و از باده چنان که باید مست نی .
باده‌ای که به‌زندگی ننوشیدم .
پس از مرگ از دست شده است :
که مورچگان را پر پرواز تنها به‌بهار است .
باید شادمان بود
که وقتی بر مرده‌ام می‌گریند مجالی نی .
با مرگ ، چشم کور و همه‌چیز به‌انجام می‌رسد :
بامداد ، در تابوت و به‌تالار بزرگ
شب ، تنها دربیابان .
گیاهان بر گورم خواهند رقصید
و باد در سایه‌ی صنوبر به‌مویه خواهد نشست .
هر خزان لایه‌ای از یخ زمین را فرو می‌پوشد
و اسب رهگذران علف‌های کنار گور را می‌خورند و شیهه می‌کشند .
من و خوابگاهی حقیر به‌زیر خاک
و هزاران سال زندانی بودن ؛
هزار سال در تاریکی
هزار سال خاموش:

خوابگاهی به زیر خاک
و نزدیکانی که از گورستان به‌خانه رفته‌اند ؛

۱ــ نزدیکی چهار پاره‌های فارسی با شعر چین شگفت‌انگیز است و از آن جمله این شعر با ترانه‌ی خیام :
ای دوست بیا تا غم فردا نخوریم
وین یک دمه‌ی عمر غنیمت شمریم
فردا که از این دیر کهن در گذریم
با هفت هزار سالگان سر به‌سریم .
و بسیارند از این‌گونه

برخی غمین و برخی در نجوا
و من مدفون و هیچ.

□

گل‌های داوودی

داوودی‌های خزانی و رنگ‌های زیبایشان
گلبرگ و برگ از ژاله مرطوب.
پیمانه‌ای که به‌جستجوی فراموشی در می‌کشم
در پی شیدایی و بی‌خودی.
تنهایم و پیمانه بر لب
جامی پی‌ی جام دیگر.
غروب و خاموشی
و پرندگان در جنگل با هم در نجوا.
زیر رواق شرقی و من که فریاد می‌زنم:
چه خوش است زندگانی‌ی ساده‌ی من.

برگردان از ترجمه‌ی Yang Yeh-Tzu

بازگشت به‌روستا

۱

شباب بود و بی‌خبری و من شیدای کوهساران.
همه‌ی حسرتم از آن که به‌دام دنیا فتادم،
و سی‌سال سپری شد.
پرنده‌ی قفس به‌یاد جنگل کهن سال است؛
و ماهی به‌ساحل در اشتیاق دریا.
در دشت جنوب به‌باغ و مزرعه باز گشته‌ام

مرا تکه‌زمینی در حد ده جریب
خانه‌ای کاهگلی با هشت یا نه اتاق .
بام کلبه سایه‌سارغان و بید
رو در روی تالار درختان هلو و آلو
خانه‌ای به‌دور از دیگران .
بازار شهر دور و دود که بر فراز بازار می‌رقصد ،
در اعماق کوچه‌ای سگی در عوعو
برفراز تاک خروسی در آوا :
اتاق‌های خالی‌ی خانه و آرامش بیش از نیاز
مردی تنها وشاد ؛
مردی که از قفس به‌طبیعت بازگشته است .

۲

روستا خاموش و مردان بی‌کار
کوچه‌ها خاموش و ارابه‌ای نی .
در کلبه‌ها نیمه‌فراز
دهقانان اینجا و آنجا گه‌گاه گرد هم
دهقانانی با جامه‌ی خشن درجستجوی کلامی برای‌گفتن
دهقانان گرد هم و خاموش
که‌اگر سخنی است از تمشک است و شاهدانه :
"محصول تمشک و شاهدانه امسال عالی است
محصولم امسال خوب است
از سرمای ناگهانی و تگرگ می‌ترسم
سرما و تگرگ بوته رامثل جارو می‌کنند . "

برگردان از ترجمه‌ی
Yang Yeh-Tzu, N.Smith, R.Kotewall

□

باده‌گساری

مرا کلبه‌ای است کنار کلبه‌ی دیگران و راه ارابه‌رو
کلبه‌ای که در آن صدایی در گوش نمی‌نشیند!.
وقتی دل آدمی تنهاست
گویی در زمین زندگانی نمی‌کند.
گل‌های داوودی پرچین شرقی‌را می‌چینم
تپه‌های جنوب دور و بس زیبا
تپه‌هایی که همیشه زیباست.
پرندگان دسته‌دسته به‌آشیانه باز می‌گردند
سعادت واقعی در همین است
و باز کوشش بیهوده است
چرا که بیان این رستگاری را کلمه‌ای نی

برگردان از مقایسه‌ی ترجمه‌ی
Ch'en, R. K و N. S

□ □ □
□ □
□

"لوکای" Lu K'ai

نیمه‌ی اول سده‌ی پنجم

برای "فان یه"[1]

به‌دیدار پیک شاخه‌آلویی بریدم،
شاخه‌آلویی برای آنکو در "لونگ تو"[2] است.

۱ــ Fan Yeh مؤلف تاریخ دودمان "هو هن شو" Hou Han Show
۲ــ Lung T'o وشاخه آلو به‌نشانه‌ی شکوفایی و یگانگی.

تنها هدیه‌ام این شاخه‌ی بهاری؛
به‌جنوب رودخانه چیزی از آن من نی.

□ □ □
□ □
□

"ونگ رونگ" Wang Jung
۴۶۸ – ۴۹۴

تضمین شعر "شوگان'

سرورم! از آنگاه که سفر رفته‌ای
از مجمر طلا رایحه‌ای برنخاسته است.
در سودای تو به‌سان شمع فروزانم؛
شمعی که می‌سوزد و خود را تباه می‌کند.

□ □ □
□ □
□

"فان یون" Fan Yun
۴۱۵ – ۵۰۳

تضمین شعر "شوگان

سرورم! از آنگاه که سفر رفته‌ای
پرده‌های توری اتاق در باد خزانی آه می‌کشند.
در سوداهایم به‌سان پیچکی رونده‌ای
پیچکی که می‌روید و می‌روید و این کار را پایانی نی.

□ □ □
□ □
□

تائوهونگ ـ جینگ T'ao Hung-Ching

۴۵۲ –۵۳۶

در پاسخ خاقان [۱]

می‌پرسی "میان کوهساران چه داری؟"
برای شادمانی من
ستیغ کوهساران را ابرهای سفید فراوانی است
ابرهایی که نمیتوان به‌پیشگاه فرستاد.

برگردان از ترجمه‌ی R.K, N.S

□ □ □
□ □
□

۱ـ خاقان "گائو" Kao از خاقانان دودمان "چی" Ch'i در سال‌های ۴۸۲–۴۷۹

شعر دوره‌ی «تانگ»

"لی شیه مینگ" Li Shih-Ming

۵۹۷ – ۶۴۹

با سرود

"صدای آب نوشیدن اسبان کنار دیوار بزرگ" [۱]

آن‌سوی مرز زمستان و بادهای گزنده؛
رود "جیائو هو" [۲] نه رود که کوه یخ.
بردریاچه‌ی "هان" امواج می‌لغزند.
کوهساران ییِن [۳] تا هزاران "لی" مستور از برف.
پرچم‌های فرمانده بر بلندترین قله
سربازان پرچم در دست: شکار آغاز شده.
کنار دیوار بزرگ اسبان آب می‌نوشند
بی‌پایان است رد سم اسبان بر گستره‌ی شنزار سرد.
باد شمال در مرز زوزه می‌کشد.
در دیار "هون"ها آنان را پراکندیم
بومیان غرب "جیانگ" [۴] و نوای فلوت و سنج در خوش‌آمد گفتن
جایی که "هون"ها سلاح بر زمین نهادند.
سربازان "هان" پیروز بازگشتند.
پرچم‌ها به‌پیروزی در اهتزاز.

۱ــ سرودی که در سال‌های آخر امپراطوری دودمان "هان" (میلادی ۲۲۱ ــ ق.م ۲۰۶) سروده شد.

۲ــ Chiao ho　　۳ــ Yin　　۴ــ Chiang

کتیبه‌ای با نام آنان به‌یادگار برای اعقاب
جنگ با بربرها صلح را به‌ارمغان آورد ؛
در معبد آسمان سرود پیروزی در نوا .

برگردان از ترجمه‌ی
Wang Sheng—Chih

□ □ □
□ □
□

"جن‌دزو ـ انگ" Chen Tzu-Ang

۶۵۶ ـ ۶۹۸

پیشینیان

به‌گذشته می‌نگرم از پیشینیان خبری نیست
به‌آینده می‌نگرم بی‌خبر از سال‌هایی‌که در پیش است .
تنها آسمان وزمین جاودان است :
تنها مویه می‌کنم و قطره‌های اشک فرو می‌ریزند .

□ □ □
□ □
□

بانو "ووهو" Wu Hou

سده هفتم

آرایش تمام شد

آرایش تمام و غم‌هایم افزونتر شد ؛

روئ یای‌شادی‌ها نیز اندوهبار است
حتی شکوفه‌ی بید را هم نمیتوانم بچینم ،
شکوفه‌ای که با فرا رسیدن بهار یارای پروازش بهرجای هست .

□ □ □
□ □
□

یوشیه نن Yu Shih Nan
۵۵۸ – ۶۳۹

جیرجیرک

جیر جیرک سرش را خم می‌کند تا ژاله‌ی پاک را بنوشد ،
صدایش در جنگل‌های "تونگ" طنین انداز .
آنگاه که بر بلندی فرود آید ، صدایش تا دور می‌رود
نیازی به‌باد پاییزی نیست .

□ □ □
□ □
□

ونگ جی Wang Chi
۵۹۰؟ – ۶۴۴

عبور از در میخانه

مرا از نوشیدن باده باز میدارند
سخن دیگران سرشت و جان مرا سازگار نی .
وقتی دیگران سرمستند
چگونه میتوان هشیار بود ؟

□ □ □
□ □
□

"سونگ‌جیه ــ ون" Sung Chih-Wen
۶۶۰؟ ــ ۷۰۱

گذر از رود "هان"

زآنسوی کوه نه‌نامه‌ای و نه‌پیامی
زمستان گذشت و بهار نیز.
با دلی پرتشویش به‌روستایم نزدیک و نزدیکتر می‌شوم
جرأتم نیست از استقبال‌کنندگان پرسشی نمایم؟

□ □ □
□ □
□

"سو تینگ" Su T'ing
۶۷۰ ــ ۷۲۲

نوشته بر دیوار[1]

سال پایان گرفت و عمر افزونتر
بهار است و خانه را ترک می‌گویم.
دریغ، از باغ شرقی
درختان شکوفا خواهندشد اما بی من.

۱ــ "سوتینگ" این ترانه را زمانی که از کار برکنار و به‌مأموریت در روستایی دور می‌رفت بر دیوار باغ نوشته است.

□ □ □
□ □
□

جانگ جیو-لینگ Chang Chiu-Ling

۶۳۷ – ۷۴۰

از آنگاه که به‌سفر رفته‌ای

سرورم! از آنگاه که به‌سفررفته‌ای
بافتنی خود را رها کرده‌ام.
در اندیشیدن به‌تو چون ماه بدرم
ماهی که اندک‌اندک رخشندگی را از دست میدهد.

□ □ □
□ □
□

برگردان از ترجمه‌ی
N.L.Smith, R.Kotewall

"وانگ وی" Wang Wei

۶۹۹ –۷۵۹ یا ۷۰۱–۷۶۱

صبح

شکوفه‌های رخشان هلو پس از باران شبانه
بیدهای سبز در مه صبحگاهی
گلبرگ‌های فرو افتاده‌ای که هنوز برجاست
پرندگان آوازخوان و میهمانی که بر بلند تپه درخواب است.

□

سفر

اسب‌ها و جام آخر آماده است
"چرا به‌جنوب می‌روی؟"
"چرا که مرا یارای رفتن به‌دیگر جای نیست؛
به‌کوهساران جنوبی و به‌مرز می‌روم،
آنجا که تشویشی نیست
جایی که ابرها سپید بر سینه‌ی آسمان روانند.

□

کوه در پاییز

سبز تیره است کوه درسرمای پاییز.
رود نجواکنان درگذر.
خمیده بر عصا بر درگاه ایستاده‌ام
در هیاهوی باد آوای زنجره‌ی پیر در گوش می‌نشیند.

□

کنار دریاچه

آنگاه که با شوی خود بدرود کردم
به‌شامگاه صدای فلوت کنار دریاچه طنین‌انداز بود
به‌نظاره‌ی تپه و دریاچه نشستم
به‌نظاره‌ی ابرسپیدی که بر تپه‌های سبز غروب غلط می‌زد.

□

پس از باران

باران مداوم بر خلوت جنگل
دودی‌که خانه‌ی همسایه را در میان گرفته است

ماهیخواران بال‌گشوده بر مزارع برنج
آوای ماهیخوار زرد در ژرفای نیزار.

□

دیه کهن

از دیه کهن سخن بگو
بر سواد کهن چه رفته‌است ؟
وقتی دیه کهن را در پی نهادی ــ
گل‌های خنک آلو به‌زیر پنجره‌ی سپید شکوفا بود ؟

□

ترانه‌ای برای شهر "وی"

باران بامدادی بر خاک سپید "وی" می‌نشیند
منازل سبزفام و بهار بیدها است.
پیمانه را درکش
در غرب تپه‌های "یو ــ گوان" تو را دوستی نیست.

□

در اندیشه‌ی برادرم در "شانتونگ"

بیگانه‌ای بودن، در دیاری غریب
به‌هر جای در اندیشه‌ی برادر بودن، همیشه.
برادرم اکنون از کوه‌بالا می‌رود
جایی‌که گل‌زغال اخته شکوفا و مردی دورمی‌شود.

□

تأمل

لوبیای[1] سرخ جنوب

←

لوبیاهای رسیده به‌پایید.
خرمنی لوبیا فراهم کنید.
لوبیای زیبا و دوست‌داشتنی.

□

جدایی

تو را می‌بینم که از دامنه درگذری
کنار دروازه جگنی غروب را به‌تماشا نشسته‌ام.
گیاهان در بهاری دیگر سبز می‌شوند
اما آواره را بازگشتی هست؟

□

تفرج

می‌رویم و گل‌های غار فرو می‌بارند
سکوت کوه و شب بهاری.
ماه در برخاستن و پرندگان رمیده در پرواز
پرندگانی که‌بالای چشمه‌ی بهاری در هیاهویند.

□

در تپه‌ها

ریگ‌های‌سپید و نهر روان
برگ‌های‌سرخ سرگردان پایید.
کوره راهی کوهستانی که از باران در آن خبری نیست.
لباس من که در هوای لطیف و فضای سبز مرطوب است.

برگردان از ترجمه‌ی Li Fu-ning

□

ـ ۱ـ نوعی لوبیای وحشی که در "هاینان" می‌روید با نیمه‌ای سیاه‌ونیمه دیگر سرخ‌فام.

گودال "منگ چنگ"

خانه‌ام در مدخل "منگ چنگ" قرار دارد ؛
از جنگل کهن تنها درختان برجاست .
اندوه به‌خاطر آنان که پیش از من دراین خانه بودند بیهوده‌است ،
پس ازین چه کسی در اینجا خواهد بود ؟

R. K, N. S

□

"دائو" را زندگی کردن

۱

غرش شیر سخن بی‌هراس مرد است
آنگاه‌که ددان صدا می‌شنوند خود را گم می‌کنند .
صدای مرد ژنده‌پیل را می‌رماند و توان را از او می‌گیرد .
تنها خدایان و اژدهایان به‌شنیدن صدا شادمان به‌تأمل می‌پردازند .

۲

در ره پیمودن‌و نشستن مرد در تأمل است
در سکوت ، درسخن‌گفتن ، درحرکت‌و درآرمیدن تن مرد درآرامش است .
در برابر دم شمشیر مرد به‌آرامش پایدار می‌اندیشد
هزاره‌ها بس دور سرور ما "دیپانکارا"[۱] را دید
سرورِ ما "شکیبای رنج"[۲] بود .

۱ــ Dipankara =بودای کهن "بودا" در سیر درونی "دیپانکارا" رادید که‌موی خود را بر راه او گسترده بود و آینده‌ی "بودا" را پیش‌بینی‌کرد .
۲ــ شکیبای رنج اشاره به‌داستان رهروی بودایی‌است که به‌سیر درون‌نشسته‌و در همان زمان درنزدیکی‌اوامیری باز زنان حرمسرا به‌شکار مشغول است . بعد از شکار امیر خسته از تکاپو به‌خواب می‌رود و پس از بیدار شدن به‌جستجوی زنان‌خویش‌می‌پردازد و آنان‌را درملازمت رهرومی‌یابد ؛ امیر خشمگین‌شمشیر برمی‌کشد و رهرو را تکه‌تکه‌می‌کند و رهروکه در سیر درونی خویش است رنجی ←

۴

تنها و با هم درگذرند
در امتداد راه "نروانا" [۱] راه یگانه می‌شود
با اندیشه‌های کهن، دل بی‌غش، جان بلندپرواز
با گونه‌ی استخوانی و تهی و خوار عام

۳

پنج خشم را بپالای، پنج توانایی را از آن خویش کن
اگر یکبار حقیقت را دریابی، به‌ناشناخته رسیده‌ای.
در آینه میتوان تن را دید
در جام زنگ‌زده تنها تصویر ماه را می‌بینی.

۵

رودها و دریاها را درنورد، کوه‌ها را بگذر
به‌جستجوی راه‌باش، خدایان‌رابخوان‌درآرزوی رسیدن به "ذن" باش
آنگاه که به "دزائو شی" [۲] برسی
می‌یابی که زندگی و مرگ را مقصودی نیست.

۶

ماه بر رود رخشان و کاج در باد آه می‌کشد
خلوت شب جاودانه را چیست؟

→ را احساس نمی‌کند.
۱– Nirvana آخرین حد کمال و آرامش جاودانه در سیستم بودایی حالتی که در پس آن "چرخزایش" نیست. ر. ک به بودا، آئین، زندگانی انجمن از ع. پاشائی و تاریخ فلسفه از دکتر محمود هومن از انتشارات طهوری
۲– Tsao-Hsi در "هوای نونگ" Hui-nung و نزدیک معبد "هوی ننگ" Hui-neng مقر ششمین پیشوای فرقه‌ی "ذن".

دلم در بند فرزانگی "بودا" است
تن‌پوشم خاک‌شبنم زده و ابروغروب.

۷

کاسه‌ی نیاز اژدها را رام می‌سازد، چوبدستی ببر را.
دوحلقه‌ی طلا را صدایی است 'لینگ ــ لینگ"
رهرو را عصا حربه نیست،
عصای "تاناگاتا"[1] است، یادگار مقدس.

۸

در جنگل صندل درختان کاج می‌بالند
شیر در انبوه جنگل دوان
در خلوت جنگل کسی را یارای رویاروی شدن‌با شیر نیست
پرندگان در پرواز و حیوانات در گریز.

۹

بچه شیر را غرشی شگفت‌انگیز بود
بچه شیر در سه‌سالگی در پیشاپیش گله
شغالان با "فا وانگ"[2] هم چشمی می‌کنند
صدها سال زوزه می‌کشند و راه به‌جایی نمی‌برند.

۱۰

بگذار مرا بدگویی کنند، مرا تشویشی‌نیست.

۱ــ Tathagata تاناگاتا یکی از نام‌های "بودا" است.
۲ــ Dhamma = Fa Wang در سانسکریت (در اینجا به‌معنی آیین "بودا") به‌معنی واقعیت و عامل موثر است و "ذمه"ها بر دو قسم‌اند تجزیه‌ناپذیر مانند نظم، قانون، آیین بودا، دستور و قاعده و آنها که با جهان متغیر بستگی دارند مانند اندیشه، اراده، حس، عناصر چهارگانه... نقل به‌اختصار از تاریخ فلسفه دکتر محمود هومن کتاب اول.

آنکو در هوای آتش زدن آسمان است خویش را خسته میدارد .
سخن بدگویان را می‌نوشم چنان که ژاله را .
آنان مرا پاک میدارند ، به‌ناگفتنی راه می‌یابم .

اگر در کلام "مرا"[1] هنری بیابی
بدگویان راه نمای آسمانی تو می‌شوند .
مگذار بدگویی دیگری و کژی آنان در تو نفرت را بیدار کند
با چنین نبودن چه‌سان به‌رازهای آسمان راه می‌یابی ؟

"لی بو" Li Po
۷۶۲ – ۷۱۰؟

مرثیه

باد شن‌آلود بر کناره‌ی دروازه‌ی شمالی وزانست
درختان فرو می‌افتند و گیاهان پاییزی به‌زردی می‌گرایند .
چنانست که گویی همیشه چنین بوده است !
از برجی به‌برج دیگر می‌روم ؛
از برج‌ها بالا می‌روم و سرزمین متروک و وحشی را نظاره می‌کنم :
اینجا برجی متروک !
آنجا آسمان !
آنک دشت گسترده !
در دیه متروک حتی دیواری برجای نمانده‌است .
توده استخوان‌های سپید و سرد !

۱ــ Mara مانند اهریمن در دین زرتشتی و شیطان در دین مسیح و اسلام است = مادر خشم

مکانی که از علف‌های هرزه و درختان درهم پوشیده شده است!
کدامین کس این‌ها را از گذشته به‌یادگار نهاده است؟
چه کسی شعله‌های خشم امپراطور را بر افروخت؟
کدامین کس سپاهی را با کوس و طبل بدین مکان کشانید؟

فرماندهان وحشی
آنها بهار دل‌انگیز را به‌پاییز خون‌آلود بدل کردند.
آشوبی که به‌وسیله‌ی سپاهیان برپا شد.
سیصدوشصت هزار سپاهی
و آنگاه سوگ و غم چون باران باریدن گرفت
آنچه رفت و آنچه باز ماند غم است و غم؛
مزارع تنها و متروک
دیهی که در آن از هیاهوی شاد کودکان خبری نیست
دیهی که در آن مردی نیست.
آه، چه گونه غم مرا کنار دروازه‌ی شمالی احساس خواهی کرد؟
و میدانم، میدانم که از دیرباز پاسداران پلنگان را یاور بوده‌ایم!

برگردان از ترجمه‌ی Ezra Pound

□

بر رودخانه

بر زورقی از چوب صندل
با پاروهایی از چوب ماگنولیا از رودخانه می‌گذریم.
دردوسوی زورق نوازندگان فلوت و نی بافلوت‌های جواهرنشان و نی‌های طلایی نشسته‌اند؛
و دختران زیبای آوازه‌خوان میناهای شراب را خالی می‌کنند.
بر امواج می‌رویم

به‌جایی که امواج ما را می‌کشاند .
به‌سان آن پری‌ام که در هوا بر درنایی زرد سوار بود .
بی‌هدف وسرگردان یا عوان سپید را دنبال می‌کنیم .
ترانه‌های "جو بینگ"[۱] در لطافت و زیبایی چون مهر و ماه است
و در کوهستان از قصرها و دژها اثری نی .
به‌نیروی الهام و قلم پنج کوهستان را به‌لرزه درمی‌آورم .
اکنون شعر من زاده شده است
و شادی من وسیع‌تر و ژرف‌تر از اقیانوس .
ثروت و شهرت را بقایی نی
اگر ثروت و شهرت را بقایی باشد رودخانه‌ی "هان"[۲] نیز میتواند به‌شمال جاری شود .

* * *

آنجا ، باغ خاقانی !
دیگربار در انتظار سرنوشتم
آنجا ، تالاب اژدها !
بیدهای معلق و تصویر بیدها در تالاب
آسمان رنگ پریده‌ای که تالاب را رنگ می‌زند
بلبلانی که می‌خوانند .
باد شرق در کاخ‌های سرخ‌فام و ارغوانی
درختان جزیره‌ی "یه‌ـ شو"[۳] که شادابی را باز می‌یابند ،
بیدهای معلقی که در جنوب تالاب در مه‌آبی‌فام فرو رفته‌اند ،
گسوان بیدهایی که در برابر کاخ‌های زری‌گون در نوسانند ؛
و پرندگانی که آواز می‌خوانند .
اکنون خاقان ساکن کاخ‌های "گو"[۴] است

۱ــ Chu-Ping نام دیگر "جو ـ یوان" Chu Yuan شاعر دیار "چو" Ch'u
۲ــ رودخانه‌ی "هان" Han از شمال به‌جنوب جاری است .
۳ــ Yeh-Shu ۴ــ Ko

ابرهای سپید بر آسمان ارغوانی می‌درخشند .
خاقان در ارابه‌ی جواهرنشان به‌دیدار گل‌ها می‌رود ؛
به "هوری" [۱] می‌رود تا پرواز لک‌لک‌ها را تماشا کند ،
به‌کنار صخره‌ی "سی" [۲] برای شنیدن نغمه‌ی بلبلان
بلبلانی که نوایشان با نوای فلوت‌ها در هم آمیخته است .

□

شاخه‌ی بید [۳]

نگاه کن!
کوه‌های نیلگون ، دیوار شمالی
رودخانه‌ی پیچان بر دامنه ؛
اینجا مکانی است که از هم دور می‌شویم ،
از هم دور می‌شویم و از میان هزار فرسنگ زمین خشک می‌گذریم .
اندیشه‌ام به‌سان ابری سرگردان
غروب چون دل ما دوستان کهن
اسبان ما شیهه می‌کشند
اسب‌های ما وقتی از هم دور می‌شویم—
شیهه می‌کشند .

□

ترانه‌ای از "جانگ—گان" [۴]

۱

وقتی مویم کوتاه بود
کنار دروازه بازی می‌کردم و گل‌ها را می‌چیدم .

۱— Hori ۲— Sei
۳— در ادبیات چین وقتی شاخه‌ی بید به‌مسافری میدهند به‌معنی خدانگهدار است .

تو به‌بازی سوار بر چوب نی می‌شدی
آن‌سان که سواری بر اسبش.
شاخه‌ای از گل آلو را به کنارم افکندی ـ
و آنگاه با یکدیگر به‌روستای "جانگ ـ گان" رفتیم.
در چهارده‌سالگی با تو پیمان زندگی بستم ـ
زمانی که از کمرویی حتی یارای خندیدن نداشتم.
شرمگین و سر در گریبان بودم
چندان که مرا یارای نگریستن در چشمانت نبود.
در پانزده‌سالگی به‌آرایش ابروانم پرداختم
و آرزویم آن شد که جاودان با تو باشم
به‌خاطر تو بمیرم
به‌خاطر تو بر ستون بمیرم.[1]
اکنون به‌خاطر تو از برج دیدبانی بالا می‌روم.
شانزده ساله‌بودم که به‌سفر رفتی
وقتی‌که در دربند "جو ـ وانگ" خرسنگ "ین یو" را آب درمیان می‌گیرد ـ
گذرگاه قابل عبور نیست و تنها ناله‌ی غمبار میمون‌ها شنیده می‌شود.

کنار در، جایی که از آنجا گذشتی
جای پایت را خزه پوشیده است ـ
آنچنان که کسی را یاری پاک کردن آن نیست.
اکنون پاییز است و برگ‌ها در باد فرو می‌ریزند.
در پایان پاییز پروانه‌های زرد فرا می‌رسند
پروانه‌هایی که در غرب باغ به‌پرواز درمی‌آیند
پروانه‌هایی که دلم را غمگین می‌سازند.

۱ـ اشاره به‌داستان دختری که در انتظار معشوق در کنار ستون پلی‌در "جانگ ـ ان" ایستاده بود و به‌علت تأخیر معشوق و طغیان رودخانه در حالیکه ستون پل را در آغوش گرفته بود مرد. ـ از افسانه‌های چینی مربوط به‌زمانی در حدود ۶۰۰ قبل از میلاد ـ

باید همیشه در انتظار باشم
در انتظار باشم و ببینم که گونه‌هایم روز به‌روز پژمرده‌تر می‌شود .
پیش از ترک دیار "با"[1] برایم نامه بنویس
اگرچه مرا یارای پیمودن راهی دور نیست
تا کنار شنزار ساحلی به‌استقبالت خواهم شتافت

۲

به خوابگاه او دختری جوان بودم ،
دختری بی‌خبر از غم و رنج دنیا .
شوی من مردی از دیار "جانگ‌ـگان"
و من به‌ساحل هر روز در نظاره‌ی آب و باد

وقتی بادهای جنوبی وزیدن می‌گیرد
می‌اندیشم که از "بالینگ" باز می‌گردی
وقتی بادهای غربی وزیدن می‌گیرد
در رؤیا تو را می‌بینم که از رودخانه‌ی "یانگ‌تسه" باز می‌گردی .
دیگر بار رفتی و در غم نشسته‌ام
دیدارها کوتاه و زودگذر
چه وقت به "شیانگ‌ـدان" رسیدی
در باد و توفان رؤیای من بدنبال تو است .

دی در نبرد باد و آب‌ـ
درختان ساحلی نابود شد .
رود در طغیان و آب تیره‌فام
دلدار من کجاست ؟

دی در رویا سوار برابر به‌جستجوی تو برآمدم
به‌جستجوی تو در جزیره‌های شرقی [۱]
تو را یافتم و شادمان چون مرغابیان کاکل‌دار بودیم
شادمان در نیزار سبز و آرام چون برودری دوزی پرده‌ی ابریشمین .

وقتی پانزده‌سال داشتم ــ
گونه‌هایم به‌سان گل هلو بود
اینک زن بازرگانی رود پیمایم
زنی که همیشه در اندیشه‌ی باد است و آب .

□

ترانه‌ی باده‌نوشی

آب رودخانه‌ی زرد از آسمان جاری است
رودی که تند و سرکش به‌دریا می‌ریزد و باز نمی‌گردد .
در تالار بزرگ آینه‌ی درخشان در سوگ موی سیمین نشسته است
موهایی که در بامداد چونان ابریشم و به شامگاه چونان برف سپید بود .
ای بیزار از زندگی!
درد شراب را فراموش مکن
جام را در زیر نور ماه خالی مگذار .
پولی که برای خرید شراب داده می‌شود بیهوده نی .
گوسفندی قربانی کن! گاوی قربانی کن!
شادمان باش!
در یک دور سیصد جام را در می‌کشم!

---

۱ ــ دریای شرق را سه جزیره شناور است که بر گرده‌ی سه لاک پشت استوار شده است و این سه جزیره دیار هشت فرزانه‌ی جاودان و جاودانگان و به بیداری کس را یارای دیدن این جزایر نیست .
برکه‌ی شکوفه‌ی هلو نیز اشارتی به‌این جزایر بود . از میتولوژی چین "م "

دوستان من . . . بیایید
شما رابه‌شراب دعوت می‌کنم
برای شما ترانه می‌خوانم .

زنگ و طبل و زیبایی تنها برای ستایش نیست
همه و همه برای شرابخواران .
آرزویم مست‌بودن است ، همیشه‌مست بودن
چندان که هرگز خود را هشیار نیابم .

مقدسان کهن و حکیمان فراموش‌اند .
تنها شرابخواران بزرگ جاودانه‌اند .
در معبد "بینگ یویه" هر رطل شراب را "چن"[1] ده‌هزار سکه داد
اگر مرا زری نیست پنج اسب رنگارنگ و نجیب است
و نیز ردایی‌از پوست خز
آنان را با شراب معاوضه می‌کنم
بیایید بنوشیم
بیایید غم هزاران نسل را فراموش کنیم .

□

زن بر جاده

مرد سوار چالاک و مغرور گل‌ها را لگدمال می‌کند
شلاقی در دست ارابه‌ی ابرهای پنج‌رنگ را به‌پیش می‌راند .[2]
زنی زیبا بر جاده لبخند می‌زند
"خانه‌ی کوچک و سرخ‌فام من آنجاست!"

□

۱ــ Ch'en نام امیری است
۲ــ اشاره‌به‌زاهد "دائو"گرای "جیو یو ــ دزو" Chiu Yu-Tzu که در افسانه‌ها، سوار بر ارابه‌ای از ابرهای پنج رنگ به‌آسمان صعود می‌کند .

تو را اسبی است کهر[1]

تو را اسبی است کهر
مرا اسبی سپید.
رنگ اسبان ما دوگانه
دل ما یکرنگ.
دوآواره
دو شمشیر زن جوان دوش‌به‌دوش.
رخشان بود شمشیرهای بلند و جواهرنشان ما
بلند و سرخ‌فام بود کلاه ما
از خز و طلا بود پوشاک ما
میهمانان پنج امیر صاحب نام بودیم.[2]
اکنون به‌سان ببر وحشی در دام-
اسیر سرنوشتی تلخ
درچنین زمانی
مرا تاب شادمانی به‌تنهایی نیست.

□

نامه‌ی تبعیدی

فرمانده "راکو یو"[3] دوست کهن!
به‌یاد میخانه‌ام
میخانه‌ای که برای من در کناره‌ی جنوبی پل "تن- شین"[4] ساختی.

۱- مفسر در تفسیر این ترانه به‌یاد ترانه‌ای از زمان دودمان 'هان" Han است:

تو را اسبی است کهر
مرا اسبی سپید.
اسبان ما همدوش نیستند
اسب من بهتر است.

۲- عناوین چینی Kung "گونگ"، Hou "هو"، Po "بو"، Tzu "دزو"، Nan"نان" نزدیک به‌القابی مانند دوک، مارکوس، کنت، ویسکونت و بارون به‌ترتیب.

۳- Rakyo

۴- T'en-Shin

ما را زر بود و گوهر بود وهمه‌چیز از آن ما
می‌خندیدیم ، ترانه می‌خواندیم
مست بودیم ، ماه‌ها بی‌خبر از خاقان و ملکه .
مردان هوشیار و فرزانه از دریا و مرزهای غربی به‌میخانه می‌آمدند
شاد بودیم با آنان و با هم ؛
مردانی که به‌هنگام مستی دریا و کوه‌ها را فراموش می‌کردند
مردانی که مست از رازهای درون سخن می‌گفتند و سخن می‌گفتیم .
زمانی فرا رسید که من به‌جنوب رودخانه‌ی "وی"[۱] تبعید شدم
آنجا که بیشه‌ی درختان غار است .
تو راه شمال را در پیش گرفتی "راه دیار" راکو ـ هوکو"[۲] را
و جز اندیشه و خاطره چیزی به‌جای نماند .
زمانی که به‌سختی از جدایی رنج می‌بردیم
دیگربار همدیگر را باز یافتیم و به "سن ـ گو"[۳] سفر کردیم .
از پیچ و خم سی‌وشش رود خروشان گذشتیم ؛
به‌دره‌ی گل‌های رخشان رسیدیم .
با یراق‌های سیمگون و لگام‌های طلایی ـ
از هزاران دره در هیاهوی باد گذشتیم .
از شرق دوستی تازه با یارانش به‌دیدار ما آمد
از "شیه یو"[۴] مردی که سازدهنی مرصعی را می‌نواخت .
در کلبه‌های کهنه‌ی "سان ـ گو"[۵] از موسیقی لذت می‌بردیم
از نواهایی که به‌سان صدای ققنوس‌ها بود .
مردی از دیار "گان ـ جو"[۶] مست و بیقرار پایکوبی می‌کرد
هیچکس را تاب آرام‌بودن نبود ،
و من با پوشاک زری درآن شب به‌خواب رفتم .
گویی روانم از شادی در آسمان‌ها پرواز می‌کرد

۱ـ Wei ۲ـ Raku houko ۳ـ Sen-Ko ۴ـ Shin-yo
۵ـ San-Ko ۶ـ Kan-Cho

و پیش از آنکه روزی دیگر فرا رسد به‌سان ستارگان و دانه‌های باران پراکنده شدیم .
من به‌سفر دریا رفتم
و تو به‌کنار رودخانه بازگشتی .
پدرت‌امیر "هی‌ـ شو" [1] که شورش تاتاران را در هم شکست‌ـ
به‌سان پلنگی بود ، پلنگی بی‌پروا .
از یکدیگر دور بودیم ، دور
و پدرت تو را به‌جستجوی من فرستاد .
با ارابه‌ای فرسوده سفری طولانی را در پیش گرفتیم
بر جاده‌های ناهموار سفر می‌کردیم‌ـ
رودرروی بادهای شمالی در سفر بودم ،
و تو به‌هر جای ضیافتی برپامی‌کردی :
جام‌هایی از یشم سرخ ، غذاهای لذیذ ، تیرهایی از یشم آبی
و من که هیمشه مست بودم بازگشت را فراموش می‌کردم .
به‌یاد آن‌شبم :
شبی که بر دژ غربی گام می‌زدیم :
معبد را آب‌های نیلگون در میان گرفته بود .
با موج‌هایی خرد به‌سان فلس اژدها ،
زورق‌ها بر آب روان بودند
و نوای سازهای دهنی در گوش می‌نشست .
گل مه‌فام بید بر ما فرو می‌بارید
و دختران ما را شادمان میداشتند .
آب را صد رش عمق بود
دختران آواز می‌خواندند‌ـ
در پیراهن‌های زری شفاف می‌رقصیدند
و باد صدای آنان را به‌سوی ابرها می‌برد .

۱ــ Hei-Shu

ـ همچیز به‌پایان رسید و دیگربار تکرار نخواهد شدـ
برای گذراندن امتحانات به[1] دربار رفتم و ناخرسند بازگشتم .
وقتی موهایم سپید شد به‌کوه‌های شرقی باز گشتم
دیگربار ما را دیداری در کنار پل "تن‌ـ شین" بود
بدانگاه که هر یک به‌سویی می‌رفتیم
تو به‌شمال می‌رفتی به‌قصر "سان" .
آخرین دیدار به‌سان ریزش گل‌ها بود
ریزش گل‌ها در بهار
گل‌هایی که سرگردان و در هم فرو می‌ریزند .
سخن گفتن از گذشته بیهوده است
اما رازهای دل را پایانی نیست .
پسرک را می‌خوانم
پسرکی که اکنون بر زانو نشسته است
از او می‌خواهم نامه را مهر کند
نامه را مهر کند و به‌سوی تو بفرستد
بدانجا که هزاران فرسنگ از اینجا فاصله دارد .

برگردان از ترجمه‌ی Ezra Pound

□

جنگ در مرز جنوبی

پارینه را بهار بر کرانه‌ی رود "سنگان"[2] در نبرد پویم
اکنون در جاده‌های "دزونگ‌ـ هو"[3]؛
سلاح را در امواج دریاچه‌ی "جیائوـ جی"[4] صیقل می‌دهیم
اسبان را در کوه‌های برف گرفته‌ی "تاین"[5] می‌چرانیم .

۱ـ امتحانات "جین شیه" Chin-Shih که برای تصدی مشاغل دولتی از دواطلبان به‌عمل می‌آمد و بسیار مشکل بود .
۲ـ Sankan ۳ـ Tsung-ho ۴ـ Chio-Chi ۵ـ T'ien

ده‌هزار "لی" را در پی نهاده‌ایم
سه لشکر خسته و وامانده.
"هون"[1]ها به‌کشتار می‌اندیشند؛
چنان چون کشاورزی که به‌شخم کردن زمین.
چشمانشان از دیرباز به‌استخوان‌های سپید بردشت‌زرد خو گرفته است.
"هون"ها در پس دیوار بزرگ[2] می‌جنگند،
آنجا! آتش راهنمای اعقاب "هان"
آتشی که جاودان زبانه می‌کشد
جنگ را پایانی نیست
در صحنه‌ی کارزار مردان همدیگر را می‌درند و نابود می‌کنند
اسبان از پای فتاده شیهه می‌کشند ــ
شیهه‌ای کوتاه به‌شکوه از آسمان.
تن مردگان بزم‌گاه کلاغان
پرندگانی که بر شاخه‌های خشک آرمیده‌اند
پرندگانی که بر فراز نبردگاه در پروازند.
جنگجویان برشنزاروعلف‌های خشک از پا در می‌آیند و فرماندهان بی‌نتیجه ــ
باز می‌گردند.
فرماندهان بزرگ و فرزانه می‌دانند که شمشیر اهریمن است
اهریمنی که تنها باید به‌هنگام نیاز بدان پناه برد.

□

شعری در کنار پل "تن ــ شین"

از فراز پل "تن ــ شین" بهار را می‌بینم
شاخه‌های رقصان گل هلو و زردآلو را.
گل‌هایی که بامدادن شکوفا می‌شوند.

۱ــ hun
۲ــ "دیوارچین" که‌برای جلوگیری‌از هجوم قبایل‌وحشی و به‌ویژه "هون"ها ساخته شد.

گل‌هایی که شامگاهان بر باد می‌نشینند و به‌سوی رودخانه‌ی شرقی می‌روند .
گلبرگ‌ها بر آب روانند ؛
بر گرداب می‌چرخند و دور می‌شوند .
پل "تن شین" بر جا و یاران رفته را خبری نی .

آب نیلی‌فام و شاهدخت هنوز بر بستر خویش غنوده
گویی ماه را بر دروازه‌ی "سای‌ـ‌گویو"[1] آویخته‌اند
ماه بر دروازه آویخته و در پرتو خورشید رنگ می‌بازد .
یاران امپراطور در مرزهای دور می‌تازند
براسبانی که اژدها را مانندهاند
اسبانی با یراق آراسته
اسب‌هایی مغرور .
آنان گویی نه به‌نبرد که به‌جشنی با شکوه می‌روند .
هوا از بوی گل‌ها سرشار است
دختران می‌خوانند
فلوت‌ها در نوا و دختران می‌رقصند .
مردان و زنان در باغ می‌رقصند
و چنانست که شادمانی را پایانی نی
همگان پای می‌کوبند .
سگ‌های زرد بدفرجامی را به‌پیشگویی زوزه می‌کشند .
"هان ری"ی قایقران را وقتی خوش است
درباغ با معشوقش بانوی بزرگ "ریو گوشو" تنهایند
"هان ری" بر موی بلند معشوق چنگ می‌کشد
و سگ‌ها
سگ‌های زرد زوزه می‌کشند .

□

۱ـ Sei-go Yo

دیدار

دیدار در خاک سرخ[۱]
و سلامی با شلاق بلند طلایی .
در میان بیدهای معلق‌هزار خانه قرار دارد
"بانوی‌من خانه‌ی تو کجاست ؟"

□

دختری از "یوا"[۲]

دخترک در رودخانه‌ی "یه" دانه‌ی نیلوفر می‌چیند
آواز می‌خواند وبیگانه‌ای از کنار رود می‌گذرد
دخترک لبخند می‌زند
روی می‌گرداند و در میان بوته‌ها پنهان می‌شود .

□

شعری زاده شد

بی‌غبار است باد خزانی
با شکوه است ماه پاییزی
برگ‌ها بهم می‌پیچند و پراکنده می‌شوند .
کلاغی در سرما بر شاخه نشسته است .
تو را در رؤیا می‌بینم و به‌دیدار دیگر می‌اندیشم
شب است و دلم مالامال غم .

□

۱ــ خاک سرخ به‌مفهوم دنیااست به‌این ترانه قدیمی به‌نام "پایتخت غربی" توجه کنید :

خاک سرخ چهار گوشه‌ی دنیا
پنهان است و در هم و در مه . . .

۲ــ Yueh

ماه در گذرگاه کوهستان

ماه رخشان از بلند کوه درگذر است ــ
برا قیانوس ابرها لغزان .
تندباد در دوردست زوزه می‌کشد
و صدای سوتی در گذرگاه به‌گوش می‌نشیند .
سپاه خاقان بر تپه‌های سپید روان
و تاتارها به‌سوی خور کوچک می‌روند .
سربازان می‌روند و باز پس می‌نگرند :
بر دژ بلند زنی به‌نظاره نشسته است
زنی تنها و غمین .

□

شب آرام

انوار ماه به‌اتاق من می‌آید
رنگ‌باخته و سرد بر تختخواب می‌تابد .
سر را بلند می‌کنم و به‌ماه در کوهستان خیره می‌شوم
و باز سر را به‌تأمل بر بالش می‌نهم .

□

دریای آبی

انوار رخشان ماه بر دریای آبی‌فام فرو می‌ریزد .
مردی در کرانه‌ی دریاچه‌ی جنوبی زنبق سپید می‌چیند .
نیلوفرهای آبی درباد زمزمه می‌کنند
و مرد قایقران غمگنانه آه می‌کشد .

□

دختری از "یوا"

دریاچه در نور ماه آینه را مانند است
دختری بر کرانه روان
لباس رنگارنگ او در باد میلرزد
می‌لرزد و امواج را رنگین می‌کند.

□

نوای فلوت در شب بهاری

کیست آنکو فلوت یشمین را در شب بهاری به‌نوا درآورده است؟
نوای فلوت در باد و بر مزار "لو یانگ" پرواز می‌کند.
شب است و آوای "بید شکن" در گوش می‌نشیند
در چنین شبی آیا مرا گریزی از یاد خانه و دیار هست؟

□

دختران "یوا"

شاداب است نقش چهره‌ی دختران در رودخانه‌ی "یوا"
دخترانی با ابروان تیره، دامن‌های سرخگون
صندل طلایی در پای
با پاهای سپید و برف‌سان.

□

سفر از شهر خاقان سپید [1]

شبگیر در شهر خاقان سپید
شامگاهان در پرتو ابرهای رنگین "جیانگ لینگ" [2]

۱ــ شهرخاقان‌سپید "سزجوان" Szechuan از "جیانگ لینگ" Chiang Ling در ایالت "هوبای" Hopei در حدود ۱۵۰۰ فرسنگ فاصله دارد و طی چنین مسافتی در یکروز به‌افسانه شبیه و غیرممکن است.
۲ــ Chiang Ling

میمون‌ها بر خرسنگ‌ها در هیاهویند و فریاد آنان را پایانی نیست
صبح است و زورق از دره‌ها و رودها درگذر.

□

ماه بر تپه‌ی "امی"[۱]

هلال‌ماه بر تپه‌ی "امی"
انوار رنگ پریده که بر رودخانه‌ی "مینگ جینگ" فرو می‌بارد.
از "جینگ جی"[۲] به "سه دربند" می‌روم
از "سه دربند" به "یو جو"[۳]؛
و باز مرا امید دیدار تو نیست.

□

برای رقاص نیمه‌مست "وو"[۴]

باد بر نیلوفرهای خوشبوی تالاب کاخ وزانست.
امیر "وو" در دژ "گو- سو"[۵] به‌میگساری‌نشسته است.
"شی- شیه"[۶] گلگون از شراب و طناز در رقص
می‌رقصد و نیمه‌مست کنار پنجره‌ی شرقی برتختی از یشم سپید می‌نشیند

□

مرثیه‌ای برای دیار "وو"

امیر "کو- جاین"[۷] فاتح "وو"
کنیزکان و غلامان با لباس‌های زربفت
دختران گل‌سان کاخ در بهار
کاخی که امروز پروازگاه کبک‌ها است.

۱- Omi ۲- Ching Chi ۳- Yo Chow ۴- Wu ۵- Ku-Su
۶- Hsi-Shih از زیبارویان چین که از جانب سلطان "یه" به‌سلطان "وو" هدیه شد.
۷- K'u Chien

بیدها در باغ متروک هنوز سبز و شاداب‌اند
اما از آوازه‌خوانان بلوط‌چین خبری نیست .
اینک ماه تنها و رخشان‌برروود غربی!
ماهتابی که روزگاری دختر زیبای کاخ "وو" در پرتوش به‌هرسوی می‌خرامید . [۱]

□

در مشایعت "منگ هائو-ران" [۲]

دژ [۳] درنای زرد و غروب و بدرود .
بهار را از راه گلپوش به "یانگ جو" [۴] باز گرد .
در بلند دژ به‌نظاره نشسته‌ام
نظاره‌ی آنکو در کوهساران آبی‌فام ناپدید می‌شود
و رود که تا کناره‌ی آسمان ادامه دارد .

□

وداع

کوههای سبزفام پس دیوار شمالی
جایی که رود سپیدفام به‌شرق می‌پیچد
جایی که از یکدیگر جدا می‌شویم .
سفری با زورق درحدود هزار "لی"
ابرها سرگردان و چونان رویای کودکی آواره

۱ــ امیر "فوجیا" Fuchia سلطان دیار "وو" Wu که با دختر زیبای‌پیشکشی امیر "کوجاین" ازدواج کرد و ۲۰ سال بعد از این ازدواج مغلوب "کوجاین" شد و امیر "یوا" ازشهر "وو" تالابی برای ماهیگیری ساخت .
۲ــ Meng Hao-Ran (۶۸۹-۷۴۰) دوست "لی‌بو" و "وانگ وی" و ازمردم "هوبه" Hupeh .
۳ــ دژ درنای‌زرد مشرف‌بر رودخانه‌ی "یانگ‌تسه" در "ووجانگ" Wu Chang جایی که "مرده‌ای سوار بر درنای زرد توقف کرد و بعد به‌دیار دیگر رفت"
۴ــ Yang Chou

خورشید شامگاهی و دوستی که به‌سفر می‌رود .
تکان دستی به‌وداع و شیون گوزنی از دور .

□

آزرده

دختری کنار پرده نیین و منجوقی
غمین ، گره بر ابرو .
ردپای اشک به‌گونه
آتش حسد به‌درون .

□

برای "جینگ ــ بینگ" [1]

جامه‌ای رنگین و ابرسان و چهره‌ای چونان گل
باد بهاری و ژاله‌های درشت .
دختری زیباتر از گوهر کوهستان
دختری تنها در نور بلورین مهتاب در کاخ . [2]

۲

دختری به‌سان گل شقایق با دانه‌های ژاله برسر .
امیری که از اندیشه‌ی به‌ابر و باران شرمزده نیست . [3]
در کاخ "هان" او را همانندی نی .

۱ــ Ching-Ping
۲ــ این ترانه را "گوی مین" Kuei Mein برای همراهی با موسیقی تنظیم کرد و گویا ترانه در ستایش زیبایی "گوی فیی" Kuei-Fei از زیبارویان کاخ سلطنتی سروده شده است .
۳ــ حسن تعبیری برای آمیزش جنسی .

جز پرستو بانوی چالاکی که‌در جامه‌ی نو به‌عشوه‌گری مشغول است .

۳

گل‌ها و شهبانوی گلپوش
خاقان که با لبخندی به‌مهر به‌نظاره‌ی آنان نشسته است .
زیبارو کنار نرده‌های کاخ "جن‌ـ شیانگ" خم می‌شود
زیبارو خم می‌شود و عشق بهاری پیروز می‌شود .

□

برای . . .

زیباروی و خانه‌ی پرگل
تخت تهی و زنی که رفته است .
سه‌سال می‌گذرد و بوی خوش او برجاست .
بویی خوش و سرگردان
و لحاف برووردری دوزی شده‌ی متروک بر تخت خالی .
زن رفته است ، برای همیشه .
پاییز و دلتنگی و برگ‌های زردی که فرو می‌ریزند .
ژاله‌های سپید و خزه‌هایی که از شبنم شبانه مرطوب است .

□

بر بام معبد

شب بر بام معبد ،
جایی که میتوان ستاره چید .
سکوت است و مرا بیم بلند سخن گفتن نیست
مرا بیم آن که صدایم‌ساکنان آسمان را رنجه کند .

□

زاهد "سـز جوان"

زاهد از تپه‌ی "امی" به سوی غرب می‌آید
زاهد را عودی است از چوب ابریشم سبز.
بر تارهای عود پنجه می‌کشد،
عود را به‌نوا در می‌آورد؛
و صدای عود چنانچون زمزمه‌ی، کاج‌های در بند.
نوای عود در کنار چشمه‌ی روان برجان می‌نشیند
نوای عود در زنگ‌های سرد معبد منعکس می‌شود.
مدهوشم و تپه‌های آبی‌فام به‌تیرگی می‌گرایند
تپه‌ها تاریک می‌شوند و ابرهای پاییزی بر آسمان سنگینی می‌کنند.

برگردان از ترجمه‌ی Chiang Chaoyi

□

مهر سپید وماه رخشان

مهر سپید و ماه رخشان
شب و روز روانند.
خاکیان را آرامش چگونه توان بود؟
دریانوردان را افسانه‌ای است:
افسانه‌ی پریان تپه‌ی "بنگ‌ـلی"[1]
تپه‌ی درختان سبزیشم
درختانی که برگش قوت پریان است
برگ‌هایی که زندگی را جاودانه می‌کنند.
مرا هوای تپه‌ی "بنگ‌ـلی" است
تپه‌ی "بنگ‌ـلی" دیار پریان.

۱ـ Peng-Lai

برگردان از ترجمه‌ی Nee Wen Yei

□

باده‌گساری در مهتاب

در میان گل‌ها با کوزه‌ای شراب
تنهایم و هم‌پیاله‌ای نیست .
اینک جام و ماه که به‌باده نوشی می‌خوانم
من و ماه و سایه‌ام .
ماه را توان درک لذت باده نیست
من و سایه‌ام جام در جام .
پیمانه‌ای به‌تنهایی و پیمانه‌ی دیگر
ماه روان و آواز می‌خوانم .
می‌رقصم و سایه مرا همراهی می‌کند .
در هشیاری باده‌نوشی را با ماه و سایه آغاز کردم
در مستی تنهای تنهایم .
همیشه مست خواهم بود
مرا با تو در رودخانه‌ی غبارآلود آسمان میعادی است . [1]

برگردان از ترجمه‌ی Tsang Ping-Ching

□

چهار فصل [2]

بهار

"لو فو"یی زیبا در دیار "جاین"

۱ــ کهکشان
۲ــ Lu Fu از گونه‌های شعر دوره‌ی "هان" Han در چهار سطر و هرسطر شامل پنج سیلاب. عنوانی این ترانه‌ها "ترانه‌های شبگیر برای چهار فصل" است و گویا انواع "لوفو" برای بیان حال دختران بدون شوهر ←

برای دختر زیبایی که کنار نهر برگ توت می‌چیند
دختری که دستان سپیدش را به‌سوی شاخه‌ها می‌برد
دختری با گونه‌ی‌گلگون در آفتاب.
"کرم‌های ابریشم گرسنه‌اند و اسبان مرا بیش از این یارای درنگ نی."

□

تابستان

بر آینه‌ی دریاچه‌ای به‌وسعت سیصد "لی"
شاد، شاداب‌گل‌های سوسن شکوفا می‌شوند.
در پنجمین ماه "شی‌ــ شیه" گل‌ها را می‌چیند،
بر ساحل مردم به‌تماشا ایستاده‌اند.
قایق پیش از طلوع ماه روانه می‌شود
قایقی روان کاخ امیر "یوا".

□

خزان

ماه بر مزار "چانگ‌ــ ان" و صدای ماسوره‌های پارچه‌بافی.
بادخزانی و اندیشه‌های من و تو که در گذرگاه یشم به‌هم می‌آمیزند.
چه‌وقت تاتارها هزیمت می‌کنند؟
محبوبم چه‌وقت از جبهه‌ی جنگ باز می‌گردد؟

□

زمستان

تمام شب را زن به‌وصله کردن لباس‌شوی مشغول است؛

→ است به‌این نمونه توجه کنید.
شکوفه‌های خشکیده و فروافتاده‌ی هلو
گل‌های مه‌فام بید در باد
سال‌های جوانی که به‌سان بهار سپری می‌شوند.
هیچ مردی را آرزوی زندگانی با من نیست.
گونه دیگر "لوفو" فنی و در امتحانات "جین شیه" مورد آزمایش بود.

فردا پیک به‌جانب مرز می‌رود
زن چالاک سوزن می‌زند و سردی سوزن و قیچی او را می‌آزارد
پیک چه‌وقتی به "لین‌ـ دائو" خواهد رسید ؟

□

خمارآلود در بهار

زندگانی به‌سان رویایی است .
تباه کردن زندگی بیهوده است باید مست بود .
مست کنار درگاه می‌افتم
چشم می‌گشایم و خمارآلود به‌درختان خیره می‌شوم
پرنده‌ای تنها در میان گل‌ها می‌خواند
بهار است و پرنده در نغمه‌سرایی .
پرنده‌ی آوازخوان پر می‌کشد و دلم را بدنبال خویش می‌کشاند .
پیاله را دیگربار پر می‌کنم .
آواز می‌خوانم و ماه بالا می‌آید .
شعر پایان یافت و من هنوز مست و مدهوشم .

□

باده‌گساری در مهتاب

آسمان و زمین عاشقان شراب‌اند
"ستاره‌ی شراب" بر آسمان و شهر "چشمه‌ی شراب" در زمین گواه .
مرا درباده‌نوشی بیمی از آسمان و زمین نی .
"شراب صافی مقدس و شراب دردآلوده حکیمانه است"
با سه جام به "دائو"ی بزرگ راه می‌یابم
با کوزه‌ای شراب با جهان یگانه می‌شوم .
آنچه در رویا و مستی دیدم
در هشیاری هیچکس را توان دیدن آن نیست .

□

در سفر

شراب ناب و خوشبوی سیب !
جام را از شراب بلورین کهربایی پر کن .
پیاله را پر کن
مرا در مستی غم غربت نی .

□

کوه "وو"

کوه "وو" فانه‌ی آسمان است ؛
کوهی که‌به‌سان گل طلا در "لوشان"[۱] به‌آسمان فرو رفته است .
رنگ نه رودخانه را درهم می‌آمیزم
میان ابر و کاج‌ها آشیانه‌ای می‌سازم .

□

دژ ققنوس در "جی لینگ"[۲]

از ققنوس بر دژ خبری نی .
دژ تهی و رودبر دامنه روان .
باغ گلبار "وو" اینک غرق در علف
آرامگاه دودمان "جی" هنوز هم در کوهستان برجاست .
کوه‌ها تا آسمان و رود بر کرانه‌ی جزیره‌ی ماهیخوار پیچان .
ابرهای شناور و خورشید مستور
غم و گریز از "جانگ ان" .

۱ــ Lu Shan

۲ــ "Chi Ling" نان کینگ "Nan King" کنونی و مقر فرماندهی دودمان "وو" Wu و "چین" Ch'in

□

به‌همسرم از تبعیدگاه "یه لانگ"[۱]

دور از تو و آن‌سوی ابرها به‌مویه نشسته‌ام .
در مهتاب نشسته‌ام و از پیک خبری نی .
آنک غازهای وحشی ، غازهایی که در بهار به‌شمال می‌رفتند
غازهایی که اینک به‌جنوب می‌روند و از پیک خبری نی .

□

برای "دو فو"

بر بلند کوه "دو فو" را دیدم
با کلاهی حصیری در نیمروز گرم
نزار و ناتوان
نزاری "دو فو" از چیست ، از شاعر بودن؟

□

باده‌گساری

شب فرا رسیده است و هنوز باده می‌نوشم
لباس‌هایم از گلبرگ‌های فرو افتاده مستور .
لنگان و مست بر کنار رود در مهتاب می‌روم .
شب است و از پرندگان و مردم خبری نیست .

□

بامداد بهار

صبح بهار
صبح بهار و نغمه‌ی پرندگانی که مرا از خواب بیدار می‌کنند .

۱– Yeh Lang

تمام شب را باد در وزیدن بود
آیا شکوفه‌های هلو فرو ریخته‌اند؟

□

جنگ

بلند کوه و شنزار دور دست
ماه یخزده و شهر تسلیم شده.
تمام شب را شیپورها در نوا بودند
تمام شب را سربازان به‌جانب خانه‌های خود چشم داشتند.

□

برای "منگ هائو ران"

"منگ هائو ران" خداوند هنر
آنکو ثروت و شهرت رارها کرد
آنکو سپیدموی در میان کاج‌ها و ابرها مأوی گزید.
"منگ هائو ران" شیدای شراب و گل‌ها است
کیست آنکو تا بدین مقام برسد
تنها "منگ هائو ران" پاک و خوب.

□

جنگجوی‌ی "جائو"[۱]

کلاهی بر تارک و لباسی از مخمل تاتاری بر تن
جنگجوی "جائو" را شمشیر "وو" رخشان و به‌سان یخ برف است.
می‌آید به‌سان باد و شهاب
بر اسبی راهوار بر زمینی نقره‌گون.

۱– Chao

به‌هر ده گام مردی را به‌خاک می‌اندازد
هزاران "لی" را بی‌درنگ می‌نوردد.
غبار از جامه می‌زداید و می‌رود
نه‌نامش رامیدانند و نه آهنگش را.

در هر مجال به‌باده‌گساری می‌نشیند با "شیه ـ لینگ"[۱] ـ
شمشیر بر زانوان.
امیر راازهم پیاله بودن باکی نیست
هم پیاله بودن با "جو ـ های" و "هو یینگ"[۲]
سه پیمانه و نشانی از میثاق پایدار
سوگندی استوارتر از پنج کوه.
مست با گوش‌های گلگون و چشمان تار می‌راند
به‌سوی رنگین‌کمان می‌تازد.

پتک به‌دست رهاننده‌ی دیار "جائو" بود
پا نامی به‌طنین چونان تندر.
یکهزار خزان و سه مرد استوار
مردانی که در دل مردم "دای لیانگ"[۳] جای داشتند

خوشبوی باد استخوان اسبان مرده بر شنزار
شرمنده دانش پژوه سپیدموی ـ
دبیر "دای شوان جینگ[۴]"

۱ـ Shih-Ling

۲ـ Hou Ying زاهد دیار "وی" Wei در سده‌ی سوم پیش از میلاد. امیر "شیه لینگ" به‌این زاهد در سن ۷۰ سالگی مقامی اعطا کرد اما "هو" از پذیرش امتناع ورزید و آنرا به "جو ـ های" سرکوب‌کننده‌ی مهاجمان واگذار کرد.

۳ـ Tai-Liang مرکز ایالت "وی" Wei و امیرنشین "شین لینگ".

۴ـ "یانگ ـ شیونگ" Yang-hsiung (ب م ۱۸ـ ۵۳ ق‌ـ م) موءلف ←

برگردان از ترجمه‌ی Chiang Chaoyi

□

برای "وانگ لون" [۱]

به‌کشتی نشسته و آهنگ سفر داشتم ،
آنگاه که صدای پا و آوای تو در گوش نشست .
برکه‌ی "شکوفه‌ی هلو" ژرف است
اما ژرفای عشق تو را به‌هنگام وداع ندارد .

□

گفتگویی در کوهستان

چرا در کوهساران سبز سکنی گزیده‌ام ؟
با لبخندی بر لب مرا پاسخی نیست ؛
چرا که مرا تشویشی نیست .
چنان چون شکوفه‌های هلویی که همراه این رود به‌دیاری ناشناس می‌روند ،
مرا نیز جهانی است جدا از دنیای دیگران

□

جامی چند با راهبی در کوهستان

در میان شکوفه‌های کوهستانی ــ
روی در روی به‌باده‌نوشی نشسته‌ایم ؛
ساغری دیگر ، پیاله‌ی دیگر ، جامی دیگر .
دوست من به‌خانه‌ات بازگرد ــ

→ Tai Hsuan Ching که تفسیری است بر "ای جینگ" i-Ching درباره‌موسیقی شعر و زبانشناسی و هنر این تفسیر در اشعار "لی بو" بارها مورد سرزنش قرار گرفته‌اند .

۱ــ Wang Lun

با چشمانی مخمور در آرزوی خوابی خوشم .
فردا شبگیر اگر خواستی با عودت باز گرد

□

موسیقی سکوت

مه غمیق و دریا گسترده است ؛
نامه‌ها و پیام‌هایم‌را برای رسیدن به‌او راهی نیست ،
تنها ماه از آن‌سوی ابرها در آسمان نیلگون بر دلدادگان مهجور می‌تابد .
روز ، همه روز دلم را خاطره‌ها زخم می‌زنند ؛
گره ابروانم قفلی را مانند است
قفلی که به‌سختی باز می‌شود .
شب همه‌شب نیمی از بسترم را خالی می‌گذارم
بدان امید که روح او فراز آید
روح او در رؤیا به‌کنارم .

برگردان از ترجمه‌ی
Norman Smith, Robert Kotewall

□

وداع

ملاحان را سخن از جزیره‌ای است شرقی
جزیره‌ای به‌نام "داین مو" [۱]
جزیره‌ای که در خیزابه‌های مه‌آلود دریا پنهان است ؛
دیاری که گه‌گاه در پرتو انوار رنگین‌کمان در مه و ابر نمایان می‌شود
خطه‌ای که پهنه‌ی وسیعی از آسمان‌را در بر گرفته است .
پنج کوه "داین مو" را دژ و باره‌های سرخ‌فامی است
کوه "داین" را بلندی‌از سی‌وشش "لی" می‌گذرد .

۱ــ Tien-Mu

شبی مهتابی است
غرقه در رؤیا به‌دیدار دیار افسانه‌ای ـ ملاحان می‌روم :
بر بلند خیزابه‌های آینه‌سان در پرواز و نقش من بر آب
ماه راهنمای من به‌دیار "ین چی"[۱]
جایی که کاخ خاقان "شایه"[۲] قرار دارد .
امواج سبزفام در پیچ و تابند ؛
میمون‌ها فریاد می‌کشند .
صندلی در پای ـ
از نردبام ابرها بالا می‌روم
آنک خورشید !
خورشیدی که از دریا برمی‌خیزد .
آنک بانگ خروسان !
خروسان آسمانی
راه را هزاران کوره راه و پرتگاه است :
اینک کنار صخره‌ی بزرگ لرزان ازوحشت !
گل‌ها کوره‌راه‌ها را درخود گرفته‌اند ،
خرسی می‌غرد
اژدها غریو می‌کشد
رود نعره‌زنان .
درون جنگلی انبوهم ـ
جنگلی دهشتبار !
خرسنگ‌ها !
خرسنگ‌هایی که فرو می‌بارند
باران ، بارانی که سیل‌آسا از ابرهای نیلی‌فام فرو می‌بارد .

۱ـ Yen Chi
۲ـ Hsieh - an (۳۸۸ـ۳۲۰ میلادی)

تندر می‌غرد
کوه‌های غرنده شکاف برمیدارند.
آنک دروازه‌ی آسمان!
ژرفای نیلی‌فامش را پایانی نیست.
آنک خورشید وماه در کاخ‌های طلایی خویش.

اینک من! با لباسی به‌رنگ رنگین‌کمان
سوار بر ارابه‌ای در باد.
الهه‌ی ابرها پیش می‌آید
الهه‌ای به‌لطافت ابریشم.
ببرها چنگ می‌نوازند
ارابه در دایره‌ی ققنوسان.
سرگردان و وحشتزده‌ام، دهشتی جانکاه.
و به‌ناگاه از خواب برمی‌جهم
رؤیاها پایان یافته است.
لرزان بر بستر نشسته‌ام
دنیای مه‌گون رؤیاها گم.

شادمانی را دوایی نیست
گویی گذشته با جریان رودرفته است.
تنها بمان!
من نیز می‌روم.
چه‌وقت باز می‌گردم؟ نمیدانم.
"مرغزار گوزن سپید" را در میان خرسنگ‌های سبزفام وا می‌گذارم
مرا شوق دیدار کوهساران است.
مرا یارای پست شدن و خدمت به‌قدرتمندان نیست

نه‌مرا یارای همیشه دل‌آزرده بودن نیست .

برگردان از ترجمه‌ی Wang Sheng Chin

□

"تزن تزان" T'sen T'san

معاصر "لی‌بو" و "دوفو"

دو ترانه برای فرمانده "جائو" [۱]

۱

ردایی از پوست سنجاب ، دختران در رقص ،
شراب شاهانه و ابریشم سیاه خاقانی ،
فرمانده پیری که در مرز شرقی به‌چابکی نبرد می‌کند :
فرماندهی هفتادساله که تا مرگ می‌جنگد .

۲

تیغ باد خزانی جاده‌ی "داین شن" [۲] را می‌شکافد .
اسبان یال درکشیده از سرما می‌لرزند
فرمانده‌پیر تاس می‌ریزد
فرمانده برنده‌ی کت خز سیاه خاقانی است .

□

اسواران بر جاده‌ی "سز جوان"

اسواران تازان!

۱— Chao

۲— Tien Shan

در امتداد جاده‌ی "سز جوان" کنار دریای برفی
گستره‌ی ساحل مرغزار سپید و زرد تا آسمان دور.
دیار "لون دای"[۱] و زوزه‌ی باد دیررس خزان در تمام شب.
بستر رود و خرسنگ‌هایی به‌بزرگی دمامه
خرسنگ‌هایی که توفان فرو می‌ریزد.

اسبان تناور "هون"ها درمرغزار زرد
غبار و دود در تپه‌های زرین غربی در پرواز.
فرمانده "هان" تمام شب زره‌برتن
فرمانده در بسیج سرباز علیه دشمن غربی.
شب و تکاپوی سربازان و صدای سلاح‌ها:
باد دهان‌دوز تیغ سرد آسمان.

یال اسبان یخ‌پوش ویخ‌پاره
بخار تن اسبان دودی‌فام وگل پنج‌پر.
فرمانده و قلم‌یخ‌بسته در چادر.
"هون"ها نادانند؟
میدانیم ــ میدانیم "هون"ها در اشتیاق تیغ ما نیستند
میدانیم ــ میدانیم که سربازان در انتظار پیروزی‌اند.

□

وداع

غبار و گیاه خشک برباد شمال:
برف بر باد سرکش و زمستان درراه.
باد و برف و درخت مروارید و شبگیر.
پرده‌های سپید لرزان وبرفی که به‌اتاق راه می‌یابد

۱ــ Lun-Tai

پرده‌ی سپید مرطوب .
بالاپوش ابریشمین نازک ، پوست‌روباه یخ‌زده .
فرمانده و دستان بی‌حس و کمان شاخی ،
سربازان مرزی و تن‌پوش پولادی سرد ،
خیزابه‌های یخ‌زده بر دریای شمال
ابرهای یخ‌زده بالاپوش هزاران "لی" .
زوزه‌ی نی و جیغ فلوت ،
جامی به‌افتخار میهمان بازگشته .
شامگاه و برف رقصنده در باد بر دروازه‌ی اردو
پرچم‌های سرخ‌یخ‌زده در باد .
دروازه‌ی شمالی‌ی "لون دای" و وداع با دوست
سفر و دشت برفپوش "داین‌ــ شن"
می‌رود و در پس صخره‌پنهان می‌شود .
از او تنها ردپای اسبی بر برف .

□

پیکی که به‌پایتخت می‌رود

خانه‌ام در شرق و راه دراز
آستینم از اشگ سال‌ها نمناک و سنگین
پیکی در بیابان و مرا کاغذو قلمی نی
دوستان را بگو، هستم .

□

چکامه‌ای برای رهرو کوهساران "دای‌ــ بیی" [۱]

سخن از رهرو کوهساران "دای‌ــ بیی" است
کوهستان "دای‌ــ بیی" گسترده تاسیصد "لی" به‌زیر آسمان .

۱ــ Tai-Pei

"پنهان با کتاب آسمانی در قله‌ی بلند
صدای زنگی و دیگر هیچ.
باعصای آهنین پلنگان را از ستیز باز داشت:
عصا کنار پنجره واژدها نهفته در کوزه.
رهروی با تن‌پوشی از گیاه و علف
رهروی با گوشی تا شانه و چهره‌ای مستور با ابرو.

رهروی کهنسال‌تر از درختان کاج
پیرتر از درختانی با قطر ده‌ذرع.
رهروی با جان‌روشن چون رود
رهروی چونان ابر آن‌سوی نیک و بد.

رهروی که‌بر پیر "شانگ شن"[۱] نمایان شد.
راه قله ناپیدا و رهرو در کوهسار.
کس را یارای دیدن او نیست
بلندکوه و آسمان آبی.

برگردان از ترجمه‌ی Yuan Chia-hua

□ □ □
□ □
□

۱—Shang Shan

"دوفـو" Tu Fu
۷۱۳ – ۷۷۰

بازگشت به‌خانه

۱

به‌سان غریبی به‌خانه رسیدم
بدانگاه که پرندگان بر درگاه در غوغا بودند .
دو پای بر کناره‌ی دشت ،خورشیدمی‌گذشت ــ
از بلند ابرهای‌سرخ .
زن‌برجست و کودکان به‌مویه فتادند
آری سال‌ها نبودن و آواره بودن
به‌تصادف زنده بودن .
همسایگان بربام و در شگفت
سرجنبان و آه‌کشان .
صبح فرا می‌رسید و هنوز شمع در سوختن بود
و ما چشم در چشم و رویا روی .
به‌سان روٴیایی است زندگی .

۲

سال‌نو و چشنی کوچک
شادمان و فارغ از خطر:
کودکانی که از زانوانم دور نمیشوند
کودکانی که از گریز دیگر باره‌ی من بیمناکند .
به‌جستجوی گذشته
از زیر کنارهای کنار تالاب‌می‌گذرم .
باد می‌موید ؛

باد می‌موید و دیگربار هزاران اندیشه در جانم می‌نشیند .
خرمن آماده و مرا آرامشی است
شراب مهیا برای پیری چو من کافی

۳

دق‌الباب و آوای خروس و به‌ناگاه جنگ خروسان
بر درگاه پنج میهمان ایستاده‌اند
بزرگانی که به‌پرسش آمده‌اند ــ
با کوزه‌های شراب رنگارنگ ؛
شراب ناصاف .
پرسش و سخن از جنگ است
از پسران دهقانان در جبهه‌ی شرقی . . .
شرمنده از فقر میهمانان را به‌شنیدن آواز می‌خوانم
چشم بر آسمان آواز پایان می‌یابد .
آهی از دل و اشک که بر چشم میهمانان نشسته است .

□

روستای دور

دهکده‌ی دور کنار تپه‌ها و دره‌های دیار مغولان

روستایی به‌یادگار از ملکه‌ای
ملکه‌ای که از کاخ گریخت .
روستایی تنها بر تپه‌ای خرد در شامگاه .
تصویری و صدای گوشواره‌ای
اوست که بازگشته است .
مهتاب و عودی که به‌شکوه نوا سر داده است
شکوه ازبیدادی که هزاران سال پیش بر او رفت .

□

اتحاد با "هون"ها

توفان آواره میان زمین و آسمان
از شمال شرقی تا جنوب غربی وزانست .
دوست و بیگانه در "سه‌دره" به‌هم پیوستند .
به‌هم پیوستند و با اتحاد با "هون"ها مصیبت فرا رسید .
پریشانترین "یو شین"[1] بود
"یو شین" که فرجامش را در دره‌های شمال غمگنانه آواز می‌خواند .

□

شب در کلبه‌ی کنار رود

صبح آرام آرام از کوه‌فرو می‌آید
فرو می‌آید و به‌کلبه‌ی کنار رودخانه نزدیک می‌شود .
بربلندکوه و کنار غارها ابرهای سپید خیمه افراشته‌اند .
ماه بر سینه‌ی امواج می‌نشیند ــ
و درنایی در سکوت پرواز می‌کند .
گرگ‌ها بر سفره‌ی رنگین خویش زوزه می‌کشند
جنگ‌است و مردان را از وحشت یارای خوابیدن نیست

۱ــ Yu Hsin

و باز هیچکس را یارای تغییر سرنوشت نیست .

□

تهی‌کیسه

مه قوت کوه و جوز کلاغ تلخ قوت من
تلاش و بدست آوردن
تنها منم که دستانم تهی است :
تنورخانه در بامداد سرد
بسترم در شب بدون بالاپوش،
شرمگین از تهی‌کیسه بودن
همه‌ی ثروت من سکه‌ای‌است .

□

اندوه برای درخت به

میراثی از نیاکان
درخت به‌دوصد ساله‌ی کنار رود
درختی با جیرجیرک‌های خوش‌نوا
درختی که علف‌های خود رو را از کنارش می‌چیدم .

بادمهاجم جنوبی فرا رسید
تندبادی که خرسنگ‌ها و ابرها را در هم نوردید
و باز درخت پیر بر جای بود .
تا بدانگاه که از ریشه برآمد .

درختی کهن بود ، آرام‌بخش سرشت عاشق پیشه‌ی من
سایبانی سبز بر کرانه‌رود .
خنکای‌سایه‌اش برف و یخ را مانند بود .

درختی که با موسیقی موزون‌برگ‌ها رهگذر را از رفتن باز میداشت .

درختی پیر پناهگاه ببر و اژدها .
درختی که فرو افتاد و یادگارهای افسون‌آمیزش برباد نشست .
درختی که موسیقی موزون برگ‌هایش خاموش‌شد
درختی که رنگ و نوا را از کلبه‌ی من گرفت .

□

ققنوس شنگرفی

نگاه کن! کوهی است بلند ، فراسوی تپه‌های "هو نان"
کوهی که بر بلند آن ققنوس شنگرفی به‌شکوه‌نشسته است ؛
کوهی که ققنوس بر بلندش به‌جستجوی یاران است .
نگاه کن! ققنوس است ، بال و دهانش بسته و جانش در کار؛
ققنوس در اندوه پرندگان اسیر .
انجیرخوار خرد را بنگر!
انجیرخوار از دام گریخته پرندگان را در دام غذا می‌دهد
انجیرخواری که شاهین و کرکس را به‌فریاد وامیدارد .

□

وداع با "هو یونگ"[1] در دره‌ی "مین"[2]

دوستی در فاصله‌ی بودن و نبودن
دوستی به‌سان ماکوب در پیچ‌وتاب
و به‌سان پرستو در سفر .
اینجا رودخانه‌ی "هان"
آنجا کوههای سنگی و بیابان‌های جنوب .
زمانی که برپنج گور گل‌ها پدیدار می‌شوند

۱– Ho Yung ۲– Min

پیک بهار را بمخانه روان کن .

□

شاهین [۱]

بر ابرهای سپید و یشمین و بادهای سرد ـ
شاهین در پرواز است ؛
گردن افراخته و چالاک .
و خرگوشی که هراسان می‌گریزد .
طناب ابریشمین از بام تا بلند ابرها
تیرهای بام بر زمینه‌ی آسمان .
پرنده‌ای در چنگال شاهین
پرنده‌ای با پرهای خونین بر علفزار .

□

بهار مرده

رود و تپه بیاد از شهر شکست‌خورده و ویران .
بهار و درخت و گیاه فسرده
گل‌های پژمرده‌ای که بر شهر و بر بهار می‌گریند .
اینجا دل من مهجور و در غم نشسته
آنجا فانوس‌های دریایی خاموش .
موهای سپید را می‌کنم
بیهوده موهای سپید را زیر سنجاق سر پنهان می‌کنم .

□

خزان در ییلاق

بتپه‌ها و جنگل عشق می‌ورزم
بگیاه خرد .

۱ـ "چرخ" یا "باز" .

عریان و بی‌کلاه در آفتاب درون نیزار نشسته‌ام .
کلاغ جوزی‌های توشه‌ی زمستان را گرد می‌کنم
کلاغ جوزی‌های پراکنده بر بستر سبز و سرخ را .

□

چهاره پاره

ستایش بهار را مجالی نیست :
اینک تندباد بهاری
باد سرکشی که گل‌ها را بر امواج فرو می‌ریزد
توفانی که زورق‌ها را واژگون می‌کند .

برگردان از ترجمه‌ی Hsih Wen Tung

□

برزورق پیش از جشن بهار

باده را در می‌کشم تا مرگ راهی است دراز
کلاهی پردار بر سر بر رود بهاری روانم .
آنجا گل‌های مه‌آلود در پیش چشمانی پیر
آنجا پروانه‌های شاد برزود در پرواز .
پرندگانی که بر بلند آسمان پرواز می‌کنند
کنار ابرهای‌سپید و کوهساران سبز .
خیره شدن به‌شمال بیهوده است
از "چانگ ان" خبری نیست .

□

روزهای پیری

زندگی نه زندگی که بودن به‌اجبار .
شبح من به‌خانه بازگشته است .

کودکان از بیم گریز من از زانوانم دور نمی‌شوند .
به‌یاد جوانی‌ام .
یاد روزهای شیدایی و سایه درختان و کنار تالاب
روزهایی که بادشمال در گوشم نجواها داشت .
اکنون یاد گذشته و در اندیشه‌ی شراب کافی و برنج
چرخشت‌های شراب سازی در کار
شرابی آماده
شرابی برای روزهای باقیمانده‌ی عمر .

□

روستا و رود

خانه‌ام جزیره‌ای در نهری زلال
خانه‌ای برای روزهای بلند و آرام‌بخش تابستان .
خانه‌ای که پرستوها بربامش آشیان گزیده‌اند
جایی که یاعوان بی‌هراس بر رودخانه در پروازند .
پسرم صفحه شطرنج را خط‌کشی می‌کند [1]
پسرکم ماهی می‌گیرد .
بیمار و ناتوان به‌گلکاری دل‌بسته‌ام
تن بیمار مرا آرزویی بیش از این‌نیست .

□

برای پسر کوچکم

"جو ـ دزو" ! بهار و باز مهجوری
پری شاهرخ می‌خواند و دلم را غمگین می‌کند
چه کسی به‌زیرکی تو است ؟

---

۱ ـ بازی شطرنج چینی‌با بازی رایج تفاوت دارد و تابع قوانین شطرنج بین‌المللی نیست و میتوان آنرا با کاغذ خط کشی شده‌ی معمولی انجام داد .

به‌یاد رود و جاده‌ی کوهستانی‌ام
به‌یاد علف‌های روییده بردرگاه و درختان پیر ده.
غمگن به‌خواب و در خواب دیدن تو می‌اندیشم
بر رواق خانه نشسته و انوار گرم خورشید را بر پوستم احساس می‌کنم.

□

پاییز

تالاب گسترده‌ی "گون مینگ"[۱]
تالابی به‌یاد از شکوه دودمان "هان"
درفش‌های "وو دی" بر دیدگاه
دخترک بافنده با قرقره‌های ابریشمین بر آسمان.
باد، باد پاییزی بر خرسنگ پولک‌دار اژدها در دریا.
ابرها، ابرهای سیاهی که بر امواج غلط می‌زنند،
هوای غمناک سرد و گلبرگ‌های میخک و دانه‌های سدر بر زمین.
معبر شمشیر در امتداد معبر پرندگان تا بلند آسمان
ماهیگیر پیر، ماهیگیری که بر دریاها و رودها سرگردان است[۲]

□

برادرم

برادرم یکسال بزرگتر از من بود
او مرد فرزانه و من احمق.

۱ــ Kun ming مرکز ایالت Yunan در جنوب غربی چین.
۲ــ به‌روزگار دودمان "هان" Han و "وودی" Wu Ti سپاهی برای فتح یونان Yunan و جنگ با بربرها گسیل شد و این سپاه در نبرد دریایی نابود شد. خاقان پس از این شکست دریاچه‌ای مصنوعی در نزدیکی "چانگ ان" برای تمرین نیروی دریایی به‌وجود آورد. در وسط دریاچه اژدهایی سنگی قرار داشت و معبر شمشیر و معبر پرندگان راهی ارتباطی بود و ماهیگیر پیر به‌احتمال قوی خود "دوفو" است.

برادرم بطالت را تحقیر می‌کرد و من بدو رشگ می‌بردم .
به‌یاد رود گل‌آلود "جن دزو" هستم ،
با اسبی در انتظار صبح و آوای خروس ،
دربسته‌ی خانه‌ی دربان ،
و برادرم که از صدای پای من بیدار شد .
به‌یاد غوغا و هیاهوی کودکانم ،
به‌یاد "جن ــ دزو" که از بوی گل و شراب سرشار بود ،
باده‌نوشی در تالار و خسبیدن در شبستان
شعرخوانی و تحسین یکدیگر
پیمانه‌هایی که در فراغت پر و خالی می‌شد .
به‌یاد برادرم هستم
کسی که شادمانه چون کودکان می‌خندید
به‌یاد آنکو بامداد به‌خواب می‌رفت
مردی که با صدایی آرام همیشه در زمزمه بود .

برگردان از ترجمه‌ی Nee Wen-Yei

□

بام ویران

باد سرکش و پرهیاهوی ماه هشتم در پاییز
باد ویرانگر سه‌لایه‌ی کاهگل و پوشال بام را نابود کرد .
اینجا و آنجا تکه‌پوشالی بر خاکریز ، بر سه گوشه‌ی بام ،ــ
در دل مرداب .
کودکان روستای جنوب به‌پیری و ناتوانی من‌می‌خندند :
کودکان می‌توانند همه چیز را در پیش چشمانم بدزدند ؛
پوشال‌هایی که از بیشه‌زار فراهم شد به‌غارت رفت .
با لبان خشکیده کودکان را نهیب می‌زنم ــ بی‌فایده است ــ
آه‌کشان باز می‌گردم .

باد سرکش و ابرهای سیاه
آسمان پاییزی و گستره‌ی تاریک بامداد
پلاس ژنده‌ای برای بالاپوش
پسرکی که در خواب از سرما چنبر زده و پاهای کوچکش از پلاس بیرون است
باران و کلبه و پلاس خیس،
قطرات‌باران که مداوم به‌سان اشک شمع فرو می‌بارد و بیخوابی.
چه‌وقت‌شب به‌پایان می‌رسد؟
قصری را به‌خواب می‌بینم
کاخی با هزاران اتاق
جایی که سرمازدگان را پناهی است
کاخی که بادوباران را بر آن تاثیری نیست—
دریغ چنین کاخی تنها در خواب میسر است.
در آرزوی کاخی بزرگ و پناهگاه سرمازدگانم
مرا از ویرانی خانه‌ی خویش بیمی نیست.[1]

□

کاخ گل یشم

مویه‌ی باد و رود پیچان
موش‌های خاکستری بر سفال‌های بام متروک.
کدامین امیر کاخی چنین رفیع برافراشت؟
کاخی که هنوز بر کناره‌ی پرتگاه برجاست
اتاق‌های تاریک جان‌بخش آتش سبزاند[2]
رود خیال‌انگیز بر کناره‌ی جاده‌ی کهن در نجوا
رنگهای خزان در باد و در باران

---

۱ ــ دو بیت آخر شعر دوفو را اغلب مردم زمزمه می‌کنند
۲ــ در متن اصلی چینی این بیت شامل پنج کلمه است بااین صداها:
Yin fang Kuei Ch'in hou = اتاق تاریک جان سبز آتش

دختران زیبای کاخ در گورستان زرد
دخترانی‌که هنوز تصویر آنان نقش دیوارهای کاخ است .
ارابه‌رانان ارابه‌های طلائی مرده‌اند .
اسب‌های سنگی یادگار روزهای دور .
اندوه اینجا و آنجا بر گیاهان نشسته است
غمزده می‌خوانم
بر کوره راه مه‌گرفته‌ی زندگی
کیست که جاودانه باشد ؟

برگردان از ترجمه‌ی
Kenneth Rexroth و Nee Wen Yei

□

ارابه‌ها به‌میدان نبرد می‌روند

ارابه‌های غران و اسب‌هایی که شیهه‌می‌کشند
مردان مسلح به‌تیر و کمان .
مرد و زن آماده‌ی وداع
پل "شاین‌ــ یانگ" گم شده در غبار .
صدای مویه‌ی وداع
مویه‌ای که در ابرها گم می‌شود .
عابران و سربازان در سخن :
"از پانزده‌سالگی کنار رودهای شمالی می‌جنگیدیم
در چهل سالگی در مرزهای غربی .
جوان از خانه رفتیم و سپیدموی بازگشتیم
در امتداد مرز رودی از خون ما جاری شد
تنها به‌خاطر عطش خاقان و هوس کشورگشایی او جنگیدیم . "

"اکنون عازم دیار شرق
از کوه‌های "دای مینگ" خواهیم گذشت

از کوه و بیابان و خارستان
از هزاران شهر و روستا .
زنان ما در مزارع جای مردان را می‌گیرند
و هم‌اکنون در شرق و در جنوب قحط سالی است .
سربازان "چانگ" بهترین جنگجویان‌اند
سربازانی که نمیتوان چون سگ و مرغ آنان را به‌کشتن داد .
"می‌پرسی از چیست که چنین خشمگین و غمگینم ؟
زمستان نزدیک و جنگ بی‌پایان است
ما را توان پرداختن مالیات نیست .
کاش همه فرزندان من دختر بودند
دختران به‌خانه‌ی شوی می‌روند
و پسران برای مردن در جنگ و مدفون شدن در علفزار به‌دنیا می‌آیند . "

نگاه کن !
استخوان سپید مردگان بر کرانه‌ی دریاچه‌ی "گو گونور" [1] یادگارجنگ‌پیشین‌ـ است
صدای مویه را می‌شنوی ؟
سوگ جوانانی است که تازه مرده‌اند
شب فرا می‌رسد و صدای باران و ناله‌ی ارواح در هم آمیخته .

□

برای "وی با" [2] رهرو منزوی

دیداری‌دیگر باره پس از سال‌های دور
دیداری که در فاصله‌اش بسیاری از مردم مردند .

۱ــ Kokonor دریاچه‌ای در غرب چین در ایالت "شینگهای" Shinghai
۲ــ Wei Pa

دیداری به‌سان دیدار "دبران"[1] و ستاره‌ی صبح
در پرتو شمع و به‌شبی تاریک.
جوانی طی شد و اینک موی ما خاکستری است
نیمی از دوستان ما مردند و ما نیز از دیدار یکدیگر در شگفت.
از راهی دور به‌دیدارت آمدم
بیست‌سال می‌گذرد و اینک تو را زن و فرزندانی است
فرزندانی که به‌دیدار پدر می‌آیند
فرزندانی که مرا نمی‌شناسند و برایشان افسانه می‌گویم.
شب بارانی و تاریک و شراب آماده
از کلبه بیرون می‌رویم تا پیاز بچینیم.
پیاز و ارزن زرد و داغ و شراب آماده.
به‌دیدار غمبار آینده می‌اندیشم
"ما را دیداری دیگر خواهد بود؟"
ده پیمانه را در کشیده‌ام
شراب در جام شاخ کرگدن
ده جام و هنوز از مستی خبری نیست.
دوستان دبستانی و یکدل را صبح نزدیک است
فردا قلل کوه‌ها من و تو را دیگر بار از هم جدا خواهد ساخت
غم‌ها و رنج‌های زندگی برجاست
دیدار دیگرباره؟

برگردان از ترجمه‌ی
Kenneth Rexroth و Nee Wen Yei

□

بر بلند کوه

آسمان بلند و مویه باد و میمون‌ها

۱ــ دبران ستاره‌ای از قدر اول واقع در چشم صورت فلکی "ثور" به رنگ سرخ در نیمکره شمالی.

جزایر مه‌آلود و آبی‌فام و پرندگان دریایی
برگ‌ها ، برگ‌هایی که فرو می‌ریزند
رود گسترده و سیلابی .
بیمار و رنجور و پیر از کوه‌ها بالا می‌روم
غم و رنج مویم را سپید و سپیدتر می‌کند .
بیمار و مست و خرابم
مست از یک پیمانه .

□

باران در شب

باران بهاری در شب
بارانی که دانه‌ها را بارور می‌کند
باران شبانه و باد ملایم
بارانی که زمین را به‌آرامی خیس می‌کند .
ابرهای سیاه و سرکش سرپوش شبی آرامند
شبی تاریک با نور زورقی از دور بر رود .
فردا همه چیز سرخ و مرطوب ــ
و سراسر "جنگ دو"[1] گلپوش می‌شود .

□

بهار

انوار رخشان خورشید بر رود و کوهساران
باد جانبخش و شاداب‌کننده گل‌ها و گیاهان .
پرستوهایی که با گل آشیانه می‌سازند
کبوترهایی که لمیده بر شن داغ چرت می‌زنند .

۱ــ Cheng Tu

پرندگانی که در آیینه آبی‌فام رود نمایانند
گل‌های آتشین بر کوه‌های سبز
و من که به‌خانه‌ی دلدار باز می‌گردم .

□

در مرز

بامدادان در پاسگاه دروازه‌ی شرقی
شامگاهان پاسدار پل "هو یانگ"[۱]
انوار سرخ‌فام خورشید شامگاهی بر پرچم‌ها ،
اسب‌ها شیهه می‌کشند و باد بر علف‌ها درگذر است .
ده‌ها هزار خیمه بر شنزار گسترده
و سربازانی که با اشاره و نجوا سخن می‌گویند .
ماه در آسمان و شبی آرام
شبی که کوچکترین زمزمه چون فریادی است .
شیپورها غمگنانه آه می‌کشند
پهلوانان غمین و از غرور خبری نی .
"فرمانده بزرگ کیست ؟"
"هو بیائو یائو"[۲]ی بزرگ .

□

مهجوری از همسر پیر

جنگ است و از آرامش خبری نی
پیران نیز نمیتوانند آرام باشند .
پسران و نوه‌های من مردند
میتوان تنها زنده ماند ؟

۱– Ho Yang ۲– Ho Piao Yao

عصا را به‌خشم به‌سویی می‌افکنم و از درگاه بیرون می‌روم—
با دلی پر درد و جانی ملول.
دندانهایم سالم و استوار است.
لباس رزم بر تن از فرمانده‌ی بزرگ رخصت نبرد می‌گیرم.

همسر پیرم با لباس تابستانی درسرمای زمستان ایستاده است
همسر پیرم کنار جاده می‌گرید
دیگر بار ما را دیداری خواهد بود؟
نه بازگشتی نیست
همسرم می‌گوید: "مواظب باش، عشق من مواظب خودت باش"

معبر "هان شین"[۱] در پیش است
در "نو"[۲] سپاهیان ما منهزم گشته و آینده معلوم نیست
مرگ فراز می‌آید و پیر و جوان نمی‌شناسد.
به‌یاد روزهای شاد جوانی‌ام
آشفتگی و پریشانی جهان را در خود گرفته است
اجساد بر علفزار می‌گندند
خون رود و دشت را گلگون کرده است.

مأمنی نیست
سرگردان و پریشان و غم‌زده به‌کوچ می‌اندیشم
اندیشه‌ی به‌خانه برگشته است.

□

۱— Han Hsien ۲— No

شب تابستان

عطر خنک نی در اتاق و نور وحشی ماه در حیاط خانه
ژاله‌ی بلورین که قطره‌قطره فرو می‌افتد
ستارگان که یکان ،یکان بر آسمان پدیدار می‌شوند
کرم‌های شبتاب به‌هر سوی روان .
مرغان آبی که به‌ساحل رود جفت خویش را می‌خوانند .
و باز همه چیز از جنگ سخن می‌گوید
تمام شب را در بسترم به‌اندیشه می‌نشینم .

برگردان از ترجمه‌ی Nee Wen Yei

□

"جنگ دو" ۱

خورشید شامگاهی و انوار پریده‌رنگ بر ردای سفری من
می‌روم و همه چیز به‌تیرگی می‌گراید .
به‌ناگاه احساس می‌کنم که آسمان نه آسمان پیشین که دیگری است
مردم شادند و به‌خانه‌ام می‌اندیشم .
رود بزرگ تند و سرکش به‌شرق می‌رود
چراغ‌های شهر سوسو می‌زنند
و جنگل زمستانی در تاریکی مغروق .
شهری پر هیاهو و نوای موسیقی .
شهری شگفت‌انگیز و باز برای من بیگانه .
روی می‌گردانم و به‌کوه‌های دور خیره می‌شوم
تک‌تک پرندگان دیرگاه به‌آشیان بر می‌گردند
و من نیز در اندیشه‌ی آشیان خویشم .

۱ــ "دوفو" مدتی هم در "جنگ دو" Cheng Tu مقیم شد و مورد تکریم و مهمان‌نوازی حکمران قرار گرفت .

ماه بزرگ و نزدیک و ستارگان رخشان
از روزگاران کهن، همیشه سفر بوده است و مسافر
من چرا باید از سفر غمین باشم؟

□

پیروزی سپاهیان در "هونان" و "هو به"

" "جی به"[1] فتح شد
خبر را شنیدم و اشک شادی لباسم را خیس کرد.
چشم به‌همسرم دوختم و غم‌هایم را فراموش کردم.
اکنون به‌شعر و کتاب پرداخته‌ام
آواز می‌خوانم و شراب می‌نوشم.
دیگر بار با همسرم به‌خانه‌ی کهن باز می‌گردیم
به‌زودی از "وو جیا"، "باجیا" و "شایان" می‌گذریم
می‌گذریم و به "لو یانگ" و خانه‌ی کهن باز می‌گردیم.

□

مهتاب است و به برادرانم می‌اندیشم

آنک صدای طبل جنگ!
صدایی که مردان را از هم دور می‌کند.
اینک فریاد خیال‌انگیز غازهای وحشی در مرز!
نور ماه و ژاله‌های سیمین.
در اندیشه‌ی روستای خویش،
روستایی که امشب در نور ماه خاموش نشسته است.
برادرانم در چهار گوشه‌ی زمین‌پراکنده شدند
پراکندند و مرا پیک و نامه‌ای نیست.
در غوغای جنگ کدامین کس پیک خواهد شد؟

۱ــ Chi-peh

□

مأمور سربازگیری

شبانگاه مأمور سربازگیری به‌روستای "شی‌ـ گائو"[1] رسید:
ـ تنها پیرمرد و مرد ده از دیوار بالا رفت و گریخت
پیرزنی از مأمور خواست توقیفش کند
مأمور با نهیبی او را از خود راند
پیرزن گریه‌کنان چنین می‌گفت‌ـ:
"سه پسرم به‌اردوی "یوا" رفتند
کوچکترین پسر نوشته است
برادرانم مردند و مرا نیز آرزوی زنده ماندن نیست
در خانه مرا جز عروس و نوه‌ی کوچک کسی نیست
عروسم نیز نمیتواند به‌سربازی برود
چرا که او را پاپیوشی نیست.
من پیرم آری پیر اما هنوز هم می‌توانم آشپزی کنم
میتوانم غذای سربازان را آماده کنم."

شب بود و خاموشی
شب و مویه‌ی سوگواران
دیگر روز پیرمرد صاحبخانه بازگشت
وداع کردم و به‌راه خود رفتم.

برگردان از ترجمه‌ی Chu Chun-i

□

۱ـ Shi Kao

درخت کاجی که "دائو نیست" رهرو "لی" به‌من نشان داد

رهروی از معبد "دوان دو"
رهروی که فرزندم او را به‌اتاق من راهنمایی کرده است ؛
رهروی با تابلویی از درخت‌های کاج .
جنگل کاج در مه خیال‌انگیز با رنگ‌های آبی و قرمز
خرسنگ‌های یخزده‌ی آن‌سوی درختان کاج
سایه سوزن‌های کاج که به‌سان اژدهایی است .
همیشه زیبایی را ستایشگر بوده‌ام .
و اینک خیره بر این چشم‌انداز در اندیشه‌ی ارواح آسمانی‌ام .
نقاشی همیشه مورد تکریم رهروان آسمانی است .
و اینک رهروی بزرگ با هنری شگفت‌انگیز در برابرم ایستاده است .
در سایه درختان مردان پیر در اندیشه نشسته‌اند
مردانی با کلاه و ردایی چون کلاه و ردای رهرو "لی"
یا به‌سان راهبان "مونت شانگ" .
در اندیشه‌ی سال‌ها بس دور ترانه‌ی "سماروغ ارغوانی" را زمزمه می‌کنم
زمزمه می‌کنم و به‌گذشت سال‌ها می‌اندیشم
سال‌هایی که گذشتشان چنان چون مویه‌ی غم‌انگیز باد در جنگل کاج است .

□

شب بار

شب می‌آید و پرندگان به‌آشیانه باز می‌گردند ؛
شب فراز آمد و گل‌ها پنهان شدند .
شب است و ستارگان در گذر
شب است و ماه که در آسمان اوج می‌گیرد .
بیخواب و در اندیشه‌ی صبحام
به‌هدیه‌ی صبح بار می‌اندیشم

شب است و گوبی شب را پایانی نیست.

□

برای "لی بو"

"بو" شاعر بی‌همتا
خداوند سرزمین تخیلات
در ظرافت به‌سان "یین"[۱]
در بداهت چنان چون "بائو"[۲]
نگاه کن! بهار بر قلمرو شمالی رودخانه‌ی "وی" فرا رسیده است
بهار فرا رسیده است و تو هنوز هم به‌زیر ابرهای گلگون "شیانگ دونگ"ـ
سرگردانی.
چه‌وقت دیگر بار خمره‌ای شراب را در می‌کشیم؟
شرابی و سخن از شعر.

□

در اندیشه‌ی "لی بو"

"لی بو" آشفته سفر کردی!
دیرگاهی از آخرین دیدار می‌گذرد.
همگان تو را مرده می‌انگارند
و باز دل من و جان جاودانه‌ی تو.
به‌شعر ناب و بی‌غش تو دل بسته‌ام
به‌شرابی که داروی سرگردانی است.
تأمل و نگرش را به "مونت گوانگ"[۳] بازگرد
سپیدموی من! بازگرد وقت بازگشت است.

□

۱ـ Yin ۲ـ Pao
۳ـ Mount Kuang جایی که نخستین بار "لی بو" و "دوفو" همدیگر را ملاقات کردند.

برای "لی بو"

بادهای سرد در چهار گوشه‌ی زمین به‌دیدار تو برخاسته‌اند
چگونه‌ای و چونی ؟
در رؤیای چیستی محبوب ؟
چه‌وقت غازهای وحشی و نامه‌ی تو فرا می‌رسند ؟
رودها و دریاچه‌های ژرف خزان از تو سخن می‌گویند .
دریاچه و رود از بیم نفرین خدای شعر لبخند می‌زنند ؛
و اهریمن از بیم مردان می‌گریزد .
دنیا بیابانی است
بگذار دفتر اشعار را به‌رود "میلو"[1] بیاندازیم
بیا تا با جان بزرگی که قربانی خوبی و شعر شد سخن بگوییم .[2]

□

سفر به‌شمال

۱

مرا آهنگ دیار شمال است .
نخستین روز هشتمین ماه کبیسه
پاییز و دومین سال پادشاهی سرورم .
مرا آهنگ دیدار همسر و فرزندان است .
زمان خوف و خطر است و مجالی برای شادی نی .
شرمگین ، تنها و مرهون رخصت یافته‌ام .
به‌شمال می‌روم پریشان و غمگین
و میدانم که هیچگاه امیر را دوست خوبی نبوده‌ام .
امیری جوان ، امیری که از آینده‌ی او بیمناکم .

۱– Milo
۲– مقصود Chu Yuan (ق.م ۲۹۶ – ۳۳۲) است .

بی‌شک دام‌ها در راهند .
شورش بربرهارا پایانی نیست .
"دوفو"ی متواضع خشماگین و غمگین به‌شمال می‌رود ،
پریشان و در اندیشه‌های واهی .
همگان غمین و رنجورند
آیا پریشانی را پایانی خواهد بود؟

۲

کوره‌راه شلتوک‌زار را پایانی نیست .
دود بر بام‌ها می‌رقصد
آنجا ، سربازان مجروح و آوارهـ
نالان و خون‌چکان .
باز پس می‌نگرم
"فنگ شیانگ" و پرچم‌هایش در غروب گم می‌شوند .
از تپه‌های یخزده بالا می‌روم ،
کنار برکه درنگ می‌کنم و اسب را آب می‌دهم .
دیار "پین"[1] به‌دره و رود "جینگ" در غروب محو .
غرش خارا شکاف ببرها طنین‌انداز
گل‌های داوودی شرمگین بر کوره راه .
چرخ ارابه‌های کهن این سوی و آن‌سوی پراکنده .
آنک ابر نیلی برآسمان شادی‌بخش جان و دل!
آنجا تپه‌های خاموش و بلوط‌ها
بلوط‌های سیاه و قیرگونه ، شاه بلوط‌های شنگرفی .
در اندیشه‌ی دیار شکوفه‌ی هلو[2]

۱ـ P'in
۲ـ "دوفو" در اندیشه‌ی "تائو یوان‌ـ مینگ" T'ao Yuan-Ming (۲۴۷ـ ۳۷۲) و افسانه‌ی "سرچشمه‌ی شکوفه‌ی هلو" و سرزمین جاودانگان‌است .

همیشه به‌خیره‌سری‌های خویش می‌خندم .

۳

بر معبر کوژپشت معبد "فو" را به‌تماشا ایستاده‌ام
درمها و خرسنگ‌ها پیدا و ناپیدا .
بر کنار مانداب ایستاده‌ام و جغد شاخدار می‌خواند
موش‌های صحرایی دزدانه از لانه سرمی‌کشند
شب است و ازمیدان نبرد کهن می‌گذریم
نور یخزده‌ی ماه بر استخوان مردگان رنگ‌پریده و غمبار .
به‌نبرد "دونگ‌ـگوان"[1] می‌اندیشم
نبردی که نیمی از مردم دیار "جینگ"[2] را نابود کرد
نبردی که نیمی از مردم دیار "جینگ" را به‌اسارت فرستاد .

۴

دیرگاهی اسیر بربرها بوده‌ام
آنگاه که از اسارت گریختم مویم سپید بود ؛
یکسال تمام سراسر چین را برای رسیدن به‌خانه طی کردم
آنگاه که به‌خانه‌رسیدم ردایم پاره و پر وصله بود .
زن و فرزندانم می‌گریستند
می‌گریستند و مویه‌ی ما به‌سان مویه کاج‌ها در باد بود .
ژاله‌های اشک فرو می‌بارید و دخترم با کودکان خود در پیش من ایستاده بود ،
کودکانی پیچیده‌در پلاس پاره
کودکانی با لباسی از تکه‌های بریده شده از برودری دوزی
دریای برودری دوزی‌شده واژگون و نیمی از تن ققنوس شنگرفی .
پیر و رنجور بر بستر افتادم
و لباس پاره‌های خویش را به‌نوه‌هایم بخشیدم .

۱— Tung-Kuan ۲— Ching

دیگربار دراندیشه بالاپوش و پوشاکم
در اندیشه دخترانی که موی خود را دوباره به‌تقلید از مادر شانه خواهندزد
دخترانی که صورت خود می‌آرایند و ابروی خود رها نمی‌کنند .
بچه‌ها به‌موی من دست می‌کشند و با ریشم بازی می‌کنند
به‌صدای آنها گوش می‌دهم
به‌سامان دادن زندگی می‌اندیشم
عاصی و اندوهگین

۵

امیر "هو" هنوز در جنگ است
کشته شدن سربازان را پایانی نیست .
خیره در آسمان ، می‌اندیشم چه وقت مصایب پایان می‌یابد
می‌اندیشم وباد سرد شمالی وزیدن گرفته است .
"ایگور"ها[1] یار امیراند
بی‌شک فرمانروای "ایگور"ها ما را یاری خواهد کرد
هر مرد جنگی آنان را نیروی دو مرد است .
سربازان شجاع
شجاعانی که در نبرد عقاب را مانندهاند .
بیش از این "ایگور"ها دوست امیر بودند .
و اینک امیر در انتظار یاری آنان نشسته است .

۶

به‌فتح رود "ای" و "لو" می‌اندیشم
به‌پایتخت از دست شده‌ی غربی
به‌سپاهیان کینه‌توز خاقان

۱ــ ترک‌های مغولستان درقرون ۱۲ــ۸ که سربازانی جنگجو بودند و در آغاز امپراطـور گروهی‌ازآنان در سپاه خویش پذیرفت اما امرای درباربه مخالفت برخاستند .

بەسربازان ذخیره.
بی‌شک دیگر بار "چینگ" و "شو" مسخر خواهد شد
ارابه‌های ما تا "هنگ" و "چی" تاختن می‌گیرند
تا آنجا که ژاله‌ها به پاییز یخ می‌زنند
بی‌شک دشمن نابود خواهد شد.
دیگر سال "بربر"ها سرکوب شده‌اند
ماه آسمان نیز این را می‌داند
بی‌شک خاقانی به‌پایان نمی‌رسد.

۷

سپاهیان خاقان منهزم می‌شوند
خائنان را برای تنبیه امیری نیست.
سقوطی سهمگین‌تر از زوال دودمان "شیا" و "یین" [۱].
به‌یاد خاقان "شوان" و خاقان "گوانگ" فرزانگان بزرگم
به‌فرامین دودمان "جو" و "هان" می‌اندیشم
به‌فرمانده بزرگ و شجاع "چن" می‌اندیشم
فرمانده بزرگی که بی‌او چین نابود می‌شد.

۸

تالار بزرگ خالی و دروازه‌ی "انعام سپید" غمبار.
از "ماهیخوار بزرگ" [۲] خبری نیست
کنار ستون‌های طلایی زوال است و سقوط.
شگفت‌انگیز است تفأل "تای دزونگ" [۳]

۱ــ دو سلسله Shia و Yin که به‌علت عیاشی و سهل‌انگاری امپراطوری این دودمان منقرض شد.
۲ــ ارابه‌ی خاقان
۳ــ Tai Tsung دومین و بزرگترین امپراطور دودمان تانگ Tang (۶۴۹ ــ ۶۲۷)

قلمرو خاقانی به‌آسمان‌ها کشانده شده است . .

برگردان از ترجمه‌ی Pu Ching-hsing

□

ضیافتی برای "دزو" [۱]

شامگاه است و ماه در محاق و جنگل خاموش
عود می‌نوازم و تارهای عود از ژاله‌ی شبانه مرطوب .
اکنون نجوای جویی خرد به‌زیر گلبرگ‌های فرو افتاده بر کوره‌راه!
کاهگل بام را تاجی است از صور فلکی .
می‌نویسم و شمع‌ها کوتاه و کوتاهترمی‌شوند .
پیمانه دور می‌گردد و هشیاری اوج می‌گیرد .
اکنون صدای مردی که در پایان مناظره آواز می‌خواند!
مردی می‌خواند و من در اندیشه‌ی زورق کوچک خویشم
زورق کوچک و راه دراز .

□

نبشته بر دیوار در عزلتگاه "جانگ" [۲]

در جستجوی تو به‌کوهساران بر شده‌ام ،
بهار است و صدای هیزم‌شکن در قلل خاموش می‌پیچد و باز می‌گردد ؛
جویباران یخزده و کوره‌راه‌ها برفپوش .
اکنون معبر سنگی کوهستان!
اکنون عزلتگاه تو!
تو را تمنا ونیازی نیست
شب است و انوار سیمین و کلوخه‌های نقره‌گون کوه
گوزن دستاموز را آرامشی است

۱— Tsu ۲— Chang

آرامشی که از تو آموخته است .
بازگشت را فراموش می‌کنم
چنان چون تو خواهم شد
به‌سان زورق تهی ، شناور ، رها .

□

شبگیر زمستانی

مردان و انعام منطقه‌البروج برما می‌گذرند
می‌گذرند و سالی دیگر فرا می‌رسد
شیشه‌های خالی سبزفام شراب ، صدف سرخ ، خرچنگ‌های دریایی
و اینک میز تهی و پر از خرده‌ریز .
"شدنی است یاد آشنا را به‌فراموشی سپرد ؟"
هر صندلی‌را خاطره‌ای است .
اکنون صدای چرخ گاری‌ها !
صدای بیقراری پرندگان بر لبه‌ی بام!
خورشید بامدادی و آغاز روز
صبح زمستانی و چهلمین سالروز زندگی
تولدی شتابناک به‌دیار سایه‌ها و افول در پی .
چرخ‌های زندگی می‌چرخد و می‌گذرد
چنان چون آتش
آتشی که سر خاموشی ندارد .

□

بوران

پریشان و گریان در دیار ارواح
در تیرگی و میان پلاسی از مه
می‌خوانم و دل‌شکسته‌ام .

برف در پیچ و تاب
پیمانه به‌یکسوی فتاده و مینای شراب تهی .
آتش به‌خاکستر می‌گراید
مردم در خواب و باز من در اندیشه‌ی نامه‌های بی‌ارزش.

□

دیدار "دزان ابود"[1] از "دا ـ یون"[2]

بیدار و رنجور از روشنی و هم تیرگی
پریشان و ناآرام از هدیه‌ی تو در اندیشه‌ام .
شب را میان دیوارهای معبد پایانی نیست .
زنگ‌های زرین در نسیم لرزان و معبد در تاریکی است .
تاریکی و شب بهاری .
بوی گل‌ها بر تالاب بلورین و تاریک می‌گردد .
آنک "اکلیل شمالی" نیمه‌مستور با بام معبد!
جائیکه ققنوس آهنین قرار دارد .
اینجا نقش سرودخوانان بر دیوار معبد
ونوای زنگی از دور .
فردا بر گستره‌ی خاک خورشید خواهد دمید .
خورشید می‌دمد و بر غبار زرد اشک می‌ریزم .

□

جشن ماه

آنجا صور فلکی پاییز و نور زلال ماه
ماه چنان چون غوکی است در رود .
خرگوش[3] ماه اکسیر زندگی‌را مهیا می‌کند

۱ـ Tsan Abod ۲ـ Ta- Yun
۳ـ مردم چین و ژاپن در ماه تصویر خرگوشی را می‌بینند خرگوشی که از بی‌وفایی دوستش بوزینه به‌آنجا گریخت .

اکسیری از علف‌های تلخ
اکسیری که کام مرا تلخ می‌کند .
درنور سیمین ماه موی سپید ، سپیدتر
به‌جنگ می‌اندیشم
به‌سربازانی که در صحاری غربی‌اند
سربازانی که نور ماه برای آنان غم است و غم .

□

بر کرانه‌ی رود

۱

روز همه روز از کرانه‌ی رود مست باز می‌گردم
هرروز یک جامه را به‌گرو می‌گذارم
به‌هر جای و هرکس مقروض.
و هفتاد سال بر من گذشته است .
آنجا پروانه‌های زرد بر جام گل‌ها ،
و سنجاقک‌هایی که بر آب می‌نشینند و پرواز می‌کنند .
باد بهار و روزهایی که می‌گذرد
روزها در گذر و عمر بس کوتاه
در چنین روزهایی هیچکس را هوس آزار دیگری هست ؟

۲

آنجا ! گلبرگ‌ها در پرواز و بهار که به‌پایان می‌رود .
گلبرگ‌ها نه‌گلبرگ که غم‌اند
غمی که بر باد نشسته است .
آنجا آخرین گلبرگ‌هایی که‌دور می‌شوندو اینجا غمی که با شراب فراموش می‌شود !
آنجا دو ماهیخوار عاشق بر کلبه‌ی ویران کنار رود !

اسبان شاخدار سنگی‌ی نر و ماده!
اسب‌هایی که پاسدار آرامگاه کنار رودخانه‌اند.
همه در پی شادمانی‌اند
من چرا باید به‌کار اداری بیاندیشم؟

□

برای "بی‌سو یائو"[1]

شاعر بودن
شعور شاعران عصر خویش بودن.
شاعر کلبه تهی
گرسنه و پلاس‌پوش و سخره دیگران
شاعران جوان و چهره پیر.
کس را از غم ما باک نیست
هست؟
خواننده اشعار یکدیگر بودن
به‌ستایش همدیگر نشستن
بی‌شک اشعار ما روزی بهترین اشعار خواهد بود
میتوان تسلی یافت
اعقاب در پی‌اند

□

تنهایی

آنجا شاهینی بال گشوده در آسمان!
اینجا دو یاعوی سپید بر آب!
چه‌خوش است بر باد نشستن ــ
در نشیب و فراز

۱ــ Pi Su Yao

آنجا پرندگانی که ناخواه با باد می‌روند!
اینجا ژاله‌ای رخشان بر گیاه و عنکبوتی با دام در انتظار!
طبیعت را رفتاری است چون انسان
می‌اندیشم و تنهایم
تنها و با هزاران غم.

□

پس از باران

ابر خزانی بر سینه‌ی افق و باد غربی دور پرواز!
پاییز و هوای بامدادی.
دهقانانی که پس از باران در کارند
درختانی که آخرین برگ‌های خود را رها می‌کنند؛
امرودهای ریز و رسیده.
"تاتار"ی که کنار دروازه‌ی شهر فلوت می‌نوازد
غازها، غازهای وحشی مهاجر بر بلند آسمان.

□

ماه نو

هلال ماه بر کرانه‌ی افق!
ابرهایی که ماه را مستور می‌دارند
و دژ ویران در تیرگی.
کورسوی ستارگان دور
و کهکشان برفراز کوههای یخزده‌ی مرزی.
گل‌های داوودی، گل‌هایی که در شب فسرده می‌شوند.

□

آن‌سوی بیابان

در هوای پاک خزان
به‌گستره‌ی بیکران چشم دوخته‌ام
افق درمه پیدا و ناپیدا .
در دور دست رود به‌آسمان می‌پیوندد
و شهر در دود پنهان .
باد خزانی آخرین برگ‌ها را جارو می‌کند
تپه‌ها در نور شامگاه گم .
آنجا! درنایی که دیرگاه به‌آشیان باز می‌گردد
و درختان پر کلاغ در شب .

□

دیدار

در کلبه‌ی کنار رود از تنگ‌نفس خبری نیست
آرامش است و شادابی
از آزار دیگری خبری نیست .
از بیرون کلبه‌ی کاهگلی کسی مرا می‌خواند
پسرم کلاه حصیری را می‌آورد و بیرون می‌روم
بر درگاه همسایه ایستاده است
مردی با دسته‌ای از سبزی‌های تازه
تحفه‌ای خرد است
تحفه‌ای به‌نشان دوستی .

□

کلبه‌ی ییلاقی

کلبه‌ای است روستایی ، کلبه‌ای کنار رود .

در کلبه به‌جاده‌ی متروک گشوده می‌شود .
نانم را درون‌لباس ژنده‌ای می‌گذارم و بیرون می‌روم :
شاخه‌های بید درباد می‌لرزند
گل‌ها هوا را خوشبو می‌دارند .
فراسوی قره غازها خورشید غروب می‌کند
قره‌غازها کنار پل بال‌های سیاه خود را خشک می‌کنند .

□

بید

کنار کلبه من بیدی است
بیدی که شاخه‌هایش در باد می‌لرزند
بیدی زیبا چنان چون دختری پانزده‌ساله .
دریغ بر شاخه‌ی شکسته‌ی بید در باد بامدادی!

□

غروب

انوار خورشید غروب بر منجوق‌های پرده
گل‌های شکوفای بهار در دره
باغ‌ها سرشار از بوی خوش گل‌ها در امتداد رود .
کرجی‌های مه‌گرفته بر رود
گنجشک‌هایی که بر شاخه‌ها در قیل‌وقالند
حشراتی که چرخ‌زنان د. فضا می‌گردند .
دانای راز! شراب چیست ؟
جامی شراب تلخ هزاران اندوه را زایل می‌کند .

□

بدرودی دیگر با "ین"[1] در "فنگ جیه"[2]

دیگر بار جدایی است :
راه تو دور و دراز و کوهساران جنگل‌پوش خاموش!
چه‌وقت دیگر بار همدیگر را مست خواهیم یافت ؟
دوش، دوشادوش در مهتاب
برامتداد رود مست و آوازخوان بودیم
من و تو که سه خاقان را در پی نهاده‌ای .
به‌کلبه‌ی خالی‌ی کنار رود باز می‌گردم
خاموش، بی‌یار، در انتظار گذشت سال‌ها .

□

شبی بیقرار در اردو

شب شبی است دم کرده
در نیزار لمیده‌ام
بیقرار در زیر انوار ماه
انواری که به‌نیزار وحشی راه یافته است .
شبنم غبار می‌شود و ستارگان خاموش
مرغان آبی فریاد می‌کشند و حشرات در پروازند .
جنگ است و باید هشیار بود
نگرانی بیهوده است
شب است و بیداری .

□

باد جنوب

روزها طولانی‌تر و کوهساران زیباتر می‌شوند ؛

۱— Yen ۲— Feng Chi

باد جنوب بر مرغزار و گل‌ها وزان .
آنجا!، پرستوها
پرستوهایی که چالاک بر مرداب دمه‌خیز در پروازند .
اردک‌ها!
اردک‌هایی که جفت‌جفت بر شنزار گرم چرت می‌زنند .

□

بهاری دیگر

مرغان سپید بر خاکستری رود!
گل‌های سرخ بر تپه‌های سبز!
بهار را به‌نظاره نشسته‌ام
دیگر بار به‌خانه باز خواهم گشت؟

□

شب در مرکز فرماندهی

شبی است آرام و موسم درو خرمن .
درختان "وو دونگ" در باغ فسرده
شمع خاموش و من هنوز در کنار رود بیدار .
تمام شب را شیپور درصدا .
ماه دشت را چون سیلابی در میان گرفته است
دشتی که خیال پریشانم را آرامش می‌بخشد .
گردباد است و خاک و مرا یارای نوشتن نی .
گذرگاه مرزی را پاسداری نیست .
به‌معبر مرزی می‌اندیشم
به‌ده سال سرگردانی و بیماری .
چنان چون پرنده‌ای بر شاخی کوچکم
اینت لحظه‌ی صلح و آرامش!

□

سفر بر رود

انجیر خوار زرین‌بال و جفتش ــ
درآوازند بر بید سبزفام!
مرغان سپید ماهیخوار در پرواز.
کوهساران غربی را برفی است هزار ساله.
اینک زورق‌های "وو"[1] برساحل رود
قایق‌هایی‌که هزاران "لی" از "وو" دور شده‌اند.

□

شامگاه پس از باران

خورشید پنهان و ابرهای رنگین دور می‌شوند
آنک! رنگین‌کمان بر رود و آخرین قطرات باران بر خرسنگ‌ها.
مرغان ماهیخوار و درناها برآسمان بلند می‌گذرند.
خرس‌ها در ساحل رود به خوردن غذا مشغول.
در انتظار باد غربی نشسته‌ام.
آنک! هلال زیبای ماه
ماه نوبی که بر نیزار مه‌آلود می‌تابد.

□

بدر

آنک! بدر ماه بر فراز خانه‌ی کنار رود
ماه زرین‌فام را بر رود آرامی نیست.

۱ــ Wu han شامل سه شهر "هانگ گو" Hang kow ، "هان یانگ" Han Yang و "وو جانگ" Wu Chang در شرق چین و محل التقای رود "هان" Han و "یانگ دزه" Yang Tze که نام اصلی آنها شهر "هان" Han و در واقع یک شهراند.

بالاپوش مرا رخشندگی از ابریشم بیش است .
و آب سرد رود در مد شبانه تا دروازه خواهد رفت .
بدر کامل و کوهستان آرام و خاموش!
آنک! ماه و صور فلکی بر آسمان
اینک! صدای فرو افتادن کلاغ جوزی در باغ کهن
آنک! دشت با شکوه به‌وسعت هزاران "لی"
دشت شکوفه‌بار از شکوفه‌های "سنا"[۱]

□

شب در *کلبه‌ی کنار رود* .

آنک! کورسوی ستارگان "یین" و "یانگ"
بر کوه یخزده و خاموش در شب .
شبگیر است و صدای گوشخراش طبل و شیپور .
بر رود جاده‌ی شیری و ستارگان در پیچ و تاب .
مویه‌ی هزاران خانواده برآسمان بلند و باز صدای طبل جنگ
پهلوانان و فرماندهان کهن در خاک زرد خفته‌اند ــ
خفته‌اند و باز سرود جنگ بر لب‌ها جاری .
آرزویم تنهایی و سکوت ؛
در تنهایی و سکوت است که شعر زاده می‌شود .

□

صبح کوهستان

شهر خاموش ،
خاموشی ،
خانه‌ها در نور بامدادی گم ،

۱ــ درختی است دارویی .

نور سرد خورشید بر بلندترین قله،
غبار چسبناک شب بر تپه‌ها،
دشت،
قایق‌های مه‌گرفته بر رود،
آسمان خاموش—
صدای ریزش برگ‌ها.
گوزنی که به‌سوی دروازه‌ی باغ می‌آید
گوزنی جدا مانده از گله
گوزنی در جستجوی گله‌ی خویش.

□

بازگشت به‌خانه

شب است و از معبر ببر به‌خانه باز می‌گردم.
کوه‌ها مستور در پرده‌ی شب و همگان در خواب.
خرسی عظیم به‌جانب رود می‌رود
ستارگان را بر آسمان نوری شگفت‌انگیز.
بر درگاه خانه چراغ را می‌افروزم
میمونی وحشت‌زده در دربند فریاد می‌کشد.
پیر شب‌پای موی سپید وقت را اعلام می‌کند
شب پای پیر عصازنان در گذر است و همه‌چیز در امان.

□

ستارگان و ماه بر رودخانه

شبی آرام
شب پاییزی پس از تندر.
ناهید بر رود لرزان
کهکشان در سپیدی به‌سان برف.

گستره‌ی سیاه آسمان ژرف ــ
اکلیل شمالی به‌شبگیر در خاموشی .
ماه بر کرانه‌ی خالی‌ی افق چنان چون آینه
اوج می‌گیرد و انوار سردش را بر گل‌های داوودی فرو می‌بارد .

□

اندیشه‌های شبانه به‌هنگام سفر

نسیمی نرم در نیزار ،
صدایی موزون در امتداد رود .
زورق شراع گشوده در شب ،
شکوفه‌ی ستارگان بر گستره‌ی رود ؛
انوار ماه بر رود مواج و پیچان .
شاعری مشهور اما پیر ،
بیمار و خسته ، اینجا و آنجا ،
چنان چون یاعویی خسته میان زمین و آسمان .

□

بر رود

ماه به‌آرامی روان
به‌زیر پای من در امتداد رود .
شبگیر و فانوسی رخشان در دل شب .
بر جزیره‌ی شنی دلتای رود مرغان سپید ماهیخوار در خواب
در خواب و سر به‌زیر بال به‌سان مشتی گره شده .
شیار عبور کرجی بر آب ،
ماهئی که جست می‌زند و در آب فرو می‌شود ،
قطره‌های آب .

برگردان از ترجمه‌ی K. R

□ □ □
□ □
□

"بوجو ـ ای" Po Chu-i

۷۷۲ ـ ۸۴۶ تا ۸

اندوه بی‌پایان

این شعر در ۸۰۶ و ۳۴ سالگی "بوجو ـ ای" سروده شده و سخن از کوچ خاقان "مینگ هوانگ" Ming Huang از "چانگ ان" و مرگ "یانگ گویی فبی" زن فتنه‌گر و زیبای خاقان و مقدمات زوال دودمان "تانگ" به‌علت خطاهای این‌زن زیبا ـ است.

خاقان چین شیدای زیبای "تباه‌کننده‌ی امپراطوری"[1]
زیبارویی که دیگری چون او نی.
به دودمان "یانگ" دختری زاده شد

۱ـ اشاره به‌افسانه‌ی‌زیبایی‌زنی در زمان دودمان "هان" Han که "می‌توانست به‌گوشه‌چشمی شهری و به‌نگاهی یک امپراطوری را نابود کند." و نیز "یانگ گویی فبی".

دختری که در حرمسرا بالید و کس او را ندید .
طبیعت زیبایی خود را بدو داد ،
و پیشکشی شد شایسته‌ی خاقان
زیبارویی برتر از زیبایان آراسته‌ی شش کاخ .
تالاب "چینگ"[1] تن‌شوی بهاری او
لطیف و فریباتر از همه‌ی دختران در شنا .
شیدایی خاقان هم از اینجا آغاز شد .
شب‌های بهار ، تن‌پوش گلبار و شکوفه‌های زردوزی شده‌ی آلو ،
بستر گرم گل‌پوش ، شب‌های کوتاه بهار و مهر زودرس
بار بامدادی خاقان همیشه تعطیل .
شادی بود و زیبارو و دل مشغولی
زیبا همره سفرها و همدم شب‌های خاقان .
حرمسرا را سه‌هزار دختر زیبا و خاقان شیدای یکی .
زیبای کاخ زرین تمام روز را در آرایش بود[2]
پس از هر جشن در دژ یشمین با خاقان مست .
برادران و خواهران زیبارو غرق افتخار
دودمان "یانگ" را تیول فراوان .
پدران و مادران چینی را آرزوی دختری چون او بود .
کاخ "اسب سیاه"[3] در دل ابرهای آسمان
موسیقی جادویی به‌کاخ همیشه در نوا
آواز زیبارویان ، پایکوبی و نوای قانون و فلوت .
موسیقی در کاخ اسب سیاه همیشه در نوا و خاقان خستگی‌نپذیر .
به‌ناگاه طبل‌های جنگ بود که غریدن گرفت و زمین را لرزاند

۱ــ Hua Ch'ing یا قصر پیراسته و شکوهمند در جنوب شرقی "چانگ‌ان" ، دارای بهاری گرم است و در همین کاخ بود که فرمانده ارتش در۱۹۳۶ توقیف شد .
۲ــ پسرعمه‌ی "ا ــ جیائو" زن غیررسمی امپراطور Wu Ti به‌دلدار خود نوید ثروت بی‌پایان داده بود .
۲ــ "لی شن" Li Shan یا کوهستان اسب سیاه درجنوب شرقی "چانگ ان"

طبل جنگ در "یویانگ" در غرش
"ترانه‌ی پیراهن رنگین‌کمان فام و کت پرهای رنگین" [۱]
از شهر نه‌بار و غبار چون دود به‌آسمان بلند
هزار ارابه و ده‌هزار سوار به‌جنوب غرب تازان
ارابه‌ی ماهیخوار در شتاب.
به‌غرب یکصد "لی" دورتراز پایتخت [۲]
چه‌توان کرد زمانی که شش سپاه به‌جنگ تن در نمیدهد؟ [۳]
زیبارو میمیرد، سواران بر تن اوبه‌سان پروانه‌بر فراز گل در تکاپو،
سنجاق گیسوهای گرانبها پراکنده و کسی را توجهی نی ـ
پرهای ماهیخوار، پرندگان زر، شانه‌ی یشمین.
خاقان چهره در چنگ و ناتوان
ـ او را یارای نجات معشوق نیست ـ
نگاهی و اشگ و خون به‌هم آمیخته.
غبار زرد و باد که می‌موید.
از بلند پل و بر فراز خرسنگ‌ها
خاقان از معبر شمشیر درگذر [۴]
بر تپه‌ی "امی" [۵] زائران درگذر
پرچم سپاهیان در نور شامگاه تیره‌فام
در "شو" رودها سبز و تپه‌ها آبی‌فام. [۶]
بامداد تا به‌شام خاقان اندوهگین
ماه بر بلند کاخ پیر و غم‌زده

۱ـ نام ترانه‌ای اثر "مینگ هوانگ" "پس از دیدار بهشت‌ماه" متاثر از ترانه‌ای روستایی.
۲ـ مراد "ماوی پو" Ma Wei P'o (تپه‌ی اسب) و جایی است که شورش اتفاق افتاد.
۳ـ در زمان فرمانروایی دودمان "جو" Chou (ق.م ۲۲ـ۱۱ قرن ق.م) شش سپاه از جنگ امتناع کردند و هر سپاه شامل ۱۲۵۰۰۰ سپاهی بود.
۴ـ گذرگاه شمشیر پلی است که دو کوه را در "سزجوان" به‌هم مربوط می‌سازد.
۵ـ Omei یکی از پنج کوه مقدس نزدیک "جنگدو" Chengtu.
۶ـ Shu نام قدیمی "سزجوان" بود و مفهوم شعر این که رودها و کوه‌ها از اندوه به‌تیرگی گراییده‌اند.

شب بارانی و نوای ناقوس غمبار
ارابه‌ی اژدها به‌کاخ باز میگردد و آسمان و زمین فسرده
مرگ گاه زیبارو و خاقان را توان رفتن نیست
بر تپه‌ی "ماوی"[1] از سیمای ابریشمین خبری نی
مرگ گاه از زیبارو تهی .
امپراطور و وزیر چشم در چشم و ردای آنان از اشک مرطوب
ارابه‌ی اژدها تازان و نالان .
یادگار روزهای دور است تالاب و گل‌های کهن
گل‌های پنیرک و بیدها بر دریاچه‌ی "زیبا شگفت"[2]
گل‌هایی که چهره‌ی زیبارو رامانند ه است
شاخه‌های بید ابروان او ،
گل‌ها و شاخه‌هایی که امپراطور را به‌گریه وامیدارد .
بهار است و درختان آلو و امرود شکوفا .
پاییز و برگ‌ریزان درختان "ووتونگ" در باران
کاخ جنوب غربی گیاه‌پوش
پلکان کاخ از برگ‌های سرخ مفروش
شکوفه‌های باغ شکوفه‌ی امرود چونان موی سر رهرو پیر[3]
نمای "خوابگاه معطر" به‌سان جبین خواجگان پیر .[4]
تمام شب ، شب پره در پرواز و خاقان در اندیشه
مشعل‌ها خاموش و خاقان بیخواب .
شب دراز و شب‌پای مهجور رنجور
رود ستارگان و صبح کاذب
"ستارگان اردک" سرد و غمبار .

۱ــ Ma Wei P'o کوهی در غرب "چانگ ان"
۲ــ "زیبا شگفت" و نه شگفت زیبا به‌جای‌کلمه‌ی Sublime شاید از "متعالی" و زیبا رساتر باشد "م"
۳ــ "باغ شکوفه‌ی امرود" مدرسه تعلیم رقص و آواز که بوسیله‌ی خاقان تأسیس شد .
۴ــ خوابگاه مخصوص ملکه در زمان سلسله‌های "هان" که‌با ادویه‌ی‌خوشبو نقاشی شده بود .

خاقان را در زیر بالاپوش پر ماهیخوار همبستر که تواند بود؟
چه ژرف است مهجوری خاقان و دلدار!
یکسال و حتی از روح زیبارو در رؤیای خاقان خبری نیست.
"لین چونگ" رهرو "هونگ دو"[1] رنجور ازغم خاقان به‌جستجوی‌روح زیبارو
به‌جهان ارواح رفت:
سوار بر ارابه‌ی باد و چونان‌برق
بلند آسمان و زمین و هر سوی
ژرفای زمین و بهاران زرد و از زیبارو خبری نیافت.
کوه جادو، کوه غرقه در اسرار
کوهی با کاخ‌های‌رنگین بر بال پنج ابر.
جایگاه کروبیان و "تای جن"[2]
"تای جن" با پوست برفگون و چهره‌ی گلگون
شانه‌ها نشانه‌ی زیبای گمشده
در زرین کاخ یشمین را کوبیدن گرفت:
"اینک پیک پسر آسمان بزرگ"
از پس نه‌حجاب گل ملکه بیدار شد
با تن‌پوش گلبار از بستر برخاست
پرده‌های مروارید را با قلاب سیمین گشود
با ابر گیسوان آشفته به‌تالار رفت
پریشان‌گیسو با پیراهن رنگین‌کمان و کت پر پوش غمین و گریان.
آه!ای شکوفه امرود بامداد بهار
مشتاق و گریان و سپاسگزار خاقانم
سرورم را بگو: "عشق شورانگیز تالار "جائو یانگ"[3] را نیز فرجامی است

۱ــ Hung-Tu دیوان اسناد امپراطوری نزدیک "چانگ ان"؛ Lin Chung رهرو "دائوئیست" رئیس این دیوان بود.
۲ــ T'ai Chen یا "پاک‌ناب" نام درباری "یانگ گویی فیی" و این‌اسم را پیش از ملکه شدن دریافت کرده بود.
۳ــ Chao Yang کاخ مخصوص ملکه

روزها و ماه‌های کاخ "بنگ لی"[1] سپری می‌شود
اینک من نظاره‌گر دنیای خاکی :
"چانگ ان" بس دور و در غبار گم
تنها خاطره عشق است که بر جای میماند .
نیمی از سنجاق گیسویم را به‌سرورم هدیه می‌فرستم
دل او چونان زر پایا باد
سرانجام ما را دیداری است .
اینک من و تالار هفت روز از هفت ماه جاودانه ؛
سوگند بدآنچه میدانی
در آسمان‌ها چون پرندگان بال در بال خواهیم بود
بر زمین درختان هماغوش .
شبگیر و خاموشی
آسمان بیکران و زمین نیز نابود می‌شوند
اندوه و غم را پایانی نیست . "[2]

□

نشسته در شب

در پرتو چراغ کنار پنجره‌ی جنوبی می‌نشینم
تاریکی و صدای تگرگ و باد :
شب ژرف روستا و تنهایی
صدای غاز وحشی‌ی گمشده . . .

□

۱– Peng-Lai نام جزیره‌ای افسانه‌ای و قسمتی از کاخ سلطنتی که در آنجا تالاب‌بزرگی قرارداشت و "دوفو" برفراز آن ابرهای پنج‌رنگ رامی‌دید .
۲– ارزش این شعر در روشنگری بخشی از تاریخ چین است .

دیدار "جیاجان"[1] کنار رود

دوست کهنسال به‌سفر می‌رود و اشک آستین لباسم را نمناک می‌کند
هفتاد ساله و بی‌خانمان و سرگردان.
پریشان به‌نظاره‌ی بادبان در باد نشسته‌ام
مردی سپیدموی بر امواج سپید دور می‌شود.

□

تنها در معبد "شاین‌ـ یو"[2]

درنا از پلکان سنگی پر می‌کشد و بر ساحل می‌نشیند،
نور ماه از تالاب به‌معبد راه می‌یابد.
شیدای معبدم
ـ دوشام را درمعبد خواهم ماندـ
خرسند از آرامش
شادمان از خلوت معبد.
از آنگاه که لذت تنهایی را در این معبد آزموده‌ام
پر آنم که گه‌گاه در معبد تنها باشم.

□

ترانه‌های کاج‌ها

تنها نشستن را دوستدارم، در نور ماه
رو در روی دو کاج کهن در ایوان نشستن.
نسیمی از جنوب غرب،
نسیمی که شاخه‌ها و برگ را به‌بازی گرفته است.
ماهتاب نیمه شب
خنکای نسیم و نوایی از دور

۱ـ Chia Chan ۲ـ Hsien-Yu

نوایی چون صدای باران در کوهساران خاموش
نوایی چون صدای دلنواز چنگی در پاییز
نوایی که گرمای تابستان را می‌زداید :
نوایی که پایان ملال و دلتنگی است .
تمام شب بیدار و جان و دل بیدار .
در امتداد جاده‌ی جنوبی اسبان و دلیجان‌ها در گذرند
صدای موسیقی و پایکوبی بلند .
به‌زیر بام درختان غوغایی است
صدایی که گوش را آزار نمی‌دهد .

□

چنگ

چنگ را کناری می‌گذارم
خسته می‌نشینم ، پریشان .
چرا با نواختن چنگ خویش را خسته کنم ؟
نسیمی فرا می‌رسد و چنگ را به‌مویه وامیدارد .

□

رود *از بلند دژ*

دژی بلند بر کرانه‌ی رود
شاهراهی که تا هزاران "لی" ادامه دارد .
چشم بر افق دور از بلند دژ
دل و جان را آرامشی است .
هیاهوی پیک‌ها در امتداد جاده
سربازانی که به‌دژ می‌شتابند .
در چنین زمان مرارتبار
تنبلی چه نیک است :

چهل‌سالگی را در پی نهاده‌ام
خسته بودن بی‌دلیل نیست.
غبار و لکه‌ها را از ردا می‌زدایم
برای بازگشتن به‌تپه‌ها دیر نیست.

□

گورستان کهن

میان گورهای کهن، خرد و کلان
عبور گله را راهی است.
ایستاده بر بلندترین گور
چه بی‌اندیشه‌ام!
بازپس می‌نگرم، به‌جانب روستا
علفزار و زمین‌های رها شده—
از گل‌ها خبری نیست
تنها خرما و شاه‌بلوط،
آنچه می‌بینم غبار و ملالتبار.
گل‌ها و انجیرخوار نایاب؛
بهار فرا می‌رسد و از بهار خبری نی.

□

دیدار رهرو "جنگ"[۱]

جویای تو، به‌تپه‌ها آمدم
آن‌سوی دروازه و نیزار.
جویای تو، به‌تمنایی آمدم:
ماندن در باغ جنوبی

۱— Cheng

به‌نظاره تپه‌ها نشستن .

□

دلم در پاییز

همه را در دل من راه نیست
کاج‌ها و نیزار کوچک دوستان من .
بادهای پاییزی را از دیوار شرقی راهی نی
غرب خانه جولانگاه باد .
مرا چنگی ، تنبل از نواختن .
مرا کتاب‌هایی است ؛ بی‌حوصله از خواندن .
تمام روز دلم را آرامشی است و آرزویی نی .
چرا خانه را بزرگتر کنم ؟
اتاقی برای تنی کافی است ،
چند پیمانه برنج برای خوردن ؟
"وظیفه" مرا بس.
مرا نه یارای پرورش توت و نه کشت برنج
"وظیفه" قوت و پوشاک مرا کافی است
چنین که منم چرا باید ناراضی باشم ؟

□

تبـــر

تبر گرانبها بیهوده است
هزاران سکه به‌هدر می‌رود .
مرا دل اندوهگین و غمزده
اندوهی که می‌روید و تو را یارای بریدن نیست .
فانه را تیز مکن
تلاش بیهوده است .

در درون من گرهی است
گرهی که تو را یارای شکافتن نیست .
نخ ابریشم را گلگون مکن :
ژاله‌های اشک من چونان دو رشته مروارید است
دانه‌هایی که تو را یارای گرد کردن آن نیست .
از من مخواه کنار شعله‌ی آتش بنشینم
سر برفپوش مرا برف سر آب شدن نیست .
قیچی را یارای قطع درخت غم در دل نیست
فانه را یارای شکافتن گره درون نیست
دانه‌های اشک را نمیتوان به‌نخ ابریشمین کشید
آتش را یارای آب کردن برف موی نیست
قدح برگیر
عقل و تشویش بگذار!

□

گامی چند در روستای "جائو" به‌هنگام شکوفا شدن گل‌های زردآلو

هر سال گامی چند در باغ پر شکوفه‌ی زردآلو-
پانزده‌سال چنین بوده است .
مرا عمر به‌هفتاد و سه رسیده و دیدار دیگر بار مشکل
بهار است و به‌وداع گل‌ها آمده‌ام .

□

زغالساز

پیرمرد بر تپه‌ی جنوبی از چوب زغال می‌سازد .
چهره‌اش غبارآگین و دودآلود ،
موی شقیقه سپید و انگشتان سیاه .
با پولی که به‌دست می‌آورد در آرزوی چیست ؟

هیچ ، جز جامه‌ای برای پوشاک و غذایی برای خوردن .
با تن‌پوش نازک در سرما می‌لرزد
به‌روزهای سردتر می‌اندیشد
روزی که بهای زغال باز هم تنزل کند .

تمام شب را برف می‌بارد
دشت و کوه سپید .
با ارابه‌ی زغال به‌شهر می‌رود
پیرمرد گرسنه و ارابه در راه .
سرما و گل و لای
دروازه‌ی جنوبی و دروازه‌بان .
آنک دو مرد شادمان سوار با ردای سپید و زرد
پیک‌های خاقان .
پیرمرد و بار زغال بر دروازه
بار را توزین می‌کنند .
مالیات سوخت بیست متر ململ و هشت متر تافته‌است
ململ و تافته برگردن گاو آماده .

□

ساحل و موج

امواج بر ساحل پای می‌کشند و پس می‌نشینند .
موجی می‌میرد و خیزابی جان می‌گیرد ،
گردان و چرخان و بی‌پایان
گه موج و گاه کوه .

امواج سپید بر بیکران دریا روان :
آرام و تند و سرکش تا بیکران دور .

روز و شب را پایانی نی
شب و روز بر دریای شرقی جاری.
تنها در باد باران‌زا شراع می‌افرازم
ده‌ها هزار "لی" سفر و دریا چه‌ی سبزینه‌پوش.
پریشان و در اندیشه‌ی بندری در شب
جایی که بادها صفیر می‌کشند و امواج برساحل لب پر می‌زنند.

مرا بگو مانندگی‌ی‌رود و دریا و عشق من و تو از چیست؟
مرارنج این که چونان موج نیستی.
اگر بتوان ژرفای دریا را دید—
بی‌تو نیز میتوان بود.

روزی دریا غبار می‌شود
روزی کوه‌ها به‌شن بدل می‌شوند.
باورم نبود دلدار رهایم سازد
باورم نبود کشتی‌ی مهاجر را بازگشتی نیست.

امواج تا افق در افت‌وخیز
کجا رفتند مسافران؟
به‌جستجوی ثروت و قدرت؟
آنچه را بر دریا و ساحل می‌رود به‌خاطر داشته باش.

□

دریاچه را نظاره کردن

به‌چهره‌ام می‌نگرم، نقش بر آب؛
موی سپید و چهره پر چروک.
جوانی‌ی گم‌کرده را بازگشتی نی

به‌هم زدن امواج بیهوده است!

□

یک گل

گلی، نه چون گل‌ها
چون مه، نه چون مه در هوا.
در نیمه‌شب شکوفا می‌شود
بامدادن فسرده.
در شکوفا شدن چونان روء یای زودگذر بهار
در فسردن چونان مه بامدادی:
مهی که آنرا نمیتوان دید.

□

من

سپیدموی‌ی گونه زرد
شاد و نیمه‌مست.
صد سال گویی که لحظه‌ای است:
سر بر میگردانیم و همه‌چیز ناپدید میشود.
رهگذری خمیده و پیرم
مستی پیر و دیوانه؛ روان و آوازخوان.

□

در معبد "ای‌ـ یه"[1]

با سنگ‌ریزه‌ها بازی می‌کنم و کنار نهر می‌نشینم
به‌جستجوی گل‌ها در معبد روان.
به‌صدای پرندگان گوش می‌دهم:

۱ـ I Ye

صدای بهار از هر سوی در گوش می‌نشیند .

□

آینه

آینه‌ی رخشان برنز
نخ‌های سپید ابریشمی .
چگونه میتوان پیری را پنهان کرد ؟
مرا سیما پیر است .

□

به‌دوست سفر کرده

مرا یارای فراموشی نیست ، تلاش بیهوده .
نه‌سفر را راهی و نی پر پرواز .
مویم سپید .
می‌نشینم و برگریزان خزان را نظاره می‌کنم .
به‌بالای دژ می‌روم
نور کم‌سوی شامگاه و سایه‌ها
گستره‌ی شنزار در پیش رو .

□

مالیات سنگین

برای پرداخت مالیات به‌دیوان می‌روم
دزدانه نگاهی به‌انبار کالا :
پارچه و ابریشم انباشته
تل ململ و کتان انبوه شده تا ابرها .
خراج‌ها گرانبها
هدایایی که به‌خاقان پیشکش می‌شود

پوستینم را مالیات می‌دهم
شهرت آنان از پوست من است .
خراج‌ها و بارگاه زرین
خراجی که با گذشت سالها به‌غبار بدل می‌شود .

□

باغ شمالی

باد شرق در باغ‌شمالی وزان .
گل‌ها یکی پس از دیگری شکوفا و آنگاه فسرده می‌شوند .
هر روز سه تا چهار بار به‌دیدار گل‌ها می‌روم .
دریغ من از نبودن شراب نیست
اینک ساغری که دور می‌ریزم
درنگی و اندیشه به‌هزاران "لی" دور
از این پس که در ساغرم شراب خواهد ریخت ؟

□

گیاه

انبوه است علف‌های مرغزار!
هر سال می‌روید و خشک می‌شود .
آتش را نیز توان نابود کردن علفزار نی .
باد بهار دوباره علف را زنده می‌کند .
بوی خوش علفها جاده‌را پر کرده است .
رنگ‌سبز تند گسترده تا ویرانه‌ی شهر .
به‌هنگام فسردن چه بی‌اعتنا خشک می‌شوند علف‌ها .

برگردان از ترجمه‌ی Ching Ti

□

چکامه‌ی کهن

آسمان‌ها جاودان و زمین پی‌پایان ؛
دی گذشت ، امروز هست و فردا در راه .
موهایم خاکستری و دندانها فرو می‌ریزند .
پای به‌چهل و هفتمین سال و به‌پنجاه نزدیک می‌شوم ؛
چندسال دیگر باقی است ؟
نگران در آینه به‌چهره‌ام می‌نگرم .
از آنگاه که نتوانسته‌ام خورشید رخشان را در بند کشم
از آن زمان که نتوانسته‌ام پیری را مانع شوم ،
گونه‌های گلگونم روزی پس از روز دیگر پژمرده‌تر شده‌اند .
شکوه و عظمت تاریخ سبز کجاست ؟[۱]
در انتظار ثروت و افتخار آرزو می‌کنیم جوان بمانیم ؛
جوانی سپری می‌شود ، اما از ثروت و افتخار خبری نیست ـ
شباب چونان رود بزرگ در گذر
رودی که به‌سوی کرانه‌های شرقی دریا جریان دارد
می‌رود وحتی موجی از آن باز نمیگردد .
نیک و بد ، شریف و وضیع را فرجام یکسان :
گوری از گورهای "بی مانگ"[۲]
این تنها فرجام من نیست ، از آغاز همگان را انجامی چنین بوده است .
ترانه خواندن آغاز می‌کنم
تا آنگاه که مرگ فرا رسد شرابی باقی است .
"ین هویس"[۳] را زندگانی کوتاه و "بوای"[۴] گرسنه مرد .

۱ـ تاریخ کهن بر لوحه‌های سبز نبین نوشته می‌شد .
۲ـ Pei-Mang گورستانی بود در نزدیکی "لویانگ"
۳ـ Yen Huis از پیروان نامدار کنفسیوس (ق.م ۴۸۳ـ۵۱۴)
۴ـ Po I یکی از دو برادر نامداری که از گرسنگی مردن را به‌خیانت‌ترجیح دادند (یازده ق.م)

از آنچه بدست آورده‌ام خرسند :
در بدست آوردن ثروت سرنوشت موثر است
اگر چنین است ، چه توان کرد ؟

□

وداع

اکنون ما را یارای سخن گفتن از عشق پنهانی نیست
حتی ما را یارای گریستن نی
جز دل ما کسی از راز عشق ما آگاه نیست .
پرنده‌ی زندانی‌ی قفس شبانگاه می‌آساید
شمشیر تیز تنها در بهاران شاخه‌ها را از یکدیگر جدا می‌سازد
رود گل‌آلود ممکن است زلال شود
غراب را ممکن است سرسپید شود
اما با این بدرود پنهانی و عشق ناآشکار
ما را امیدی برای بازگشت و دیدار مجددنیست .

□

آنگاه که کلبه‌ی کاهگلی را ترک می‌گویم

در کلبه‌ی کاهگلی به‌تپه‌ها گشوده می‌شود
کلبه در حلقه‌ی جویبار کوهستانی .
زمزمه جویبار و رنگ کوهسار را تشویشی نیست !
آنگاه که پس از سه سال خدمت اداری به‌انجام رسد به‌سویت بازمی‌گردم .

□

وای بر من

جشن و سفر ، خوردن و خوابیدن ، اندک‌اندک ناخوشایند می‌شوند
جام‌های شراب و نوای ممتد موسیقی جان را فرسوده می‌کنند .

میهمانان خرسند و چاکران در خدمت
سرانجام دریافته‌ام که دیوانیان تنها مفید یکدیگرند .

برگردان از ترجمه‌ی
R.Kotewall, N.L.Smith

□ □ □
□ □
□

لی هوا Li Hua
سده‌ی نهم

نبردگاه کهن .

گستره‌ی بی‌پایان ساحل
در حلقه‌ی رودها و دریا ،
شبگیر در پناه‌تپه‌ها .
گیاهان خشکیده واریز بامدادی .
پرندگانی در نشیب و فراز
سکوت و خاموشی .
پاسدار مرا گفت :
"اینجا نبردگاه کهن است
جایی که بر مردگان بایدگریست
به‌زیر آسمان سیاه مردگان آواره"

دودمان "چین" و "هان" در دل تیرگی گم .
به‌صف آرایی سربازان "چین" و هان" در مرز می‌اندیشم :
ده‌هزار "لی" ناوردگاه اسواران .

سال‌های بلاخیز و فقرآلود در پی جنگ .
اسبان به‌روز در چرا و شب‌ها گذر از رود
زمین گسترده و آسمان بی‌انتها .
کسی را از بازگشت خبری نی
تن‌ها طعمه‌ی تیغ سرد .
فقر و اندوه بی‌پایان!
دودمان "چین" و "هان" بر باد شد
بر چهار گوشه‌ی زمین حوادث بیشمار ،
سرزمین چین جایگاه تاخت و تاز
هیچ نسلی از آسیب جنگ بر کنار نی .
چینیان و "هون"های عاصی .
درست کرداران اسیر قدرتمندان :
سربازان یاغی رها از نیکخواهی و وظیفه
قانون و "دائو" از یاد شده .

گذشته را می‌نگرم :
تن مردگان در باد شمال
سربازان تاتار نشسته در کمینگاه
فرماندهان در نبردی سهمگین
فرماندهان نشسته در چادر و در جنگ .
پرچم‌ها برفراز دشت
جنگجویان در پناه رود ،
فرمانی که به‌زور تحمیل می‌شد .
فرمان است و زندگی را ارزشی نی!

نیزه‌هایی که تن‌ها را سوراخ می‌کند
سربازان وحشت‌زده‌ای که خاک در چشم به‌زمین می‌غلتیدند .

سربازانی زنجیر شده به‌همدیگر
رودها و کوه‌ها به‌آوای بلند گریان
رود به‌زیر پای اسواران در فریاد.
شب، شب‌های سرد:
سربازان تا زانو در برف
ریش سربازان یخ‌زده و یکپارچه.
کرکس‌هایی که پر کشان و پر هیاهو به‌آشیانه باز می‌گردند
اسب‌های تناور جنگی از پای فتاده
تن‌پوش نازک و سرما
دستان سرمازده و گوشت در هم دریده.
آسمان یار تاتاران
آنک باد مهلک!
باد در مرگ آفرینی یار تاتاران.
جناح شکافته می‌شود
فرماندهان اسیر
فرمانده بزرگ می‌میرد.
رود انباشته از تن سپاهیان
جوی خون به‌سوی دیوار بزرگ روان
همه‌چیز روبه‌نابودی،
توده استخوان سپید و پوسیده بر جای.

آرام و کوتاه است صدای طبل‌ها[1]
نیرویی نی و تیرها تمام
زه‌کمان‌ها گسسته و تیغ شکسته
دو سپاه تا مرگ در جنگ.

۱ــ از صدای طبل‌ها برای بیان حالت گریه و هق‌هق کمک گرفته شده.

تسلیم و برده‌ی بربرها .
غبار استخوان‌ها بر صحرا و در باد در روئیای جنگ .

در خاموش تپه‌ها آوای پرنده‌ای نی
آهی عمیق و مویه‌ی باد .
ارواح به‌زیر آسمان سیاه‌سرگردان
به‌زیر ابرهای وحشتبار دوش‌بدوش .
انوار فسرده‌ی خورشید و صحرای یخ‌پوش .
دل خون چکان از منظرگاه و آگاه بر آنچه رفته است .

صدای "لی‌مو"[1] فرمانده بزرگ "جائو"[2]!
"لی مو"[3] منهزم‌کننده‌ی تاتاران .
ده‌ها هزار "لی" دیار پیراسته از "شیونگ‌ـ نو"ها و تاتاران
تاتارانی که چین را به‌تباهی کشیدند .
آنان را نه نیرویی و نه سربازی ،
بیشمار از آنان نابود .

به‌فرمانده "جو"[4] می‌اندیشم :
فرماندهی که تاتاران را به‌شمال تارانید
تاتارانی که در گریز نیز از غارت دست نکشیدند .
مردم سپاسگزار آسمان‌ـ
در شادمانی و بزم
در پایکوبی و سرمست از صلح .

۳و۲و۱ـ Li Mu (ق.م ۲۲۹) فرمانده بزرگ دیار Chao و منهزم‌کننده‌ی سپاهیان Hsiung-nu آنچنان که تا ده سال بعد آنان را یارای جنگ نبود .
۴ـ Chou.

به "چین" می‌اندیشم سازنده‌ی دیواربزرگ
دیوار گسترده تا دریا
دیواری که در جنگ بیهوده شد.
ده‌هزار "لی" لشکر و سرباز.
دودمان "هان" دیار "شیونگ ـ نو" را مسخر
تاتاران دیار کوهستانی "یین" ـ
نیمه‌ای در کوه و نیمه‌ای در دشت.

آسمانا!
پدران و مادران را از بالیدن فرزندان بیم است
آنان را برادرانی است
برادرانی که چون خود دوست میدارند.
آنان را همسر و عزیزانی است
از زندگانی خویش شادمان
مرگ سزاوار نی.
سربازان را مرده و زنده خبر نیست.
خانواده‌ی آنان بی‌خبر
دل آنان سرشار از اندوه.
در خواب و بیداری دریاد عزیزان.
شرابی به‌نیاز و قربانی
خیره در آسمان دور ـ
آسمان و زمین غمبار
گیاه و درخت غم
در کجا میتوان آرامش یافت؟
سال‌ها غم است و درماندگی
مردم پراکنده در باد.
فرمان‌زندگی چنین است

ازآغاز چنین بود.
ما را میراثی نی و زمین بر جای.[1]

برگردان از جنگ
Wang Sheng - Ching

"یوان جن" Yuan Chen
۷۷۹ – ۸۱۳

اندوه

۱

پدرش جوان‌ترین و بهترین دخترش را بیشتر دوست میداشت؛
دختر با صدها سودا در فقرم با من پیمان زندگی بست.
آنگاه که مرا پوشاکی نبود صندوق حصیری‌اش را جستجو می‌کرد
برای خرید شراب در طلب سنجاق گیسوی طلایش تملق می‌گفتم.
قوت ما گیاهان و سوخت ما برگ اقاقیا
لوبیاهای درشت شیرینی‌ی ما.
اکنون مرا درآمد بیش از یکصد برابر.
اما تنها پرهیزکاری‌ام را به‌تو هدیه می‌کنم.

۲

بیوه‌گی‌را در گذشته به‌سخره می‌گرفتم
و اینک بی‌تو بیوه و تنهایم

۱– شعر بطور کلی در خطوط چهار کلمه‌ای نوشته شده و تنها برخی از پاره‌ها دارای هفت یا هشت کلمه است و با وجود عدم توجه به‌روال شعر کلاسیک شعر فوق یکی از شعرهای کلاسیک چینی است.

لباسهایت را بخشیدم اما هنوز برودری دوزی‌ها برجاست
تاب تحمل برهنگی دهشتبار.
هنوزم محبت دیرین را در یاد است.
با فرزندان خویش مهربان مانده‌ام
به‌خاطر روٴ یاهایم پول‌هایم را می‌بخشم.
این غم سرنوشت همگان است
و مرا که در شادی و غم شریک بودیم اندوهبارتر.

۳

به‌بطالت در اندوه نشسته‌ام
یکصد سال زمانی بس دراز.[۱]
"دنگ یو"[۲]ی بی‌فرزند فرجام را می‌دانست
"پان یو"[۳] هنوز هم در سوگ همسر مرثیه‌گو است.
مراحتی‌امید شریک بودن در گوری با تو نی
و در زایشی دیگر بی‌شک رنج ما بیشتر.
شب، همه شب چشمانم را بیدار میدارم
باشد که تو را از میان ابروان گره‌خورده‌ام باز بینم.

□ □ □
□ □
□

۱ــ شکل قراردادی و تصوری زندگانی‌ی زناشویی
۲ــ Teng Yu به‌هنگام سقوط امپراطوری در ۳۱۶ با برادرزاده‌ها به‌جنوب گریخت و چون همسرش نتوانست فرزندانش را نگهداری کند بی‌وارث مرد.
۳ــ P'an-Yueh (۲۴۷ــ۳۰۰) سه شعر در رثای همسرش سرود.

"سوکونگ شو" Ssu K'ung Shu

نیمه‌ی دوم سده‌ی‌هشتم

آبادی کرانه

از صید ماهی باز می‌گردم ، اما زورقم را نمی‌بندم
در آبادی‌ی کرانه ماه افول می‌کند ، زمان خفتن است .
حتی اگر شبانگاه باد زورقم را ببرد
زورق در پایاب میماند ، آنجا که نی‌ها روییده‌اند .

□ □ □
□ □
□

"تزن شن" T'sen Shen

۷۱۵ – ۷۷۰

رود "وی" ۱

رود "وی" به‌شرق می‌رود
چه وقت به "یانگ جو" خواهد رسید ؟
با ژاله‌های چشم رود "وی" را دو برابر می‌سازم
رود "وی" را به‌یارای اشک به‌خانه‌ی قدیمی‌ام روان می‌سازم .

□

روء یای بهار

دوش در ژرفای کلبه‌ام نسیم بهاری وزیدن گرفت
من و دوست دیرین را رود "شیانگ" فاصله .

۱– Wei

بر بالشم ، آنجا که هزاران "لی" از "جیانگ‌ـ نن" را در می‌نوردم
در لحظه‌ای از زمان روئ یای بهار فراز آمد .

□ □ □
□ □
□

برگردان از ترجمه‌ی N. S و R. K

"وی یینگ وو" Wei Ying Wu

۷۳۲ ؟ ـ۸۳۰

فاخته

دانه‌های شبنم و شب آرام تابستان بر بلند جنگل .
در کوهسار جنوبی فاخته میخواند ، کوکو .
فرزند بیوه زنی در آغوش مادر می‌گرید .
در بسترم تنها و غلتان در انتظار صبح .

W. S. C

□

شب

روشنایی به‌کجا می‌رود ؟
از کدامین سوی تیرگی فرا می‌رسد .
تنها میدانم سالی در پی سال دیگر فرا می‌رسد
و نیمی از عمر من سپری شده .

□ □ □
□ □
□

"هان یو" Han Yu

۷۶۸ – ۸۲۴

برف بهاری

سال نو و هنوز از عطر شکوفه‌ها خبری نی ،
دومین ماه و به‌ناگاه گیاهان رستن آغاز کرده‌اند .
برف ، برف سپید با رنگ‌های بهار دیررس درآمیخته است
برف گلبرگ‌های گل را در پرواز رنگ می‌زند .

□ □ □
□ □
□

"منگ جیائو" Meng Chiao

۷۵۱ –۸۴۱

سرگردانی

مادری شیدا برای فرزند غایب تن‌پوش می‌بافد
بازگشت فرزند نزدیک و بافتنی رو به‌پایان .
به‌خاطرش نقش می‌بندد :
مباد که بازگشتش به‌تأ خیر افتد .
که می‌گوید گیاه خرد می‌تواند جانشین بهارگردد ؟

R. K و N. S

□ □ □
□ □
□

ونگ تزنگ لینگ Wang T'sang-Ling

به‌زمان شورش "ان لوشان"

همسر جوان

همسری جوان در اندوه از سفر بازنگشته‌ی خویش
زنی که بامداد بهار چهره آراسته به‌دژ زمرد می‌رود .
گل‌های مه‌فام بید بر کوره راه در باد
گل‌های بید و غم‌های زن بر باد و به‌جانب شوی در میدان جنگ روان .

□

شعر بسیج

برفراز "گوگونور"[۱] ابرها سیاه و برف کوهساران تیره‌فام ،
در معبر "یومن"[۲] شهری تنها و دور .
بر ساحل زرد ناوردگاه صدها جنگ و زره و تن‌ها سوراخ سوراخ .
سوگندی به‌نابودی تاتاران پیش از گریز

آسمان صحرای بزرگ از غبار و باد تیره
پرچمی نیمه‌باز بر دروازه‌ی اردو :
شبانگاه طلایه به‌شمال رود "دیائو"[۳] خواهد رسید ،
"دشمنان اسیر ما . "
دیار "چین" و "هان" درپی
پیشتازان ده‌ها هزار "لی" دور و امکان بازگشت نی .
فرمانده شجاع "لونگ جن"[۴] کجاست ؟
فرماندهی که سپاهیان "شیونگ نو" را مجال گذار از کوهستان "ین" نمیداد

---

۱ – Kokonor ۲ – Yu Men ۳ – Tiao ۴ – Lung-Chen

مادیان قزل با زینی از یشم سپید پای گشاده
نور سرد ماه بر صحرا جاری و طبل جنگ خاموش
طبل بر دژ شهر درصدا
شمشیر خون‌آلوده در نیام .

برگردان از ترجمه‌ی Wang Sheng-Chin

□ □ □
□ □
□

"جاین جی" Chien Chi

سده‌ی نهم

سنگ چاه

ابری رنگین و رخشان بر فراز سنگ چاه
سنگ چاه به‌رنگ گل‌های هلو در بهار .
که میداند
باشد که در زیر سنگ چاه زیبا راه دیار پریان نهفته است .

□ □ □
□ □
□

"جانگ شو" Chang Hsu

سده‌ی هشتم

دربند شکوفه‌ی هلو

در سرزمینی دور
پل معلق در مه سرگردان گم .
بادبان زورق ماهیگیر بر افراشته
خرسنگ‌های بلند و عظیم بر ساحل غربی .
تمام روز گل‌های هلو بر آب روان
رودی چون بلور.
کیست آنکو به‌سوی امپراطوری جاودانگان می‌رود؟

□ □ □
□ □
□

"جوون" Chu Wan

سده‌ی نهم

عزلتگاه کوهستانی

سرانجام بهار را یافتم ، آنجا که همه چیز پنهان است ،
گذر از صحاری بود آنجا که راهی نیست .
سوار بر اسب از میان نیزار در هم و وحشی در گذر
سوار بر اسب و به‌سوی درختان هلو و مردم کوهساران .
کوه را تاجی از برف و دره‌ها درهر سوی .
از کلبه‌ها بر دشت دودی محو به‌آسمان بلند .
هیزم شکن‌ها مرا خوش‌آمد می‌گویند .

مرا برای پیرمردان سخنی نیست ، جز این سخن که دودمان "چین"[1] منقرض شده است .

□ □ □
□ □
□

"لیوده ــ رن" Liu Teh-Jen

سده‌ی نهم

مرد سرگردان در روستا

فارغ و با دوستان روستایی کنار رود خروشان
شامگاه آغاز بهار و درختان بلند در نور آبی‌ی ماه .
بی‌خبر از دنیای خاکی
دو پرنده‌ی سپید در تاریکی جنگل پیر محو .

Payne

□ □ □
□ □
□

۱ــ زمان فرمانروایی دودمان "چین" Ch'in (ق.م ۶ــ۲۲) است و شعردر سده‌ی نهم سروده شده منظور شاعر آرامش و طول عمر در کوهساران است .

"یانگ‌چو-یوان" Yang Ch'u-Yuan

۷۶۰ – ۸۳۲

شرق شهر در آغاز بهار

بهترین زمان برای شاعر آغاز بهار و بهار چه‌دور،
برگ‌های بید سبز و زرد.
اگر منتظر زردوزی گل‌های پارک "شانگ لین" بمانی
همگان برای دیدار گل‌ها از خانه بیرون می‌شوند.

R. K, N. S و Payne

□ □ □
□ □
□

"ون‌تینگ ـ یون" Wen T'ing-Yun

۸۳۰ –۸۸۰

آن‌سوی‌ی دژ

رودخانه آن‌سوی دژ
هق‌هق شیپور بر باروها
بیدها بر خاکریز در باد
مه خاکستری بر جزیره.
در امتداد جاده‌ی "جین گو"
دو گله غاز مهاجر بر آسمان.
کشتی‌ها شراع‌کشیده در دریا
شمع سیمگون در سوختن.

ستارگان در حلقه‌ی یشمین صبح پیدا و ناپیدا .
آوای خروس از روستای دور بلند .

□

در گذرگاه "لی جو"

امواج به‌آرامی سینه‌ی خورشید را نوازش می‌کنند
آن‌سوی جزیره تپه‌ها سبز و سبز .
پاروزنان بر فراز امواج ؛
شیهه‌ی اسبی بلند .
در بیدستان مردان در انتظار بازگشت از گذرگاه
در انبوه شن یاعوان در تکاپو
بر فراز رود ماهیخواری در پرواز .
کدامین فرزانه در جستجوی "فان لی"[1] در دریای مه‌آلود بر کشتی می‌نشیند
بر کشتی می‌نشیند و پنج دریاچه را در می‌نوردد و دنیا را فراموش می‌کند .

R.K, N.S

□ □ □
□ □
□

۱– Fan Li سیاستمدار مشهور سده‌ی پنجم پیش از میلاد که در اوج قدرت در پنج دریاچه ناپدید شد .

لیو دزونگ ـ یوان Liu Tsung-Yuan
۷۷۳ ـ ۸۱۹

رود یخزده

هزاران کوه را نی پرنده‌ای،
نی رد پایی.
رودی یخزده و پیری در قایق لمیده‌ـ
پیرمردی ماهیگیر.

□ □ □
□ □
□

"جانگ‌جی" Chang Chi
۷۵۰؟ ـ ۸۳۰

برای "لی‌شی‌ـ دائو"[1]

وقتی دو مروارید غلطان برایم فرستادی،
می‌دانستی که مرا همسری است.
خرسند از ظرافت توـ
مرواریدها را بر پیراهن توری قرمز ابریشمین آویختم.
خانه‌ام در حریم خاقان و شوی‌ی مهربانم پاسدار کاخ‌هاست.
نیک می‌دانم دل تو در پاکی چون مهر و ماه است
اما پیمان بسته‌ام در زندگی و مرگ با شویم باشم؛

۱ـ Li Shi-Tao به‌علت شورشی که بر پا ساخت در ۸۱۹ اعدام شد.

مرواریدها را با قطره اشکی بر هر یک پس می‌فرستم
دریغ که یکدیگر را پیش از این ندیدیم .

□

اندیشه‌های پاییزی

"لویانگ" و بادهای پاییزی
نامه می‌نویسم :
گفتنی فراوان و من در شتاب
وقتی قاصد عزم رفتن کرد مهر نامه‌را شکستم

□ □ □
□ □
□

"لولون" Lu Lun
؟

سرباز مجروح

ره دراز و بار تن سنگین
گرسنه و تاخانه هزاران "لی"
کنار باروی شهر کهن پریشان موی و گریان
باد سرد خزان آزار گر زخم سیاه .

□

"چانگ ان" در بهار

سرد باد بر کوهساران بارانی و سبز وزان .

هزاران کلبه محووچنان چون و روٴیا .
چه وقت در کلبه‌ی روستایی خواهم بود ؟
رود بهاری و از جنگجویان خبری نی .
ابرهای شناور بر رود و دشت گردان :
کاخ‌ها و دژ در نور شامگاه .
کیست آنکو به‌هنگام نبرد به "رهروی" بیاندیشد ؟
بر گذرگاه "چین" خاکستری موی و تنهایم .

□

شب سیاه و غازهای مهاجر بلند پرواز

تیر "چیمپوگو" [1] با پر عقاب خدنگ
پرچم دم پرستویی نیزه‌داران در نورشامگاه .
درفش تنها در باد ، سخنگوی جنگ ،
هزاران لشکر گوش به‌فرمان .

گیاه وحشت‌زده از باد در جنگل تاریک پنهان
شب و فرماندهی کمان در دست ،
بامدادان پرسپیدتیر او بس دور
پرسپید تیر او در میان سنگ‌های سپید رخشان .

شبی سیاه و غازهای مهاجر بلند پرواز .
"شن یو" [2] در گریز و فرار
در انتظار روز و اسواران .
برفی ژرف تا زانو و کمان و شمشیر .

۱– Ch'impoko ۲– Shan Yu امیر تاتاران و قبیله‌ی "شیونگ نو" .

صحرا و چادرها پر از آذوقه :
بومیان گرسنه و در انتظار پیروزی .
زره بر تن می‌نوشیم و پای می‌کوبیم
تندر طبل‌ها در پیچ و خم رودهای کوهستانی روان .

□ □ □
□ □
□

بانو "وانگ هان" Wang Han

سده‌ی نهم

"لیانگ جو"

شب ، شراب رز خوشرنگ و جام‌ها پر :
شراب و صدای شیپور جمع از بلند تپه .
از اینکه در میدان جنگ مستم به‌من مخند
از روزگاری کهن تا به‌حال چند جنگجو از جنگ برگشته‌اند ؟

□ □ □
□ □
□

"لی ای" Li i
مرگ ؟ ۸۲۷

در پی‌ی سپاه به‌شمال

"داین شن"[۱] پر برف و دریای سرد توفانی در پیش.
فلوت در نوا و راه دراز توان‌فرسا.
سیصد هزار سرباز در دشت
ماه!، سربازانی که‌به‌ناگاه‌سر بر می‌گردانند و در ماه خیره می‌شوند.

□ □ □
□ □
□

"شون هون" Hsu Hun
سده‌ی نهم

ترانه‌ای در مرز

تمام شب سربازان در شمال "شیانگ گیانگ"[۲] در نبرد
نیمی از سربازان "چین" بر خاک افتاده.
صبح و نامه‌ی عزیزان با هم فرا رسید:
نامه و پوشاک زمستانی‌ی سربازان.

□

۱— Tien Shan
۲— Hsiang Kiang

نبشته بر دیوار برج "تونگ گوان"[1]

بامداد پاییز، برگ‌ها در نجوا،
در کله هنوز کدویی شراب باقی.
ابرها به‌کوهسار "دای هوا"[2] روانند
گذرگاه‌های "جونگ تیائو" با آذرخش روشن.
صف درختان تا دروازه‌ی مرزی
رودی که به‌دریا می‌ریزد در نجوا.
فردا به‌قلمرو امپراطوری می‌رسم—
و باز روئ یای ماهی‌گیری و هیزم‌شکنی بر جای.

□ □ □
□ □
□

"وانگ جی—ون" Wang Chi-Wen

سده‌ی نهم

آن سوی معبر دروازه‌ی یشم

رودخانه‌ی زرد به‌سوی ابرهای سپید جاری
شهری تنها برقله‌ی آسمان سای.
بیزاری تاتاران از بید از چیست؟
باد بهار را از معبر دروازه‌ی یشم عبور نی.

۱— T'ung Kuang معبری نزدیک "چانگ ان" یا "سیان" کنونی
۲— کوه‌های مقدس جنوب معبر "تونگ گوانگ"

"لی هو" Li Ho

۷۹۱–۸۱۷

"جون–گو" ۱

روزی از پنجمین ماه، مزارع برنج سبز:
مزارع سبز از توفان‌فروو خفته،
قلل کوه‌ها پنداری فرو می‌ریزد.
غمین و بیمناک از فرو غلتیدن صخره‌ها.

فضا بی‌غبار و از خزان خبری نی:
بادهای سرد از سرزمین‌های جادویی وزان.

عطر نی‌زار و تنهایی‌ی غمبار؛
چوب گره‌های کپک‌زده‌ی سپید و برگ‌های شاداب سبز.
کاکل خزپوش گیاه پر اندوه
شبنم رخشان غلطان و به‌سان اشک،
جاده‌ی پیچان به‌سوی مغاره‌ی سبز برگ‌ها
گل‌های فرو افتاده بر کوره‌راه سرخ و شاداب.
انبوه شپشک بر بیدهای کهن
صدای تیز زنجره‌ها از ژرفای برگ‌های شاداب بلند.

حمایل تاک‌های زرد آویخته:
برگ‌های ارغوانی و تور مانند نقاب جوی.
بر خرسنگ‌ها خزه چون سکه
انبوه برگ‌های آویخته از باران خیس.

۱ــ زادگاه شاعر. Chun-K'u

سپید و یکدست است شن باران خورده
جای پای اسبان بر زمین نقش.
شامگاه و ماهیان به نرمی در شنا
دیرگاه و لک‌لکی نزار تنها.
غوک‌ها می‌خوانند ــ "لیائو" ــ "لیائو"،
صدای جوی و سنگی بر راه.

جاده‌ای از سنگ یشم پر خم و پیچان:
الهه‌ای غنوده بر گل بنفشه.
چنبره است گل‌های سعد بر ریگ و نهر
میوه‌ی کوهی گلگون و آویخته بر شاخ.
نهال سرو در باد چنان چون بادزن،
شیره‌ی گلگون کاج روان.
آوای نهر و پژواک.
کرم‌های رخشان بر تپه‌ها
ترانه‌ی موزون انجیرخوار به‌سان آواز دختر پرنده.
آبشار به‌سان پیراهن سپید آویخته بر دیوار
شاخه از چشمان خندان پر
غاری بر خرسنگ
بر خرسنگ‌ها جوانه‌ها در هم
پرنده‌ای گردن‌باریک کنار چشمه‌ی سنگی در فریاد.

انوار خورشیدی که مه را می‌زداید
ابرهای تازه‌با رنگ‌های تند و شفاف.
سکوت و صافی ملالتبار شب تابستانی:
باد غربی در بلور هوارها.

دختری خسبیده در معبد چهره‌ی یشمین او آرام :
بخوردار چین
بخوری که گردن الهه را نوازش می‌کند .
شب ، شبی سیاه و دختری خسبیده در ململ عطر :
الهه‌ای‌در تامل و بر غنودن‌گاه خویش در روٴیا .

پرندگان برنزی در خواب و در انتظار امیر .
دیوارهای کهن شکسته و آمیخته به بوی فلفل
"دینگ لینگ" صدای زنگی از اعصار دور
ندیمان گوش به‌فرمان
ندیمان در چشمان یخزده‌ی امیر حیران .

درهای بهار با پیچک سرد فرو بسته ؛
ارواح شیطانی در نقش اژدهای پرده‌ها مقیم ؛
گل مه‌فام بید در سبزی‌ی مه‌آلود گم .
بالاپوشی‌خوشبوی که روزی از آن امیری بود .
طرح مه‌آلود دختران آوازه‌خوان نقش کف پوسیده‌ی اتاق
دامن رقاصه‌ها در نوسان و به‌سان ململ ابرها .

عشر زمین بایر و داغدار .
روستاییانی که به‌پرهیزکاری و سنت‌های دیرین دلبسته بودند .
از طبل طاعون در مراسم تدفین خبری نبود .
روستاییانی که برای دور کردن طاعون و بیماری به‌جادو روی نمی‌آوردند .

پیرمردانی مهربان و بخشنده با سبدهای پر ماهی
کودکان موی کاکلی شرمگین .
نه به‌دادرسی خاقان نیاز

نی از ترشرویی مأموران مالیات خبری.

نی‌ها در انبوه برگ‌ها گم
سنگ‌های رود چون ماهی و فریبنده‌ی ماهیگران.
رود پیچان کف بر لب
برگ‌های کاغذین موز آویخته.
انوار رخشانی‌که از قلل بلند چشم را خیره می‌سازد
دیدار ماه تنها و غمین که دور می‌شود.
نهر جاری بهار چنان چون جام شراب "تائو چاین"[۱].
"دینگ‌ـ لینگ" صدای زنگی از دور.
"جیائو" جیائو" پژواک پرنده‌ای‌تنها.
خرسنگ‌های سماک سیاه و ارغوانی
غرش چشمه‌های بهاری.

ماه در آسمان لاژوردی شناور
ململ تیره‌ی ابر بر آسمان رها.
نوری‌سرد بر کرانه و نهرها جاری،
کوه مه نشسته پیدا و ناپیدا.

شب است و پسر مرد ماهیگیر در دام نهادن؛
پرنده‌ای خاکستری که در سرما بال می‌کوبد.
در برکه‌ی زلال و آینه سان آب دهان تمساح روان
حبابی مرواریدگون در پی‌ی ماهی بر جای.

مویه‌ی چنار به‌سان چنگی در باد

۱ـ T'ao-Chien نام دیگر "تائو یوان مینگ" شاعر و باده‌گسار بزرگ.

شب پره پیک شهر زردوزی شده.[۱]
شاخسار بید تن‌پوش جویباران
نیزار کوچک از صدای فلوت لرزان و در خش و خش.

گل‌سنگ سبز تن‌پوش ریگزار کنار نهر؛
نی‌ی باریکی‌که از درون آب گل‌آلود سر بر می‌آورد.
آسمان نقش درگرداب
درختان عرعر دست در دست ابرها.
نور غمبار ماه بر پرده‌های سرخ رخشان.

عطر گیاهان به‌زیر ابرها رها.
مزارع گندم هزار "لی" گسترده.
هزاران ارابه رها شده در بازار.
"لی هو" از دودمان خاقانان اینک خادم دیگران
شادمان و در برابر "جون گو" در تعظیم.

□

پیکان

تیری رنگین باخاکستر، غبار قهوه‌ای استخوان، لکه‌های سرخ،
سرد است حون کهن، خونی چنان چون سبزینه‌ی گل‌ها.
پر سپیدی بر چوب پوسیده در باران.
پیکانی به‌شکل دندان گرگ از تیر بر جای.

سوار بر اسب و در پی یدکی، سرگردان در دشت
مزارع برنج و تپه‌های گیاه‌پوش

۱ــ شهر زردوزی شده نام شهر "چانگ ان" Ch'ang-an پایتخت بسیاری از خاقانان دودمان "تانگ" و جایی که اکنون به‌نام "سیان" Sian مشهور است.

باد سرکش، روز کوتاه، ستارگان تک‌تک و تنها
در آسمان شب ابر غمبار به‌سان درفش.
مینایی شراب و گوسفند بریان پیشکشی
حشرات خاموش و غازهای وحشی بر بلند نیزار سرخ در پرواز.
بادی که شعله‌های مرداب [1] را جارو می‌کند و میهمان را به‌بدرود وامیدارد.
پیکانی که روزی تنی را شکافته است.
پیکان را دربرابر چند نی تازه به‌پسرکی دادم
پسرکی سوار بر اسب در روستای جنوب شرق شهر.

□

گذر بر ویرانه‌ها

خورشید به‌جانب کوهساران غربی می‌رود:
ژرفای آسمان غروب آبی‌فام.
گذشته و حال به‌کجا می‌انجامد؟
هزاران سال بر باد رفته.
دریا و خرسنگ‌های بلند ساحلی در هم و با هم.
ماهیان و حباب‌های زیبا در پی به‌زیر پل خاقانی.
ستون‌های برنزی که سال‌ها بس دور ویران شد
راه دراز زمان سرگردان‌کننده.

□

جدایی از پاییز

درختان چنار درباد دلم را می‌لرزانند
صدای سرد زنجره‌ها در نور پریده‌رنگ چراغ چنان چون صدای ماسوره‌ی ابریشم.
بی‌اعتنا به‌صدای موریانه

۱ــ گازهای فسفری و نورانی مرداب در شب. مشعل سبز و نور سبـــزو شعله سبز در اشعار بعدی و پیشین‌به‌همین مفهوم است.

در برگ سبز نی خیره می‌شوم .
اندیشه‌ی به‌ناتوانی آزارگر دل .
کدامین روح معطر درباران سرد در غم من شریک می‌شود ؟
بر گورستان خزان ارواح اشعار "پائو" [1] را مویه می‌کنند .
پس از هزاران‌سال خون سرشار از نفرت به‌سبزی می‌گراید .

□

گور یک زن

من سوار بر نقش‌ارابه
دلدارم سوار بر اسبی آبی‌فام .
در سایه‌ی کاج و سرو تپه‌ی باختری .
چه وقت عاشقان حقیقی می‌شویم ؟
"ترانه‌ی کهن"

خیره در گل‌ها و سرشکی در چشم :
خیره در دانه‌های شبنم بر گل‌های تیره‌فام ثعلب .
نه آنان دلدادگان حقیقی ،ــ
نی رقاصه‌ی زیبا را به‌خانه‌ی دلدار راهی .

گیاه بسترم و درختان بالاپوش ،
باد ردای زردوزی شده
جویباران گوهر آبی‌فام .
تمام شب را بر نقش ارابه نشسته‌ام .
شمع‌های مرداب سرد و سبز
فانوس‌های سبز چشمک‌زنان .

۱ــ P'ao شاعری ناشناس شاید در زمان دودمان "هان" Han

بر دامنه‌ی تپه‌ی خاوری
باد و باران سرد در بازی .

□

تأمل

غمین باد کوهستان جنوبی !
رگبار باران در مه بر گیاهان مرده جاری !.
در این شبگیر در پایتخت
چند نفر در باد پیر می‌شوند .

در کوره‌راه‌های شامگاهی سرگردان
در پیچ و خم تیره و در جنگل تاریک بلوط‌گم .
جنگل گامی چند در پرتو نور ماه روشن می‌شود .
کوهستان در نور نقره‌فام صبح آرام .

مشعل‌های سبز ارواح نو را خوش‌آمد می‌گویند :
شب پره بر گورهای تازه کنده شده رخشان .

□

ترانه‌ی بلند ، ترانه‌ی کوتاه

ترانه‌های بلند پریشانم می‌سازند
ترانه‌های کوتاه موی سپیدم را سپیدتر .
کسی را اجازه‌ی دیدار خاقان نی :
تنم صبح و شام در آتش تشویش .

تشنگی و شراب
گرسنگی و نان .

سرمای ملالتبار بهار به‌زودی پایان می‌یابد.
بهار و هزاران "لی" سبزه‌زار.
قله‌ی تنهای کوه‌ها در شب
نور ماه بر سنگ‌ها جاری.
درنگی و گامی چند
ماه رخشان بر بلند کنگره‌ها،
بر بلندترین کنگره.
شعر پایان یافت رنگ موی دیگرگون.

□

درخت غرس مکن

در باغ درخت غرس مکن
هر درخت تو را سال‌ها نگران میدارد.
در پرتو ماه بیارام، کنار پنجره‌ی جنوبی
هر پاییز خزان پیشین را مانند است.

□

بازگشت به "گوی جی"[1]

به‌روزگار دودمان "لیانگ" **Liang**، "یو جاین‌وو" **Yu Chien-Wu** اشعار حماسی‌ی فراوانی در شرح جنگ‌های فرزند خاقان سرود و پس از مرگ خاقان به‌دیار "گوی جی" پناه برد. اشعار این شاعر پس از مرگ او گم شد و شعر زیر در غم از دست رفتن این اشعار است.

دیوارهای کاهگلی زردفام

۱ــ Kewi-Chi شهری در "چگیانگ" Chekiang

شب پره‌ها در کاخ‌های "لیانگ" در پرواز.
استاد امیرزادگان در خانه‌ی پاییزی خویش
استاد در روء یای ارابه‌های برنزی شاهی.

اریز "گوی جی" بر موی می‌نشیند.
من به‌سان برگ‌های درفش گون کنار تالاب پیر.
خاموش و دور از شکوه جهان
امیرزاده‌ای فقیر و به‌سریر شاهی وفادار.

□

خدای برنزی

به‌روزگار دودمان "وی"[1] خاقان "مینگ"[2] گروهی را با ارابه در پی‌ی خدای برنزی فرستاد. خدای برنزی‌مجسمه‌ای عظیم بود با جام بزرگ‌شبنم‌گیری[3] در دست که به‌زمان خاقان "شائو وو"[4] ساخته شده و در برابر کاخ او نصب شده بود. وقتی فرستادگان "مینگ" مجسمه را از درگاه کاخ دور می‌کردند خدای برنزی نماینده‌ی آسمان شروع به گریستن کرد و این گریه در وداع بادودمان "هان" بود.

در گور امیری خفته است که در بادهای خزانی با باد رفت:
امیری شب‌ها اسب او در شیهه و شبگیر ناپدید.

۱ــ Wei از دودمان‌های دوره‌ی فرمانروایی سه شاه، دوره‌ی "چین" و دوره‌ی جنگ‌های شمال و جنوب ۵۸۰ــ۲۲۰
۲ــ Ming دومین امپراطور دودمان "وی" (۲۳۶ــ۲۲۷)
۳ــ جامی که صبح و شامگاه شبنم در آن گرد می‌شد و معتقد بودند که اگر کسی با شبنم استحمام کند جاودانه می‌شود.
۴ــ Shao-Wu یکی از امپراطورها آخر دوره‌ی "هان" (۱۸۹میلادی)

شاخسار دارچین را عطری خوش است به‌نگارخانه
سی‌وشش تالار از خزه و گلسنگ مفروش.
اینک پیک خاقانی نو با ارابه‌ای از دور دست!.
بر دروازه‌ی شرقی باد آشفته و عبوس و چشم‌دوز
بر درگاه کاخ ماه کهن دربدرقه؛
یاد خاقان کهن و ژاله‌های‌اشک.
ثعلب‌ها پریشان در باد و پیک در بازگشت
آسمان نیز غمین و پژمرده،
خدایی تنها در پرتو ماه جام ژاله در دست
امواج همهمه‌گر و هیاهوی شهر کنار رود.

□

در شکوهمندی او مردن

ابرهای سیاه بر شهر: پنداری شهر ویران می‌شود.
زره‌ها چنان چون فلس‌های زرین در آفتاب.
بانگ شیپور تا آسمان رنگین خزان بلند
شب، ابرهای بارانی انبوه و چنان چون ردای امپراتور ارغوانی فام.

این سوی رود "یی"[1] پرچم سرخ برافراشته.
یخبندان و بانگ بلند طبل سرد و دور.
در محراب زرین پاسخ‌گوی‌ی اعتماد خاقانیم
با شمشیرهای آخته و تیغ‌های اژدهای پیر می‌رویم
برای شکوهمندی او به‌سوی مرگ می‌رویم.

□

۱– Yi

برای نوازنده‌ی چنگ

چنگی بر زه ابریشمین خزان
غرش ابر در کوهسارانی خالی .
نوای چنگ "لی بینگ" دلنواز
نوایی چون نوای پرنده‌ی آبی ،
نوایی چنان چون مویه‌ی دختران خاقان "شائو"[1] در نیزار .
غمبار است صدای‌چنگ ، به‌سان‌ژاله‌های اشک بر برگ‌های نیلوفر آبی ـ
شاد چون عطر ثعلب .
نوای چنگ او یخ را بر دروازه‌ی کاخ آب می‌کند
بیست‌وسه تار چنگ او لرزاننده‌ی دل خاقان .
صدای الهه‌ای که صخره‌های آسمان را مرمت می‌کرد ،[2]
نوای چنگ او دیگر بار آسمان را می‌شکافد .
نوازنده در خواب است
استاد الهه‌ی کوهسار غرقه در رؤیا .
نوازنده در خواب است ـ
آنجا کنار دیر کهن ،
آنجا ، که ماهی‌ی پیر در پرواز و اژدهای زشت دررقص است .
نیوشنده‌ی بیدار بر شاخ دارچین در تعظیم
نیوشنده‌ی بیدار به‌نظاره پای شبنم
شبنم اوج می‌گیرد
شبنم به‌جانب خرگوش لرزان[3] می‌رود .

□

۱ـ خاقان "شائو" Shao (۲۲۵۸ـ۲۳۵۷ ق.م) را دو دختر بود به‌نام‌های "وو هوانگ" Wu huang و "نونینگ" Nu Ning که نخستین به‌مقام شهبانویی رسید و دومی همسر امیر "شون" Shun شد .
۲ـ در آغاز پیدایی جهان "گونگ گونگ" Kung Kung امیر عاصی سر را به‌آسمان کوبید و آنرا شکست و بغ بانو "نوگوا" Nu Kua آنرا مرمت‌کرد .
۳ـ خرگوش لرزان = ماه

شهر "پینگ" [۱]

گرسنه و سرمازده به‌نظاره‌ی ماه می‌نشینم
هر شب در شهر "پینگ".
تیغ‌ها را دیگر رخشندگی چون یشم نیست.
گستره‌ی صحرا تا کرانه‌ی آسمان سپید
پریشان موی در بادهای دریایی.
پرچم‌های سرخ "هان" بس دور.

نوای فلوت از کله ی آبی بلند
نقش اژدها بر رایت در شبنم و مه مرطوب.
شامگاه و باروی شهر بلند
دروازه بس دور و در تیرگی گم.
گیاهان خشک در باد لرزان.
شیهه‌ی اسبان نزار بلند.

"فرمانده بنیان‌گذار این‌شهر که بود؟
چند هزار "لی" از خانه دوریم!
ما را از مرگ و تیغ هراسی نیست.
غم ما گرسنه به‌خانه بازگشتن.

□

شمشیر

در صندوق به‌میراث مانده شمشیر آبدیده‌ای است،
تیغی به‌بلندی یک ذرع:
شمشیری تباه‌کننده‌ی اژدها در مغازه‌ی "وو".

۱– P'ing

آنک هلال ماه! آن‌سوی سوراخ غار
هلال ماه نو در نوشیدن شبنم یخ‌زده.
هلال ماه به‌سان تیغی بلند و رخشان است در باد،
نیام تیغ به‌سان پوست اژدهایی کهن‌سال و وحشت‌زده از صدای شیپور.
تیغی که با روغن پرندگان دریایی جلا داده شده
تیغی به‌سان دم پرنده‌ای سپید رخشان؛
شمشیری چنان چون دل یک قهرمان.
تیغ را نقش پرده‌ی دیوار کوب مکن
شمشیر را با شرابه‌های ابریشمین و پولک‌های رخشان مستور مکن.
تیغی که "امیر سپید"[1] را نابود کرد
تیغی که مادر ساحره‌ی امیر را شبگیر به‌مویه نشانید.

□

ترانه‌ی آسمان

کهکشان و بر کرانه‌اش سیارگان
ابر سرگردان رود سیمین لرزان و در نوا.
کاخ یشمین ماه، گل‌هایی که‌پژمرده نمیشوند و درخت‌های دارچین.
الهه‌ای در ململ عطر تور ابریشمین برسر.
ملکه‌ای که از پنجره‌ی شمالی به‌نظاره‌ی صبح نشسته‌است،
آن‌سوی پنجره پرنده‌ای آبی‌فام بر درخت.
شاهپوری که فلوتی بلند را می‌نوازد
امیرزاده‌ای که اژدها را به‌شخم‌زدن زمین و کشت گیاهان مقدس می‌خواند.
دختری در کرانه‌ی سبز در گل چیدن
دختری که به‌انگشت خدای مهر را نشان می‌دهد
خدایی به‌سان اسب جنگی در تاخت.

۱ــ امیری که خود را به‌هیأت ماری در آورد و به‌وسیله‌ی "امیر سرخ" کشته شد.

دامنه‌ی سنگی‌ی کوه و دریا مه‌آلود
دریای دیرپا .

□

ترانه‌ی بزرگ

باد جنوب در کوه‌ها می‌غرد .
کوه‌ها به‌دشت بدل خواهد شد .
خدای خادمان را به‌درنوردیدن دریا می‌خواند
گل‌های هلوی شهبانوی‌پریان‌هزاران سال‌شکوفا
مردان کهنسال درراه مرگ .
یال آبی‌فام اسب‌های ابلق از سکه رنگین
بیدهای بهاری در پرده‌ی مه در نوسان .
نوای فلوت و دعوت به‌نوشیدن جام زرین شراب
با جان بی‌قرار و روح ناآرام چگونه می‌توان بود ؟

فرمانده را از زیادنوشی منع می‌کنم
قهرمانان را در این جهان ره‌نمایی نی .
ردای ابریشمین "یوان"[1] را زردوزی کن!
مینای شراب را بر خاک او جاری ساز!

درسرچشمه‌ی غوک[2] پیر ساعت آبی از گذر زمان سخن می‌گوید
موی رقاصه‌ی جوان کوتاه و درخور شانه نی .
نگاه کن! جبین خزان سبز است
برنای بیست‌ساله را یارای برده بودن هست ؟

□

۱ــ Pin-Yuan Chuan قهرمانی مشهور .
۲ــ سرچشمه‌ی غوک پیر سرچشمه‌ی نهری بود که از آن به‌عنوان ساعت آبی هم استفاده می‌شد .

گذر از تالار بزرگ

شعری برای "هان یو" و "هوانگ بو ـ دزو"
خادمان خاقان و میهمانان من.

یراغ ابریشمین رخشان و سبز،
نوای حلقه‌های زرین زین، گوش‌نواز؛
سم ضربه‌ی اسبان چنان چون تندر:
اسبانی به‌شکوه رنگین‌کمان از زیر تاق دروازه در گذر.
اینک شهر بزرگان ادب، پایتخت شرقی!
شهری که در دل خود بیست و هشت ستاره نهفته است.
دل آنان جایگاه وفاداری و راستی
شعر آنان زیب اشعار کاخ
نام آنان بر بلندترین آسمان.
شاعرانی پاسخگوی نقص آفرینش: تلاش آسمان عبث!
رهروی با ابروان پهن و احساسی چون نی خشکیده در خزان.
که میداند، باشد که‌بادی گرم به‌یاری گیاه فسرده برخیزد.
بال و پر ریخته بر بال قویی بزرگم،
مرا مار می‌خوانند از اژدها شدن باکم نی.

□

امیری در باده‌نوشی

امیری بر پشت ببر از هشت‌پل آسمان در گذر:
برق تیغ او بر آسمان: بر مقدم او آسمان آبی، آبی‌تر؛
صدای جام مهر و خدا در گوش او.
پایان آوارگی، و دیگرباره صلح.

شراب از کام اژدها جاری و میهمانان مست.

باران تمام شب را در نوا
نوای باران بر دریاچه چنان چون نوای فلوت "دونگ- دینگ"
میهمانان مست ماه را فرا می‌خوانند و ماه دور می‌شود.
کوه و ابرهای سیمین بر دیوارهای یشمین کاخ رخشان.

صدای دروازه‌بان بلند: "پاسدار"!
نوای فلوت در نگارخانه چنان چون نغمه‌ی پرندگان
ابریشم دریایی[1] زیبا، خوشبو، بلورین.
رقاصه‌ها در رقص "فرود غاز زرد وحشی" و "ساقی‌ی امیر"؛
شمع‌ها در خفتن و خورشید در راه.
چنگ غمگنانه در نوا
چشم مست دختران نشسته در اشک.

□

دوازده ماه

ماه اول

به‌نظاره و خوش‌آمد بهار از پلکان دژ بالا می‌روم.
شکوفه‌های بید زردفام و ساعت آبی‌ی کاخ آرام در کار.
مه گردان و غبارگون بر مزارع پای‌کشان
بهاری سرد و بادی که علفزار را به‌بازی گرفته است.

بامداد و تن او بر بستر زردوزی شده زردفام
بامداد و چهره‌ی پر ژاله‌ی او غمبار.
بهار و هنوز از گل مه‌فام در باد و بر جاده خبری نیست

۱- نوعی ابریشم ظریف که در رخشندگی پوست ماهی‌های ریز را مانند است.

جوانه‌ها از سرما فسرده.

ماه دوم

جام در کف زیر درخت و کنار جوی
گل‌های قاصد درراه و ثعلب در لبخند.
تیغ افراشته و خوشبوی برگ در باد
پرستوها سرمست از بهار و در هیاهو.

لکه‌های سبز از پس پرده‌ی مه پیدا و ناپیدا
ابرهای شامگاهی و دختری موی آراسته غمین.
دختری بر جاده و دامن مروارید دوزی شده او در باد
دختری که به‌وداع آواز "رود شکوفه‌پوش" را در گذرگاه میخواند.
کوهساران جنوبی خاموش، باده‌نوشان مدهوش و مست.

ماه سوم

باد شرق وزان و چشمان ما از بهار پر
در شهر گل‌ها سایه‌ی بیدها غمبار.
در ژرفای تالار کاخ باد در نیزار وزان
گیاهان سبز در باد به‌سان آب
هزار "لی" مرغزار مواج
پیک آسمان باران گرم.

کنیزکان ابر و پیوسته به‌میدان جنگ [1] می‌روند
پرچم‌های زردوزی شده گرمی‌بخش شهر. [2]

۱ــ همراهان غیر نظامی و به‌عنوان خدمتکار و شاید همخوابه‌ی فرماندهان.
۲ــ در پرچم دوره‌ی "تانگ" رنگ سرخ بر رنگ‌های دیگر غلبه داشت‌و چون تعداد پرچم‌ها بی‌شمار بود و آسمان شهر را می‌پوشانید شاعر پرچم‌ها را گرمی‌بخش شهر خوانده است.

رود پیچانی که دور می‌شود و عطر سرگردان در هوا
گل‌های امرود پژمرده و باغ خاقانی جایگاه غم .

ماه چهارم

درختان به‌شامگاه و شبگیر فسرده
کوهساران و مرغزار در مه و ابر مستور .
عطر زمین و آرامش باران در مه .
برگ و گل بر کناره‌ی دروازه‌های باغ رخشان
تالاب سنگی و امواج سبز در پیچ‌وتاب .
تابستان گرم و شکوفه‌ها بی‌حال
گل‌های‌سرخ فسرده و در سایه درختان آتش‌فام .

ماه پنجم

نقش تاق یشمی بر پرده
پرده‌های توری بر درگاه تهی .
آب زلال چاه بر آبرو
نقش اردک‌های نر و ماده بر بادزن .
دامن‌های سپید و برف‌گون در تالارهای سرد کاخ به‌هنگام رقص مواج
شبنم خوشبوی تن‌شوی آسمان .
آستین‌های ابریشمین در باد مواج
بوی دلنشین ذرت خوش‌بوی و چون بوی خوی .

ماه ششم

مردم‌آراسته به‌جامه‌های ابریشم
مردمی که نی‌های رنگارنگ را می‌چینند :
چه خوش است جامه‌ی خنک و رنگین ابریشمین بر تن و بر بوریای سرد لمیدن .

آسمان شرق سرخ و شعله‌فام
ارابه‌ای بر تپه‌ی بلند
خاقان سرخ سوار بر اژدهای غران .[1]

ماه هفتم

بر کرانه‌ی کهکشان ستارگان به‌خاموشی می‌گرایند :
حباب ژاله بر جام شبنم جاری .
گل‌های زیبا از شاخه به‌زیر می‌افتند .
گیاهان پژمرده باغ تهی را غمین‌تر می‌سازند .
آسمان‌شب مفروش از یشم
برگ نیلوفرهای آبی بر برکه چنان چون سکه‌های سبز .

دختری از نازکی پیراهن رقص خویش غمین
بوریای گل باف اتاق بس سرد .
باد بامدادی تند و سرد
"خرس بزرگ" رخشان و آسمان به‌زیر پایش مقوس .

ماه هشتم

بیوه‌ای جوان ، تمام شب در مویه‌ی شوی .
سرگردانی تنها در روء یای بازگشت‌به‌خانه .
عنکبوتی بر لبه‌ی بام در تنیدن تار ابریشمین .
فانوس‌های آویخته به‌دیوار گل‌های رخشان .
آن‌سوی پرده ماه رخشان ، شبنم در پرواز ، شبنم در فرود ،
شبنمی که گلبرگ‌های تنهایی نیلوفر را بر تالاب تن می‌شوید .

۱ــ شعر اول درباره‌ی مردم و دوم در وصف مهر .

ماه نهم

آسمان ما نادریا و شب پره در کاخ تابستانی سرگردان .
نیزار زرد ، تالاب سرد ، نبق‌های آبی فسرده .
ماه رخشان بر حلقه‌ی زرین دروازه خاموش .
آن‌سوی کاخ و تالار خالی آسمان سپید .
گستره‌ی جاده با زری زمردین مفروش .
بامداد به‌سان الماس و یشم و از "خروس چاووش" [1] خبری نی .
برگ چنار در فرو ریختن ، بر فراز چاه کلاغی در غارغار .

ماه دهم

شراب از مینای یشمین پیکان سیمین قطره‌قطره جاری [2]
گل فانوس خنده‌ی شب .
آن‌سوی درگاه یخ‌پاره‌ها سیمگون .
دو شمع اژدها هیأت روشنی‌بخش خوابگاه بانوی حرم .
بانویی آرمیده به‌زیر بالاپوش مرواریدفام ،
غمین و از خواب خبری نی .
بانویی با تن‌پوش زردوزی شده به‌نقش چند ققنوس
بانویی تنها و از سرما لرزان .
کمان ابروی او هلال‌ماه را مانند .

ماه یازدهم

دیوارهای کاخ شهر در پرتو خورشید سرد زمستانی
پژه از آسمان سپید و شکسته‌رها .
صدای زنگ ، باده‌نوشی و در جام کشیدن‌شراب هزار روز در یکروز!

۱ــ "خروس چاووش" نام خادم امپراطور و کسی که آمدن صبح را اعلام می‌کرد .
۲ــ دهانه‌ی مینا به‌شکل پیکان تیز و بسیار تنگ .

شرابی سرما کش، پیمانه‌ای به‌سلامتی امیر.
حلقه‌حلقه سپید است خندق و فواره‌ها در کاخ
نه از چاه آتش خبری و نی از بهار گرم.

ماه دوازدهم

ردپای خورشید سرخ بر آسمان
برف را به‌زیر شاخه‌های دارچین دوامی نی.
دم گرم زمین گریزاننده‌ی زمستان.
شب‌های بلند رو به‌پایان و روزهای بلند در پیش.

برگردان از ترجمه‌ی Ho Chih-Yuan

□ □ □
□ □
□

پئی ای‌ـجیه P'ei i-Chin

نیمه‌ی اول سده‌ی نهم

تودیع شبانه

دیگر بار شمع‌ها نورافشانی آغاز کرده‌اند،
جام‌های سبزفام از شراب لبریز.
مرا از جاده‌ی طولانی روبرو بیمی نی
بیمم کوتاه بودن این شب

□ □ □
□ □
□

"جو چینگ-یو Chu Ch'ing-Yu

نیمه‌ی اول سده‌ی نهم

شعر کاخ

زمان گل‌هاست .
خانه در خاموشی مغروق ؛
بر رواق یشمین دو زن زیبا ایستاده‌اند .
دو زن که بر آنند رازهای درون را بیان کنند
در برابر آنان قفس طوطئی و آنان را یارای سخن گفتن نی .

□ □ □
□ □
□

"دوچیو (دوچیو-نیانگ" Tu Chiu-Niang

نیمه‌ی اول سده‌ی نهم

کت نخ طلایی

سرورم تو را ترک می‌گویم
تو را ترک می‌گویم تا کت نخ طلائیت را با ارزش ندانی
تو را ترک می‌گویم تا جوانی را قدر بدانی .
زمانی که گلی شکوفا می‌شود باید آن را چید
وقتی گلی نیست درنگ مکن
شاخه‌های خالی را بچین

□ □ □
□ □
□

"جیا دائو" Chia Tao

۷۷۷ –۸۴۱ –۳

در جستجوی زاهد

در بیشه‌ی کاج از پسرکی نشان او را می‌جویم
پسرک می‌گوید : "سرورم به‌گردآوری گیاه رفته است
به‌بلند قله‌ها
به‌دل ابرها ، جایی که کس نمیداند . "

□

جنگجوی سرگردان

ده‌سال شمشیرم را تیز کرده‌ام
شمشیری که تیغه‌ی سپید و یخزده‌اش تکانی نخورده است .
امروز تیغ را در چنگ می‌گیرم
در چنگ می‌گیرم تا بگویم کدامین کس خطا کرده است و باید کیفر بیند .

□ □ □
□ □
□

"دومو" Tu Mu

۸۰۳ – ۸۵۲

جدایی

دلم سرشار از عشق و مرا یارای بیان نی
جام‌ها ، تنها جام‌های شراب بر لبانم لبخند را نقش می‌کنند .
حتی شمع از جدایی ما سوگوار

اشک شمع تا بامداد برای ماست .

□

سفر به‌کوهساران

بر کوهسار سرد از کوره‌راه‌های سنگی می‌گذرم
خانه‌های دوردست در مه سپید پنهان
شامگاه ارابه را متوقف می‌سازم ، می‌نشینم و به‌زیبایی بیشه‌های افرا می‌اندیشم ،
درختانی که برگ‌های یخزده‌ی آنها سرختر ازگل‌های بامداد بهاری است .

□

بازگشت به‌خانه

پسرم ، فرزند کوچکم ، جامه‌ام را درچنگ می‌گیرد
می‌پرسد ، کجابودی ؟
با کدامین کس سال‌ها و ماه‌ها
برای این موهای سپید ابریشمین مسابقه‌داده‌ای ؟

R. K, N. S

□

پرده‌ی ابریشمی

خورشید شامگاهی بر پرده‌ی ابریشمی پیک شب .
در خوابگاه خاقانی زنی تنها و ژاله‌های‌اشک او رها .
در تنهایی باغ بهار به‌پایان می‌رود
درها فراز و شکوفه‌های امرود نقش زمین .

□

رود زر و دروازه‌ی یشم

سالی در پی‌ی دیگر سال کنار رودهای زر و دروازه‌های یشمی پای می‌کشم ،

بامدادی در پی‌ی بامدادی دیگر چاقوی کج در خورجین و شلاق سواری در دست .
برف نیمه‌ی بهار بر گیاهان گورستان در آب شدن
رود عظیم زرد جاودان گرداگرد کوه سیاه درجریان .

□

پل سرخ

کنار پل سرخ گل و گیاه وحشی می‌روید و می‌روید
خورشید شامگاه و کوچه‌ی تاریک .
روزگاری کاخ دودمان "وانگ" و "شیه" آشیانگاه پرستوها بود ،
امروز هرخانه آشیانگاه پرستوها

□

با یاد گذشته

پای‌کشان و جام در دست کنار رودها و دریاچه‌ها روان بودم
دختر میان باریک "هونان" در آغوشم .
ده‌سال روء یا و سرگردانی در "یانگ جو"
اینک بیدار و از بی‌وفایی پیشین غمین .

□

باغ دره‌ی زر

شکوه گذشته چنان چون عطری در باد :
جویبار مدام جاری ــ
گیاه بهاریش در رویش

شب است و باد شرق
پرندگان سوگوار

گلبرگ‌ها فرو می‌بارند
دختری از دژ خود را به‌زیر می‌افکند .

□

بلبلان

هزاران "لی" نوای بلبلان در گوش:
آبگینه سبز و سرخ
روستاهای کنار رود سبز، دیوارهای شهر بر تپه‌سرخ؛
صدای جام از میخانه بلند .
دودمان جنوب را چهارصدوهشتاد معبد است
ایوان‌های بیشمار در هوای بارانی پنهان .

□

صبح بر رود "جاین ویی"[1]

نقاب رود ابری سیاه، تن‌پوش ساحل ماهتاب،
اینک قایق بر رود "جاین" کنار میکده .
رقاصه‌ها را از تلخی‌ی شکست خبری نی
دختران بر ساحل آواز "گل‌های باغ" را می‌خوانند .

□

برای "هن‌جو" قاضی‌ی "هانگ جو"

دریا دور و کوهساران تیره .
خزان دزدانه فرا می‌رسد و گیاهان هنوز سبز .
نورماه بر بیست و چهار پل جاری .
دلدار زیبایی که مرا فلوت نواختن آموخت کجاست؟

۱— Chien-Wei

برگردان از ترجمه‌ی Yuan K'o-Chia

□ □ □
□ □
□

"لی شانگ ـ یین" Li Shang-Yin
۸۱۳ –۸۵۸

لو ـ یویوان (۱)

شامگاهان ملول وافسرده‌ـ
سوار بر ارابه به‌فلات کهن رسیده‌ام .
غروب را زیبایی بی‌پایان
از خورشید خط زردی بر جای .

□

سحرخیزی

بامداد را نسیم و شبنم پاکیزه میدارند
آنک سحرخیزی در پس پرده!
انجیرخوار می‌خواند و گل‌ها لبخند می‌زنند
پس از این بهار از آن کیست ؟

□ □ □
□ □
□

۱ـ Lu-Yu Yuan سلسله کوه "جونگ تیائو" Chung-T'iao که از شمال شرق به‌گذرگاه "تونگ گوان" Tung Kuan می‌انجامد .

شعر بی‌نام

دیدار مشکل و جدایی توانفرسا :
باد شرقی خاموش و گل‌ها فسرده .
مرگ کرم ابریشم برای چیست ؟ "دخترک بافنده"[۱]
اشک شمع تابدانگاه که دخترک خاکستر شود جاری .
چشم در آبگینه‌ی صبح از دگرگون شدن رنگ موی بیمناک ،
نور سرد ماه جاری و آوازی سرد بر لب .
پرنده‌ی آبی به "بنگ لی"[۲] پر می‌کشد
آه ای پرنده‌ی آبی دلدار مرا دیدار و سلامی !

□

نامه

چه‌وقت باز می‌گردم ؟ نمیدانم .
خزان است و تالاب "باشان" از باران لبریز .
روزی از "باشان" برایت خواهم گفت
از باران‌های شبانه :
روزی که در زیر پنجره‌ی غربی گل شمع بچینم .

□

ترصیع

پنجاه بند گوهر از چیست ؟
هر بند و چنگ سخن‌گوی سال‌های خوب
"جوانگ دزو" به‌روء یای خود پروانه‌ای در پرواز و بر جای :
بهار و دل خاقان در هوای "کوکو" شدن .
ماهتاب بر دریای آبی و مروارید اشک روان ،

۱ــ نام ستاره‌ای بر کناره‌ی کهکشان و سمبول وفاداری به‌معشوق .
۲ــ Peng-Lai کوهستان زیبا و خیال‌انگیز دریای شرقی مقام جاودانگان .

یشم مزرعه‌ی آبی در پرتو خورشید گرم
عشق ما سرشار از خاطرات
روزان ما در سال‌ها گم .[۱]

□

"ماویی"[۲]

ورای دریاها را سرزمینی است دیگر .
زندگی تنها یکبار است ؟ تنها این بودن ؟
ببر پاسدار را شنیده‌ای که چوب تأدیب در نیش کشد ؟
به‌کجا رفتند نظارگان ساعت‌های آبی‌ی کاخ ؟
به‌یاد عصیان شش لشکرم ، روزی که اسبان خشمگین بر زمین سم ضربه می‌زدند .
"لو"[۳] پسرک چوپان به‌شبان خویش خندان
خاقان بزرگ از مهجوری دلدار غمین .

□

۱ــ "لی‌شانگ‌یین" شاعری باریک بین است وشعر او پر استعاره و هر بیت شعر او نیاز به‌تفسیری طولانی دارد . "جوانگ ــ دزو" Chuang-Tzu فیلسوف مشهوری که در اینجا به‌هیات پروانه‌ای نمایان می‌شود وروح خاقان وو Wu به‌هیات فاخته‌ای . "مروارید اشک" گویا اشاره به‌حوری دریایی است ــ "دریای جنوب را ماهی بامویی است در اعماق آب‌در بافندگی و دانه‌های اشک او مروارید" ــ "هوای نن دزو" Huai nan-Tzu می‌گوید مروارید نیز با بدرومحاق ماه بزرگ و کوچک می‌شود . افسانه‌ی مزارع آبی افسانه‌ی مرد فقیری‌است که سنگ‌یشم‌راکشت‌می‌کندومیوه‌ی آنرا می‌خورد و با داشتن این گل صاحب زنی زیبا می‌شود و شاید هم این دارای مفهوم جنسی پیچیده‌ای باشد . شعراین شاعر جویباران ایماژهایی است‌که‌در یکدیگر محو می‌شوند و تفسیر آن بس مشکل .
۲ــ Ma Wei محل کشته شدن "یانگ گویی فئی"
۳ــ "لو" Lu همانا "پسرک چوپان" است معشوق "دخترک بافنده" وهر دو نام ستاره . خاقان "مینگ هوانگ" پس از مرگ "گویی فئی" نیاز کرد تا پایان عمر در هفتمین‌شب هفت‌ماه به‌پارسایی بپردازد بدان امید که معشوق را باز بیند و در این کار توفیقی نیافت .

گل‌ها فرو می‌ریزند

تالار بزرگ از میهمانان تهی
در باغ کوچک برگ‌ها بر بال باد،
برگ در کوره راه‌های پر پیچ و خم انبوه
برگ‌ها در پرتو خورشید رخشان.
دلم شکسته و مرا یارای جارو کردن گلبرگ‌ها نی
تنها عطر گل‌های بهاری بر جای.
همه رفته‌اند و اشک جامه‌ام را خیس می‌کند.

□

آمدن و رفتن

آمدن بیهوده و رفتن را ردی نی:
ماه بر تیر بام آویخته و زنگ‌های شب در صدا.
رویایی بی‌نام و جدایی دیرپا:
نامه‌ای چند شتابناک و مرکب بس بی‌رنگ.
شمع‌ها بر تاقچه زرین زمردنشان رخشان
عطر دیرپا هنوز از گل برودری دوزی بلند.
به‌هر گام رفتن دوری و مهجوری بیش
گرد مهجور از سفر به‌دیار پریان رنجور.

Payne

□ □ □
□ □
□

ین یون Yen Yun

سده‌ی نهم

گل‌ها فرو می‌ریزند

شکوه بهار آرام آرام سپری می‌شود—
بهار به‌کجا می‌رود؟
جام در کف بار دیگر رودرروی گل‌ها.
هر روز بی‌انتظار پاسخی از گل‌ها می‌پرسم:
برای که خودرا قربانی می‌کنید؟
برای که شکوفا می‌شوید؟

□ □ □
□ □
□

شن شون Shen Hsun

سده‌ی نهم

ترانه‌ی باده‌نوشی

غازهای وحشی مهاجر شمال را شکار مکن[1]
اگر شکار می‌کنی جفتشان را شکار کن
جفتشان را تا از هم جدا نشوند.

□ □ □
□ □
□

۱— در ادبیات چین و ژاپن مهاجرت غازها به‌هنگام شکوفا شدن گل گیلاس است و مردم معتقدند غازها از گل گیلاس نفرت دارند و هوای ابرآلود و بارانی را بیشتر دوست میدارند.

جائوگو Chao Ku

سده‌ی نهم

اندیشه به‌گذشته در برج کنار رود

با دلی غمبار و تنها به‌بلند دژ کنار رود می‌روم ؛
آب چنان چون آسمان و ماه رخشان .
آنکو به‌ستایش مهتاب می‌آمد کجاست ؟
هنوز سالی از دیدار ما نگذشته است .

□ □ □
□ □
□

"تزوی لو" T'sui Lu

سده‌ی نهم

بدرود

جشنی است ساده و دلپذیر ـ
جشنی روستایی
از تو جدا می‌شویم و از بهار نیز .
دیگر سال وقتی بهار فراز آید
تو هنوز در سفری .

□ □ □
□ □
□

"تزائو سونگ" T'sao Sung

۸۳۰ – ۹۱۰

سروده‌ی سال "جی هی"[۱]

کشوری را که سیلاب ویران می‌کند
تپه و رودخانه‌ی آن به‌سان میدان نبرد است ،
چگونه مردم از هیزم‌شکنی لذت می‌برند ؟
از افتخارات سخن مگو!
شهرت هر فرمانده بر استخوان‌های ده‌ها هزار مرد بنیادگذاری شده .

□ □ □
□ □
□

"گوان شیو" Kuan-Hsiu

۸۳۲ – ۹۱۲

دعوت

بر زمین سیمین‌فام گل‌های داوودی شکوفا ،
امرودهای ارغوانی و خرمای سرخ بر گل‌سنگ‌ها ریزان ؛
شب خزانی و ماه رخشان در آب .
دوست من
در چنین شبی به‌دیدارم نمیایی ؟

□ □ □
□ □
□

۱– Chi-Hai (۸۷۹)

"لوییـن" Lo Yin

۸۳۳ – ۹۰۹

زنبور عسل

در دشت و بر قله
زیبایی‌ی بی‌پایان طبیعت صید آنها .
اندک‌اندک شیره‌ی گل‌ها را می‌نوشند و عسل می‌سازند .
تلاش آنان برای کیست ؟
برای کیست که شهد گل‌ها را گرد می‌کنند ؟

□ □ □
□ □
□

"چن تائو" Ch'en-T'ao

نیمه‌ی دوم سده‌ی نهم

سرود "لونگ شی"

پیمان بسته بودند بیگانگان را از دیار خویش برانند ؛
و پنج‌هزار خزپوش و زری‌پوش در نبرد با تاتاران کشته شد .
دریغ ! بر استخوان‌های کنار "ووتینگ" [۱]
استخوان آنان که به‌هنگام بهار در روئ یای همسران خویش زنده می‌شوند .

□ □ □
□ □
□

۱– Wu T'ingرودی که از "سوی یوان" سرچشمه می‌گیرد و در "شنسی" به‌رودخانه‌ی زرد می‌ریزد .

"یـوفـن" Yü Fen

سده‌ی نهم

گل‌ها

وقتی گل‌ها شکوفا می‌شوند پروانه‌ها گلزار را می‌پوشانند
آنگاه که گل پژمرده شود ، پروانه‌ها می‌گریزند .
تنها پرستوها به‌آشیان کهن دل بسته‌اند
پرستوها به‌آشیانه باز می‌گردند ـ
حتی اگر صاحبخانه فقیر باشد .

□ □ □
□ □
□

"گائو چان" Kao Ch'an

نیمه‌ی دوم سده‌ی نهم

همسر مرد ماهیگیر

دریا هزاران سال رام ناشدنی و سرکش
گل‌ها به‌یک شب نابود می‌شوند .
دنیای من بیهوده و کوچک است
چنان چون قایقی که در آن زندگی می‌کنم .

□ □ □
□ □
□

"شائـویـه" Shao Yeh

سده‌ی نهـم

وداع

به‌پانزده‌سالگی با تو پیمان بستم ؛
بیست ساله به‌خانه‌ات آمدم .
هرگاه به‌دیدارت می‌آمدم آماده‌ی رفتن بودی .
بامدادان دوستان در پی تو و شبانگاه نیز .
مرا گفتند شاخه‌ی بیدی بچین[1]
چرا که هیچ درختی اینجا پایا نیست .
کاش زمین جاده بودم
زمین جاده ، تا زیر سم ضربه‌های اسب تو غبار گردم .
کاش تکه چوبی بودم
چوب چرخ ارابه‌ی جنگی‌ی تو .
چگونه می‌توانم کوه "تای‌هانگ" را از جای برکنم ؟
از جای برکنم و راه ارابه‌ی تو را ببندم

□ □ □
□ □
□

۱ــ در ادبیات چین وقتی شاخه بید به‌مسافر می‌دهند به‌معنی‌خدانگهدار است .

"لو گویی ـ منگ" Lu Kuei Meng

سده‌ی نهم

غازهای وحشی

جنوب تا شمال راهی بس دراز
جنوب تا شمال هزاران تیروکمان در کمین.
که میداند از میان مه و ابر ـ
چند غاز وحشی به "هنگ یانگ" می‌رسد؟[1]

□ □ □
□ □
□

"وانگ جیا" Wang Chia

اواخر سده‌ی نهم

پس از رگبار

پیش از باران پرچم گل‌ها بلند
پس از باران حتی شکوفه‌ای بر جای نی.
پروانه‌ها بر دیوار نشسته‌اند.
بدان امید که بهار باز گردد.

□ □ □
□ □
□

۱ـ قله‌ی بلند سلسله کوه‌های "هان شان"

"لوین" Lu Yen

نیمه‌ی دوم سده‌ی نهم

گاوچران

مرغزار سبز تا بیست "لی" گسترده
گاوچرانی که در نور شامگاه سه یا چهار نت را می‌نوازد.
گاوچران در زردی شامگاه به‌خانه باز می‌گردد
پیش از آنکه لباس از تن برکند در پرتو ماه به‌خواب می‌رود.

□ □ □
□ □
□

"دزولن" Tzu Lan

اواخر سده‌ی نهم

روی دیوار شهر

گورستان کهن از علف مستور
گورستان نو تا کنار جاده.
آن‌سوی دیوار زمینی برای مردن نی
این سوی دیوار مردم هنوز هم پیر می‌شوند.

□ □ □
□ □
□

"جنگ گو" Ch'eng Ku

نیمه‌ی دوم سده‌ی نهم

سکه‌های گل

بهار و خزان و کناره‌ی تالاب زمین گلگون و ارغوانی
گل‌ها سکه‌هایی رامانند که به‌گدا بخشند .
گل‌ها پس از باران کوچه‌های خالی را پر می‌کنند
گل‌ها برای من نه گل که غمند .

□ □ □
□ □
□

"جانگ بین" Chang Pin

نیمه‌ی دوم سده‌ی نهم و نیمه‌ی اول سده دهم

رثایی بر گور ده‌ها هزار مرد

جنگ در مرز "هوای" پایان گرفت ؛
دیگر بار جاده‌های تجارتی گشوده شد .
در آسمان کلاغان آواره در غارغار
دریغ بر استخوان‌های سپید مدفون در گورستان
استخوان آنان که برای کسب افتخارات نظامی فرماندهان مردند .

□ □ □
□ □
□

گوشیونگ Ku Hsiung

سده‌ی دهم

بستر بی‌جفت

تمام شب را در اشتیاق تو بوده‌ام
به‌کجا رفته‌ای؟
خوابگاه عطرآگین را در بسته‌ام
بر بسترم می‌گریم ، اما ابروان گره خورده
ماه غروب می‌کند
کاش تو را دل چنان چون من بود
آنگاه عمق اشتیاقم را میدانستی .

□ □ □
□ □
□

"جنگ آئو" Cheng ao(C-yun-sou)

اواخر سده‌ی نهم و اوایل سده‌ی دهم

ثروت و افتخار

بانویی زیبا به‌آرایش نشسته است
مویش از گوهرهای گرانبها رخشان
گوهرها بر گیسویش ابری است
ابری که از روستاها برخاسته است .

□ □ □
□ □
□

"هان شی دزای" Han hsi-Tsai

۹۰۲ – ۹۷۰

نبشته بر دیوار

شمال رود دیار من و من ساکن جنوب .
به‌زادگاهم باز گشته‌ام ؛
در جستجوی آشنا به‌هر سوی می‌نگرم
آشنایی نی .
باد خزانی وزان
ماه رنگ باخته
به‌جنوب باز می‌گردم
در جنوب رود مرا دوستان بسیار

□ □ □
□ □
□

"فنگ‌ین–جی" Feng Yen-Chi

۹۰۴ – ۹۶۰

برای زنی که دیری زیست

جشن بهاری
پیمانه‌ای در کف و ترانه بر لب تعظیم می‌کنم
خم می‌شوم و سه‌آرزویم را بیان میدارم :
نخست زندگی طولانی برای مرد خوبم
دومین ، تندرستی جاودانه‌ی خویش،

سومین آرزو آنکه به‌سان پرستوهای کنار بام باشیم
هر سال یکدیگر را بازبینیم و دگرگون نی .

□ □ □
□ □
□

"لی جین-شون" Li Chien-Hsun

نیمه‌ی اول سده‌ی دهم

شعر کاخ

کاخ را دیری است در بسته‌اند
لباس‌های رقص بی‌مصرف .
دیرگاهی شاه و سرورم را یار بودم
اکنون موهایم خاکستری .
به‌گل‌هایی که فرو می‌ریزند حسرت می‌برم
گل‌هایی که به‌خندق فرو می‌ریزند
گل‌هایی که به‌دنیای مردان راه می‌یابند .

□

روز جشن "چینگ-مینگ"

با مینایی از شراب در جستجوی مکانی دلپذیراند
مرا جای پشت درهای بسته .
دوستان من گل‌های پژمرده ،
گلبرگ‌هایی که بادها به‌کنار بسترم می‌آورند .

□ □ □
□ □
□

"لی یو" Li Yu

۹۳۶ – ۹۷۸

ماهیگیر

امواج غلطان و پران چون گلبرگ‌های برف
درختان هلو و امرود در پیچ و تاب باد بهار و خاموش.
کوزه‌ای شراب
چوب ماهی‌گیری–
دنیا را سرخوشانی چومن‌اندک.

قایق به‌سان برگ و پاروها نسیم بهاری
نخی ابریشمین و قلابی باریک.
جزیره‌ی کوچک گلپوش
کوزه‌ای شراب
سرگردان و آزاد بر امواج روان.

[دوره‌ی اول]
R.K, N.S, Shiung Ting

□

در غم دلدار

تالار بزرگ در خاموشی مغروق
حیاط کوچک خالی.
باد بر تخته‌سنگ‌ها شلاق می‌کوبد.
مرد بیدار را طول شب توانفرسا
گوبی در پرتو ماه پرده‌ها آه می‌کشند.

R.K, N.S (دوره‌ی دوم)

□

مهجوری و آوای کلاغان در شب

تنها و آرام از برج غربی بالا می‌روم
ماه به‌سان چنگگی است.
در خلوت خانه درختان درسرمای خزان
درختان در هم و قیچی باغبانی را بر آنها اثری نی.
بریدن، پیوستن
گسستن، بستن:
اندوه جدایی را طمعی است
طمعی شگفت و ناشناخته.

(دوره‌ی آخر) Hsiung Ting

□

اندیشه‌ی به‌گذشته

بیرون خانه باران
بهار افسرده؛
سرمای بامداد را روپوش ابریشمین کافی نی.
در خواب و بی‌خبر از غربت، لحظه‌ای شاد
و اکنون ایستاده بر رواق؛
کوه‌ها بلند و رودها در گذر.
جدایی آسان و دیدار مشکل
گلبرگ‌ها بر رود غلطان
گلبرگ‌هایی که به‌خانه‌ام می‌روند.
آسمان بلند و مرد بر جای.

(دوره‌ی آخر)

R.K, N.S

□

شادی دیدار

باران بامدادی سرد و تند ،
از گل‌های سرخ بهاری تنها دم‌گل‌ها بر جای .
شراب یاران سرشگ سرخ .
کدامین روز باز می‌گردی ؟
غم چنان چون رودی است
رودی که به‌شرق می‌رود .

□

تأمل

کوه
کوه و کوه
آسمان بلند و کوه‌ها دور ،
دریای سرد در مه نشسته .
اندیشه‌ام به‌سان ژرفای بیشه‌ی افرای سرخ .
شکوفه‌های داوودی
گل‌های پرپر شده‌ی داوودی
غازهای وحشی‌ی بلندپرواز ؛ مسافران
باد و ماه بر پرده‌ی نیین روان و وزان .

□

گل‌های کوهستان [1]

برگ نیلوفر زرد و عطر نیلوفر محو

۱ــ شاید شعر اشارتی است به‌زندگانی خاقان "لی جین" Li Chin (۹۶۱ــ ۹۱۶) دومین خاقان دودمان "تانگ" جنوبی که در ۹۵۸ قلمرو خودرا در شمال رود "یانگ‌تسه" رها کرد و در ۹۶۰ بر خلاف میثاق از وفاداری به‌موسس سلسله "سونگ" "جائو گوانگ مینگ" دست کشید .

غمی‌که از باد غرب برمی‌خیزد براامواج سبزرها .
با گذشت سالیان همه‌چیز راکد و بی‌رنگ می‌شود
و مرا تاب دیدن این همه نی

بانگ خروس بلند و روٴیایم به سان ابریشم باران ،
برج کوچک سرد و فلوت یشمین در نوا .
غم بی‌پایان و مروارید اشک روان
کوژ کرده و در ایوان خاموش.

□

نوای موسیقی

نیمی از بهار در مهجور ی سپری شد
آنچه هست غمبار.
شکوفه‌ی هلوی و گلبرگ برف بر دوش باد ،
گل‌ها می‌روند و من نیز.

غازهای وحشی را از دیارم خبری نی
جاده‌ها طولانی و روٴیاها محو.
یاد دیار به‌سان گیاه بهار:
تو دورتر و دورتر می‌روی و گیاهان انبوه و انبوه‌تر می‌شوند .

□

زادبوم

به‌جنوب رودم ، شمال رود زادبوم من
سی‌سال زندگی چنان چون روٴیا .
کاخ‌ها و تالارهای "وو" زین پس تهی ؛
ایوان و تالارهای "گوانگ لینگ" متروک و غمبار.

ابرها تن‌پوش قله‌ها و به‌سان هزاران تیغ غم ؛
نوای باران بر قایق به‌سان بیور اشک .
مرا تنها سه برادر و سیصد خویش بر جای
ماندن سخت و تحمل حقارت ناممکن!

□

بر آستانه‌ی خانه

آستان خانه از بهار رنگین
گل‌ها در رقص.
باران کند و مداوم
گره از ابروانم گشوده .
پنجره‌ی برگ پوش سبز و غمبار
تن‌خوشبوی و نزار زنی در آتش.
دلم از اندیشه‌های غمین پریشان
نیمه بیدار و در جهان روٴیا .

□

مالیخولیا

خستگی از پار بیش:
پریشان و نومید .
باد ویرانگر و تن رنجورم رنجورتر .
شبانگاه بخوردان را بر سه‌پایه می‌نهم :
بامدادن نیمی از ریش من یخ بسته .
کجایند خویشان کهن ؟
کیست آنکو از خاقان پیشین احوالی پرسد ؟

□

شکوفه‌های بهاری

نی شکوفه‌های بهار را پایانی و نی پاییز را ،
خاطرات بی‌پایان .
دی دیگر بار صبا بود و خوابگاه من [۱]
باد شرق و تصویر محو دیاری از دست شده .

رواق کهن و پلکان مرمر هنوز بر جای :
آنچه نی جوانی و شادمانی !
کس چو من اینچنین غمین بوده است ؟
مرا اندوه چنان چون رود بهاری است
رودی که به‌شرق می‌رود ،

□

الهه

الهه‌ای در آسمان!
الهه‌ای در خواب نیمروز ،
تنش چون یشم و مویش به‌سان ابر
تن‌پوش او از عطری خوش سرشار .
دزدانه به‌خوابگاهش می‌روم بی‌خبر از صدای پای خویش
از خواب برمی‌خیزد و روٴیای دو پرنده‌ی عاشق را به‌چشم می‌بیند .
بر سیمایش لبخندی به‌تفقد
در چشمانم چشم می‌دوزد ، آرام و خاموش .

□

۱ــ گفته‌اند این شعر سبب صدور فرمان قتل "لی یو" شد و خاقان "سونگ" گمان برد این شعر مقدمه‌ی عصیان و دعوت دیگران به‌قیام است و باد صبا نیز نام استعاری جاسوسی است .

گذشته

برگذشته تنها میتوان موييد ،
حال است و گریز از آن مشکل!
باد خزانی در رواق و بر حیاط در غوغا ،
پلکان از گلسنگ مفروش:
پرده‌ی مروارید دوز نیمه‌باز
بدان امید که کسی از در فراز آید .
شمشیر زرین در دل خاک مدفون
بی‌پروایی به‌سان مزارع در خزان .
شب سرد و ماه رخشان :
رود رخشان "جینگ هوای" را به‌روء یا می‌بینم
سایه‌ی دژهای مرمرین و کاخ‌های یشمین را [1]

□

چنگک

سه‌هزار "لی" کوهسار و رود—
چهل سال دیار و خانه‌ی من .
کله‌ی ققنوس و دژ اژدها تا کهکشان بلند ،
درختان سبز و شاخساران یشم‌گون به‌سان کلبه‌ای از ابر—
حتی یکبار هم دستم به‌نیزه و شمشیر نرفت .

برده‌ای شده‌ام به‌ناگاه
مویم سپید و تن نزار

برگردان از ترجمه Hsiung Ting

۱— "لی یو" در غم کاخ و قلمرو از دست شده‌ی خویش است و کاخ‌های از دست شده‌ی دیگران. شعر او غمبار است و باز گویی که او از همه‌ی این غم‌ها جداست .

شعر در زمان

دودمان «سونگ»

۹۶۰-۱۲۷۸

"وانگ یو-چنگ" Wang Yu-Ch'eng

۹۵۴ – ۱۰۰۱

در مقر فرماندهی "چی-ان"

یاد باد زمانی که به‌نظاره‌ی گل‌های شقایق می‌نشستم ،
زمانی که از رنگ باختن گل‌ها غمین می‌شدم .
اکنون ، اینجا میان کوه‌ها
حتی صدای طبل هم شادی‌بخش.

□ □ □
□ □
□

"فان جونگ – ین" Fan Chung Yen

۹۸۹ – ۱۰۵۲

ماهیگیران بر رود

ماهیگیران بر رود می‌آیند و می‌روند
آنان را طعم "پرچ" لذت‌بخش.
قایق چونان برگ را بنگر!
قایقی که بر امواج پیدا و ناپیداست .

R. K, N. S

□ □ □
□ □
□

"می یائو چن" Mei Yao Ch'en
۱۰۰۲–۱۰۶۰

تأخیر در دیدار

آزرده‌مباش!
مرا یارای پای بیرون نهادن از خانه نی :
دخترکم بر دامن ، پسرکم بر زانو؛
دخترکی که سخن گفتن را آغاز کرده است ،
پسری که مدام در شیرین‌زبانی است ،
کودکانی در هر گام با من .
نه مرا یارای دور شدن از درگاه نیست
مرا بیم آن که دیدار باز هم دیرتر شود .

□

همسایه

همسایه را پسری است جوان
دیگری را دختری نورس.
غروب و هشتی‌ی خانه تاریک
کیست آنکو از دیوار سرک می‌کشد ؟

□

مرگ نوزاد

شکوفه‌ها بر درخت ــ
سپید و رنگ‌باخته به‌سان فرزند مرده‌ام .
گل‌ها ، گل‌هایی که با باد صبا می‌روند
باد ، بادی که تاراجگر گل‌ها است .
چنین بود و چنین شد عزیز من .
مادر اینک خون می‌گرید
مادری پستان او هنوز از شیر سرشار .

□

اندوه

آسمان دلدارم را برد
چونان که پسرکم را .
چشمانم فصل بارانی
دلم مالامال غم و در اشتیاق مرگ .
باران می‌بارد و بر زمین پنجه می‌کشد
مروارید به‌ژرفای دریا .
می‌توان مروارید را یافت
می‌توان قطره‌ی باران را در دل صدف یافت
اما کس را یارای بازگشت از دل خاک نی
مرگ پایان زندگی .
دلم مانا پرنده‌ای است در قفس
مرا یاری نی
چهره‌ام نیز در آینه محو .

□

رؤیای شب

تمام روز و شب کنار او
شبانگاه در رؤیایم :
جامه رنگین و کولبار ابریشمین .
به‌رؤیا او را می‌بینم‌که دلقم را رقعه‌ای می‌زند
او را که نگران بر تن‌پوش ژنده‌ام کوژ کرده است .
مرده و از کنارم دور نی
یاد وفاداری او قاتل من
یاد او مرا خواهد کشت .

□

یاد آبی رود

هاله‌ی ماه! توفان .
نجوای زورقبان به‌شب .
شبگیر و بادبان در باد .
زورقی بر امواج سپید و ساحل در پی .
به‌دیار "جو" می‌اندیشم و مرا تاب ماندن در "وو" نی .
در رؤیای آنم که سرانجام به‌کنارم خواهد نشست
سفر کوتاه و یار اکنون غبارگونه

□

در رؤیا با همسر از دست شده

که میگوید مردگان را پروای ما نی ؟
به‌هر جای او با من .
به‌هنگام مهجوری در غمم می‌نشست
آرزویش همیشه کنار من بودن .

به‌روء یا دیدنش آرام بخش دل
بیداری و دوری و غم .
زندگان را گه مهجوری است و دیداری نی
مردگان همیشه با هم .

□

رود "وو سونگ" ۱

به‌دیار غربی می‌اندیشم
سرزمین کناره‌ی رود "وو سونگ" :
نسیمی بر امواج لغزان
ماه رنگ‌باخته میان دو بید .
پرنده‌ی شب در پرواز و دور .
قایق ماهیگیری بر رود .
و آنکو با من بود .
در اندیشه‌ی همسر مرده‌ام می‌گریم ، می‌گریم .

□

منع

شباب بود و عشق به‌شراب
پیری است و دندان بسوده و فرو ریخته .
پیری و عشق شراب .
پیری که در جمع باده‌نوشان با پیاله‌ای مست می‌شود .
پیری که پیاله‌ای شکوفایش می‌سازد .
پیری که از باده‌نوشی او را جز رنج نی .
جامی باده و رخوت بر پی ،
جامی شراب و اتاق که می‌چرخد ،

۱— Wu Sung

بیماری و از شادی مستی خبری نی .
پیری که جامی چند بیمارش می‌سازد .
پیری که با هر جام جان و شادی رااز دست می‌نهد .
مرا غم خنده مردم است ، مردمی که به‌من می‌خندند .
مرا از باده‌نوشی منع می‌کنی ؟
تن رنجور و جان ناشاد را فایده چیست ؟
میدانم از باده مرا جز رنج نی
بی‌باده چه‌توان کرد ؟

K.Rexroth

□ □ □
□ □
□

"اویانگ شیو" Ou Yang Hsiu

۱۰۰۷ – ۱۰۷۲

گلکار دره‌ی دور

روشن ، تیره ، سرخ ، سپید ، جدا
گل‌ها را باید چنین پرورش داد .
در آرزوی آن که باده در چهار فصل مهیا باشد
و نیز روزی نگذرد که گلی شکوفا نشود .

□

اشک بر آستین

پارینه به‌جشن فانوس
بازار گل‌ها چونان روز روشن بود .
وقتی ماه به‌قله‌ی درختان بید می‌رفت
دو دلداده را در تیرگی شامگاه میعادی بود .

امسال به‌جشن فانوس
گل‌ها و ماه چون پار ؛
دریغ از دلدار پارینه خبری نی
و اشک آستین قبای آبی‌رنگم را خیس می‌کند .

□

ماهی‌گیر مغرور

مرا از او خبری نی
آنچه می‌بینم سرد و اندوهبار .
دورتر و دورتر می‌رود و نامه‌ها نیز کمتر .

کس را از او خبری نه
دریا گسترده و ماهی‌ها به‌اعماق در شنا .
شبگیر و باد در نیزار و موسیقی‌ی پاییزی
برگ‌ها با هزاران نوا در مویه .
بر بالشم خواب را می‌جویم
از خواب خبری نی و شمع در فسردن .

□

شامگاه کنار رود

شب ، رود یخزده و برفپوش
روز ، سوراخی چند بر ساحل .
شامگاه و ساحل خاموش
زورق ماهیگیری آشیان قره غاز

□

N. S, R. K

ماهیگیر

باد بر چوب قلاب ماهیگیر وزان
ماهیگیر را تن‌پوشی کتانی و کلاهی حصیری .
ماهیگیر در انبوه نیزار گم .
باران بهار و نظرگاه تنگ
مه ، مهی که از رود برمی‌خیزد و تپه‌ها را مستور میدارد .

□

بهار در کله

درختان آراسته به‌گل
تپه‌ها سبز

خورشید در غروب .
بر گستره‌ی دشت فرش سبز گیاه تا دور .
بهار رو به‌پایان و عابران بی‌خبر
عابران کنار کله بی‌خبر می‌آیند و می‌روند
گل‌های فرو افتاده لگدپوش عابران .

□

باد صبا

درختان مستور از برگ
پرندگان بر تپه‌ها در نوا .
باد صبا به‌نرمی وزان .
پرندگان در نوا و گل‌ها در رقص.
شحنه‌ی شهر مست .
فردا که شحنه از خواب برخیزد ــ
بهار را طراوتی چنین نخواهد بود .

□

بهار زودرس

گل‌ها در باد گرم جنوب در رقص.
شیهه‌ی ملایم اسبان بر نسیم .
آلوها سبز و خرد
برگ‌های بید در نوسان .
شاخه‌ها چون ابروی دخترکان در آفتاب
پروانه‌ها به‌آفتاب در پرواز .
شامگاه و مهی که سنگین بر گل‌ها می‌نشیند .
تن‌پوش گیاهان ژاله
تن‌پوش دختران شفاف و دختران در تب عشق مست ،

دختران لمیده در ننو
پرستوها جفت‌جفت در آشیان زیر پیشامدگی بام.[۱]

□

ماه در آسمان رود

باد صبا وزان و گل‌ها در پناه درخت
گل‌های مستور از شبنم، عطرآگین.
افسونگری گل‌ها برای کیست؟
پروانه‌ها؟، زنبور عسل؟
باغ شاد و دلم در سینه لرزان
مستی رفته است
شادمانی نیز.[۲]
ماه غمین و ژاله بار و در افق مغروق
بهار، بهاری که به‌ناگاه پیر می‌شود.

□

"لیانگ جو"

نسیم خوش‌بوی درختان ساحلی
دختران زیبا با تن‌پوش خوش‌نقش در میان شکوفه‌ها به‌بازی
چمن سبز و گونه‌ی دختران گلگون
دختران لمیده بر قالی خوش‌نقش ایرانی
گل‌ها بر موی زیبا
دخترانی آیینه ققنوس در دست و خیره در خویش.
مباد که نقش چهره‌ی آنان محو شود

۱ــ مفسران در این شعر باد صبا، شکوفه‌های آلو و مه را سمبول‌های جنسی می‌دانند.
۲ــ به‌تفسیر مفسران شعر شرح آمیزشی جنسی است.

شامگاه بهاری ناپدید مباد.

بر خزه‌ی سبز باران خورده لکه‌هایی سرخ.
در را می‌گشایم و بیرون می‌روم.
باز می‌گردم و بر رواق گلرنگ می‌نشینم.
میوه‌های خزانی بر شاخه‌ها رسیده.
طرح سیمای دختران محو.
بیکاری است و سرگرمی با ابروی زنان.
که می‌تواند با بودن زنان مفید باشد؟
دل شهوت‌پرست به‌یاد سال‌های از دست شده است.
بهاری دیگر باز دل عاشق‌پیشه خواهد تپید.

□

شعر دوست [۱]

"دزو می" [۲] مرده است
"جانگ یو" [۳] در سفر جنوب.
ناشادم و به‌سان اسب ارابه‌ی چهار اسب
اسبی که اسبان دیگر را گم کرده است.
یاد دوست دشمن جان، دشمن تباه کننده.
انبوه اندیشه و گریزی نی.
ناآرام و بی‌قرارم و—
مرا تاب دوری دوستان نی.
دیرگاهی از شعر خبری نیست
خیالم پریشان و درهم.
زمین از گیاه مستور و وجین مشکل

۱— دوست شاعر بی‌شک "می‌یائوچن" است
۲— Tsu Mei
۳— Chang Yu

چاه آب بی‌فایده.
کتاب را می‌گشایم، شعری از "می"
خورشید غروب می‌کند و من بی‌خبر و سرشار از شعر.
غمین می‌نشینم.
در غم آنان که می‌میرند و آنان را یارای لذت بردن از شعر نیست.
در خانه می‌مانم تا جان را با شعر مشغول کنم.
حیران از نیروی تازه
اسبی را مانم، اسبی افسار گسیخته.

□

پاسخی به "دینگ یوان چن"

مرز دور و از باد بهار خبری نی
دومین ماه بهار از گل در شهر و بر تپه خبری نیست.
برف سنگین شاخسار نارنج را می‌شکند
باد سرد و تندر تباه‌کننده‌ی نیزار.
شب است و تمام شب فریاد غازهای وحشی.
ازآغاز سال نو بیمارم
بیمار و از دیدار شفابخش گل‌ها خبری نیست.
گل‌های وحشی نیز شادی بخش‌اند
گل‌های وحشی، از گل‌های وحشی هم اینجا خبری نیست.

□

روز بهار بر دریاچه‌ی غربی

نسیم دلنواز بهار بر دریاچه‌ی غربی رها
رودهای بهاری شفاف و سبز
ابرها زیبا و پر بار.
باد صبا روان و گلبرگ‌ها در باد.

جنگجویی پیر و اندیشه‌های سفر بهاری .
جامی که به‌دریا ریخته می‌شود
جنگجویی در اندیشه‌ی یاران خویش در مرز آسمان .
هزاران "لی" دور
بهاری که دل را به‌تپیدن وامیدارد
برف در گذرگاه در آب شدن
کوهها سبز و سبزتر
ساحل رود گلپوش .
ماه بهاری ونسیم عشق برای جوانان
دیگر بار سپیدموی بهار را سلام می‌گویم ، سلام !
دیاری دیگر ومردمی دیگر!
تنها آشنای دیرین باد شرق .

□

پیری

بهار و شب‌های کوتاه و غمبار
چراغ روشن و روشنایی اندک
شب پره‌گرد چراغ در پرواز .
بیمار و چشمانم تیره و خشک .
یکجای نشستن و استخوان درد و اندیشه‌ها دور و دراز ،
اندیشه‌هایی که وقتی به‌پایان می‌رسد آغازش فراموش شده است .
شباب بود و عشق مطالعه
و اینک پیری است و مرا یارای خواندن یک صفحه هم نی .
پیری است و هم سخنی نی
غم وتنهائی و دریغ

K.Rexoth

□ □ □
□ □
□

"لیو یونگ" Liu Yung

نیمه‌ی اول سده‌ی یازده

"گان ـ جو"

رود از باران شبانه سرشار و دشت بی‌غبار،
بادها، بادهای سردی که از یخ‌بندان سخن می‌گویند؛
به‌زودی طبیعت دیگرگون و گذرگاه‌های مرزی متروک می‌شود.
خورشید بر فراز برج در غروب
علف‌ها پژمرده و کم‌رنگ
رود را بنگر! رودی که به‌شرق می‌رود.
اشتیاق دیدار دیار و دیدار ناممکن
به‌سال‌های سرگردانی می‌اندیشم.
چرا باید در غم و سرگردانی بود؟
همسرم دیرگاهی منتظر وآراسته نشسته است
زنی که آمدن کشتی‌ها را نظاره می‌کند.
و من اینجا تنها ایستاده بر رواق
تنها و گرانبار از اندوه

□ □ □
□ □
□

"وانگ ان ـ شیه" Wang an-Shih

۱۰۲۱ – ۱۰۸۶

شبگیر

در جام‌های زرین بخور می‌سوزد ، می‌سوزد و خاکستر می‌شود ،
صدای ساعت‌آبی محو؛
آرام آرام نسیم فرا می‌رسند ،
از خواب خبری نی
ماه در حرکت و سایه‌ی گل‌ها بر نرده نقش.

□

صبح تابستان

پلی سنگی ، خانه‌ای گلی و جاده پر پیچ‌وخم
آب تند و سرکش روان.
خورشید رخشان و مزارع گندم در نفس زدن
سایه‌ی درخت و چمن‌های آرام بخش از بهار هم بهتر.

□ □ □
□ □
□

"سوشیه (سو دونگ پو)" Su Shih (Sh Tung P'o)

۱۰۳۶ – ۱۱۰۱

سیب سرخ

باد صبا در تالار وزان
ماه به‌جانب ایوان روان؛
فضا از غباری نمناک سرشار.
مرا بیم از خواب شبانه‌ی گل‌هاست
برای گل‌ها شمعی سیمابگون افروخته‌ام.

□

با صدای آب

در جشن نیمه‌ی خزان سال ۱۰۷۶ تمام شب‌را باده نوشیدم و این‌شعری است که در مستی برای "تزو–یو"[1] سروده شد.

ساغر در کف ازآسمان نیلگون می‌پرسم–
کدامین گاه ماه تابان پدید آمد؟
در قصرهای آسمانی
چند سال این شب ادامه می‌یابد؟
آرزویم آن که بر بال باد بنشینم
بر بال باد بازگردم.
هنوز از کاخ‌های مرمرین و خانه‌ها یشمین بیمناکم،
اینک من و رقص با سایه‌ی گل‌ها دور از دیگران.

۱– T'zu-Yu جوانترین برادر "سوشیه"

زنی آرام و مهربان
زنی که آن سوی پرده‌های ابریشمین ــ
در خوابگاه شنگرفی تنها نشسته است .
رخشندگی ماه بهنگام مهجوری از چیست ؟
مرد را مهجوری غمبار و دیدار شادی‌بخش
ماه در پرده‌ی مه‌نشسته .
آرزویم آن که زندگی‌ی ما دراز باد ــ
تا دورانه از زیبایی او لذت‌بریم .

□

بخوری که می‌سوزد

شب بی‌غبار و ماه چون سیماب
ساغر از شراب لبریز باد .
افتخار و ثروت بیهوده است !
چراکه روح را می‌آزارند .
دریغ از آذرخش سم اسبان بر سنگ‌ها
دریغ بر روئ یاهای بیهوده .
کدامین کس مرا به‌سخن می‌کشاند ؟
باید سرخوش از هدایای طبیعت لذت برد !
چه‌وقت به‌خانه باز می‌گردم ؟
با چنگی ،
با کوزه‌ای شراب
کنار رودی که از ابرها جاری است .

□

شستشوی کودک

مردم را آرزوی پسری فرزانه

مرا آرزو فرزندی احمق!
با خردمندیم در زندگی راه به‌جایی نبردم
احمق به‌برترین مقام می‌رسد.

□

گل‌های شقایق معبد خوشبختی

دیرگاهی است گونه با گل‌ها سرخ میدارم و از گلگون شدن خبری نی
گل‌ها خویش را برای آراستنم گلگون می‌کنند.
نیمه‌مستم و به‌خانه روان
برخی به‌من خندان و برخی روی‌گردان.

N. S, R. K

□

صخره‌ی سرخ

رودبزرگ به‌شرق روان است
امواجش تن‌شوی قهرمانان تاریخ.
غرب دژ کهن صخره‌ی سرخ
مقر "جو" فرمانده جوان
فرماندهی که به‌زمان سه‌قلمرو می‌زیست
"جو" گریزاننده‌ی دشمنان.
خرسنگ‌های تیزی که ابر را سوراخ می‌کند.
خیزابه‌ها بر ساحل کوبان و غران و چون تندر
ذرات آب به‌سان گلبرگ‌های برف.
کوه و رودی منظرگاه قهرمانان کهن.

به‌یاد روزهای دورم

روزی که "جیائو-جیائو"[۱] عروس "گونگ چین"[۲] بود
عروس گردافکن؛ زنی با بادزنی در دست.
به "جو گولیانگ"[۳] می‌اندیشم گردی با کلاه آبی‌فام
گردی لبخند بر لب و ویرانگر
گردی که از خیل دشمن و کشتی‌هایش دود وغبار بر آورد.
به‌دیاری کهن می‌اندیشم
خاکستری موی و لبخند بر لب.
زندگانی رویایی است
من و مینایی از شراب
و رودی که ماه را در آغوش می‌کشد.[۴]

K. Rexroth, Yu Min-Chuan

□

سفر

ماه رنگ باخته و ابری چند
با دومین نگاه از خمار مستی رها
زورق رها.
در پی شهری تنها و خفته در مه.

۱- Chiao-Ch'iao
۲- Kung Ch'in
۳- Chu Ko Liang
۴- در ۲۰۸ میلادی جنگ بزرگی در اطراف صخره‌ی سرخ و نزدیک "شیا-کو" Hsia-K'ou در ایالت "هوپه" Huep'eh در گرفت. ماجرای این نبرد که به‌زمان سه قلمرو اتفاق افتاد در داستانی از سن گو San Kou گزارش شده. فرمانده "جو یو" Chou Yu فرمانده جوان ۳۴ ساله‌ای بود که با نیرویی در حدود سیصد هزار نفر بر دشمن قوی که دارای هشتصد هزار سپاهی بود پیروز شد و ناوگان "تزائو تزائو" T'sao T'sao را به‌آتش کشید و شعله‌های این آتش‌سوزی گفته‌اند چنان بود که صخره‌های اطراف رود را به‌رنگ‌سرخ درآورد و از آن پس این صخره‌ها سرخ‌رنگ باقیماند. در این شعر "سوشیه" بر صخره‌ی سرخ نشسته است و به‌گذشته می‌اندیشد.

آواز می‌خوانم و دربازگشت همه‌چیز فراموش شده.

کلاهم شکسته و بادزن گم شده
بی‌پو زار بر چمن سبز روان.
سخنی نی وراه بس دور.
خانه‌ام در جنوب غرب است
و من همیشه به‌جانب شمال شرق در سفر!

□

برج دور

کوه‌های آبی‌فام پراکنده
کس را یارای گرد کردن آنان نی؛
خیزابه‌های لغزان و ابرها در تاب
اینجا نقش پرده‌ی کنار پنجره.
مرا لحظه‌ای
مرا بنگر!

□

جستجوی بهار آن‌سوی شهر

پرندگان وحشی بر بام از انسان نالان
تالاب یخزده و ناگاه موجی:
من پیر و پیوسته خسته‌تر
خسته از باده‌نوشی و گل پیراهنان.
از بستر بیماری برخاسته‌ام، مویم سپید.
لمیده بر تخت و صدای طبل و شیپور در گوش:
با اشارتی پسرم کلاه و ردایم را می‌پوشد
از خم رواق می‌گذرم و به‌سوی آلاچیق می‌روم

در پی هوای سرد
بر دشت بهار سبز.

□

بهار

سرخی‌ی گل‌های پژمرده محو
زردآلوها خرد و سبز سبز.
پرستوها در پرواز و کلبه‌ها و جویباران در بهار
بیدمشک بر بال باد
عطر علف بر زمین و در باد.

آن‌سوی دیوار صدایی شنیده می‌شود
کسی در کوچه روان و دختر زیبا در خانه خندان،
خنده‌ای که در گوش عابر می‌نشیند
خنده‌ای که عابر عاشق را از رفتن باز میدارد.

□

خزان "هوانگ ـ جو"

زندگانی به‌سان رؤیا،
زندگانی چند خزان.
رواق در شب نشسته و برگ‌ها در نجوا
ابروان و مویم سپید.

باده فراوان و میهمان اندک:
بدر ماه در ابر و دلم غمین
کجاست آنکو در شادی من شریک بود؟
شبگیر نیمه‌ی پاییز و تنهایی.

جام را به‌آسمان بلند می‌کنم
نگاهی غمبار به‌جانب شمال .

□

معبد "داین هو"

سفال بام سبز و نرده‌ها سرخ
معبد شکوهمند دور .
درنگی و نگاهی به‌جانب معبد
آنجا که غم را راهی نی .
جایی که باز پس می‌نگری و صدها بار در آن خیره می‌شوی .

رودی دور و به‌جانب دامنه روان
دژی در گردباد پنهان .
در برابر باد خاموش باش!
صدا می‌رود و تو را یارای بازگشت آن نیست .

□

شب با برادرزاده‌ام مسافر راهی دور

جانم خسته و سیمایم پر چروک .
خانه‌ی ما کجاست ؟
تمام شب را به‌خانه‌ام می‌اندیشم
مرگم نزدیک و تو به‌دیدارم آمده‌ای .
بیمناک از غریبه ، احمقانه خاموشم
و به‌ناگاه با صدایی بلند از دوستان پیر می‌پرسم—
دوستانی که نیمی از آنان مرده‌اند .

پایان روز یا نزدیک و باران را دوامی نی

هشیار پس ازمستی به‌موشی گرسنه خیره می‌شوم
موشی که بر پایه‌ی چراغ بر دو پا نشسته است .

□

روز بهار

به‌خانه رسیدن خسته از کار دیوانی
آزاد از بار مسوولیت .
آنچه روزگاری ازآن تو بود پوسیده است
بازمانده آرامش تو .

روزی سعری در ستایش معشوق
روز دیگر نیایش و میانه‌روی
تندرست زادن و دراز عمر بودن .
کوشش در نهان کردن نوشته‌ها از دیگران
و باز شهرت و بر زبان‌ها بودن .
پیمانه‌ای پر و گونه‌ای گلگون
شعری در کمال هماهنگی .
در صدف حلزون زیستن—
با جانی درآرامش و چشمانی تیزبین و رخشان :
توانایی نوشتن از هر چیز حتی از سر کوچک یک مگس .

وظیفه می‌گوید لبخند بزن
لبخند از آن که پیروزمندانه پست و بلند را در نوردیده‌ای .
همیشه درآرامش بودن
همیشه ، در زمان مورد التفات بودن و به‌هنگام مغضوب بودن .
روزها را شماره می‌کنم .
روزها را با انگشتانم

روزهای بهار اندک و باد صبا را دوامی نی .
به‌صدای فاخته گوش میدهم
فاخته‌ای که برای بهار از دست شده می‌خواند .

□

چای

آب جوشان و آتش تند .
خرسنگی که روزی بر آن به‌ماهیگیری می‌نشستم
خرسنگی کنار تالاب پر آب و زلال .
مرا در انبار کدو قلیانی‌ای است :
کوزه‌ای برای زندانی کردن ماه .
مرا چمچه‌ای است
چمچه‌ای که با آن رود را در کدویی زندانی می‌کنم .
شیر بر آتش در جوش و پر کف .
توفان است و جنگل کاج
دهان خشکیده و سه‌فنجان چای .
به‌بطالت نشستن و به‌صداها گوش دادن .
صدای طبل است که در گوش می‌نشیند
صدای طبل در شهری کوچک و دور افتاده .

□

شعر

پیر ، بیمار ، تنها
کلبه‌ای بر تپه‌ی شرقی .
ریشم پریشان در باد
سپید و اندک و ژولیده .
گاه پسرکم را با گلگون کردن چهره به‌شگفتی وامیدارم

چهره‌ای که از شراب گلگون می‌شود .

□

صدای رود

شبانه بر تپه‌ی شرقی
مست و بی‌خبر .
به‌خانه باز می‌گردم و پاسی از شب باقی .
پسرم در خرناسه و پاسخی به‌کوبه‌ی در نی
تکیه‌گاهم عصا و گوشم به‌صدای رود .

همیشه غمین
همیشه شتابناک برای هیچ .
شب تیره و باد نیز خفته
دشت چون ابریشم سپید .
آنجا زورقی بر رود با بادبان برافراشته
زورقی که برای گذران عمر به‌رود و دریا می‌رود .

□

روئ یای همسر از دست شده

دور و دور
ده‌سال از مهجوری ما می‌گذرد ؛
یکی زنده و دیگری در خاک
مرا یارای فراموش کردن او نیست ؛
گور تنهای او هزار "لی" از من دور .
مویم سپید و چهره‌ام پر غبار و هم‌سخن مرده .
به‌روئ یایش می‌بینم :
آراسته موی به‌زیر پنجره‌ی کوچک .

در سکوت یکدیگر را دیدن و اشک ریختن .
هر سال دلم غمین می‌شود :
غمین از دیدار تپه‌ی کاج
تپه‌ی کاج در شب مهتابی .

□

برای برادرم

جامی در کف از آسمان می‌پرسم :
ماه رخشان کجاست ؟
امسال چه‌سالی است ؟
آرزویم نشستن بر بال باد و به‌خانه بازگشتن
از رفتن به‌دژهای یشمی بیمناک
به‌رقص برمی‌خیزم .
رقص با سایه‌ام
بدین نشان که هنوز زنده‌ام .
گرداگرد کاخ سرخ سرگردانم
سرگردان و خیره در جام پنجره‌ها .
نور ماه جاری
چرا ماه همیشه به‌هنگام جدایی دربدر است ؟
مرد را گه شادی است و گه غم ، دیدار است و مهجوری
چنان که ماه را گه بدر و گه‌محاق .
هیچ چیز را ثباتی نی .
زندگی مردان دراز باد
مردانی که از نور شیری ماه لذت می‌برند
مردانی که هزاران "لی" ازهم دورند .

□

نقاشی‌ی "وانگ دینگ گو"

بر کرانه‌ی رود هزاران قله
آسمان زمردی ، دودی ، مه‌فام .
آسمان بلند ، ابرها دور
رودی که می‌رود ، ابر گردان ، کوه خاموش .
دره‌ای از انبوه درختان تیره‌فام
در پس دره صدها جوی ؛
جویبارانی که پیوند بیشه و صخره‌هاست ،
جویبارانی در تیرگی و روشنی
جویبارانی که به‌دربند می‌ریزند و یگانه می‌شوند .

رودآرام ؛ کوه‌ها دور
کناره‌ی رود خلنگ زار .
میکده‌ی روستایی بر کنار پل ؛
آواره‌ای به‌سایه‌ی درختان روان
دوبه‌ای بر رود
زورقی خرد که آسمان را می‌بلعد .
نقشی آرزویم در آن بودن
بودن در چنین دیاری با چند "لی" زمین .
نقشی سرشار از رنگ و بی‌رنگی
نقشی غریب .

مرا پنجسال مکانی آرام بود :
آنجا که باد بهار رود را به‌زیر آسمان نوازش می‌کرد
آنجا که ابرهای شامگاه بر کوهساران می‌نشستند
آنجا که خروس‌ها در سایه‌ی افراهای سرخ بال می‌کوبیدند و کنار رود می‌خفتند

جائیکه گلبرگ‌های برف بر بلندکاج‌ها می‌نشست و ازخواب نیمروز بیدارم‌ـ
می‌کرد.

جوی گلپوش از گلبرگ‌های هلو جهانی بود
مردمی به‌سان پریان
مردم دیار "وو لینگ"[۱]
رود، کوه‌ها، آسمان آبی
دیار من.
دیاری که مرا تقدیر ماندن در آن نبود
تابلو نقاشی را با آهی از دل به‌سوی تو باز می‌گردانم:
بدان امید که دوست پیر من در کوهساران‌ـ
مرا شعری بفرستد و مرا بدان دیار فرا خواند.

برگردان از ترجمه‌ی Yu Min—Chuan

□

شب بر دریاچه‌ی غربی

بی‌پایان است علف‌ها بر دریاچه
بادهای شبانه و شبنم آمیخته به‌بوی نیلوفر آبی.
فانوس دور، فانوس معبد
ماه، ماه که به‌آغوش دریاچه فرو می‌رود.

برگردان از ترجمه‌ی Yang Chi-Sing

□

بر تپه‌ی زرین‌دیر

دیار من! دور، دور

۱ـ اشاره به‌افسانه‌ی سرچشمه‌ی شکوفه‌ی هلو از "تائو یوان مینگ".

بر سر چشمه‌ی رود.
به‌جستجوی مصب رود آمده‌ام
بر گذرگاه ماندا‌ب شور است و کوره‌راهی شنی
گذرگاهی که به‌چشمه‌ی "جونگ لینگ" می‌انجامد.
آنگاه گذرگاه سنگی‌ی جنوب.
به‌جستجوی موج و رود برخاسته‌ام.
بر بلند معبدم و خیره در منظرگاه دور
جنوب و شمال رود کوه‌ها آبی
زیبایی شامگاه و غم.
بر قایق نشسته‌ام و رهروان در بلند معبد در نظاره‌ی غروب.
امواج بر رود در زردوزی.
شبگیر و ماهیان رخشان
بر کرانه ماه‌در غروب
آسمان تاریک.
سبد ماهیگیر در دل رود
فانوس قایق‌های ماهیگیری پیدا و ناپیدا
آسمان تاریک و پرندگان از صدای زورق وحشت‌زده.
نه ازخواب خبر و نه جان و دل را آرامی.
شبحی بر رود!
آیا روح رود به‌دیدارم آمده است؟
بازگشت به‌معبد را راهی بس دور.
جستجو برای چیست؟
چونان رودم، رودی که به‌سرچشمه باز نمی‌گردد
نه مرا به‌دیار خویش بازگشتی نخواهد بود.[1]

□

۱ــ رودی که از آن سخن می‌رود رودخانه‌ی "یانگ تسه" است.

مرگ فرزند

نی اشگ را پایانی و نی یاد او فراموش شدنی.
لباس او بر دیوار آویخته و من بر جای.
شیشه‌ی کوچک شیر هنوز بر کنار بستر.
خانه خالی و خاموش.
پیری و یارای تحمل اندک.
درد را درمانی نبود حتی اگر داروها کوهی بود.
دلم از درد شرحه‌شرحه است و مرا خنجری نی
اندوه بیشمار و تحمل اندک. [1]

□

رواق برفپوش

بوران شبانه بالاپوش را خیس کرده است،
بامداد زرین و دانه‌های برف‌چون ابریشم سپید.
گلبرگ برف در اتاق پراکنده.
شب بود و باران و برف که بر بام گام می‌زد
صبح رواق شمالی برف‌پوش
آفتاب رخشان و خروس‌ها.
گل‌های برفپوش و گاری‌های متروک.
سقف بازار سپید، درگاه‌ها برفپوش.
از جیرجیرک‌ها خبری نی
جیرجیرک‌ها در ژرفای زمین.
ابرها پراکنده و به‌سان خزه‌های خشک.
بار دیگر سینه درد و یارای نوشتن نی

۱ – "سو" در بیان غم مبالغه می‌کند اما میدانیم که او دو فرزند و پس از آن همسر روشن‌بین و دانایش را از دست داد و مرگ آنان در او تاثیر زیادی نهاد.

یخ‌پاره‌ها در باد به‌سان خنجر[1]

□

شراب

"شراب ملایم از آب گرم به
پلاس پاره از عریانی به
زن زشت و تندخو از خانه‌ی خالی به"

شراب ملایم دو جام
گسستن طناب نازک آسان.
زشتی و زیبایی به‌هنگام مستی همانند
چونان زن زشت و غیر رسمی‌ی پیر.
دم را باش و از مقربان دوری جوی؛
فقیر و غنی یکسان وهر قرن را سرانجام پایانی.
طلای کام مردگان به‌گور ثروت غارتگران
مرا شعر ثروتی است غنی
ثروتی که آن را دزدی نی.
شراب بهترین جهان و خوب و بد بی‌اعتبار

□

آخرین روز سال

فرجام سال ما ناماری که به‌سوراخ می‌خزد
سال دمی بود و ناپیدا شد
سال سپری و رنجش بر جای.
کودکان بیدار و از خروس خبری نی
طبل شب پا خاموش

۱ــ شعر بیانی است از تغییر حالات درونی.
۲ ــ زن صیغه‌ای

شمع و جمع بیدار.
ستارگان در غروب و سال نو در راه
سالی چون سال پیش
دیگرسال، باز جوانی و امید بر جای.

□

قربانی‌ی خرمن [۱]

خرمن گرد و کار رو به‌پایان
قربانی را جامی برنزی فراهم ساز!
حتی جامی به‌عاریه.
سپاسدار بذل کوه و رود را!
ثروتمند را بذل کاسه‌ای قنات ماهی
فقیر را برای بذل چیزی نی!
غنی را ابریشم و زردوزی زینت
فقیر را چیزی برای قربانی بر جای نی.
بیگانه‌ام میان شادان
تنها و زمزمه‌گر ترانه‌ای کهن
ترانه‌ای که آن را همخوانی نیست.

□

گامی چند در ییلاق

باد بهار و غبار، تماشاگران بهار بر جاده
باده‌نوشان در میکده‌ها در باده‌نوشی.
چرخ ارابه بر گیاهان غلتان
مردم شهر در تفرج.

۱ــ "سو" چون فردی مسوول از بیعدالتی‌ها سخن می‌گوید.

بر تپه‌ها صدای طبل و ترانه بلند
برگ‌ها لرزان .
سبد پر غذا و جنگ خروس و جنگ بزغاله تماشایی .
پیرمردی از رهروان "دائو" در طلسم فروشی
دست و چشم گردان :
"طلسم پرورش پیله در حد کوزه‌ای
طلسم پرورش گوسفند در حد گوزنی "
پیرمرد را پول باده‌نوشی کافی
پولی برای سیاه‌مست شدن .

□

سفر کرده

پارینه تا دروازه‌ی "یانگ جو" تو را بدرقه کردم :
بدانگاه که دانه‌های برف به‌سان گل‌های مه‌فام بید بود .
اینک بهار وگل‌های مه‌فام بید به‌سان برف .
گل‌های بید در باد و از تو خبری نیست .
تنها و جامی در کف به‌زیر نور ماه کنار پنجره ایستاده‌ام :
باد شبنم‌آمیز و پرده‌ها لرزان
"جانگ‌ـ او"[1] الهه‌ی ماه در غم پرستوی بی‌جفت
نور ماه تا خانه‌ی رنگین تو جاری .

□

درخت ارغوانی هلو

شرمگین و نیمه‌بیدار و شکوفه نیمه شکفته
از بیم سرما دیر شکوفا .
ارغوانی‌فام در کنار گل‌های بلورین گیلاس و زردآلو

۱ـ Chang-O

زیباتر از برف .
میز مرمر سپید پر از میناهای شراب
به‌شاعری از روزهای کهن می‌اندیشم :
شاعری که گل‌های هلو و گیلاس و زردآلو را نمیدید
شاعری که تنها برگ‌های سبز و شاخه‌های سیاه را می‌دید .

□

سایه‌ی گل‌ها

انبوه و درهم است سایه‌ی گل‌ها بر ایوان
گل‌هایی که در شکاف سنگ‌های ایوان روییده‌اند .
خورشید می‌رود و گل‌ها نیز
غم نیست وقتی ماه فراز آید گل‌ها باز می‌گردند .

□

بر جاده‌ی "سیو چنگ"

از کوه‌ها در گذر و نسیم نرم شرقی وزان .
ابر سپید بر قله مانا کلاهی ابریشمی .
بلند درختان در پرتو خورشید چون طلا
درختان هلو آن‌سوی نرده‌ها در شکوفه .
در امتداد رود و کنار تالاب بیدها در پیچ و تاب .
مردم کوه‌های غربی شاد
کشت بهاره رو به‌پایان و مردم شاد .

□

اندیشه‌های زمان تبعید

ققنوس و قوی برفی در پرواز و کوچ

ثروت و مقام برای من اینک هیچ.
اسب بی‌تاب را مید هزاران "لی" سفر.
خزان و دور از دیار
پیر و بی‌اعتنا.
مرا اشتیاق دیدار دریاچه‌ی غربی و میسر نی
برای فرزانه مرد تقدیر آسمان را دلیلی است.
شعر می‌گویم و کس را یارای بازداشتن من نی
شعر می‌گویم، شعر برای کوه‌ها و رودهای "وو".

□

نگاهی از پنجره

بر گستره‌ی آسمان ابرها سیاه،
مجال دیدار کوهساران اندک.
ضرب تگرگ بر بام قایق و تند بادی که ساحل را جارو می‌کشد
در نگاهی از پنجره دریاچه مانا آسمان.

□

اتاق جنوبی مشرف به‌رود

اتاق سرشار از بوی بخور
پنجره پیش از خفتن فراز.
چین بالاپوش مانا امواج رود
پرده‌ی توری اتاق چونان مه.
در آرزوی خواب و رویا و از خواب خبری نی
پنجره رامی‌گشایم و در امواج خیره می‌شوم
امواجی که تا افق دور ادامه دارد.

□

نکته

ماهی سیاه خرد صید من
ماهی‌ی خردی که از صیاد بیمی نداشت .
وحشت‌زده را مجالی برای آگاهی دیگران نی .

□

ماه ، گل و مرد

جام را بر می‌گیرم و ماه را به‌باده‌نوشی می‌خوانم
مرا هم پیاله‌ای نی .
جام را بر می‌گیرم و گل را به‌باده‌نوشی می‌خوانم
به شادی گل‌ها !
رفیق باده ماه و گل و مستی
بی‌خبر از نیک و بد .
مرا رفیق باده‌نوش ماه و گل
مرا نیاز به‌کس نی .

□

باران بر سپیدار

همسایه را بیشه‌ای سپیدار
باران شب بر سپیدارها در مویه .
کنار پنجره تنها و بیخواب
انبوه حشرات خزانی به‌سوی پنجره در پرواز

□

سالگرد

شامگاه و ابرهای پراکنده در باد .

آسمان سرد و صاف.
رود و آسمان سبز و زمان شادمانی
که میداند دیگر ماه و سال کجا باید بود؟

□

خزان

سوسن پژمرده و برگ بر جای
داوودی‌ها بی‌حال.
برگ داوودی یخ‌پوش
زمستان نزدیک
نارنج زرین‌فام و بادرنگ سبز.

□

شب بهار

شب‌های کوتاه بهار زر
بوی گل‌ها مستی بخش.
ماه پریده‌رنگ
همهمه و نوای فلوت به‌کله در هم.
ننو به‌باغ در تاب
شب ژرف.

□

بهار

گل‌های امرود سپید وبید سبز.
گل مه‌فام بید بر بال باد
شهر از گلبرگ امرود گلپوش.
گلبرگ امرود بر ایوان به‌سان برف

تقدیر ما چند بهار؟

برگردان از ترجمه‌ی K.Rexroth

□ □ □
□ □
□

چین شین ـ دائو Ch'en Shin - Tao

؟

کتاب

کتاب در پایان شادی‌بخش است.
میهمان عزیزی که مشتاقانه در انتظار اویی فرا نمی‌رسد
جهان هرگز به‌مراد ما نمی‌گردد.
یکصدسال سپری می‌شود و راز دل پنهان.

□ □ □
□ □
□

"ین جی دائو" Yen Chi-Tao

نیمه‌ی دوم سده‌ی یازده

برای "کبک آسمان"

جام را بلند می‌کنم
مرا بیم گلگون شدن از شراب نیست.
تا آنگاه که ماه در بیدستان غروب کند پای می‌کوبم
تا وقتی بادزن شکوفه‌ی هلو نسیمش پایان یابد آواز می‌خوانم

پس از مهجوری—
در اندیشه‌ی دیداری دیگرم
مرا بیم از آن که دیدار دیگر تنها در خواب باشد .

□ □ □
□ □
□

"جو بنگ ـ ین" Chou Pang-Yen

۱۰۵۷ – ۱۱۲۱

پریشان خاطر

بر فراز شاخساران نسیمی نیست .
کلاغان شب در پرواز .
شامگاه در را می‌بندم و در آسمان غروب خیره می‌شوم .
سرورم در جنوب رود در سفر
پیک او اندوه
از سرما به‌بستر پناه می‌برم
از دیدن شمع تنها بیمناک .

□ □ □
□ □
□

"موچی یونگ" (موچیا-ین) Mo-Ch'i Yung(Mo-Ch'ia-Yen)

نیمه‌ی دوم سده‌ی یازده

باران

باران می‌بارد، باران
ساعت می‌زند، تیک‌تاک، تیک‌تاک!
شمع بر کنار پنجره و یادها در یاد.
اندوه بی‌پایان و غمزده را یارای شنیدن صدای باران در خانه‌ی تنها نی.

□ □ □
□ □
□

"جون دون-رو" Chu Tun-Ju

۱۰۸۰ – ۱۱۷۵

برای "فالبین"

کنار جویبار کهن درخت آلوبی است؛
درختی که از زندانی شدن در باغ می‌گریزد.
درختی میان کوه‌ها بی‌هراس از سرما
درختی در انتظار بهار
کس را یارای دانستن اندیشه‌های من نیست.
تنهایم و در خیال من، در عطر من
ماه به‌دیدارم می‌آید.[1]

R. K, N. S

□

۱– یگانگی شاعر و درخت.

سفر

سبز از قرمز جدا :
نیمه‌مست از باده‌نوشی‌ی شبانه .
اسبی کنار درگاه آماده :
صدای زنگ‌ها محو
شمع‌های کنار پنجره رو به‌خاموشی
ماه از کنار پنجره در عبور .
زنی بر بالش برودری دوزی شده بیدار
زنی در اندیشه مسافر و مهجوری .
مسافری‌که از یاد نمی‌رود
مسافری بدرقه‌اش مشکل
مسافری وداع با او مشکل

Ching Ti

□ □ □
□ □
□

"بانو لی چینگ جائو" Li Ch'ing-Ch ao

؟ — ۱۰۸۲

بهار "وولینگ" [۱]

پس از توفان زمین از بوی گلبرگ‌ها سرشار
پایان روز نزدیک و مرا یارای آرایش موهایم نیست .
جز او همه چیز بر جای وبی‌او همه هیچ .
ژاله‌های اشک و مجال سخن گفتن نی

۱ــ نوعی گیاه نشاسته‌ای

در "توین بروک" بهار هنوز هم زیباست.
آرزویم نشستن به‌قایق است و سفر
با چنین بار گرانی از اندوه
مرا بیم آن که زورق را یارای حرکت نباشد.

R. K, N. S

□

شب خزانی *کنار دریاچه*

باد بر دریاچه روان
خیزابه‌ها گردان و غلتان تا دور.
شامگاه خزان و قایقی چند
امواج و کوه دور نوازشگر دل
مرا از ستایش دریا و کوه و خستگی نی.
شکوفه‌ی نیلوفران آبی در بالیدن و زنبیق‌ها پیر.
ژاله‌ی شب بر شکوفه‌ی "ارو روت" رخشان.
ماهیخوار و یا عوان بر ساحل سربه‌زیر بال و در خواب
در خواب و از عابر ساحل روی گردان.

□

دو *بهار*

بهار می‌آید و گیاهان چون ماهیخوار سبز
غنچه‌های سرخ ناشکفته.
ابرها یشم سپید زردوزی شده؛ یشم سبز و زرد
فضا بی‌غبار.
با یاد رویایی دور جام را می‌شکنم
سایه‌ی گل‌ها برپرده‌ها در هم.
ماه در بدر و ماهتاب بر شاخسار نارنج جاری.

دو بهار و سه سفر و سرورم که از سفر باز می‌گردد
شادمانی من از بهار بیش.

K. R

□

با شاخه‌ی شکوفه‌بار آلو

عطر نیلوفر آبی و سبز تیره اشارتی ازخزان.
برقایق نشسته و مرا نامه‌ای از ورای ابرها نی.
قو در آواز و ایوان غرقه در مهتاب.

گل‌ها بر بال باد و بر آب روان
غم است و گره بر ابرو،
گره از ابرو می‌گشایم غم به‌دل راه می‌یابد.

□

جشن نیمه‌ی خزان

تمام روز مه و ابر
بخور در بخوردان زرین در سوختن.
جشن است، جشن نیمه‌ی خزان.
شبگیر است و سرما از پس پرده‌ها جاری.

پرچین شرقی و شراب صبوحی
آستینم را بویی خوش.
باد غرب پرده به‌سویی می‌کشد
باد غرب وزان و من ظریفتر از گلی زرد.[1]

۱ــ اشاره به‌گل داوودی زرد مورد علاقه‌ی "تائو یوان مینگ".

برگردان از ترجمه Sophia Chen

□

آسمان

آن‌سوی پنجره خورشید سرد و برگ‌های خزان
برگ‌هایی که پس از شبی سرد فرو می‌ریزند.
جرعه‌ای شراب از پیاله‌ای چای به.
در رویایی تلخ و لمیده در پرتو خورشید.
شب‌های بلند رو به‌پایان
روزهای سرد در پیش و غم بیش.
غم فروهل شراب برجاست
گل‌های داوودی کنار دیوار را فراموش کن!

□

تنها در شب

باران گرم و باد ــ
رهاننده بیدها از یخ.
به‌نظاره‌ی درختان هلو نشسته‌ام
درختانی که بهار را به‌دل و شکوفه‌ها را به‌گونه‌ام می‌آورند.
بی‌قرار و مست و شعری در دل
شعری که اشک من و تو را در هم می‌آمیزد.
سرخابم کهنه، سنجاق مویم سنگین، بالش‌ها بر بستر بر روی هم
قفنوس‌های نقش روسری در هم.
تنها و تنهایی ژرف تلخ
شب بی‌روء یا بر جای و چراغ روشن.

□

روز غذای سرد [1]

شکوفه‌های بهار به‌روز غذای سرد رخشان
بخار از اسبان بلند ـ
به‌سان نخی ابر یشمین لرزان در آب .
سر بر بالش و روء یا جاری
مویم پریشان و سنجاق گیسو شکسته .
پرستو در کوچ و مردان در نبرد .
گلبرگ‌های هلو در امتداد رود در پرواز
هوا از بوی بیدمشک سرشار
باران بر شاخسار نارنج روان .

□

مه

پنجره را می‌گشایم و هوای شهوت‌انگیز بهار به‌اتاق می‌آید
سایه‌ها بر پرده‌ی نیمه‌باز لرزان .
تنها نشسته و چنگ می‌نوازم
شامگاه است و خرسنگی از کوه غلطان .
مه به‌سان پرده‌ای است
گلدان فلفل کنار پنجره [2]
فلفل را یارای بازگرداندن روزهای گذشته نی .

K. R

□ □ □
□ □
□

۱ـ روز غذای سرد جشنی مذهبی است .
۲ـ گلدان فلفل سبز نشانه‌ی سال نو است .

"شیانگ گائو" Hsiang Kao

سده یازده یا دوازده؟

همانند رؤیا

کدامین دوستانند کنار پنجره؟
من و سایه‌ام.
شمع می‌میرد و خواب فرا می‌رسد
سایه نیز از من می‌گریزد.
غم است و رنجوری

این شعر را به "لی جینگ" نیز نسبت داده‌اند

□ □ □
□ □
□

"یانگ ون ـ لی" Yang Wan-Li

۱۱۲۴ ـ ۱۲۰۶

خودستایی

نسیمی که از رود برمی‌خیزد مرا به‌آواز خواندن خواند؛
ماه کوهستان به‌باده‌نوشی.
مست وبی‌خبر کنار گل‌ها افتادم
زمین بستر و آسمان بالاپوش.

□

در خانه

۱

خسته از نشستن بر تخت—
بر می‌خیزم و به‌داربست مو تکیه می‌زنم
دیگران در کار و مرا توان کار کردن نی .
به‌هنگام فراغت در اتاق به‌مطالعه می‌نشینم
بعد از مطالعه کار من خیره شدن در تپه‌ها .

۲

کنار زنبق‌های آبی با آب به‌بازی می‌نشینم
کنار عصای خیزران با بادزنی هوا را خنک می‌کنم .
می‌گویند روزها در پاییز کوتاهند
اینک پاییز و روزهای بیکاری طولانی‌تر .

R. K, N. S

□

خواب نیمروز تابستان

طعم ترش توت در دهان و بر دندان
درخت "با جیائو" بر کنار پنجره سبز و پرده سبز .
بیداری و رخوت .
ساعت‌ها به‌نظاره‌ی کودکان نشستن—
کودکانی که در پی‌ی شکوفه‌ی مه‌فام بید دوانند .

□

شعری در کاروانسرا به‌پایان بهار

چشمانم بیمار و مرا یارای باز کردن کتاب نی

مسافران آلوده به‌گل بهاری جاده.
روز بلند راچه توان کرد؟
رواق را می‌پیمایم، صدبار.

برگردان از ترجمه‌ی Yuang Chi-Sing

□ □ □
□ □
□

"لین شائو ـ جان" Lin Shao-Chan

انجام سده‌ی یازده و اوایل سده‌ی دوازده

سفر بامدادی
به "چشمان سحرآمیز"

بامداد نزدیک و ماه رخشان،
ستارگان به‌سان آتش راهنما بر فراز درختان؛
کوره‌راه تپه‌ها را مقیمی چند.
پرندگان در میان گلیسین‌های[1] آبی درآوا
دو یا سه صدا و نه پیش.
پژه و سرمای سوزان آزارگر
و دلم چنان چون آذرخش سم ضربه‌ی اسبم.
کوه‌ها و نهر روان
نیروبخش جان.

۱ـ گلیسین‌ها گیاهی از تیره پروانه‌سانان و از گونه‌ی لوبیای ژاپنی به رنگ‌های زرد، سفید و آبی.

"لوبن ـ جونگ" Lu Pen-Chung

سده‌ی دوازده

برای "توت چینان"

غمم این که عشق من چونان ماه فراز برج کنار رود نیست :
جنوب و شمال ، شرق و غرب
شرق و غرب ، جنوب و شمال
تنها دوستان جاودانه.

غمم این که عشق من چونان ماه فراز برج کنار رود است :
اندک‌اندک بزرگ و بتدریج محو ،
اندک‌اندک بزرگ و بتدریج محو ،
در انتظار بدر نشستم ـ
بدری که دیری نپایید!

□ □ □
□ □
□

"لـو یـو" Lu Yu

۱۳– ۱۲۱۰– ۱۱۲۵

در پناه درگاه بهنگام باران

باد شرق باران را بر عابر می‌کوبد و او را می‌آزارد ،
زمین گلناک .
گل‌ها در خواب و بیدها در تاب
بهار نیز کاهل .
که می‌داند که من از بهار نیز کاهلترم ؟

K. R, N. S, R.K

□

باران در شب

باران تند بر پلکان تهی ؛
و یخ که بر بلند دیوار و پنجره آب می‌شود .
بادی که شعله‌ی چراغ را می‌لرزاند
و من پیر و تنها کنار قفسه‌های کتاب .

کتابی چند برای خواندن و رها کردن
از اتاق بیرون می‌روم : چنگ در موی سپید .
هر روز هزاران خم شراب در میکده نوشیده می‌شود
مردم شادند ، غم تو از چیست ؟

□

باد و باران

هفتاد ساله و هنوز یارای ترک کتابم نی :

بیمم آن که مرگ از کتاب جدایم سازد.
کنار پنجره می‌نشینم و فتیله‌ی چراغ را بالا می‌کشم
چنین می‌گذرد شب با باد و باران.

□

خزان

به‌سان روحی جادویی دروازه‌ی شهر را در پی می‌نهم
مجذوب رود وکوه‌های برفپوش.
مرا از پیری بیم
و باز سیزده‌سال بی‌خطر طی شده.

برگردان از ترجمه‌ی Pei Chwen-Yu

□

گلفروش

گلفروش پیر دروازه‌ی جنوبی‌ی "هوای جی"!
مردی به‌سان زنبور عسل بر گل‌ها.
بامدادان با گل‌های پنیرک
شامگاه گل خشخاش.
از پرویزن بامش آبی‌ی آسمان نمایان
تاپویش تهی از برنج.
تهیدست و گلفروش
پول گل خرج می.
هر بهار پیر و گل در شکوفه
تمام روز گلفروش مست.
نه از درگاه خاقان خبر ونی ضیافت وزیر.
سلامی و گلفروش را یارای پاسخی نی

پاسخ لبخندی است از پس موی ژولیده.

□

رودخانه‌ی زرد

فقیرم و هر روز فقرم بیش
سالی در پی‌ی سالی دیگر همیشه چنین.
رودخانه‌ی زرد سرانجام زلال می‌شود[1]
اما موی سپید من؟

□

مرگ

"جانگ" سه‌سال بیمار بود و مرد
"وو"[2]ی پیر به‌ناگاه شبی درگذشت.
تنم سخت و چون پولاد
بر درگاه ایستاده‌ام خمیده و چشم به‌تپه‌های سبز.

□

بازگشت در شب

نوای دلنواز زنگ بر رود جاری
ماه بر کناره‌ی جنگل:
کلبه‌ام در دود گم
خمیده بر عرشه و خیره در دور دست.

□

۱ــ بر طبق روایتی آب گل‌آلود رودخانه‌ی‌زرد هر هزار سال یکبار زلال می‌شود.
۲ــ Wu همسایه‌ی "لو یو" در روستای زادگاهش.

ترانه‌ای در راه

برنج سرد آمیخته به‌شن—
پلاس کوتاه بر دوش در برابر سرما و پژه.
برگ‌های خشکیده کنار خانه‌ی دامنه انبوه
و مردی سوار بر الاغ در گذر.

شاهراهی که به‌جنوب و شمال می‌رود
و چرخ غرنده‌ی ارابه‌ها.
دیگران از من برتر نی.
و باز من از بام تا شام گرسنه.

این ترانه‌ی غم من است بر راه:
ترانه‌ای که توانگر را یارای درک آن نیست.
خزان است وبرگ اقاقیا بر جاده جاری
و دل شکسته چه غمین!

□

گل‌های آلو

تمام روز خمیده بر نرده‌ی ایوان
خمیده و خیره در گل‌های آلو تا پژمردن
مرا به‌میهمان نیازی نی
در اندیشه‌ی سرمای بهارم.

□

مهیمان به‌راه خود می‌رود

رودی در روی خواب آلود و غنوده بر بوریا

میزبان و میهمان از یکدیگر بی‌خبر.
میزبان برمی‌خیزد و از میهمان خبری نی
در غربی‌ی کلبه در نور شامگاه نیمه‌باز.

□

باده‌نوشی در روستا

شادمانی و فراغت:
پیران چونان کودکانند در قماط.
به‌خواب رفتن پیش از زنگ شامگاهی
بیدار شدن وقتی خورشید برمی‌خیزد.

□

کهولت

بیماری و پیری توانفرسا است.
در آینه به‌تماشای چهره غمین می‌نشینم.
باد غرب مینای صبوحی را فرو می‌ریزد.
شراب ریخته و گونه‌ام رنگ پریده

□

پاییز

شراب روستا ملس، شراب شهر ناخوش
شراب شهر از پیمانه‌ی خالی به
در کلبه‌ام و مرا تاب تحمل تنهایی در خزان نی
باران است و من به‌میکده روان.

□

درختان آلو

درختان آلو را برف زمستانی جان‌بخش
شمال و جنوب خیابان را میکده فراوان .
تندرستی است و نوشیدن شراب غنیمت
کلبه‌ای خرد به‌از هیچ .

□

نوای فلوت

برف در باد و ماهتاب رخشان
ماهتاب بر دیوارهای یخزده در رخشندگی .
نوای فلوت ! نوای فلوت زاهد
به‌سوی پنجره می‌روم و نوای فلوت را با آواز در می‌آمیزم .

□

کهولت

آبیاری زمین برای شخم :
مرا در زندگی چیزی نی و پس از مرگ گمنام .
چرا هر روز بی‌ثمر و بی‌ثمرتر می‌شوم ؟
سی‌سال از موی برفی شدنم می‌گذرد .

□

باد شامگاهی

باد شامگاهی مویه آغاز کرده است
نور پریده‌رنگ ماه‌اندک و اندک‌تر
در را می‌گشایم و در نور ماه خیره می‌شوم
مرا نه عصایی و نه توان بیرون رفتن از کلبه .

سرد است و درختان سبز
باران بهار به‌گوداب‌ها جاری .
به‌یاد روزهای کودکیم
به‌یاد صفحه‌ی شطرنجی که بر زمین نقش می‌شد .

□

گامی چند در پرتو ماه

شبگیر و از خواب خبری نی .
برمی‌خیزم و در پرتوماه روان می‌شوم .
باد است وبرگ‌های هراسان در فرو افتادن
نیلوفر آبی در زیر بار شبنم خمیده .

مستی‌ی‌می بر جای
شهرت بعد از مرگ بیهوده .
دیگربار تب باز می‌گردد
در را می‌بندم ودر انتظار مهر می‌نشینم .

□

ابرها

بر بلند آسمان ابرها در پیچ و تاب
نسیم بر حیاط جاری و روان .
زندگی را آسان‌گیر!
کس را یارای بازداشتن ما از باده‌نوشی نی .

□

"لو یو"

مرا باغ سبزی چند جریب

و سه کلبه از نی ، همین .
پس از بیماری حالم به
شب خزانی سرد وآرام .
شراب مستی‌بخش و گه هشیار کننده ؛
از کتاب پاره شده نیمی بر جای .
به‌فقر و تنهایی می‌خندم
غمین بودن بیهوده .

Pei Chwen-Yu

□

بامداد معبد را ترک می‌کنم

خواب می‌بینم پروانه‌ام
به‌بانگ خروس بیدار .
خورشید در کوهسار مه‌آلود در برخاستن
پرتگاه‌های دور در مه مستور ؛
عزلت روبه‌پایان .
دیگر باره خواستن است و تشویش .
معبد نشینان در جستجوی شکوفه‌ی هلو
خندان و شکوفه‌ای به‌وداع در دست .
جام وداع هم مرا یاری‌بخش نیست .
سفر است و بازگشت به‌دنیای رنجبار .

□

باران بر رود

مه است و باد و قایق سرگردان
زورق که بر امواج تیره می‌لغزد .
اینک کنار درخت خرد بیدی و لنگرگاه .

شبگیر است و من بیدار و مست .
چراغ دودآلود در پت‌پت
دانه‌های باران بر اتاقک نیین زورق در آه کشیدن .

□

شامگاه روستا

روستای کوهستانی و شامگاه آرام بخش
نیمه‌مستم و لمیده بر درگاه .
ماه بر افق رخشان .
نسیم بر رود روان .
از دروغ و رنج می‌گریزم و آرزوئیم نی .
اسبان و ارابه‌ها در کار
خوک و جوجه‌هایم فراوان .

□

گامی چند در شب

ماه بر بلند آسمان کنار "خرس بزرگ"
از شهر بیرون می‌شوم ، به‌جانب غرب .
باد نمبارلباسم را مرطوب می‌سازد
گیاه شبنم‌پوش پوزارم را خیس .
ماهیگیران بر رودی دور در آوا
آتش بر گورهای کهن در پیچ‌وتاب .[1]
باد سرد و خیال‌های شب جاری .
به‌کلمات می‌اندیشم و شبگیر به‌خانه باز می‌گردم
بر درگاه خانه درنگی

۱ــ نور ناشی از تجزیه‌ی مواد گیاهی و حیوانی .

پسرم بیدار و مشغول کتاب خواندن
پسر می‌خندد و من همه‌ی غم‌ها را فراموش می‌کنم .

□

بطالت

در کهنه و پوسیده را فراز می‌کنم—
مباد که کسی گلسنگ‌های سبز را لگدکوب کند .
بهار است و خورشید سوزان
نسیم است و نجوای روستا .
زنم آوازی کهن را می‌خواند و گه‌گاه معنی کلمات را می‌پرسد .
شراب می‌خواهم و پسرم جامم را لبریز می‌کند .
مرا باغی است کوچک با آلوهای زرد و ارغوانی .

□

اندیشه‌های شب

شب تلخ و از خواب خبری نی
کنار چراغ دودناک پلک می‌مالم و کتاب را ورق می‌زنم—
قلم در دست .
ماه چنان چون سکه‌ای رخشان کنار پنجره .
به‌خواب می‌روم و روءیاها فرا می‌رسند :
روءیای رودخانه‌ی "دزا—فنگ"[1] و دوستان جوانی در "ین جائو"—[2]
نوجوانانی که شاداب بر تپه‌های دوانند .
سال‌ها گذشت وبازگشت محال .

□

۱— Tsa-Feng
۲—Yen Chao

اندیشه‌های خزانی

هیابانگ و شورش سپاهیان ــ
شعله‌های آتش بر شاخ گاوان نر .
دیدنی است رد پای یلوه برشنزار ساحلی .
روزها سال می‌شود و من کاهلتر
گردش چرخ در چرخش جام می هیچ .
گاز ران بر کنار رود در کار
ماه به‌ژرفای جنگل روان .
درختانی که برگ‌هایشان فرو می‌ریزد
و خزانی که به‌باغ غم‌زده‌ی من راه می‌یابد .
به‌نظاره نشستن را به‌مکانی بلند می‌روم ؛
مرا یارای بالا رفتن بیش از صد پله از برج "یوان هونگ" نی .

□

بر دریاچه

بهار و قایق من بر دریاچه روان
غروب است وخانه‌ها در نور شامگاه رها .
کودکان به‌خانه می‌روند و اردک‌ها و غازها نیز ،
دخترانی با کولبار برگ توت و بوته‌ی شاهدانه .
بر کوره‌راه‌های کهن روستا همه‌کس خندان .
پیرمردی قایق را می‌بندد و به‌ساحل می‌رود
پیر دیگر نیمه مست به‌جانب تاکستان شتابان .

K. R

□ □ □
□ □
□

"فان چنگ دا" Fan Ch'eng-Ta

۱۱۲۶ – ۱۱۹۳

برای چشمان سحرآمیز

انوار خورشید به‌آرامی جاری–
چنان چون مه ارغوانی فام .
به‌هنگام گرما پوشاکم را بیرون می‌آورم .
خسته از هوای سنگین و سرخوش از عطر گل‌ها
سر بر روی دست و در خواب نیمروز .
بهار چنان چون آب راکد تالاب است
گه‌گاه موجی خرد بر برکه پدیدار می‌شود
و باز باد شرق ناتوان از ایجاد موج بر تالاب می‌خسبد .

□ □ □
□ □
□

"شین چی – جی" Hsin Ch'i-Chi

۱۱۴۰ – ۱۲۰۲ – ۷

برای "برده‌ی زشت"

شباب بود و از طعم اندوه بی‌خبر؛
آرزویم بالا رفتن از دژهای افسانه‌ای .
اشتیاقم سرودن شعری بر دژهای افسانه‌ای
شعری که بیان اندوه باشد .
اکنون طعم‌همه‌ی غم‌هارامیدانم
باید از غم سخن گفت ،

از غم سخنی نمی‌گویم و می‌گویم :
روز سردی است ، پاییز زیبایی است .

برگردان از ترجمه
R.Kotewall, N.Smith, Hsiung Ting

□

باده‌نوشی

بیا و با باده شادباش
غم را گریزی نی .
کتاب‌های کهن نیز بی‌اثر .
دوش مست وخراب کنار کاجی بودم
"درخت بگو که مستم ؟"
درخت به‌یاریم شتافت
"رهایم کن درخت!

□ □ □
□ □
□

"جوشی" Chu Hsi
۱۱۳۰ – ۱۲۰۰

زورق‌ها بر آب

دوش توفان بود و طغیان بهاری
کشتی‌های بزرگ و قایق‌ها بر آب چونان کاه .
کشتی و قایق دیروز در گل نشسته

کشتی و قایق امروز روان .

□

خورشید بهاری

به‌روز طعام سرد به‌بوی گل‌ها از کلبه بیرون می‌روم ،
در امتداد رود شاد و سبکبار .
باد شرق نوازشگر ، بهار در جلوه‌گری
بهار است و هزاران رنگ سرخ و آبی

□

مزرعه‌ی کنار دریاچه

کوه‌های بلند و دریاچه را زیبایی ناگفتنی است .
مسافری تنها در شفق کنار میکده جرعه‌نوش .
ماه رخشان و پلی کوچک
ماهیگیری تنها .
مزرعه را نرده‌ای است تا کنار دریاچه .
پیرمردی همکلامم
شاید بدانگاه که کارگزاری را ترک گویم ــ
بدین مکان باز گردم
من و زورقی خرد .

□

اندیشه‌های زمان مطالعه

آینه‌ی تالاب رخشان
گستره‌ای به‌وسعت ده "لی"
آسمان شکوهمند و ابرهای سپید نقش آینه .
آینه‌ای چنین کجا توان یافت ؟

"تنها چشمه‌ی حیوان"

K. R

□ □ □
□ □
□

"شو جائو" Hsu Chao

۱۲۰۰

انبوه ملخ

ملخ‌ها بر لاشه‌ی سربازی تخم نهادند و بالیدند
صدایشان شوم وتنشان سخت .
ــ تخم ملخ خشم سرباز ــ
ملخ‌ها به‌شمال کوچیدند
پروازشان پرده‌ای بر آسمان .
همسر سرباز نیک میدانست که شویش در جنگ مرد و در بیابان رها شد
ملخ‌ها برای زن پیام وحشت .
زن به‌روء یا سوار بر اسبی سپید
باد پایی که او را ردپایی نی و به‌سوی نعش شوی روان .
از یورش ملخ‌ها چهره از مرد بر جای نه و اشک زن جاری .
زن همیشه فرزندان را از آزردن حشرات باز میدارد
"آه ملخ‌ها ! اگر زمستان را در جستجوی آشیانید
دل من پناهگاهی گرم"

□ □ □
□ □
□

"یـوفئی" Yo Fei

۱۱۰۲ – ۱۱۴۱

رودخانه‌ی سرخ

موی به‌زیر کلاه خود ژولیده و درهم :
بر رواق و گوش به‌صدای بارانی‌که به‌پایان می‌رسد .
چشم بر آسمان و شکوه و آرزو بر لب :
سی‌ساله و از شجاعت و نام خبری نی‌ـ
ماه را مکان آن‌سوی ابرها و دور .
موی جوانان از غم سپیدـ
شرمناکی سال "چینگ گونگ"[۱] هنوز بر جای .
شرم و غم را پایانی خواهد بود؟
بیا با ارابه‌ها گذرگاه "هولن"[۲] را در پی نهیم .
تنها خون "هون"ها آرام‌بخش جان است ،
از پای فکندن "شیونگ نو"[۳] پیروزی .
نو باد همه چیز!
کوه و رود بر ما روان باد
اگر شکوه گذشته را باز نگردانیم .

Wang Sheng-Shih

□ □ □
□ □
□

۱ـ Ch'ing Kung سالی که خاقان به‌اسارت "هون"ها در آمد (۱۱۲۶)
۲ـ Holan
۳ـ Hsiung-Nu

"بانو جوشو ـ جن" Chu Shu

اواخرسده دوازده‌ونیمه‌ی‌اول‌سده‌ی‌سیزده

شب خزان

باد غرب تاراجگر گل‌ها
رنگ‌ها در جلوه‌گری .
دشتی‌از شاخه‌های کوچک زیر پنجره اتاق مطالعه‌ام
مرد و گل شادی در دلشان و ناپیدا .

R. K , N. S

□

چونان زورقی بر آب

گل‌های بهار ، ماهتاب خزان ، سوسن آبی
دلم را چونان زورقی سرگردان می‌سازند .
زنده‌ام و مرا آرامی نی
زنده‌ام و پای‌بند احساسات .

□

بیمارگونه

غمین به‌تماشای خویش در آینه می‌نشینم
از خویش بیمناک
هر بهار چونان که مرده‌ای و یارای آرایشم نی
خسته و بیزار از هر چیز .
بیمار وغم کهن بیش
مویه‌ی پشه‌خوار مرا دهشتبار
پرستوها آن‌سوی پنجره بال در بال و من پریشان

ابروان گره‌خورده و چشمانم خسته.
پرستوها بر لبه‌ی بام درآوا و مرا حتی در خواب هم شادی نی.
بهار، هر بهار غمم را فزونتر می‌کند
همه‌جا غرق زیبایی ومن سرشار از غم.
شکوفه‌های هلو به‌شب طعام سرد لرزان و در نور ماه،
گیسوی بید به‌شامگاه در باد رقصان.
غمین میان گل‌ها نشسته‌ام
غروب است و خروشید آن‌سوی "محله‌ی زنان" در غروب کردن.

□

بهار

بهار است و از غم رها.
در نسیم ملایم همه چیز جان‌بخش
و باز گل‌ها و پرندگانی که از من می‌گریزند.
گل‌های گیلاس شیدایم می‌سازد—
دانه‌های اشک گونه‌ام را رنگین.
لباس پاره بر تن گشاد.
سومین ماه بهار ومن از آن سرورم
سومین ماه بهار و باد بر تنم سنگین.

□

غم کهن

در پس پرده‌ی نقره‌فام—
تنها بر بستر سرد.
به‌صدای پرنده از خواب برمی‌خیزم و روء یا سپری.
اندوه است و سردرد دیرینه.
سایه‌ی گل‌های ملیله‌دوزی شده‌انبوه

بخور بر پرده و بالشم گردان .
صدای انجیرخوار رویای کهن را بر هم زد
پریشانم و باغم کهن در نور شامگاه بر بستر تنها .

□

صبح

گونه‌ام در آینه رنگ‌پریده و من از خود بیزار .
شانه‌ها لاغر و خمیده
قطره اشک تنهایی بر گوشه‌ی چشم
کنار میز آرایش و خسته .
ابروان می‌آرایم و گیسو را .
ندیمه‌ی احمقم مرا شکوفه آلویی می‌دهد
شکوفه‌ای برای آراستن موی .

□

تنهایی

پرده یکسوی به‌نظاره ماه می‌نشینم
از پنجره خم می‌شوم و نسیم شامگاهی را می‌بویم
نسیم از بوی برگ‌های خزان سرشار .
یشم سرخ رود و یشم سبز مانداب در هم
زنجره به علفزار در آوا .
به‌گذشته می‌اندیشم
به‌دور و کسی برا ی شریک شدن در اندیشه‌هایم نی .

K. R

□ □ □
□ □
□

"جیائو ـ رو ـ هوی" Chiao-Ju-hui

سده یازده تا دوازده

وداع با بهار

بهار به‌سرعت سپری می‌شود
مرا یارای باز داشتن زمان نی .
سالی از پس سال دیگر فرا می‌رسد
کاش این‌چنین نبود .

چشم به‌افق دوردست "چو" دوخته‌ام ،
در جاده‌ها از بهار خبری نی .
در این باد وحشی شکوفه‌های‌هلو نیز غمباراند
گلبرگ‌های بال در بال چونان باران سرخ‌فام در پرواز .

□ □ □
□ □
□

"دای‌فو ـ گو" Tai Fu-Ku

؟ ـ ۱۱۶۷

زندگی در کوهسار

خم جویبار به‌پلکان درگاه می‌رسد
تپه‌های سبزفام در زیبایی بی‌همتا .
نی‌های بلند و درختان آلو سایه‌افکن درگاه و کوره‌راه
اینجا جایگاهی درخور شاعر روستایی .

□

روستا پس از جنگ

درختان کوچک هلو را صاحبی نی ؛
شامگاه است و شاخساران مأمن کلاغان .
اینجا و آنجا دیوارهای ویران کنار چاه‌های کهن
زمانی پیش در این مکان مردم ساکن بودند .

□ □ □
□ □
□

"گائو گوان ـ گوئو" Kao Kuan-Kuo

سده‌ی دوازده تا سیزده

به "فالبین"

فرا رسیدن بهارا با انگشت‌شماره کردم ؛
اینک بهار سپری می‌شود .
عنکبوت بر کنار بام گلبرگی را به‌دام کشیده است
آرزویم دربند کشیدن بهار .
چند روز در پرتو آفتاب بهاران سرخوش خواهم بود ؟
چند شب در سوگ باران‌های بهار خواهم نشست ؟
در رثای بهار
این شعر بر دوازده پنجره و شش پرده نبشته شد .

□ □ □
□ □
□

"چن‌شان ـ مین" Ch'en Shan-Min

سده‌ی سیزده

گیاه

گیاه می‌خشکد اما ریشه را مرگی نی ،
وقتی بهار فرا رسد گیاه دیگر باره روییدن می‌گیرد .
اندوه را نیز ریشه‌ها پایا است
اندوه بی‌بها هم زنده می‌شود .

□ □ □
□ □
□

"لیوکو ـ جوانگ" Liu K'o-Chuang

۱۱۸۷ ـ ۱۲۶۹

به "فالبین"

گل‌ها را خال‌های رنگینی است ،
چنان چون بال پروانه .
اگر خدا را به‌گلها عنایتی نبود
زیبایی گل‌ها چه می‌شد ؟

بامداد گلبن‌ها از گل سرشار
شامگاه گل‌ها تاراج شده .
اگر خدا را به‌گل‌ها عنایتی است
چگونه باد و باران گل‌ها را تباه می‌کنند ؟

□ □ □
□ □
□

"یوان هائو ـ ون" Yuan hao-Wen

۱۱۹۰ ـ ۱۲۵۷

زندگی در کوهسار

آنک درختان افرا کنار جویبار!
گذرگاه‌های نی‌زار در دره‌های آرام بخش!
و مه که پرندگان مهاجر را پنهان میدارد ؛
و گله‌هایی که در تیرگی شامگاه به‌خانه باز می‌گردند .

□ □ □
□ □
□

"ناشناس"

؟

جدایی

تمام روز را به‌آرایش ابروانم پرداختم ؛
جدایی غمبار نزدیک و لباس سفر آماده .
کنار مینای شراب از ریختن اشک خودداری می‌کنم ؛
بیم من دلشکسته شدن همسرم .
اینک اسب نجیب او آماده است ،

ساغر را به‌چنگ می‌گیرم .
چگونه میتوان مهجوری را تحمل‌کرد ؟
می‌نوشم ، می‌نوشم تا مست شوم
آنقدر می‌نوشم تا ندانم چه وقت همسرم از من جدا شده است .

□ □ □
□ □
□

شعر دوران
«یوان» و «مینگ»

۱۶۴۴- ۱۲۸۰

"گائو کو ـ گونگ" Kao K'o-Kung

۱۲۴۸ ـ ۱۳۱۰

عبور از "شین‌جو" ۱

تپه‌ها و رودها را زیبایی بی‌پایان
شاهراه به‌زیر درختان سیب و گیلاس سایه‌پوش.
باد گلبرگ‌ها را بر اسبان تیزتک فرو می‌بارد
باد بهاری راه را بر رهگذران می‌بندد و باز راه را می‌گشاید.

□ □ □
□ □
□

"جائو منگ ـ فو" Chao Meng-fu

۱۲۵۴ ـ ۱۳۲۲

شهر شرقی

شکوفه‌های سرخ‌فام هلو در کنار میکده‌ی روستایی به‌جلوه‌گری ـ
در انتهای کوره‌راه گل مه‌فام بیدها آویزان.
شکوه بهار را در پی نهاده‌ام

۱ـ Shin Chou در شمال غربی "شانگ رائو" (کیانگ سی).

اما برای وداع به‌شهر شرقی نرفته‌ام .

□ □ □
□ □
□

"لیو یین" Liu Yin
۱۲۴۶ – ۱۲۹۳

برای گل‌های ماگنولیا

پیش از شکوفا شدن گل‌ها در انتظار شکفتن گلهایم ؛
وقتی گل‌ها شکفتن آغاز می‌کنند از باد و باران در هراس.
وقتی گل‌ها شکوفاشوند مرا به‌باد و باران توجهی نیست .
تنها در انتظار تو هستم تا در زیر گل‌ها شراب بنوشیم .

نسیم بهار زمزمه می‌کند .
امسال به‌دیگر سال میاندیش،
امروز به‌فردا میرداز
بگذار کنار ما گلبرگ‌ها سرخ فرو ریزند .

□ □ □
□ □
□

"چن جیه" Ch'en Chieh

سده‌ی سیزدهم

باد بهار

غبار از بید می‌زدائی و برگ‌ها را سبزفام مینمایی
از وزیدن تو گل‌های هلو سرخ‌فام .
مرا چهره رنگ‌پریده و موی خاکستری است
ای باد شرقی! مرا جرات سرزنش تو نیست .

□ □ □
□ □
□

"هوانگ گنگ" Huang Keng

سده‌ی سیزده

روستای کنار رود

رودخانه و آسمان تا دوردست
خورشید شامگاه در مه نشسته .
باد پاییز میان علف‌های هرزه در تکاپوست
رنگ‌ها در هم آمیخته .

□ □ □
□ □
□

"چن یو ـ دینگ" Ch'en Yu-Ting

۱۳۶۸ ـ ؟

وداع با فرمانده "جائو"

پهنه‌ی دریاها را در می‌نوردد
بر سیمایش نشانی از اندوه جدایی نی .
اندیشه‌ی سالیان سرگردانی و تنهایی ـ
چونان باد پاییزی است
چنان چون تیغه‌ی سرد شمشیر او .

□ □ □
□ □
□

"ناشناس"

سده‌ی سیزده‌یا چهارده

ماهیگیر

اینک چوب ماهی‌گیری
در پرتو ماه و در وزش نسیم ؛
پوشاکم علف ، در مه و باران .
کلبه‌ام غرب جایگاه ماهیگیری .
برای فروش ماهی
از رفتن به‌شهر ، از رفتن به‌دیار سرخ بیمناکم .
وقتی مد آغاز شود ، قایق را می‌بندم ؛
به‌کلبه‌ام باز می‌گردم .
وقتی جزر آغاز شود ،

پاروزدن آغاز می‌کنم .
چونان "ین گوانگ" [1] نیم ،
ماهیگیری پیر و گمنامم .

□ □ □
□ □
□

"ناشناس"

سده‌ی‌سیزده یا چهارده

شکوفه‌ی آلو

پوشش تپه‌ها را لگدکوب می‌کنم ؛
به‌هر جای در جستجوی بهار .
باز می‌گردم ، شکوفه‌ی آلو را لمس می‌کنم و می‌بویم
بهار ، بهار بر فراز شاخسار .

□ □ □
□ □
□

۱ــ Yen Kuang از دوستان خاقان که نام دیگری گزید و زاهد شد و از پذیرفتن هدایای خاقان خودداری می‌کرد .

لیوجی (لیوبو-ون) Liu chi (Liu Po-Wen)

۱۳۱۱ - ۱۳۷۵

اندوه بر پلکان یشمین

سرشکم به‌زیر چراغ‌های قصر "چانگ-ین" جاری است
ژاله‌ی اشک فرو می‌غلتد و برپلکان یشمین گل‌سنگی می‌شود؛
هر سال در باران‌های بهار می‌بالد
می‌روید ومی‌بالد تا بدانگاه که ازدیوار کاخ خاقان بالا رود.

□

برای "چشمان سحرآمیز"

در غرب برج کوچک گیاهان در مه نشسته‌اند؛
ابرها پایین‌و غازهای وحشی در آوا
بیدها بر دو سوی راه.
بازمانده‌ی پرتو خورشید به‌شامگاه
و کلاغان بر افق چنان چون لکه‌ای چند.

تپه‌های سرسبز بهار اینک در خزان نشسته‌اند
سرورم به "وولینگ بروک" در سفر.
ماه رخشان از عشق فارغ است.
انوار ماه و روءیای سرورم با یکدیگر به‌خوابگاهم می‌آیند.

□ □ □
□ □
□

"لیوجی" (منگ‌ـشی) Liu Chi(Meng-Hsi)

سده‌ی چهارده

گفتگوی سرباز و زنش

سرباز به‌همسرش گفت :
ماندن و مردن را خبرم نیست ؛
اگر ترا آرزوی آرامش من در بهار زرد است‌ـ
تنها مواظب پسرک نوزادمان باش!

زن سرباز گفت :
تو به‌دیارت باز می‌گردی ؛
اما اگر در مرز به‌خاک افتادی
همسرت سنگ‌گوری بر مزارت خواهد بود .

R. K, N. S

□ □ □
□ □
□

"گائوچی" Kao Ch'i

۱۳۳۶ – ۱۳۷۴

چهار پاره

نور فانوس بر ردای سرد ما رخشان
برگ و باران در حیاط باران .
رفیق مست اینک خاموش ،
حشرات خزانی‌ی شب در آوا .

برگردان از ترجمه‌ی Ch'en Shou-Yi

□ □ □
□ □
□

"تانگ یین" T'ang Yin
۱۴۷۰ – ۱۵۲۳

سرود زندگی

مرد کهن‌سال را عمر به‌هفتاد رسیده است ؛
سالیان کودکی سپری و پیری نیز ،
فاصله‌ی کودکی و پیری اندک .
پیری است و شادی و غم ، رنج و آزردگی .
پارینه به‌پاییز ماه را رخشندگی کمتر بود
گل‌ها را به‌بهار زیبایی همیشگی نی .
ماهتاب و گل را غنیمت شمار!
ساغر خالی را پر کن!
زمین را ثروت بی‌پایانی است
ثروتی که همه از آن ما نیست .
به‌درگاه خاقان مقام‌ها فراوان
مقام‌هایی که همه از آن ما نیست .
مقام و ثروت را تشویش فراوان است
چندان که موی به‌جوانی سپید شود .
بهار ، تابستان ، پاییز و زمستان در گذرند
گوئی به‌هنگام بانگ ناقوس شامگاهی نمایان و به‌هنگام بانگ خروس
ناپدید می‌شوند .

سرورم ملازمان را دوست بدار!
هر سال گروهی در پی گروه دیگر ناپیدا.
همگان را فرجام گوری است به‌زیر علف‌های وحشی
و کس را توجهی نیست.

□ □ □
□ □
□

"یانگ جی ـ شنگ" Yang Chi-Sheng

۱۵۱۶ ـ ۱۵۵۵

سخنان محکوم به‌اعدام

روح را به‌آسمان بیکران می‌برم
آنچه در دلم، جاودانه.
کارها ناتمام ماند
میراث من برای فرزندانم خوب بودن.

□ □ □
□ □
□

"لی‌پان ـ لونگ" Li P'an-Lung

۱۵۲۴ ـ ۱۵۷۰

برای عشق جاودانه

باد خزانی وزان و ماه رخشان

برگ بر درختان در نجوا
حتی یاد دیار در خاطر محو.

جیرجیرک در پلکان صدایش بلند،
پرندگان بر شاخسار در پرپر،
غازهای وحشی برسینه‌ی افق در پرواز.
اینان همه‌وهمه دل خسته‌ام را آرام بخش.

□ □ □
□ □
□

"گوی‌دزو ــ مو" Kuei Tzu-Mou
۱۵۶۳ ــ ۱۶۰۶

روی در رو

روی در روی میهمان خاموش نشستم
ساکت و یک کلمه نیز نی.
در آرزوی نشانه‌ای از دوستی بودم:
در اندیشه بودم و کلمه‌ای نیافتم.
اگر کلمه‌ی مهرآمیزی نگفتم
گناه از تو بود.
ما به‌خود مشغول بودیم و یکدیگر را فراموش کردیم؛
کدامین رنج ما را به‌یکدیگر نزدیک می‌سازد؟

□ □ □
□ □
□

"هوانگ یو ـ دزائو" Huang Yu-Tsao

سده‌ی شانزده

شعری در تابستان

تالار در غبار و دود و گرمای نیمروز اندک‌اندک رو به‌پایان ؛
پیچ‌وخم دود خیال‌انگیز و روز در گذر .
گویی باد را با درخت سدر پیمانی است
باد آمیخته به‌عطر سدر بر پرده‌ها چنگ می‌کشد .

□ □ □
□ □
□

"شو تونگ" Hsu Tung

سده‌ی شانزده

برای جوانترین برادرم

باد بهار رهگذر را به‌شتاب وامیدارد و مرا غمین ؛
بر جاده‌ی ناشناس بهار را می‌بینم ، بهاری که زیبا نیست .
به‌آوای بلند می‌خوانم
می‌خوانم تا از صدای زاغان بگریزم ؛
آن‌سوی افق کسی است که هنوز به‌خانه باز نگشته است .

□ □ □
□ □
□

بانو "چی جینگ ـ یون" Ch'i Ching-Yun

سده‌ی شانزده ـ سده‌ی هفده

برای "فوچون" ۱

جرعه‌ای از شراب بهاری می‌نوشم ،
من و دلدار را هزاران "لی" فاصله خواهد بود .
بوی علف‌ها و آوای کلاغان دلم را زخم می‌زنند ؛
سیل اشک را چون باران روان می‌کنم
باشد که فردا این دیار را ترک نکند .

R. K, N. S

□ □ □
□ □
□

چن تزو ـ لونگ Ch'en T'zu-Lung

۱۶۰۸ ـ ۱۶۴۷

پنجمین پاس

نوری سرد بر بالشم جاری و سرشکم بی‌اختیار روان .
لحظه‌های غم و روء یا که‌سرشار از اندوه است .
صدای شیپوری که در کلبه‌ی سرخ‌فام در گوش می‌نشیند
و باد که بر پرده و شمع چنگ می‌زند .
نور ماه رنگ باخته از پس پرده‌ی گلدار به‌درون می‌آید

۱ـ "چی جینگ ـ یون" دختر آوازه‌خوان دلداده‌ی "فو چون" وقتی دلدار زندانی می‌شود جواهراتش را برای نجات او می‌فروشد و وقتی دلدار را تبعید می‌کنند چون نمیتواند همسفر معشوق شود خود را می‌کشد .

غم ، غم و رنج کهن که به‌ناگاه دلم را پر می‌کند .

برگردان از ترجمه‌ی Ch'en Shou-Yi

□ □ □
□ □
□

دوره‌ی «چینگ»

۱۹۱۱-۱۶۴۴

"شیه رون ـ جانگ" Shih Jun-Chang

۱۶۱۹ ـ ۱۶۸۳

به‌زمان وداع با "لی وان ـ لی"

زورق تو در سبکی چونان برگ است .
پیمانه‌ها تهی و آواز پایان یافته ؛
ژاله‌ی اشک ما روان .
نجوا و آه ماهیان از ژرفا در گوش می‌نشیند
آنان‌نیز به‌بدرقه تو آمده‌اند و اشک می‌ریزند .

□ □ □
□ □
□

"لیانگ چینگ ـ بیائو" Liang Ch'ing - Piao

۱۶۲۰ ـ ۱۶۹۱

روز بهاری

انوار خورشید از پنجره جاری
اتاق در خاموشی مغروق .
شاخه‌های بید در نسیم لرزان
زنی در خوابگاه آراسته و تنها ؛

زنی که در را بر شکوفه و گلبرگ‌های هلو نیز بسته است .
زن به‌گذشته می‌اندیشد
کلاغان در آوا و گویی از راز او آگاه .
آن‌سوی دیوار نجواها و خنده جاری
آیا بهار تنها برای دیگران است ؟

□ □ □
□ □
□

"شو دزوان ــ دزنگ" Hsu Tsuan-Tseng

سده‌ی هفده

هفت شب از هفت ماه [1]

هر سال به‌چنین شبی "دختر بافنـــده" از پـــل کلاغ جاره برفراز رود کهکشان می‌گذرد و به‌دیدار دلدار "مرد چوپان" می‌رود .

ابرها پراکنده، ماه رنگ‌باخته

۱ــ دو ستاره‌ی "مرد چوپان" و "دخترک بافنده" در دو سوی کهکشان . افسانه چنین است که "مرد چوپان" و "دختر بافنده" دو دلداده‌ی وفادار پس از مرگ به‌هیأت ستاره‌ای در دو سوی کهکشان در آمدند دو ستاره‌ای که تنها یکبار و یک شب در سال بدیدار یکدیگر موفق می‌شوند و برای این دیدار باید به‌هفت شب از هفت ماه از روی پلی که کلاغ جاره‌هـــا برای دیدار این دو دلداده می‌سازندبگذرند و کنار هم بنشینند .
از افسانه‌های چینی
در افسانه‌ای دیگر کلاغ جاره‌ها در هفتمین شب ماه هفتم هر سال پلی بر رودخانه‌ی آسمان ــ کهکشان ــ میبندندو آن دو کنار هم می‌نشینند و صبح از هم‌جدا می‌شوند و از فرداشب تا هفتمین شب ماه هفتم سال آینده کناره‌ی کهکشان‌بارانی‌است و کلاغ‌جاره‌ها به‌پناهگاه‌می‌روند . ازمیتولوژی‌چین

کلاغان اندک، کلاغ جاره‌ها انبوه.
پلی باید بنا نهاد، کجا؟
دریغ و درد که شادمانی وصل زود از خاطر می‌شود
و مردگان دیگر بار در پرده‌ای تیره‌مستور، پرده‌ای به‌تیرگی‌ی شب.
دو دلدار تمام سال رنجور و مهجور
و اینک آغاز پاییز و دیداری دیگر.
کهکشان چرا در مهجوری آنان کوشا است؟
در چنین دیدار کوتاه آنان شادی‌ی وصل را در می‌یابند؟

□ □ □
□ □
□

"وانگ شیه ـ جن" Wang Shih Chen

۱۶۳۴ ـ ۱۷۱۱

عبور از رودخانه

دو پرستو با طوق سرخ‌فام بر قله‌ی امواج سینه می‌سایند؛
امواج کف‌آلود بر ساحل غران و گلبرگ‌ها بر امواج روان.
زورق‌ها بادبان برافراشته تند و چالاک بر امواج روان‌اند
قایق‌هایی که به‌جنوب‌وشمال می‌روند و از هم دور می‌شوند.

□ □ □
□ □
□

"وانگ ین ـ هونگ" Wang Yen-Hung

۱۶۲۰ ـ ۱۶۸۰

جدایی

بر زره او چنگ می‌زنم و اشک گونه‌هایمان را تر می‌کند:
زورق‌ها با باد شبانه شراع می‌افرازند.
که می‌گوید جدایی‌ی کوتاه را غم نیست؟
در زندگی تهی چگونه میتوان این جدایی‌ها را تحمل کرد؟

□ □ □
□ □
□

"جنگ ـ ین" Cheng-Yen

سده‌ی هفده

بر دریاچه

بر امواج و در غبار مه می‌روم و باز می‌گردم
اینک من! خدای دریاچه‌ی غربی.
در نسیمی ملایم با پارویی خرد ـ

از نی‌زار خلیج کوچک دور می‌شوم .

شادمانه آواز می‌خوانم ،
شب آرام و آواز دلنشین
نوایی که کسی آن را نمی‌شنود و ازآن لذت نمی‌برد .
صدا در تپه‌ها می‌پیچد و به‌ستایش صدای خویش می‌نشینم .

□ □ □
□ □
□

Hsiao Ch'ing(Feng-Yuan-Yuan)
"بانو شیائو چینگ" (فنگ ــ یوان یوان)

سده‌ی هفده

اشعار بی‌نام

۱

سر را در برابر الهه‌ی رحمت خم می‌کنم :
آرزویم زاده نشدن دیگر باره به‌دیار غرب[1] !
آرزویم دیگر باره زاده نشدن در آسمان!
اشتیاقم ژاله بودن بر شاخسار بید .
کیست آنکو دو شاخه‌ی توامان سدر را هستی می‌بخشد؟

۳

دیگر بار آراسته به‌هم چشمی تصویر نقاشی شده نشسته‌ام

۱ــ در سیستم فلسفی ــ مذهبی "بودا" وجود ساخته و انگیخته زنجیری علی است که دارای دوازده حلقه است و تا زمانی که رهرو آیین "بودا" از این دوازده حلقه رها نشود پس از مرگ دیگر باره زاده می‌شود .

به‌کاخ شاهدخت مرا مقامی نی.
آه نقش در هم شده اکنون تنها نقش آبهای بهاری باش!
تو را پروای من نبود، چگونه غمین تو باشم!

۵

مرا دیگر تاب صدای پنجه‌ی باران بر پنجره نی
چراغ را می‌افروزم و به‌زمزمه‌ی "شقایق کومه"[۱] می‌نشینم
دنیا را دلدادگانی چو من فراوان است
آیا تنها "شیائو چینگ" چنین دلخسته است؟

□ □ □
□ □
□

"وانگ جی ـ وو" Wang Chi-Wu

۱۶۴۵ ـ ۱۷۲۵

کدو صراحی‌ی "شویو"[۱]

کدو صراحی چنان چون برگی بر درخت آویخته
تیک ـ توک...
باد شبانه بر کدو وزان.
کدو صراحی از خوابم باز میدارد،

۱ـ مشهورترین اپرای "تانگ شین ـ دزو"
۱ـ Hsu Yu از وزیران دوره‌ی افسانه‌ای که وزارت رها کرد وزاهد شد. کدو صراحی را یکی از دوستان "شویو" برای آب نوشیدن بدو داده بود و "شویو" از این کدو صراحی که نشانی از نفس‌پرستی بود نفرت‌داشت.

دنیا زیاد بزرگ نیست ــ
کدو صراحی نیز خرد نی ؛
آنچه از تن من نی باری بر تن من

□ □ □
□ □
□

"شوالان" Hsu Lan

اواخر سده‌ی هفده و نیمه اول سده‌ی هیجده

عبور از مرز

بر بلند کوه به‌نظاره‌ی دریا و مرزهای کهن نشسته‌ام
پرچم‌ها در تاب و بر مرز سایه‌افکن .
روبروی اسبم برف و بر پی درختان شکوفای هلو .
از مرز می‌گذرم و مرا یارای‌باز پس ننگریستن نی .

□ □ □
□ □
□

"وانگ بانگ ــ رونگ" Wang Pang-Jung

سده‌ی هیجده

اندیشه‌های درهم

آدمی را دل چونان روزهای نخست بود ،
اگر دنیا را شهرت و مقامی نبود .

مردان در دیار خود می‌ماندند
اگر دنیا را ارابه و ره‌پیمایی نبود.
آفریننده جهان را از بی‌نظمی آفرید—
انسان در رنج و غم رها.
کیست آنکو چونان قوی زرد وحشی—
قوی دورپرواز، بدان‌سوی آسمان پرواز کند؟

R. K, N. S

□ □ □
□ □
□

"ناراشنیده" ("نالان شنیده") Nara Shindeh(Na Lan Shinteh)

۱۶۵۵ – ۱۶۸۵

کله‌ی زرین

چونان مریدی شیدایم
به‌تصادف زاده شده در دودمانی خاقانی.
اگر شرابم بود شراب را نثار گور قهرمانان "جائو" می‌کردم.

آه "جنگ شنگ[1]" ! آنکو شوق مرا به‌زندگی دریابد کیست؟
بی‌گمان همدم بی‌غش را یافته‌ام–
چشمان بی‌آک، جانش بلندپرواز، برناچون‌من
کنار ما جام شراب و سرشگ سترده.
نگاه کن ماه مانا آب است!

من و تو و شب غرقه شدن در شراب.
زنان را به‌پرگویی بگذار–
چونان که به روزگار کهن ناسزا بر آنان روا بود.
نی، نی غبار سرخ[2] دنیا بدتر از رنج مانی!
به‌گوشه‌ی چشم نظری!
هر دم در رویای گذشته‌ام
همه‌چیز محو!...

□

۱– Cheng Sheng
۲– سرخ غمبار دنیا = کنایتی از ناپایداری دنیا.

با یاد نغمه‌ی بربری "پوسا" [۱]

آسمان در زوزه و فریادش به‌ژرفای زمستان آزارگر:
اسبی بی‌زین و لگام‌گسیخته را ماند باد
کلاغان در فلق شتابان.
رود بزرگ یخ‌بسته و راکد
و غم، آی غم بیکران!
داغ‌های زمین همیشه در منظر؛
طبل و شیپور بر دیوار بلند در نوا.
فردا را در "چانگ ان" خواهم بود
سرگردانم و غم‌ها بی‌پایان.

□

برای Liang Feng

اندوه بی‌پایان

نوای باران ملایم خزان
نوایی که خزان را به‌جانم می‌نشاند.
فریاد زنجره‌ای بر پلکان سنگی ومن خاموش
بی‌خواب و روءیاها فراموش.
رودها و تپه‌ها انبوه و من در اندیشه‌ی دلدار مغروق
شمع و من بر کنار پنجره بیدار
شمع و من و غم بی‌پایان

Ch'en Shou-Yi

□

---

۱ — P'usa

با یاد "توت چینان"

ماه رخشان به‌عشق من می‌خندد ،
به‌حماقت من :
بهار را بی‌اعتنا بوده‌ام
سرگردان و تنها و ترانه بر لب .

دیرگاهی است از سخن گفتن‌از گذشته هراسانم :
با جستجوی آرامش در ردای ثعلب . [1]
ماه رنگ می‌بازد و شمع در مردن
کجاست ابرهای مه‌فام روٴیا ؟

Hsiung Ting

□

سالگرد مرگ همسر

کدامین روز غم پایان می‌یابد ؟
شب سرد خزان و باران خاموش ،
شبی سرد و زمان تدفین گل‌ها .
سه‌سال و روٴیاها نیز اندک‌اندک محو
همیشه با خویش و یارای بیرون شدن اندک .
تو نیز بر بام شب همه‌چیز را بیهوده می‌یابی :
زمین سرد و غمبار و مکانی درخور اندوه
سوگند ما هنوز بر جای .

Chen Shou-Yi

□

۱ــ مصاحبت با مردان

شبانه در معبد

چنان چون زاهدی ــ
مردی موی نتراشیده ،
آتش دل به‌خاکستر می‌گراید .

آه دل ، دل بی‌چاره!
باد و باران پیرت‌می‌سازد ؛
فراق دوستان مرده و زنده ــ
رشحه رشحه .

شمعدانی به‌میراث از روزگار کهن!
شمعدانی نه که دوستی .

عشق بر جای
عشق بر جای و من از بیداری‌کامل دور
عشقی چنان چون آتش بر خاکستر دل .

Tresa Li

□ □ □
□ □
□

"چن وی ــ سونگ" Ch'en Wei-Sung

۱۶۲۵ ــ ۱۶۸۲

ماه در خزان

باد سرد غرب و ماه پریده‌رنگ

سایه‌ی درختان دارچین انبوه.
صدای گاز ران بر کرانه‌ی رود
صدای طبل شب پا بر دیوار بلند؛
نوایی چند همگام صدای غمین خزان.
پرچم‌های سرخ به پرتو ماه درپیچ‌وتاب
دیوار بلند یخ‌پوش و سیمگون.
دژها و رودهایی در گستره‌ی دهها هزار "لی"
رفتن به‌دور و اعماق قرون
گوش به‌سیر زمان.
نوای زنگ و طبل شب‌پا.

Ch'en Shou-Yi

□ □ □
□ □
□

"یوان می" Yuan Mei

۱۷۱۶ – ۱۷۹۶

گونه‌گون

آسمان و زمین را بهار وخزانی است ؛
بهار و خزانی که سپری می‌شوند و این کار را پایانی نیست .
بهار و خزانی که بر بی‌خرد و فرزانه می‌گذرد .
فرزانگان ارزش شادی و زمان شادمانی را می‌دانند .
مرا اندیشه‌ی گرسنگی فردا نیست
چرا که امروز گرسنه نیستم .
در اندیشه‌ی دیگر سال نیستم
چرا که امروز زنده‌ام .
اگر چه جهان به‌کام من نیست
هنوزهم با موی سپید میتوان شادمان بود .
اگر لحظه‌ها را غنیمت شمرم
اگرچه مرگ نزدیک است زمان درازی در پیش دارم .

۱۷۵۰–۱۷۵۱

□

برای "یومن"

جنوب تا شمال رود را راهی است بس دراز
و بر درگاه خانه رود جاری .
رود به‌درگاه خانه آمده
کاش دوستان نیز چون طغیان بهاری بودند

۱۷۵۰–۵۱

□

شبانگاه بر پلکان

ستاره‌ای چند رخشان ، ستاره‌ای چند در پرده‌ی مه
باران ، دو قطره ، سه‌قطره .
برگ‌ها آمدن پاییز را می‌دانند
برگ‌ها آمدن پاییز را نجوا می‌کنند .

□

دیدار "هانگ جو"

اینک هفتاد و سه‌نفریم ، دوستان کهن .
دیگر بار پس از سه‌سال به‌نظاره‌ی باران بر دریاچه‌ی غربی نشسته‌ام .
دیدار را راهی بود بس دراز
سفر بود و میهمان دوستان بودن .

دوستان! پیش از آنکه تاریخ دیداری دیگر را باز پرسید ــ
چونان گذشته می‌گویم : نمی‌دانم .
هر بار می‌گویم شاید مرا بازگشتی نباشد
و شرم‌آور که مردم را چنین گول می‌زنم .

□

شعر

خرسند در جستجوی شعر باش! شعر پدیدار می‌شود ؛
نجوای درونی من آموزگارم .
خورشید شامگاه و علف‌های خوشبو همه یکنواخت‌اند
تنها درک آنهاست که شعر زیبا می‌آفریند

□

راه‌پیمایی

از رواق غربی می‌گذرم
گل‌های ثعلب در منظر شکوفا .
که می‌توانست پیام‌آور چنین نویدی باشد
نوید اینکه به‌زودی زنبورهای عسل فرا می‌رسند .

□

غرس‌کننده به‌خویش می‌خندد

هفتاد ساله‌ام و هنوز درخت غرس می‌کنم
مگذارید همسایگان به‌بیخردی من لبخند بزنند .
بیم مردن همیشه بر جای
زمان مردن نامعلوم .

□

چنگال غذاخوری

از این که در گرفتن لقمه‌ها چنین کوشایی خنده‌ام می‌گیرد—
لقمه‌ها را می‌گیری و در دهان مردم می‌گذاری .
زمان را میان مزه‌های ترش و تلخ سپری کرده‌ای
مزه خود را میدانی ؟

□ □ □
□ □
□

"جائو گوان ـ شیائو" Chao Kuan-Hsiao

سده‌ی هیجده

رد پا بر برف

در جستجوی هیزم‌شکن از جاده‌های برفپوش می‌گذرم ؛
ردپای او بر برف نقش.
ردپای او به هر جای نقش.
ردپای او به‌ژرفای جنگل کاج می‌رود .

□ □ □
□ □
□

"یه بائو ـ سونگ" Yeh Pao-Sung

سده‌ی هیجده

کلبه‌ی "شیائو چا"

خورشید بر برف یخپوش رخشان .
بخور در سوختن و از رهرو بودا بودن خشنودم .
در نیزار چرخ‌ریسک می‌خواند
و باد جاده‌های برفپوش را شیار می‌زند .

□ □ □
□ □
□

"جیائو ای" Chiao i

۱۷۲۷ – ۱۸۱۴

بر بالشم

سر بر بالش نهادم و شعری در خاطرم نشست–
از بیم فراموشی چراغ را بر افروختم .
زن ساده‌ی من خندان گفت : چرا خود را می‌آزاری؟
حتی کودکان در درس خواندن چنین کوشا نیستند .

□ □ □
□ □
□

"گویو لین" Kuo Lin

۱۷۶۷ – ۱۸۳۱

باران

سی روز پی‌درپی باران و بامداد زیبا را خبری نی
هنوز هم کت‌کتانی تنپوشم .
آن‌سوی دریاچه سیصد درخت هلوی کوچک–
در چنین روزی اشک‌هایشان بر خاک می‌ریزد .

□ □ □
□ □
□

"گونگ دزو ـ جن" Kung Tzu-Chen

۱۷۹۲ – ۱۸۴۱

شعری برای سال "جی هی"

با شلاق به‌شرق اشاره می‌کنم ،
غروب است واندوه چونان توفانی بزرگ .
اندوه من تنها از ریزش گلبرگ‌ها نیست
چرا که دیگر بار به‌هنگام بهار گل‌ها دیگر بار نمایان می‌شوند .

□ □ □
□ □
□

"هوانگ دزون ـ شین" Huang Tsun-Hsien

۱۸۴۸ – ۱۹۰۵

لنگر انداختن در شبانگاه

سایه‌ی غازها بر ساحل انبوه
اردک‌های وحشی در خواب .
کلبه‌ها در خاموشی خفته .
شن‌های ساحلی رخشان و نیزار در سکوت مغروق .
به‌خانه نزدیک و دلم در اشتیاق
در بستر و از نجوای آب خسته‌ام .
در انتظار بامداد دریچه را به‌شب می‌گشایم
ماه غروب می‌کند وستارگان رنگ می‌بازند .

R. K , N. S

پایان دفتر اول

فهرست راهنما

الف ـ

"آب" ۱۱، ۱۳
آب‌بند ۳۰
آتش ۱۱
آتشکده ۶۱
آدم ۴۰
آرتور ولی ۴۳، ۴۵، ۶۱، ۲۱۶
آسمان ۱۱، ۲۹، ۱۶۷، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۲۶
آسیای میانه ۲۹
آلپینیا (گل) ۲۵۴
آلو ۳۱۰، ۵۴۶
آمریکا ۱۶۱
آمور ۱۵۷
اجیائو ۴۰۴ ارنست فنولزا ۲۸
ارواح ۲۰۶، ۴۴۵
اروروت ۱۸۶
اره ۴۳۰
اژدها ۹۹، ۱۸۸، ۳۲۴، ۳۵۶، ۳۷۰، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۶۲
اساطیر ۱۸۸
اسب ۷، ۱۹، ۲۷، ۶۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۹۸، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۷۹، ۳۱۴، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۷۱،
اسب سیاه (کاخ) ۳۰۴، ۴۶۵
اسب شاخدار (پاسدار آرمگاه) ۳۹۳
استاد پیر ۱۱
استخوان نبشته ۱۱
اسکناس ۳۳
اسلام ۱۳
افسانه‌ی خرسنگ ۱۵
اکسپرسیونیسم ۷۲، امتحانات ویژه‌ی استخدامی ۱۲، ۱۶، ۳۱، ۳۳
امرود ۵۳۰
امیر سپید ۴۵۶، امپرسیونیسم ۷۲،
امیر سرخ ۴۵۶
انقلاب دهقانی ۳۰ انقلاب چین ۳۳
انگلستان ۱۶، ۳۳، ۱۶۱،
ان لوشان ۳۲، ۶۶، ۷۴، ۹۱
اویانگ شیو ۱۲۱، ۱۲۵، ۵۰۰
اهریمن ۷۱
ای جینگ (کتاب تحولات) ۱۱
ای جینگ (تفسیر) ۳۵۴ ایران ۱۹
ای یه (معبد) ۴۱۶

ب ـ
با ۳۳۰
بائو ۳۸۳
بائو جائو ۲۱
باتلاق ۱۱
باجیائو (درخت) ۵۴۰
باختر ۳۵
بادها: باد ۱۱، ۲۵
باد جنوب ۲۱۹، ۳۷۹، ۴۵۷
باد شمال ۱۴۶
باد غربی ۴۴۴
باد صبا ۴۹۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۵
بارتنگ ۱۷۵ باروت ۳۲
بارگشت به‌اصل ۵، ۴۴، ۵۸، ۲۲۴، ۲۳۸
بالینگ ۳۳۰
بام کاهگلی (جنگ شعر) ۷۴۱
بان جیه‌یو ۵۲، ۲۹۰
بان گو (مورخ) ۵۲
بئی‌جون ـ یو ۵۴۴، ۵۵۰
بئی‌های ۱۱۵
بئی‌هوا (زبان دشتی) ۱۰، ۱۳، ۱۶، ۳۲، ۳۴
بئی یانگ ۴۳
بئی یونگ ۲۵۷
ببر ۷۰، ۱۶۸، ۲۰۱، ۳۵۷، ۳۶۳، ۴۵۸
برتر ۲۹
بلیک ۷۱
بن دزائو گانگ ـ مو (کتاب طبی) ۳۳
بنگ لی (کاخ) ۴۰۸
بو (سد) ۸۵، (عنوان) ۳۳۳
بوای ۴۱۹
بوجو (دیار پریان) ۲۷۲،
بوجوای ۱۳، ۳۲، ۷۴، ۸۸، ۸۴، ۹۳، ۹۵، ۱۱۹، ۴۰۳
بو جینگ شینگ ۳۸۹
بودا ۱۲، ۲۶، ۱۲۶، ۳۲۲، ۳۲۴، ۵۸۶
بودلر ۷۸، ۹۸
بودیسم ۱۳، ۵۸، ۶۸، ۹۴، ۱۲۴
بو شیانگ سن (بو کوهستان معطر) ۸۵
بویو ۳۸
به ۲۰۷، ۲۸۸، ۳۶۵،
بهار و خزان ۳۰
بیاگان ۲۵۶ بیان‌گو (غول) ۱۲۹
بی‌پیرایگی بی‌کران ۴۴
بید ۲۳، ۱۷، ۲۴، ۳۲۸، ۴۷۹
بی‌سو یائو ۳۹۳
بی‌مانگ ۴۱۹
بین‌جاین ـ لین ۶
بین یوان جوان ۴۵۷

پ

پائو ۴۴۹
پارت ۱۲، ۳۱
پاراللیسم ۶۷
پارچه‌بافی ۲۹
پان یو ۴۲۷
پاشابی ۱۱، ۶۸، ۳۲۳
پئی‌جی ۱۰۴، ۴۶۴
پرندگان و مرغان اساطیری:
پرستو ۲۶، ۵۰۴
جغد ۱۸۸
چرخ ۳۶۶
خروس ۴۵، ۱۷۱، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۹۲،
۳۰۹، ۳۵۶، ۳۶۳، ۲۷۱، ۵۲۰،
۵۲۳
درنا ۱۹۱
خروس چاووش (منادی) ۴۶۳
غاز ۴۷۴،
فاخته ۴۲۹، ۴۷۱، ۵۱۷
ققنوس ۷۱، ۲۵۷، ۳۵۰، ۳۵۷، ۳۶۳،
۳۶۶، ۳۶۸، ۵۰۳، ۵۲۷
قمری ۱۷۷
کلاغ ۱۶۷
کلاغ جاره ۱۷۷، ۵۸۳
پنج خاقان ۲۹
پنج قلمرو ۳۲
پو (ادگار آلن) ۹۸
پوچو ۹۳
پول کاغذی ۳۲
پیشرو (گروه ادبی) ۱۶
پینگ ۴۵۵
پینگ شین ۲۶۱

ت

تائو هونگ جینگ ۶۰، ۳۱۲
تائو یوان مینگ (تائو چاین) ۱۳،
۱۷، ۳۱، ۴۴، ۵۱، ۵۵، ۵۶،
۶۳، ۷۱، ۷۳، ۲۸۲، ۲۹۸، ۴۴۶،
۵۲۱، ۵۳۶
تاتار ۳۱، ۳۲، ۵۶، ۱۴۲، ۳۴۸،
۳۹۴، ۴۲۴،
تاریخ سبز ۴۱۹
تاریخ فلسفه ۳۴، ۴۳
تاریخ‌نگاری ۲۹، ۳۱
تاناگاتا (بودا) ۳۲۴
تانگ (دودمان و دوره) ۷، ۱۰، ۱۳،
۱۴، ۱۷، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۳۱، ۵۱، ۶۱،
۶۳، ۶۵، ۶۷، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۴، ۸۵،
۹۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸،
۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۴،
۱۲۶، ۱۳۲، ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۵۷، ۲۷۳،

۰۳۱۳–۴۹۲
تانگ تای دزونگ ۶۱
تانگ گوون (جنبش ادبی) ۹۰
تانگ یین ۱۴۸، ۵۷۵
تای تزانگ ۱۵۵
تایوان ۹۴
تای‌یوان (فرمانروا) ۲۹۶
ترانه‌ها (کتاب) ۱۸، ۲۸۲، ۲۸۸
ترزالی ۵۹۳
ترک ۶۱، ۳۸۷
تزائو پئی ۵۳
تزائو تزائو ۱۸، ۵۳، ۵۱۲
تزائو سونگ ۱۰۹، ۴۷۶
تزن ۲۴۵
تزن تزان ۷۶، ۳۵۸
تزن شن ۸۹، ۴۲۸، ۴۲۹
تزویو ۲۰۱، ۵۰۹
تزوی لو ۱۰۹، ۴۷۵
تزه ۲۲۱
تمدن سنگی ۲۹
تمدن برتری ۲۹
تن‌شاین ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۳۸
تونگ دینگ (دریاچه) ۴۷
تیراندازی ۲۰۱
تینگ دزونگ (خاقان) ۱۳۷

ث

ثعلب ۵۹۲

ج

جائو ۲۱، ۳۵۲، ۳۵۸، ۴۱۳، ۴۲۴
جائو ای ۱۵۹، ۱۶۰، ۵۹۹
جائو جیائو ۵۱۲
جائو دزونگ ۱۱۳
جائو گو ۱۰۸، ۴۷۵
جائو گوان شیائو ۱۵۹، ۵۹۸
جائو گوان میگ ۴۴۸
جائو منگ فو ۱۴۴، ۵۶۸
جائو مینگ جنگ ۱۳۰
حائو نان ۳۸
جائو یانگ ۴۰۷
جائو یون ۱۲۵
جادو ۴۴۵
جام شبنم‌گیری ۴۵۲
جانگ ۳۹۸
جانگ بین ۱۱۴، ۴۸۲
جانگ جی ۹۵، ۱۰۴، ۴۳۷
جانگ جیو لینگ ۶۵
جانگ شو ۹۲، ۴۳۳
جانگ گان ۳۲۸، ۳۳۰
جانگ لینگ ۳۴۱

جانگ هوا ۵۵
جاودانگی ۶
جاین ۳۴۷ جاین ان ۵۳
جاین جی ۹۲، ۴۳۲
جاین دی ۲۶۸
جاین شو ۲۶۷
جشن زورق اژدها ۴۶
جشن نیمه‌ی خزان ۵۳۶
جمهوری چین ۳۳
جمهوری خلق چین ۱۶، ۳۴
جن دزو انگ ۶۲، ۳۱۵
جنگ ۶، ۱۶، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۴۰، ۴۴، ۵۶، ۲۱۱، ۳۷۹، ۳۸۶، ۳۸۷، ۴۳۱، ۴۸۲، ۵۶۳
جنگ آئو ۱۱۴، ۴۸۳
جنگ ایالت‌ها ۳۰
جنگ تریاک ۱۶
جنگ بزغاله ۵۲۶
جنگ خروس ۵۲۶
جنگ دو ۳۷۶، ۳۷۹، ۴۰۵
جنگ گو ۱۱۳، ۱۱۴، ۴۸۲
جنگل دانش‌پژوهان (رمان) ۱۵
جنگ شمال و جنوب ۴۵۲
جنگ هو (دریادار) ۳۳
جنگ ین ۱۵۴، ۵۸۵
جو (دودمان) ۱۲، ۳۰، ۴۰، ۴۳، ۴۸، ۱۶۹، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۵۹، ۲۶۴، ۴۰۵، ۴۲۴، ۵۱۱
جوانگ دزو (فرزانه) ۳۰، ۲۷۶، ۴۲۷
جو بانگ ین ۲۴
جو بنگ ین ۱۲۹، ۵۳۲
جو بینگ (جو یوان) ۳۲۷
جو پاونگ ۱۰۰
جو جون ای ۳۸۱
جو جیگ یو ۱۰۴، ۴۶۵
جو دزو ۳۶۹
جو دون رو ۱۳۰، ۵۳۳
جو رن ۴۳
جو رونگ ۱۸۸
جو شوجن ۱۴۰
جوشی ۵۷، ۱۳۷، ۱۴۰، ۵۵۵
جوگو گیانگ ۵۱۲
جونان ۳۸
جونگ لینگ ۵۲۲
جون گو ۹۸، ۱۰۱، ۴۴۳، ۴۴۷
جو وانگ ۳۲۹، جوون ۳۰، ۹۲، ۴۳۳، ۴۳۴
جو یوان ۳۰، ۴۶، ۴۷، ۷۰، ۷۱، ۱۰۰، ۲۲۳، ۲۷۰، ۲۷۵، ۳۲۷، ۳۸۴
جو یونگ ۲۲۰
جویه ۱۱۹
جهان را در خود دیدن ۴۵

جهان نو (مجله) ۸۰
جی ۲۱
جیائو ۲۶۵
جیائو جی (دریاچه) ۳۳۶
جیائو دائو ۱۰۵
جیائو روی هوی ۱۴۰، ۵۶۲
جیائو هو (گروه‌ادبی) ۱۴۱، ۱۴۲
جیاجو ۷۷
جیان ۴۸، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰
جیانگ ۱۹۴، ۳۱۵
جیانگ جائو ۳۴۶
جیانگ جائویی ۳۵۴
جیانگ نن ۴۲۹ جیانگ یین ۹۱، ۱۶۱
جیا ییینگ ۱۶۱
جی‌به ۳۸۰
جین ۲۵۹، ۲۷۲
جین شیه (امتحانات ویژه‌استخدامی)
۶۲، ۷۶، ۸۴، ۹۱، ۹۳، ۹۷، ۱۰۵،
۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲،
۱۱۳، ۱۱۴، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۵، ۱۴۹،
۱۵۳، ۱۵۸، ۱۶۰، ۳۳۶
جینگ ۳۸۶
جینگ ییینگ ۳۴۴
جینگ جائو ۹۰، ۲۴۴
جینگ جی ۳۴۲
جینگ دی ۴۱۸، ۵۳۴
جین لینگ ۲۳، ۳۵۰
جین نان ۱۵۴
جی نوی ۱۳۲
جیو ۲۴۸
جی.وی.لیو ۲۸
جیو یو دزو ۲۳۲
جیه هوا ۲۷۲
جی هی ۴۷۶
جیه یو ۲۷۲

*

چ

چاپ ۳۱، ۳۲، ۳۳
چان ۶۸
چانگ ۳۷۴
چانگ ان ۵۰، ۳۴۸، ۳۶۸، ۳۷۰، ۴۰۳،
۴۰۴، ۴۰۸، ۴۳۸، ۴۴۲، ۴۴۷، ۵۹۱
چانگ جو ۱۲۵
چانگ جونگ ۱۴۸
چانگ چینگ (دیوار چین) ۱۱—۳۰
چانگ شو ۱۵۵
چانگ ین (قصر) ۵۷۳
چای ۵۱۷
چاین تانگ ۱۲۹، ۱۵۸
چرخ از خود گردنده ۲۳۶
چشم آسمان ۹۹

چشمه جهان ۲۴۱
چشمه شراب ۳۴۹
چگیانگ ۴۵۱
چن (اسم) ۳۱۰–۳۳۲
چن (دوره) ۶۳
چن (شهر) ۳۰۶
چن تائو ۱۱۰، ۴۷۷
چن تزولونگ ۱۵۱، ۵۷۹
چن جیه ۱۴۵، ۵۷۰
چن‌شان مین ۱۴۲، ۵۶۴
چن‌شو – یی ۴۵، ۵۷۵، ۵۸۰، ۵۹۱، ۵۹۴
چی شین دائو ۱۲۸
چن شیه ۱۴۵
چنگ (امپراطور) ۵۲
چنگیزخان ۳۲
چن وی سونگ ۱۵۷، ۵۹۳
چی یو دینگ ۱۴۶، ۵۷۱
چو – (دودمان) ۴۳، ۵۰، ۲۴۴، ۲۵۶، ۲۷۶
چو (شهر) ۲۷۵
چون (امیر) ۹۸
چون چیو ۱۲
چی (اسم) ۱۹۹، ۲۲۴
چی (ماهی) ۱۶۵، ۲۰۴، ۲۹۰
چیاچینگ ۱۴۹
چی ان ۴۹۴
چی چینگ یون ۱۵۱، ۵۷۹
چی لیانگ ۶۳
چیمپوگو ۴۳۹
چین (دوره) ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۳۰، ۴۳، ۵۰، ۵۵، ۲۲۴، ۲۴۴، ۲۹۷، ۳۵۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۳۱، ۴۳۴، ۴۳۹، ۴۵۵
چین چیا ۵۱، ۴۵۵
چینگ ۱۵، ۲۱، ۳۲، ۴۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۴۰۴، ۵۸۱
چینگ تاین ۱۴۷
چینگ گونگ (سال) ۵۵۸
چینگ مینگ (جشن) ۴۸۵
چین‌گویی ۱۳۴، ۱۳۹
چین لونگ (خاقان) ۱۵

*

ح

حافظ ۷۴
حلزون (در صدف حلزون زیستن) ۵۱۶
حوری دریایی ۴۷۲

*

خ

خاقان زرد ۲۹
خاک سرخ (آن جهان) ۳۳۹

"خاموشی" ۴۴
خدای تندر۲۶۷
خدای مرگ ۲۶۷، ۲۷۶
خرسندی و سعادت ۴۴
خرگوش لرزان (ماه) ۳۹۱، ۴۵۴
خط چینی ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰
خورشید ۱۸۰، ۲۴۸
خیش ۱۸۲، ۱۸۳
*

د
د (معنی، زندگانی، نیرو) ۴۳، ۲۳۹
دائو ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۴۰، ۳۲۲، ۳۴۹
دائوئیسم ۳۱، ۴۵، ۵۸، ۸۴، ۱۰۱، ۱۲۴، ۱۳۸
دائو د جینگ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۳۰، ۴۳، ۴۴، ۲۲۳–۲۴۳، ۳۳۷
دائو گان ۵۶
داس ۱۸۳
دالی (دوره) ۸۹
دان ۴۳، ۱۹۹
دان لانگ ۴۹
داوودی (گل) ۵۳۶
دای (زبان) ۲۷۵
دای بنگ (ققنوس) ۷۱
دای جن ۴۰۷
دایره‌المعارف ۱۴، ۱۵، ۳۲، ۶۲
دای شوان جینگ (کتاب) ۳۵۴
دای شیه جو (خط) ۳۰
دای لیانگ ۳۵۳
دای فوگو ۱۴۱، ۵۶۲
داین بائو ۶۶
داین مو (جزیره‌ی افسانه‌ای) ۳۵۵
داین هو (معبد) ۵۱۵
دایوان ۵۶، ۶۶، ۳۹۱
دای هو (دریاچه) ۱۵۱
درخت فریب ۲۴۸
درهمی ۲۹
دریادار ۳۳
دزائوشی ۳۲۳
دزائو شویه – جین ۱۵
دزان ابود ۳۹۱
دزانگ بینگ جینگ ۳۴۷
درانگ جی ۲۹
دازاین دزونگ (خاقان) ۸۴
درای یو ۲۵۶
درولان ۱۱۳، ۴۸۱
دزو ۳۸۹
دزوجوان ۱۲، ۴۱، ۷۸،

دزو می ۵۰۴
دزونگ هو ۳۳۶
دزین (دودمان) ۳۱، ۲۹۶، ۲۹۷
دژ ارواح ۱۹۲، ۱۹۳
دفتر بهار و خزان ۱۱
دفتر تحولات ۱۱
دفتر گزارش‌های تاریخی ۱۱
دلفین ۷۴
دلیکوس ۱۸۶
دنگ یو ۴۲۷
دنیای سرخ (آن جهان) ۵۹۰
دوران افسانه‌ای ۲۹
دوره پراکندگی و مرارت ۱۳
دوره روشنگری ۱۰
دوره زرین شعر ۱۳
دوره فرزانگان ۱۱
دوان دو (معبد) ۳۸۲
دو جیو نیانگ ۱۰۴، ۴۶۵
دودمان ششم ۵۹
دو شینگ ۱۰۷
دوفو ۱۳، ۲۵، ۳۱، ۵۶، ۵۷، ۷۰، ۷۶، ۷۷، ۸۴–۷۸، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۱۹، ۱۳۵، ۳۶۲–۴۰۳
دومو ۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۴۶۶
دونگ بائو ۲۷۶
دونگ پو ۸۵
دونگ تینگ ۲۴۵
دونگ هوانگ تای ای ۲۴۳
دیپانکارا (بودای کهن) ۳۲۲
دیر ۶۱
دیگدان ۲۱۹
دینگ جو ۱۲۵

*

ذ

ذمه ۳۲۴
ذن ۶۸، ۱۳۸، ۳۲۳
ذن جنوبی ۶۸

*

ر

رابرت پین ۴۵، ۲۱۶، ۴۳۳، ۴۷۳
رابرت فراست ۵۶، ۸۵
رابرت کوتوال ۲۱۶، ۳۰۹، ۳۵۵، ۴۲۱، ۵۵۵
راکوهوکو ۳۳۴
راکو یو ۳۳۳
راه ۴۳
رعد ۱۱،
رنگین‌کمان، ۱۷۵، ۱۷۶، ۳۷۵
رستخیز ۵

روان آب ۱۸۸
روباه ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۸، ۱۷۹
روباه و شغال و گرگ ۱۳ روح رود ۵۲۲
روح کوهستان ۲۵۳
رود بانو ۲۸۴
رودها:
آسمان ۳۴۷
ای ۳۸۷
جاین ویی ۴۶۹
جن دزو ۳۷۱
جیائو هوی ۳۱۵
جینگ ۳۸۵
جینگ هوای ۴۹۲
دزافنگ ۵۵۲
دیائو ۴۳۱
ریو گوشو ۳۸۸
زرد ۱۰، ۲۹، ۳۳۱، ۴۶۸، ۴۷۷، ۵۴۵
سرخ ۵۸۸
سنگان ۳۶۶،
شیانگ ۱۰۰، ۲۶۴، ۴۲۸
شین جو ۵۶۸
لو ۳۸۷
میلو ۳۸۴
مینگ جینگ ۳۴۲
وو تینگ ۴۷۷
وو سونگ ۴۹۸
وی ۱۶، ۳۳۴، ۳۸۳
هان ۳۱۷، ۳۲۷، ۳۳۶، ۳۹۹
یانگ تسه ۳۳۰، ۳۹۹، ۴۸۸، ۵۲۲
بی ۴۵۳

روز غذای سرد (جشن) ۵۳۸
روستانشینی ۲۹
روسیه ۱۶
روشن‌جانی ۹
رولین وی شیه (رمان) ۱۵
رونالدپرن ۴۵
رویای خوابگاه سرح (رمان) ۱۵
رهرو دریاچه‌ی سپید ۷۲
رهرو پنج بید ۵۷
ریچارد ویلهلم ۴۳، ۴۵، ۲۳۹

*

ز

زبان دشتی ۱۳
زرتشت چنین گفت ۲۳۶
زردشتی ۱۳، ۳۱، ۶۱
زندگانی ۴۳
زن صیغه‌ای ۱۶۹، ۱۷۲

*

ژ

ژاپن ۱۶، ۳۳، ۳۴، ۱۶۱
ژاله‌نوشی ۲۶۱

س

سانسکریت ۶۸، ۳۲۴
سان‌گو ۳۳۴
سای گو ۳۳۸
ستارگان:
اردک ۴۰۶
اکلیل شمالی ۳۹۱، ۴۰۰
اکویلون ۲۸۳
بادزن ۲۸۳
پسر چوپان (لو) ۷، ۱۹۷، ۲۸۳، ۴۷۲، ۵۸۳
ترازوی یشمی ۲۸۳
ثریا ۱۶۹
ثور ۳۷۵
جدی ۲۵۷
چمچمه ۱۹۷، ۲۸۳
خرس بزرگ ۲۸۳، ۴۶۲، ۵۵۲
دای بو ۷۰
دب اکبر ۲۵۲
دبران ۱۹۸، ۳۷۵
دختر بافنده ۷، ۱۹۷، ۴۷۱، ۴۷۲، ۵۸۳
روستایی ۱۹۷
ساگی تاریوس ۲۸۳
شراب ۳۴۹
شعرای یمانی ۲۵۲
صبح ۳۷۵
عین‌الثور ۱۹۸
کاروان‌کش ۲۵۲
گاو بی‌یوغ (ثور) ۳۷۵
منطقهٔ‌البروج ۳۹۰
ناهید ۱۶۹، ۴۰۰
ونوس ۷۰
هان (کهکشان) ۲۸۴، ۴۰۰، ۵۸۳
سرشماری ۳۱
سرو ۲۵
سرود ملی ۲۱۷
سرودها (کتاب) ۱۷، ۲۰
سز جوان ۶۲، ۷۰، ۷۹، ۱۰۵، ۱۲۴، ۱۳۴، ۳۴۱، ۳۵۸
سفالگری ۲۹
سفر به‌غرب (کتاب) ۶۱
سکاها (قوم) ۱۹
سگ ۴۵
سگ پوشالی ۲۳۷
سگ شکاری ۱۷۹
سماروغ ارغوانی ۳۸۲

سمبولیسم ۱۶
سنگاپور ۱۶۱
سنگ‌نبشته ۴۸
سن‌گو ۳۳۴
سوتینگ ۶۴، ۳۱۷
سوچو ۹۰، ۱۱۲
سو درونگ ۶۶، ۷۶، ۷۹
سودونگ پو ۲۴، ۶۶، ۱۲۱، ۱۵۷، ۵۰۹
سودینگ بو ۵۶
سوسن روز ۱۹۶
سوشیه ۳۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۵۰۹
سوفیا چن ۵۳۷
سوکونگ تو ۱۱۳
سوکونگ شو ۸۹، ۴۲۸
سوگنامه ۵
سوماجاین (مورخ) ۳۱، ۴۳، ۴۸
سوما دزولان ۲۷۰
سون ۱۸۰
سون‌جیان ۱۸
سون جین ۸
سون درو مینگ ۱۰۲
سونگ دزو مینگ ۱۰۲
سونگ (دوره و دودمان) ۱۴، ۲۳، ۳۲، ۴۸، ۵۶، ۸۶، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۴۴، ۴۹۳
سونگ جیه‌ون ۴۶، ۳۱۷
سونگ مینگ جیو ۷۴
سون ون جن ۱۰۱
سون‌یاتسن ۱۶، ۳۳، ۳۴
سو وو ۵۲، ۲۸۲
سوی ۳۱
سوی یوان ۴۷۷
سه شاه ۴۵۳
سه قلمرو ۳۱، ۵۱۲
سیان ۵۰، ۴۴۷
سیو چنگ ۵۲۷

ش

شائو ۱۲، ۴۵۴
شائو وو ۴۵۲
شائویه ۱۱۱، ۴۷۹
شانتونگ ۳۲۰
شان دونگ ۲۶
شانسی ۶۶
شانگ (دودمان) ۲۱، ۲۹
شانگ دائو ۵۶۸
شانگ شن ۳۶۱
شانگ فو (فرمانده) ۲۱۲
شانگهای ۱۴۸

شان یین ۱۴۷، ۲۶۵
شاین ان (فرمانروا) ۵۶
شاین شاین ۱۵۶
شاین یو (معبد) ۴۰۹
شایه ۲۶۵، ۳۵۶
شئین ۲۵۱
شراب نیاز (در مراسم) ۱۸۲، ۱۸۹، ۱۹۰
شطرنج ۳۶۹
شعر (گونه‌های مختلف شعر چینی):
آهنگ طبل ۲۶
اشعار کهن ۳۸، ۴۱، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۶
باین ۲۱
باین ون ۲۶
بهار و خزان ۲۵
پاین ون ۲۶
تائو سائو ۲۴
تاین تزو ۲۳
تزو ۲۳، ۲۴، ۸۵، ۹۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۵۱
تزو هوا ۲۳
تزویه ۲۴
جواجو ۲۵
جوگوگ دیائو ۲۶
چو تزو ۲۴
داجو ۲۶
سان چو ۲۳
سده‌ی بیستم ۱۶
سرود بزرگ ۲۶
سرود روایتی طبیعت ۲۶
شیولینگ ۲۴
شیه ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۵۰، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۵۷، ۲۸۲
شیه حینگ ۴۱–۳۸
شیه یو ۲۲
فنگ ۱۸
فو ۱۹، ۲۰
گوتزو ۲۶
لوشیه ۲۲، ۲۳
لوفو ۲۱، ۳۴۷
مردمی ۱۷
وو ۲۵، ۷۱
یو ا فو ۲۰، ۲۱
یو ا فو جانگ حو ۲۳

شعله‌ی مرداب ۴۴۸
شکیبای رنج ۳۲۲
شلی ۷۴، ۱۰۰
شن ۲۵۸
شن جیوان ۶۴
شمسی ۴۸، ۸۴، ۹۳، ۱۰۰، ۲۸۰

شن شون ۱۰۸، ۴۷۴
شن تونگ (خاقان) ۲۹
شن هوی ۶۸
شن یو ۴۳۹
ش یو دینگ ۲۵۴
شو ۲۶۳، ۲۶۵، ۴۰۵
شوان (امیر) ۴۸، ۳۸۸
شوان شوان ۱۱۷
شوان جویه ۶۸
شوان درونگ (خاقان) ۶۴، ۹۰
شوانگ چن ۱۵۲
شو بوشیه ۹۶
شو تونگ ۱۵۰، ۵۷۸
شو جائو ۱۳۹، ۵۵۷
شو حایی ۱۵۷
شو حو ۱۰۹
شو حو فو ۵۰
شو حی ـ سو (جنگ دین) ۱۵۴
شو حینگ ۱۱، ۴۱
شو درو ۱۰۱
شو دروان درونگ ۱۵۳، ۵۸۳
شوشو ۵۱، ۲۸۸
شوگان ۵۳
شولان ۱۵۵، ۵۸۸
شون (خاقان) ۸۰، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۴۶، ۲۵۹، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۷۴
شون دزو (فرزانه) ۱۱، ۱۹، ۳۰
شو هون ۹۶، ۴۴۱
شوین (خاقان) ۲۹
شویو ۵۸۷
شهرنشینی ۲۹
شی ۲۷۷
شیا (دودمان) ۲۹، ۱۸۸، ۲۴۴، ۲۶۵، ۳۸۸
شیائوچینگ ۱۵۴، ۵۸۶
شیاکو ۵۱۲
شیانگ دان ۳۳۰
شیانگ دونگ ۳۸۳
شیانگ فورں ۲۶۴
شیانگ گائو ۱۳۱، ۵۳۹
شیانگ گانگ (سکوت تابستان) ۲۴۶، ۲۶۹
شیانگ گیانگ ۴۴۱
شی‌تو جی (رمان) ۱۵
شی‌شیه ۳۴۳
شی گائو ۳۱۸
شین (دریاچه) ۲۶۶
شینانگ ۱۳۴
شین چی ـ جی ۱۳۷، ۵۴۴
شیگ ۱۹۹
شیگهای ۳۷۴

شیو دینگ ۵۹۴
شیون دینگ ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۹۲
شیونگ دینگ ۵۵۵
شیونگ نو (قبیله) ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۹، ۴۳۱، ۵۵۸
شیه ۲۶۸
شیه جی ۴۳
شیه جینگ (کتاب سرودهاوترانه‌ها) ۶، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۳۰، ۳۸، ۴۰، ۴۱-۴۴، ۲۱۶-۱۶۳
شیه ده تزن ۴۱
شیه رونگ جانگ ۱۵۲، ۵۸۲
شیه لینگ ۳۵۳
شیه ون دوگ ۳۶۸
شیه هوانگ دی ۱۱، ۱۲، ۳۰
شیه یو ۳۳۴

*

ص

صد دبستان ۱۱

ط

طبیعت‌گرایان گیانگسی ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۵
طبیعت نیروهای دانایی ۴۴
طلسم ۵۲۶

*

ع

عاج ۴۰
عشق ۳۹
عنصر مادینگی جهان (یین) ۱۱
عنصر نرینگی جهان (یانگ) ۱۱

*

غ

غنائی ۲۴، ۲۵، ۲۶
غوک (ماه) ۳۹۱، ۴۴۴، ۴۵۷

*

ف

فارسی ۲۸
فان جونگ ین ۱۱۹، ۴۹۴
فان چنگ دا ۱۳۷، ۵۴۴
فان لی ۴۳۶
فان یون ۶۰، ۳۱۱
فان یه (مورخ) ۵۹، ۳۱۰
فا وانگ (ذمه) ۳۲۴
فئودالیزم ۳۰، ۳۱
فراسه ۱۶، ۳۳
فرزانگان بیشه‌ی خوشبو (گروه‌ادبی) ۱۱۴

فرمان یوفئی ۱۳۹
فرهنگ هند ۱۳
فلسفه ۱۰
فلفل سبز (نشانه‌ی سال نو) ۵۳۸
فن دزو ۸۶
فنگ جیه ۳۹۷
فنگ چنگ ۵۵
فنگ شن ـ ین (خاقان) ۱۸
فنگ شیانگ ۳۸۵
فنگ فئی مینگ ۹
فنگ ین جی ۱۱۶، ۴۸۶
فنگ یوان یوان (شیائو جینگ) ۱۵۴
۵۸۶
فوجیا (امیر) ۳۴۳
فو چون ۱۵۱، ۵۷۹
فوشنگ ۱۱
فوشی (خاقان) ۲۹
فو فئی (پاسدار رودخانه) ۲۶۷
فوگاین ۱۳۴
فیروزشاه ۶۱

*

ق

قالی ۹
قحطی ۳۳، ۳۹، ۴۵
قربانگاه ۱۸۳
قربانی ۲۳۷
قربانی خرمن ۵۲۵
قو ۲۴
قوانین مدنی ۳۰
قو بیلای ۱۴، ۳۳

*

ک

کائوس ۲۹
کاخ تابستانی پکن ۱۶، ۳۳
کاغذسازی ۳۱
کانال (حفر) ۳۱
کنده‌کاری ۳۱
کتابسوزان ۱۲، ۳۰
کتولوس ۷۸
کتیبه گور ۴۱
کج بیل ۱۸۳
ک. رکت روث ۳۷۳، ۳۷۵، ۴۴۹،
۵۰۶، ۵۱۲، ۵۳۱
کرگدن ۱۶۸
کرونولوژی ۲۹
کشاورزی ۲۹، ۳۰، ۳۱
کشتیرانی ۳۰
کلاسیک ۱۰، ۱۱، ۱۵، ۱۷، ۳۲
کمان سرخ ۱۸۳، ۱۸۴
کنگر ۱۸۶

کنفسیونیسم نو ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۸
کوانگ دونگ ۱۲۵
کوانگ لینگ ۴۸۹
کوانگ ییینگ ۸۹
کودک شدن ۲۳۶
کونگ فوذره (کنفسیوس) ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۲۰، ۳۰، ۳۲، ۳۸، ۴۰، ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۸، ۸۴، ۸۵، ۱۱۰، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۴۵، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۱، ۲۵۶، ۳۰۱، ۳۰۶
کوه‌ها: ۱۱، امی ۳۴۲، ۳۴۶
بنگ لی (تپه پریان و دیار جاودانگان ۳۴۶، ۳۵۰، ۴۷۱
تاین ۳۳۶
تای هانگ ۴۷۹
تی هانگ ۲۹۱
جونگ دیائو ۴۷۰
دای بیی ۳۶۰
دای ییینگ ۳۷۳
داین شاین ۳۵۸، ۴۴۱
دونگ پو ۱۲۵
سونگ شان هونان (کوه مقدس) ۱۱۵
شیانگ سن ۸۵
کون لون ۲۹۳
لویو یوان ۴۷۰
لی ۳۲۸
لی‌شن ۴۰۴
ماوی پو (تپه اسب) ۴۰۵، ۴۰۶
ونگ جانگ ۲۹۱
هان سان ۴۸۰
هنگ یانگ ۴۸۰
یوگوان ۳۲۰
ییین ۳۱۴، ۴۳۱

*

گ

گائو ۱۹۴، ۲۰۹، ۳۱۲
گائودی ۵۰
گائو چان ۱۱۱، ۴۷۸
گائو چی ۱۴۸، ۵۷۴
گائو دزونگ (خاقان) ۹۶، ۱۳۷
گائو شیایو ۸۶
گائو کوگونگ ۱۴۴، ۵۶۸
گائو گوان ــ گوو ۱۴۱، ۵۶۳
گائو یانگ دی ۲۵۷
گازر ۵۵۳
گاگاجی (پیکرتراش) ۳۱
گان جو ۵۰۷
گان چو ۳۳۴
گانگ شی (خاقان) ۱۵، ۱۵۶
گاو (نر کج‌شاخ قربانی) ۱۸۳
گاو سرخ (قربانی) ۱۸۹

گای فنگ ۳۲
گایی ۴۶
گل داودی ۵۶
گل فرهنگ جهان ۵
گن ییینگ ۲۵۷
گو (کاخ) ۳۲۷
گو ۴۳، ۲۶۸
گوان شیو ۱۱۰، ۴۶۷
گوئو شیه (پیکرتراش) ۳۲
گوئولین ۱۶۰، ۵۹۹
گوچاین ۳۴۲
گو دزومو ۱۵۰، ۵۷۷
گوزن ۱۷۳، ۱۹۳
گوشیونگ ۱۱۵، ۴۸۳
گوگو نور (دریاچه) ۳۷۴، ۴۳۱
گومین تانگ ۱۶، ۳۳
گون شان ۱۵۰
گونگ دزوجن ۱۶۰، ۶۰۰
گونگ سان چو ۲۶
گونگ گونگ (روان آب) ۱۸۸، ۴۵۴
لون لون ۲۴۸، ۲۵۵، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۷۴
گون مینگ ۳۷۰
گون ناجی ۱۸۸
گوون (جنبش ادبی) ۱۲۱
گوی فئی ۳۴۴
گو مائو (سال) ۳۰۰
گوی مین ۳۴۴
گیانگ سو ۵۰، ۱۵۷
گیاهخواری ۵۴، گیلاس ۴۷۴، ۵۲۶

*

ل

لائو دزو ۱۰، ۱۱، ۳۰، ۴۳، ۴۴، ۱۲۶، ۲۳۹
لاتین ۳۳
لاک‌پشت ۱۸۸
لری ۲۵
لغت‌نامه ۳۳
لو ۱۲، ۲۹۳
لوئی چهارده ۱۵
لوبن ـ جونگ ۱۳۳، ۵۴۲
لوچیو شیائو (بازرس) ۹۱
لوشان ۳۵۰
لوفنگ ۱۳۵
لوکای ۵۹، ۳۱۰
لوگویی منگ ۱۱۲، ۴۸۰
لولون ۹۵، ۴۳۸
لولینگ ۱۲۱
لون دای ۳۵۹
لونگ تو ۳۱۰
لونگ جن ۴۳۱

لون یو ۱۲
لونگ یونگ ۷۹
لووانگ ۲۷۲
لویانگ ۶۶، ۸۵، ۱۰۶، ۴۳۸
لویو ۸۸، ۱۳۴، ۵۴۳، ۵۴۹
لوین ۱۱۳، ۴۸۱
لویین ۱۱۰، ۴۷۷
لی (واحد طول) ۲۵ لی ۴۳
لی ای ۹۶، ۴۴۱
لیانگ (کاخ) ۴۵۱، ۴۵۲
لیانگ جو ۵۰۳
لیانگ چینگ بیائو ۱۵۲، ۵۸۲
لیانگ منگ ۵۹۱
لی بائو ۳۸۳
لی‌بو ۱۳، ۲۵، ۳۱، ۴۴، ۵۶، ۵۷،
۷۶–۷۰، ۷۸، ۷۹، ۸۴، ۳۶۲–۳۲۵،
۳۸۳، ۳۸۴
لی بینگ ۴۵۴
لی‌پان لونگ ۱۴۹، ۵۷۶
لیتا (دانشگاه) ۴۹
لی‌حونگ ۴۰۷
لی‌جیں شون ۱۱۶، ۴۸۵
لی جین‌فا ۸
لی‌جینگ (خاقان) ۱۲، ۱۱۶، ۱۱۷،
۵۳۴
لی جینگ جائو ۱۳۰، ۵۳۴
لی چنگ ۱۳۷، ۱۴۹
لی چی ۱۰۴، ۱۰۵
لی‌سائو ۴۶، ۱۰۰
لی‌سو شون (پیکرتراش) ۳۱
لی شانگ ییں ۹۴، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲،
۱۰۶، ۱۱۰، ۴۷۰
لی شی دیائو ۴۳۷
لی شیه مینگ (خاقان) ۶۱
لی فونینگ ۳۲۱
لی گائو (خاقان) ۷۰
لی لونگ (پیکرتراش) ۳۲
لی‌لینگ ۲۸۲
لی مو ۴۲۴
لین ۷۱
لین چوان ۱۲۲
لین دائو ۳۴۹
لین شائو جان ۱۳۲، ۵۴۱
لیوبانگ ۱۱۷
لیو بنگ ۵۰، ۲۸۲
لیو جو ۹۴
لیوجی (لیو بوون) ۱۴۷، ۵۷۳
لیو جی (لیومنگ ــ شی) ۱۴۷، ۷۴،
لیو درن ۹۳، ۴۳۴
لیو دزه جی ۲۹۷
لیو دزونگ یوان ۹۴
لیو شو ۷۴

لیو شیه ۴۷
لیو کای هوای ۴۶
لیو کو ـ جوانگ ۱۴۲، ۵۶۴
لی هو ۷، ۴۶، ۷۴، ۹۸، ۹۹، ۱۵۵، ۴۴۳
لی هوا ۷۲، ۸۸، ۴۲۱
لی هو جو ۱۱۷
لی یانگ بینگ ۷۴
لی یو (خاقان و شاعر) ۱۱۷، ۱۱۸، ۴۸۶، ۴۹۱
لیو یونگ ۱۲۲، ۵۰۷
لیو یین ۱۴۵، ۵۶۹

م
مائوتسه تونگ ۸۰
ماتسو باشو ۶۷، ۶۸
ماجیه یوان ۲۴
مادینه‌ی پرزاز ۴۴، ۲۵۵
مارکوپولو ۱۴، ۳۳
مالیات ۳۲
ماندارین ۱۰، ۱۴
ماوی ۸۵
ماه ۱۷۸، ۱۸۷، ۱۹۸، ۲۱۸، ۳۴۶، ۳۵۶، ۴۳۷، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۵۹
ماهایانا ۶۸
ماه نو (مکتب ادبی) ۱۶
ماهی: تنچ ۲۰۳، ۲۰۴
چی ۱۶۵
خار ۲۷۸
دری ۲۷۸
سیم ۱۶۵، ۲۰۴
شاه ۲۷۸
قزل‌آلا ۲۷۸
قنات ۲۰۳، ۲۷۸
گول ۱۶۵، ۲۰۴، ۲۷۸
ماهیخوار ۳۹
ماهیخوار بزرگ (ارابه‌ی امپراطوری) ۳۸۸
متافیزیک ۲۳
متافیزیک‌گرای (مکتب ادبی) ۱۶
مرا (مادر خشم) ۳۲۵
مرارت (دوره) ۵۵، ۲۹۶
مرد تنها (لقب) ۸۶
مرد سرنوشت ۱۱۷
مرگ‌اندیشی ۴۶
مسجد ۶۱
مسلمان ۳۱، ۶۱
مسیحی ۳۱، ۶۱
مسیحیت ۱۳
مشت‌زنان ۳۳
معبر و گذرگاه‌کوهستانی: تونگ‌گوانگ ۴۴۲

پرندگان ۳۷۰
دونگ گوان ۴۷۰
شمشیر ۳۷۰
گوژپشت ۳۸۶
مونت گوانگ ۳۸۳
هان شین ۳۸۷
یومن ۴۳۱
مغول ۳۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۸، ۳۸۷
مکالمات (کتاب) ۱۲
منچو (دودمان) ۳۳، ۱۱۷
من دزو ۸۶
منفرد (شاعران منفرد) ۱۷
منسیوس (فرزانه) ۱۱، ۳۰، ۱۹۳
منگ جیائو ۹۱، ۴۳۰
منگ چنگ ۳۲۲
منگ هائوران ۳۴۳، ۳۵۲
موچیا ـ ین ۱۲۹، ۵۳۳
موچی یونگ ۱۲۹، ۵۳۳
مو دزو (فرزانه) ۱۱، ۳۰
مو دزونگ (خاقان) ۸۵
موسیقی: آکادمی ۲۸۲
انزوای قرقاول ۳۰۴
باغ شکوفه‌ی امرود ۴۰۶
پوسا ۵۹۱
ساقی امیر ۴۵۹
شقایق کومه (اپرای تانگ شین دزو) ۵۸۷
فرود غازوحشی زرد ۴۹۵
عامیانه ۲۴
کوچ‌درنا ۳۰۴
گل‌های باغ ۴۹۶
هند ۲۴
موسیقی ۱۲، ۲۵، ۲۶، ۳۸، ۵۰، ۳۴۴
موش ۳۹، ۲۱۴، ۲۱۵
مونت شانگ (معبد) ۳۸۲
مویه ۲۱۲
مهر ۱۷۸، ۱۸۷، ۲۱۸، ۳۴۶، ۳۴۷، ۴۵۶، ۴۵۸
مهر بزرگ (حرف) ۳۰
می ۲۸۰
می جو ۱۲۴
می‌شنگ ۳۲
می‌شینگ ۵۱
مین ۳۶۶
مین شاین ۱۵۰
مینگ (دوره و دودمان) ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۴، ۲۹۳، ۴۵۲، ۵۶۷
مینگ هوانگ (خاقان) ۷۸، ۷۹، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۷۲
می یائو چن ۱۲۰، ۴۹۵، ۵۰۴

*

ن

نارا مینگرو ۱۵۶
نالان شنیده (ناراشنیده) ۱۱۷،
۱۵۶، ۵۹۰
نان ۳۳۳
نان جائو ۷۹
نان کینگ ۳۵۰
نان لینگ ۲۳
نان هوای ۱۵۹
نان یانگ ۲۹۷
نجوم ۳۱
نخستین خاقان ۱۱، ۳۰
نروانا ۳۲۳
نگو ۲۵۵
نقاشی ۱۳، ۳۱، ۳۲، ۳۳
نگارش (فن) ۲۹
نو ۳۷۸
نوا ۱۲
نوازنده ۱۹۳
نورمن اسمیت ۳۰۹، ۳۵۵، ۴۲۱،
۵۵۵
نوگوا (الهه) ۲۹، ۴۵۴
نونینگ ۲۶۴، ۴۵۴
نه‌پیر شیانگ سن (رهروان‌کنفسیوس)
۸۵
نهضت نو ۱۶۰
نیائو جینگ ۹۵
نیچه ۲۳۶
نینگ جیه ۲۷۲
نی ون یئی ۳۴۷، ۳۷۱، ۳۷۳،
۳۷۵، ۳۷۹

*

و

وانگ ان شیه ۳۲، ۱۲۱، ۱۲۲،
۱۲۵، ۵۰۸
وانگ بانگ رونگ ۱۵۶، ۵۸۸
وانگ تزنگ لینگ ۹۱، ۴۳۱
وانگ جی ۶۳، ۳۱۶
وانگ جیا ۱۱۲، ۴۸۰
وانگ جیائو ۲۲
وانگ جی – وو ۹۲، ۱۵۵، ۴۴۲،
۵۷۸
وانگ رونگ ۵۹، ۳۱۱
وانگ دینگ گو (نقاش) ۵۲۰
وانگ شنگ جین ۳۵۸، ۴۲۴، ۴۳۲
وانگ شنگ شیه ۵۵۸
وانگ شن جیه ۳۱۵
وانگ شیه جن ۱۵۳، ۱۵۵، ۵۸۴
وانگ لون ۳۵۴

وانگ وی ۱۳، ۳۱، ۶۶، ۸۴، ۸۶، ۹۰، ۱۲۴، ۳۱۸
وانگ هان ۹۶، ۴۴۰
وانگ ین هونگ ۱۵۴، ۵۸۵
وانگ یو ۴۲۷
وانگ یوچن ۱۱۹، ۴۹۴
وانگ یی ۲۷۵
وئی ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۴۴
وئی‌بان ۲۶۸
وجین کردن ۱۸۲
وحدت ۳۰
ون ۱۹۳، ۲۷۲
ون تینگ یون ۹۴، ۱۰۷، ۱۱۰، ۴۳۵، ۴۳۶
ون دزونگ (خاقان) ۱۰۴
ون دی (خاقان) ۵۴
ون شوان (جنگ شعر) ۵۲
وو (خاقان) ۳، ۲۰، ۶۰، ۱۸۸، ۲۱۲، ۳۲۰، ۳۴۲، ۳۵۰، ۴۷۲
وو (ناجی) ۴۵۵
وو تانگ (خاقان) ۲۷۲
وو جانگ ۵۷
وو جینگ دزو ۱۶
وو دائو دزو (نقاش) ۶۷
وو دزو سو ۲۵۶
وو دونگ ۳۹۸
وو دی ۲۸۲، ۳۷۰، ۴۴۰
وو شاین (پاسدار گور) ۲۷۱
وو لینگ ۲۹۶، ۵۲۱، ۵۳۴
وو لینگ بروک ۵۷۳
وو هان ۳۹۹
وو هو ۶۲، ۳۱۵
وو هوانگ ۲۶۴، ۴۵۴
وی (دودمان) ۵۴، ۸۸، ۱۹۹، ۴۵۲
وی بای ۳۷۴
وی جوانگ ۲۳
ویرژیل ۴۸، ۵۶
وید جایلز ۲۸، ۳۵
وینگ یوان چن ۵۰۵
ویی ۲۹۷
وی ییینگ وو ۹۰، ۴۲۹

*

ه

هان (دوره و دودمان) ۱۰، ۱۲، ۳۰، ۴۳، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۶، ۱۱۷، ۲۲۳، ۲۴۴، ۲۸۱، ۲۹۸، ۳۱۴، ۳۳۴، ۳۴۴، ۳۵۵، ۳۷۰، ۳۸۸، ۴۰۳، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۳۱، ۴۴۹، ۴۵۲
هان (شهر) ۳۹۹

هان ری ۳۳۸
هان شی دزای ۱۱۵، ۴۸۴
هان شین (خاقان) ۲۹۸
هان فئی (مقاله‌نگار) ۳۰
هان فئی (امیر) ۳۰
هان فئی دزو (فرزانه) ۱۱، ۳۰
هان لین (کالج) ۸۴، ۱۰۷، ۱۱۲،
۱۲۵، ۱۴۴، ۱۵۸
هانگ جو ۳۲، ۸۵، ۱۲۵، ۱۵۴،
۴۶۹، ۵۹۶
هان یو (مقاله‌نگار) ۳۲، ۹۰، ۹۱،
۹۴، ۹۵، ۹۸، ۱۰۵، ۱۲۱، ۴۳۰،
۴۵۸
هایکو ۶۷، ۶۸، ۷۱
هاینان ۱۲۴، ۳۲۱
هرس ۳۹، ۱۸۲
هشت فرزانه ۱۱
هلو ۷، ۳۹، ۴۴، ۷۱، ۱۷۴،
۲۹۶، ۲۹۷، ۳۳۱، ۳۵۴، ۳۸۵،
۴۳۲، ۴۳۳، ۵۲۶، ۵۵۰، ۵۶۰
هفت فرزانه‌ی بیشه‌ی نی (گروه ادبی)
۵۴
هند ۱۹
هندوچین ۳۳
همر ۸۰
هو ۳۳۳
هواجی ۵۴۴
هواجین (مکتب ادبی) ۹۴، ۱۱۴
هوانگ جو ۵۱۴
هوانگ دزوشین ۱۶۱، ۶۰۰
هوانگ دی (خاقان) ۲۹
هوانگ دینگ ۱۲۸، ۱۵۳
هوانگ گنگ ۱۴۵، ۵۷۰
هوانگ یو دزائو ۱۵۰، ۵۷۸
هوای (خاقان) ۴۷۰
هوای (مرز) ۴۸۲
هوای دزونگ (خاقان) ۱۲۵
هوای نن (خاقان) ۴۷، ۵۰
هوای نن دزو ۴۱، ۴۷۲
هوای یونگ ۳۲۳
هوای یین ۲۹۷
هوبای ۳۴۱
هوبه ۳۴۳، ۳۸۰
هو بیائو یائو ۳۷۷
هوپه ۵۱۲
هو جی جانگ ۷۱
هو جیه یوان ۴۶۴
هو شیه (شاعر، فرزانه و نوآور) ۱۶
۳۴، ۴۵، ۱۵۶، ۲۱۶
هوری ۳۲۸
هولدرلین (شاعر و فیلسوف) ۷۴
هومن (دکتر محمود) ۲۸، ۴۳، ۴۵،

۳۲۳، ۳۲۴،
هون (قبیله) ۵۲، ۱۳۹، ۳۱۴،
۳۳۷، ۳۵۹، ۳۶۴، ۴۲۲، ۵۵۸
هونان ۱۱، ۴۷، ۸۴، ۸۵، ۹۸،
۱۲۵، ۱۳۹، ۳۶۶، ۳۸۰
هونگ بو دزو ۴۵۸
هونگ جو ۹۳
هونگ لو منگ ۱۵
هونگ وو ۱۴
هوی فنگ (معبد) ۳۲۳
هوهان شو ۲۷۶
هوهن شو (خاقان) ۳۱۰
هو یانگ ۳۷۷
هو یونگ ۳۶۶
هو ییینگ ۳۵۳
هی شو (امیر) ۳۳۵
هی هو (خورشید و ملازم خورشید)
۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۹۵، ۲۶۶

*

ی

یائو (خاقان) ۱۲، ۲۹، ۸۰،۲۱۸،
۲۲۱، ۲۵۹،
یان ۲۵۵
یانگ (عنصر نرینگی) ۱۱، ۲۷۶،
۲۸۴
یانگ (دریاچه) ۲۵۱
یانگ (خاقان) ۶۲، ۲۷۲
یانگ جو ۱۱، ۳۰، ۵۲۶
یانگ جی سینگ ۲۸۵، ۲۸۶،۲۹۳،
۵۴۱
یانگ جی شنگ ۱۴۹، ۵۷۶
یانگ چو یوان ۹۳، ۴۳۵
یانگ شیونگ (مؤلف) ۳۵۱
یانگ گوئی فئی ۷۸،۷۹،۸۵،۴۰۲،
۴۰۷، ۴۷۲
یانگ گو جونگ ۷۹
یانگ هوی یو (ناجی) ۱۸۸،۲۱۷،
۲۱۹، ۲۲۰، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۲
یزدگرد ۶۱
یشم ۴۱،۴۷،۹۹،۱۶۶،۳۷۲
یشم (کاخ) ۴۴۴، ۴۷۲
یقه آبی ۲۰۸
یگانگی انسان و طبیعت ۶۷
ین (دودمان) ۱۹، ۲۱،۲۴۴،۲۹۳،
۳۹۷
ین آن (بیانیه) ۳۹
ین جائو ۵۲۲
ین جی دائو ۱۲۹، ۵۳۱
ین چی ۳۵۶
ین سونگ ۱۴۹
ین شو ۱۲۹

ین گوانگ ۵۷۲
ین هویس ۴۱۹
ین یو ۳۲۹
ین یون ۱۰۷، ۴۷۴
یو (خاقان) ۲۹
یوئه جو ۱۰۴
یوا ۲۷۲
یوان (دوره و دودمان) ۱۴، ۱۵، ۳۳، ۳۹، ۱۴۴، ۲۴۷، ۲۶۴، ۵۶۷، ۵۷۶
یوان جاین وو ۴۵۱
یوان جن ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۹۳، ۴۲۶
یوان جی ۵۴
یوان جیا ــ هوا ۳۶۱
یوان گو جیا ۴۷۰
یوان می ۱۵۸، ۱۶۰، ۵۹۵
یوان هائوون ۱۴۲، ۵۶۵
یوان هنگ (دژ) ۵۵۳
یوجو ۳۴۲
یو دای (جنگ شعر) ۵۱
یوشین ۳۶۴
یوشیه نن ۶۲، ۳۱۶
یو فئی ۱۳۹، ۵۵۸
یو فن ۱۱۱، ۴۷۸
یوفو (آکادمی موسیقی) ۲۸۲
یومن ۵۹۵
یومین جوان ۴۹، ۲۲۱، ۲۷۵، ۲۸۰، ۵۱۲، ۵۲۱
یو نان ۷۱، ۱۳۰، ۳۷۰
یونجی ۶۶
یونگ مینگ (انجمن) ۵۹، ۶۰
یون ین ۹۵
یوین یانگ ۷۸
یو یه ۱۹۴
یو یائو ۱۵۹، ۵۹۸
یه شو ۳۲۷
یه شو دزو ۲۹۳
یه لانگ ۷۱، ۳۵۱
یی ۲۲۷، ۲۶۴
یی جینگ ۱۱
یی‌سینگ ۱۵۷
یین (عنصر منفی و مادینگی جهان و سمبول زمین) ۱۱، ۲۶۷، ۲۸۴، ۳۸۳

ماخذ

1-	**Ch'en shou-Yi**	*Chinese literature Ronald Press New York.*
2-	**Robert Payne**	*The White Pony George Allen London.*
3-	**Robert Kotewall & Norman L. Smith**	*Chineseverse Penguin Books*
4-	**Ezra pound**	*Selected Poems Faber and Faber*
5-	**A.C. Graham**	*Poems of the Late T'any Penguin Books*
6-	**J.Y. Liu**	*The Art of Chiense Poetry*
7-	**K.E. Priestley**	*China's Men of Letters Dragonfly*
8-	**Ernest Fenollosa Poetry**	*The Chinese written character as a Medium for Poetry City Lights*
9-	**Kenneth Rexroth**	*One hundred poems from the Chinese New Directions Books*
10-	**Arthur Waly**	*Chinese poems London NYC*
11-	**Shigeyoshi**	*The Works of Lipo London NYC*
12-	**Arthur Waly**	*Li Po London NYC*
13-	**Alan W. Watts**	*The Way of Zen Penguin Books*
14-	**Anthony Christie**	*Chinese Mythology Paul Hamlyn*
15-	**Chu'Chai**	*The Story of Chinese Philosophy Washington Square*
16-	**Tsao Hsueh-Chin**	*Hung Lou Meng Anchor Books New York*

17-	**Joseph Campell**	*Primitive Mythology Condor Books*
18-	**Larousse En of Mythology**	*Hamlyn*
19-	**Arthur Waley**	*The Way and its Power London, NYC*
20-	**Lio Kia-Hway**	*Tao To King Gallimar*
21-	**Richard Wilhelm Tao Te King**	*Eugen Diderichs Verlegin Tena*

۲۲ـ دکتر محمود هومن ، تاریخ فلسفه دفتر اول انتشارات طهوری

۲۳ـ دکتر امیرحسین آریان‌پور مشرق‌زمین گاهواره تمدن از ویل‌دورانت

۲۴ـ ع پاشایی بودا آئین زندگانی ، انجمن انتشارات طهوری

۲۵ـ باجلان فرخی هفت شب از هفت ماه (شعرچین) انتشارات توس

منتشر شده :

۱ــ تاریخ (بررسی نظریه‌هایی درباره تاریخ‌گرایی) گوردون چایلد
چاپ دوم با تحدید نظر کامل ترجمه‌ی محمدتقی فرامرزی

۲ــ اساطیر ملل آسیائی م .سویمی ، جی . مناسک
ترجمه‌ی م .ح . رحمانی و خسرو پورحسینی

۳ــ انسان بر جهان پیروز می‌شود (جلد سوم انسان چگونه غول شد)
م .ایلین، آی سگال ترجمه‌ی محمدتقی فرامرزی

۴ــ پیدایش حیات و تکامل انسان دکتر محمد رضا توکلی صابری

۵ــ برگزیده کارهای پاولوف (چاپ سوم) ترجمه‌ی م .ص. پویازند

۶ــ اورازان (چاپ هفتم) جلال آل احمد

۷ــ نظری به‌بلوچستان (سفرنامه) ، چاپ چهارم محمد برقعی

۸ــ رخساره‌های اقتصاد ، در روند تکامل اجتماعی (چاپ دوم) ، دفتر اول
ارنست مندل ترجمه‌ی محمود مصور رحمانی

۹ــ فرهنگ اصطلاحات اجتماعی و اقتصادی
توماس سووه ترجمه و تألیف خلیل ملکی

۱۰ــ تاریخ فلسفهٔ چین باستان
جوجای و وینبرگ‌جای ترجمه‌ی ع .پاشائی

۱۱ــ جامعه و دانش گوردون چایلد ترجمه‌ی محمد تقی فرامرزی

۱۲ــ انسان اولیه آن مک کورد ترجمه‌ی دکتر محمدرضاتوکلی‌صابری

۱۳ــ چپق مقدس (مردم‌شناسی) ــ هفت آئین دینی سرخپوستی بروایت‌گوزن‌سیاه
ترجمه‌ی ع .پاشائی

۱۴ــ ذن چیست ع . پاشائی

توضیح اینکه پخش کتابهای ۱ و ۲ با انتشارات پیوند و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ با انتشارات دنیا و ۹ و ۱۰ ۱۳ و ۱۴ با انتشارات نیل و ۱۰ و ۱۱با انتشارات سپهر می‌باشد .

منشر می‌شود :

۱ــ شعر چین (دفتر دوم) باجلان فرخی

۲ــ میتولوژی چین ترجمه‌ی‌باجلان فرخی

۳ــ آریائی‌ها *گوردون چایلد* ترجمه‌ی‌محمد تقی فرامرزی

۴ــ جنگ باکسرها در چین (سال ۱۹۰۰) ع.پاشائی و اسماعیل شکری

۵ــ هایکو ترجمه‌ی احمد شاملو، ع.پاشائی

۶ــ تاریخ مختصر چین *هیلدا هوکام* ترجمه‌ی باجلان فرخی

۷ــ رخساره‌های اقتصاد ، در روند تکامل اجتماعی (دفتر دوم)

ارنست مندل ترجمه‌ی محمود مصور رحمانی

۸ــ برگزیده کارهای پاولوف (دفتر دوم)

ترجمه‌ی م.ص. پویازند

۹ــ کار و مغز ترجمه‌ی م.ص. پویازند

۱۰ــ فرهنگ مصور شیمی (انگلیسی ــ فارسی ، فارسی ــ انگلیسی)

تألیف آقاپور مقدم

۱۱ــ در جستجوی انسان *هربرت ونت* ترجمه‌ی محمود مصور رحمانی

۱۲ــ ژان مقدس کشتارگاه *برتولد برشت* ترجمه‌ی جواد شمس

۱۳ــ نگاهی به‌تاریخ واقع‌گرایی و کوششی برای شناخت هنر

ماکس رافائل ترجمه محمد تقی فرامرزی

۱۴ــ همچون کوچه‌ئی بی‌انتها ترجمه‌ی احمد شاملو

۱۵ــ پیدایش حیات و تکامل انسان (با تجدید نظر کامل)

دکتر محمد رضا توکلی صابری

۱۶ــ انسان‌شناسی اجتماعی و فرهنگی *پل مرسیه*

ترجمه‌ی دکتر اصغر عسکری خانقاه

۱۷ــ برگزیده اشعار پابلونرودا

ترجمه‌ی فریدون رحیمی (فریاد)

Chinese Verse

□

M.H. Badjelan Farrokhi

بها ۷۵۰ ریال

انتشارات مازیار